

لزوم بازنویسی تاریخ اسلام

مؤلف:

محمد قطب

مترجم:

احمد حکیمی

عنوان کتاب:	لزوم بازنویسی تاریخ اسلام
عنوان اصلی:	کیف نکتب التاريخ الإسلامي
تألیف:	محمد قطب
ترجمه:	احمد حکیمی
موضوع:	تاریخ اسلام
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

تقدیم به روح فرزندان عزیزم:

سمیره و ناجی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار مترجم
۷	پیشگفتار مؤلف
۱۱	هدف از بازنویسی تاریخ
۴۷	جاهلیت
۶۱	اسلام
۸۵	بعثت و صدر اسلام
۱۵۳	دوران پیشروی و شکوفایی اسلام
۲۳۵	دوره معاصر آغاز دوران ضعف
۲۹۷	بیداری اسلامی
۳۲۱	چشم‌انداز آینده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا
أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ
خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ٥٥].

«خداند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را در زمین جای‌گزین خواهد کرد، همان‌گونه که پیشینیان را جای‌گزین افراد قبل از آنها کرده است. هم‌چنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد کرد؛ و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند. آنها مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک من قرار نمی‌دهند، از این پس، کسانی که کافر شوند، به طور کامل کافر و گناه‌کار به شمار می‌آیند.»

پیشگفتار مترجم

در جهان امروز همه چیز در حال تحول و دگرگونی است و بشر همواره به شناخت جزئیات و جوانب بیشتری درباره‌ی هستی، دست می‌یابد و معلومات و حقایق تازه‌ای، جای‌گزین معلومات و حقایق قبلی و فعلی می‌شوند. این دگرگونی‌ها، حتی به حوزه‌ی علوم دقیق نیز پای می‌نهند و قوانین و قضایای جدیدی در عرصه‌ی علوم ریاضی و فیزیک و مکانیک کشف می‌شوند و اساساً تشکیک در مورد حقایق به عنوان روش تحقیق علمی، به صورت یک اصل، مورد پذیرش محافل علمی قرار گرفته است^(۱).

علوم انسانی و از آن جمله تاریخ و وقایع تاریخی، بنا بر ماهیت خود به طریق اولی، بیشتر می‌توانند در معرض تردید، تحول و تحریف قرار گیرند و لذا امکان بازنگری در آن‌ها بیشتر خواهد بود.

کتابی که به نظر خواننده‌ی محترم می‌رسد «کیف نکتب التاریخ الإسلامی» نام دارد و در برگردان به فارسی، عنوان «ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام» برای آن برگزیده شده است. نویسنده در این کتاب به تفصیل و تشریح کامل مبحث می‌پردازد. در این سطور از مقوله‌ی اسرائیلیات و نیز احتمال بروز خطاهای غیر عمدی و عمدی انسانی، در روند بازگویی حوادث تاریخی و سلب مسؤولیت تاریخی مورخ و مفسر بزرگ، محمد بن جریر طبری، در خصوص صحت و سقم پاره‌ای روایات مربوط به قرن‌های آغازین تاریخ اسلام، صرف‌نظر می‌کنیم و قصد آن داریم به مسأله‌ای که در حال حاضر در رأس مسائل جهانی قرار دارد، یعنی مسأله‌ی روز دنیای اسلام از یک سو و سردمداران و حکمرانان مدعی رهبری بشریت از سوی دیگر، اشاره‌ای گذرا داشته باشیم.

۱- امروزه در مغرب زمین و نیز در مشرق زمین تشکیک در مورد حقایق و قضایای علمی، فلسفی و اعتقادی و حتی انکار خالق هستی، جزو حقوق مسلم و خدشه‌ناپذیر افراد به رسمیت شناخته شده است و اظهار و ابراز آن با مانعی روبرو نخواهد شد. به جز داستان آدم‌سوزی یهودیان (holocaust) به دست رژیم نازی آلمان در خلال جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ م)، آن هم به صورت عدد رُنه و ثابت شش میلیونی؛ و هرکس در مورد صحت آن کوچک‌ترین تردیدی نشان دهد، به یهودستیزی (antisemitism) متهم و در دادگاه محکوم و روانه‌ی زندان می‌شود!

این مسأله پیچیده عبارت است از: صلح میان اسرائیل و مردم فلسطین که روزی به تاریخ خواهد پیوست و برای آیندگان جزو رویدادهای مهم تاریخی به شمار خواهد رفت.

پس از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ م و میانجی‌گری‌های «هنری کیسینجر»، وزیر امور خارجه‌ی یهودی وقت آمریکا و مسافرت «انور سادات»، رئیس‌جمهور سابق مصر، به اسرائیل در ۱۹۷۹ م و خروج بزرگ‌ترین کشور عربی از صحنه‌ی مناقشات خاورمیانه و تنها ماندن مردم فلسطین؛ و به دنبال تهاجم اول آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ م، کنفرانس بین‌المللی صلح خاورمیانه همراه با جارو جنجال فراوان در شهر «مادرید»، پایتخت اسپانیا، برگزار شد و پس از مذاکرات و چانه‌زنی‌ها و دادن امیدهای دروغین در مورد تشکیل دولت فلسطین، سرانجام در سال ۱۹۹۳ م موافقت‌نامه‌ی صلح در شهر «اسلو»، پایتخت نروژ، میان اسرائیل و فلسطین به امضا رسید. به‌دنبال آن کنفرانس‌ها و مذاکرات متعدد و پرهیاهو به رهبری و میزبانی دولت آمریکا در کمپ دیوید و کمپ‌های دیگر (!) برگزار شد و هربار با روبوسی‌ها و دست‌بوسی‌های آن‌چنانی میان طرفین مذاکره و نیز دولت‌مردان آمریکایی به عنوان میانجی صلح (!) در گوش جهانیان خواندند که بزرگ‌ترین مشکل جهانی، در آستانه‌ی حل و فصل قرار گرفته و اکنون وقت آن است که پسر عموهای متخاصم، دست در دست هم، دشمنی‌های گذشته را کنار نهند و در بهشت خاورمیانه‌ی نوین (!) در صلح و صفا زندگی کنند. به موازات این جریانات، ژنرال «اسحاق رابین»، نخست‌وزیر وقت اسرائیل را که به اعتراف خود ۲۷ سال تمام برای اسرائیل جنگیده (و در حقیقت اعراب را کشته) بود به عنوان قهرمان صلح معرفی کردند و البته اعطای جایزه‌ی بیش از یک میلیون دلاری صلح نوبل را نیز از وی دریغ نکردند^(۱). روزنامه‌ی تهران تایمز چاپ تهران در تاریخ ششم اکتبر ۱۹۹۱ م از قول یاسر عرفات، رئیس‌تشکیلات خودگردان فلسطین، نوشت: «یک هیأت آمریکایی به هیأت ما گفت: نه تنها عراق، بلکه همه‌ی اعراب در جنگ ۱۹۹۱ م آمریکا و متحدانش بر ضد عراق شکست خوردند، پس شما بایستی به شرایط اسرائیل گردن بنهید!»! ملاحظه می‌فرمایید چگونه روند صلح به تسلیم تنزل می‌یابد!

۱- نامبرده در تاریخ چهارم نوامبر ۱۹۹۵ م به دست یک نفر یهودی تندرو مخالف روند صلح به قتل

مرحوم عرفات اگرچه امتیازات فراوانی به طرف قوی (!) واگذار نمود، اما از خطوط قرمز عبور نکرد و مرگ شرافت‌مندان را بر تسلیم کامل ترجیح داد^(۱).

محمد حسنین هیکل سیاست‌مدار، روزنامه‌نگار و اندیشمند برجسته‌ی مصر و جهان عرب (و اتفاقاً پیرو سکولاریسم) در پاسخ به سؤال گزارش‌گر یکی از شبکه‌های تلویزیونی، درباره سرنوشت مذاکرات صلح اسرائیل و دولت خودگردان فلسطین پس از فوت یاسر عرفات، اظهار داشت: «مذاکره‌ای در کار نیست، قرارداد آماده‌ی امضا است و رهبری کنونی، بیش از دو گزینه پیش رو نخواهد داشت: یا امضای قرارداد مطابق خواست اسرائیل، یا دچار شدن به سرنوشت سلف خویش»!

آری! با گذشت بیش از چهارده سال از تشکیل کنفرانس بین‌المللی صلح «مادرید» و برگزاری نشست‌ها و چانه‌زنی‌ها و مذاکرات و مناقشات و امضای پیمان‌نامه‌های رنگارنگ و... در مجموع آنچه که از بابت پروسه‌ی موسوم به صلح (!) و نیز از برکات و نعمت نظم نوین جهانی و دموکراسی صادراتی آقایان «فوکویاما» و پرزیدنت بوش‌های پدر و پسر و دیگر دولت‌مردان آمریکایی و البته با به کارگیری موشک‌های «تاماهوک»^(۲) و «کروز»^(۳) و... در افغانستان و عراق و لابد فردا و پس فردا در سوریه و خدایی نخواسته در ایران، عاید مردم فلسطین شده است، جز آتش و آهن و تخریب خانه و خیمه و مزرعه و آوارگی، بیکاری، فقر و کشتار و دیگر بلایای اجتماعی و روانی، چیز دیگری بوده است؟!

۱- یاسر عرفات حاضر نشد بیش از ۴۰ سال مبارزات نظامی و تلاش‌های دیپلماتیک در راه احقاق حقوق ملت فلسطین را زیر پا بگذارد و تاوان عمل خود را نیز پس داد و توسط دشمن اشغال‌گر و البته با چراغ سبز دولت آمریکا از مقام ریاست تشکیلات و طرف اصلی مذاکره‌ی صلح، به زندان خانگی تنزل مقام داده شد و سرانجام جان خود را نیز فدای آرمان مردمش کرد و در یازدهم نوامبر ۲۰۰۴ م در یک بیمارستان نظامی در پاریس درگذشت. در رابطه با مرگ کاملاً مشکوک عرفات به رغم گذشت بیش از یک سال از ماجرا دو پرسش مهم هنوز بی‌پاسخ مانده‌اند:

الف) چرا ایشان را به یک بیمارستان غیر نظامی پایتخت فرانسه نبردند؟ ب) چرا در فرانسه‌ی مدعی دموکراسی و مدافع انواع حقوق انسانی و غیر انسانی، علت فوت رهبر یک ملت هم‌چنان در پرده ابهام باقی مانده است؟!

Tomahawk - ۲

Cruise - ۳

مضحک‌ترین پرده‌ی سناریوی صلح (!) این است که ژنرال خون‌آشام «آریل شارون»، نخست‌وزیر در آستانه مرگ اسرائیل و فرمانده مستقیم کشتار جمعی فلسطینیان اردوگاه‌های «صبرا» و «شتیلا» کسی که قریب ۶۰ سال فلسطینیان و دیگر اعراب را تنها به جرم حق‌طلبی به قتل رسانده است، به عنوان قهرمان صلح و لابد فردا برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل، معرفی و در مقابل، فلسطینیان به عنوان مردمانی ستیزه‌جو و تروریست (!) به جهانیان شناسانده خواهند شد.

بازهم در این سناریو ادعا می‌شود که ایران در مسیر برقراری صلح، مانع‌تراشی می‌کند. در این رابطه باید گفت: این هم یکی از دروغ‌های بزرگ آمریکا است که عده‌ای ساده‌لوح وطنی هم آن را باور کرده‌اند.

مردم فلسطین با پیشینه‌ی ۶۰ سال مبارزه نظامی و سیاسی و تحمل آوارگی، به حق، ملتی آبدیده و رشید به شمار می‌آیند و می‌توانند منافع و مصالح خویش را تشخیص دهند و در راستای آن تصمیمات لازم را نیز اتخاذ کنند. از سوی دیگر ایران با فاصله‌ی جغرافیایی طولانی با سرزمین فلسطین، چنان‌چه به انگیزه‌های انسانی و اسلامی، از لحاظ معنوی مردم آن سرزمین را مورد پشتیبانی قرار داده باشد، جرمی مرتکب نشده است و این در حالی‌ست که در آن سو حمایت‌های همه‌جانبه‌ی سیاسی و نظامی و اقتصادی ده‌ها میلیارد دلاری لابی‌های^(۱) یهودی آمریکایی و اروپایی و... از دولت غاصب اسرائیل، نادیده گرفته می‌شود.

در ارتباط با ادعای فوق، مسأله بسیار روشن است. اگر روند صلح و طرح‌های رنگارنگ آن، در راستای احقاق حقوق پایمال شده‌ی مردم فلسطین پیش می‌رود، بدون شک به نتیجه مطلوب خواهد رسید، حتی اگر ایران هم با آن مخالف باشد؛ و چنان‌چه این روند برخلاف همه‌ی قوانین بین‌المللی، در جهت مشروعیت بخشیدن به تجاوزگری‌های طرف قوی و تضییع حقوق طرف ضعیف سیر کند - که متأسفانه چنین است - بی‌تردید موفقیتی در پی نخواهد داشت حتی اگر - بنا به فرض محال - ایران هم از آن پشتیبانی کند!

آری! خواننده محترم! با پوزش فراوان از اطاله‌ی کلام، مشاهده می‌شود که در دوره ارتباطات و انفجار اطلاعات، سلطه‌جویان جهانی و دشمنان اسلام، در برابر دیدگان

جهانیان، این‌گونه به راحتی به قلب حقایق می‌پردازند و بی‌شرمانه ظالم را در جایگاه مظلوم و مجرم را در موضع قاضی می‌نشانند!

غرض از بیان تاریخچه‌ی فوق این است که اولاً: در مورد وقایع روز و ثانیاً: در خصوص رویدادهای تاریخی، به ویژه تاریخ اسلام، با دوراندیشی، واقع‌بینی، شناخت، آگاهی و احساس مسئولیت کامل فرهنگی و دینی، به بررسی و داوری بنشینیم و در دام جوسازی‌ها و تبلیغات حریف قرار نگیریم؛ ان‌شاءالله!

فروردین ماه ۱۳۸۵ شمسی

احمد حکیمی

دبیر باز نشستگی آموزش و پرورش شهرستان پاوه

پیشگفتار مؤلف

دقیقاً یادم نیست این کتاب نخستین بار کی نوشته شده است! تمامی آن چه به یاد دارم، این است که دست کم از ۱۵ سال پیش یا شاید قبل از آن^(۱) به رشته‌ی تحریر در آمده باشد، اما در خلال این مدت طولانی توفیق نشر یافت چرا که نیاز به بازنگری نهایی داشت و تنها اندکی قبل، فرصت این کار به آمد^(۲).

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸].

«و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است.»

زمانی که پس از گذشت سال‌ها دوباره آن را از نظر گذراندم، متوجه شدم که نظرم نسبت به اغلب مطالب و مباحث اصلی آن، تغییر نیافته است، اما شیوه‌ی پرداختن به برخی موارد، دگرگون شده و نیاز به افزایش مطالب جدید و یا تأکید بیشتر بر جنبه‌هایی که در نوشته‌ی اول به حد کافی و روشن بیان نشده بود، احساس می‌شد. بنابراین، ترجیح دادم به جای ایجاد تغییرات جزئی در آن، به بازنویسی بعضی فصول اقدام کنم.

افزون بر این در فاصله‌ی سال‌های میان نسخه اولیه کتاب با نوشته‌ی دوم، دست کم دو جلد کتاب با عناوین «واقعنا المعاصر» و «روية إسلامية لأحوال العالم المعاصر» منتشر کرده بودم که با موضوع کتاب حاضر ارتباط مستقیم دارند و در هردوی آن‌ها سخن از دوره‌های تاریخ قدیم یا جدید اسلام به میان آمده است و بر این اساس لازم دیدم بر حسب نیاز، در حاشیه‌ی این کتاب اشاراتی به آن‌ها داشته باشم. در مجموع می‌توانم بگویم که این کتاب در بردارنده‌ی افکار جدیدم در خصوص تدوین تاریخ اسلام است.

۱- اکنون اوایل سال ۱۴۱۲ هـ ۱۹۹۱ م است.

۲- کتاب دیگری به نام «المستشرقون والإسلام» که در رمضان ۱۳۸۴ هـ ژانویه ۱۹۶۵ م نوشته شده است. در انتظار تجدید نظر اخیر بوده و هنوز منتظر فرصت مناسب است، امید است خداوند آن را میسر سازد!

در مقدمه‌ی متن اولیه‌ی کتاب آورده‌ام: من مورخ نیستم و توانایی آن را هم ندارم! موهبت‌های مورخ را در خود نمی‌بینم، صبر و توان او در بررسی و تحلیل روایات و رویدادها برای استخراج حقایق تاریخی را ندارم و به جز حوادث بزرگ و مطالب دارای اشارات و ارشادات خاص، چیزی در ذهنم ماندگار نمی‌ماند و بیش از هر چیز این موارد برایم اهمیت دارد. «احوال و تحولات انسان» از جمله پیشرفت و عقب‌افتادگی، باز و بسته‌شدن امور، صعود یا سقوط. و تاریخ از دیدگاه من عبارت است از: چارچوبی که انسان را در بر گرفته است، اما صبر چندانی برای نگاه موشکافانه و زیرکانه به جزئیات مندرج در صفحات تاریخ ندارم و دگرگونی کلی آن که در حقیقت، سیر تحولات انسان است، برایم کافی است.

از ۱۵ سال قبل تاکنون این چنین بوده‌ام و هم‌چنان نیز این‌گونه هستم! و خدا رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد! با این وصف، این امر نه در گذشته و نه در حال، مانع بحث و اظهارنظر درباره مباحث این کتاب نخواهد بود. این کتاب، تاریخ اسلام نیست و چنین هدفی را ندارد و در واقع از روش نگارش تاریخ اسلام بحث می‌کند و «روش» چیزیست و تاریخ و حوادث و وقایع و انسان‌هایش، چیزی دیگر. این هم درست است که سخن‌گفتن از روش و برنامه، دست‌کم بدون اشاره به برخی حوادث تاریخی، ناممکن است، اما در حدود و خطوط کلی و عمومی؛ زیرا روش و برنامه بیش از آن که به جزئیات حوادث ارتباط داشته باشد، به اشارات، مفاهیم و نشانه‌های آن‌ها مرتبط است.

به راستی مدتی از عمرم و به ویژه در دوران تحصیلات دانشگاهی و بعد از آن را با علاقه فراوان، در زمینه‌ی شاخه‌های مختلف علوم، گذرانده‌ام و تقریباً هیچ روزی را بدون مطالعه‌ی کتابی کوچک یا بخشی از کتابی بزرگ، نگذرانده‌ام. تاریخ عمومی و به ویژه تاریخ اسلام، از موضوعاتی بود که به مطالعه‌ی آن‌ها می‌پرداختم. پس از پایان تحصیلات، بلافاصله به مدت ۴ سال در مدارس ابتدایی و راهنمایی به تدریس پرداختم، سپس به عرصه فعالیت‌های دیگر گام نهادم. با وجود این که رشته تخصصی‌ام زبان انگلیسی بود، به تدریس تاریخ در دوره‌های ابتدایی و راهنمایی نیز ملزم شدم و بر این اساس ۴ سال به تدریس آن پرداختم و ضمن تحصیل و تدریس پی‌بردم که تاریخ اسلام، با روش صحیح به دانش‌آموزان و دانشجویان و دیگر خوانندگان ارائه نمی‌شود و بیش‌تر آن‌چه را جدیداً مورد مطالعه قرار می‌دهیم،

مطالبی است که خاورشناسان در اختیارمان قرار داده‌اند؛ این امر به دو صورت انجام می‌پذیرد: یا مستقیماً توسط آثار آنان، یا به صورت غیر مستقیم به وسیله تاریخ‌نگاران مسلمانی که شاگردان آن مستشرقان بوده و گفته‌های استادان‌شان را به عنوان قول قطعی و غیر قابل بحث (!) تلقی می‌کنند! و نیازی به توضیح نیست که خاورشناسان، فعال‌ترین نقش تخریبی را در عرصه تاریخ اسلام عهده‌دار بوده‌اند!^(۱)

از آن زمان احساس می‌کردم که بازنویسی تاریخ اسلام به روشی غیر از روش خاورشناسان و شاگردان‌شان، ضروری است.

با گذشت زمان و به دنبال افزایش آگاهی‌ام نسبت به نوشته‌های این به اصطلاح «مورخان» جدید درباره‌ی تاریخ اسلام، احساسم نسبت به این قضیه روند صعودی می‌پیمود و هم‌چنین هرگاه فریادهای مشکوکی، ندای ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام را سر می‌دهند. اما از زوایای دیگر نقش تخریبی آن‌ها از آن‌چه خاورشناسان پیش‌تر نوشته‌اند، کم‌تر نیست. گاهی از زاویه ملی‌گرایی عربی که یکی از جنبه‌های خنده‌آور آن، معرفی صلاح‌الدین گُرد، به عنوان قهرمان و مدافع ملی‌گرایی عربی است و زمانی به شیوه‌ای خنده‌آور از دیدگاه سوسیالیستی، پیامبر اسلام ﷺ را رهبر قیام فقرا بر ضد ثروتمندان معرفی می‌کنند! و گاهی از نقطه نظر تفسیر مادی یا اقتصادی تاریخ بازمه به شکلی خنده‌دار ادعا می‌کنند که انگیزه‌ی فتوحات اسلامی و نیز جنگ‌های صلیبی، مسائل اقتصادی بوده است و در هردو مورد، دین را پوششی برای استثمارگری به حساب می‌آورند!

با مشاهده و بررسی این موارد نسبت به این ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام از دیدگاه اسلام و با روح اسلامی، یقین بیشتری حاصل می‌کردم؛ روحی اسلامی که تحت تأثیر جریانات منحرف و فریادهای مشکوکی که قصدشان محو آثار و نشانه‌های نورانی این تاریخ و عوامل و عناصر نشأت گرفته از تاریخ «امت اسلامی» است، قرار نمی‌گیرد. هرچند این جریانات شعارهای دهان‌پرکنی نظیر: «روح علمی» و «بی‌طرفی» و «روش‌مند» بودن را مطرح سازند.

به خوبی به عظمت و اهمیت این کار و میزان کوشش لازم برای تحقق آن واقفم. به‌راستی این کار سترگ، فراتر از تلاش افراد متفرق یک نسل است، بلکه به کوشش

۱- این مسأله را در کتاب «المستشرقون والإسلام» مورد بحث قرار داده‌ام.

جمعی و سازمان‌یافته‌ی مؤسسات تخصصی و پی‌گیری چندین نسل نیاز دارد، زیرا تاریخی به درازای بیش از چهارده قرن، مملو از حوادث و شخصیت‌ها و عظمت‌ها و قهرمانی‌های بی‌نظیر و در عین حال شکست‌های اسفناک، مصیبت‌های طولانی و چهره‌های منحرف است که در متنی واحد و متداخل تنیده شده‌اند؛ لذا مطالعه، بررسی، نقد و بازنویسی این چنین متنی، کاری بس دشوار و خسته‌کننده خواهد بود، هرچند برای انجام آن نیز چندین نسل باهم کار کنند.

با این وصف، پرداختن به چنین کار بس بزرگی به رغم دشواری‌های فراوان، ضروری است؛ هیچ امتی نمی‌تواند بدون تاریخ به زندگی خود ادامه دهد. تاریخی که مورد نقد و بررسی و تحقیق قرار گرفته و به آسانی قابل استفاده و در دسترس همگان باشد؛ از طفلی که در آغاز راه است تا پژوهش‌گر متخصصی که به پایان راه رسیده است.

در این مجال کوتاه فروتنانه در پی یافتن روشی هستم که بتوان بر پایه‌ی آن تاریخ اسلام را بازنویسی کرد و چنان‌چه در این عرصه به موفقیتی دست یابم، از فضل خدای بزرگوار خواهد بود و از ذات پروردگار سپاسگزارم و در غیر این صورت، فقط قصدم کسب رضای خداست و از او التماس توفیق دارم!

محمد قطب

هدف از بازنویسی تاریخ

ما معتقدیم که تاریخ عمومی بشر، باید از دیدگاه اسلامی بازنویسی شود تا دستاوردهای بشری با معیارهای الهی مورد سنجش قرار گیرد، یعنی به میزان تحقق هدفی که خداوند برای آفرینش وی تعیین کرده که آن هم عبادت خداوند به معنای کامل عبادت که اعتقاد به یگانگی او و انجام شعارهای تعبدی مختص او و پای بندی به دستورات او در ساماندهی روابط انسان‌ها با یکدیگر (یعنی تطبیق شریعت ربانی) و آبادسازی جهان به مقتضای روش و برنامه‌ی الهی و... را در برمی‌گیرد.

اگر مابه امور فوق درباره تاریخ بشر معتقدیم، بدان سبب است که در حقیقت، این تاریخ به گونه‌ای ارائه می‌شود که از نظر نگرش به انسان، طبیعت آفرینش، هدف وجودی، حدود امکانات و معیار دستاوردهای او با دیدگاه اسلامی، تفاوت بنیادی دارد؛ پس لزوماً باید آن را به نحوی بازنویسی کنیم که با نقطه نظر اسلام برگرفته از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ هماهنگ و با تفکر مشترک ما مسلمانان، متناسب باشد^(۱).

اما در مورد تاریخ امت اسلامی؛ بر چه اساسی می‌گوییم که تاریخ اسلام باید دوباره نوشته شود؟ هدف از این کار چیست؟ آن چه فعلاً نوشته شده چه عیب و نقصی دارد؟ در چه زمینه‌هایی کوتاهی صورت گرفته است که می‌خواهیم آن‌ها را تکمیل کنیم؟ یا در آنچه نوع جنبه‌های انحرافی وجود دارد که می‌خواهیم از آن‌ها بپرهیزیم؟ در حقیقت، ملاحظات فراوانی در زمینه‌های مختلف وجود دارد که به اصرار ما در ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام، منجر می‌شود.

با بررسی آثار و منابع قدیمی مورخان بزرگ مسلمان، با مجموعه‌ای عظیم از اخبار و روایات و رویدادها مواجه می‌شویم که به شکل فعلی، برای پژوهشگر ژرف‌نگر مناسب، اما برای خواننده‌ای که می‌خواهد فوراً به خلاصه‌ای آماده، شسته و رفته، سهل الوصول و سهل الهضم دسترسی داشته باشد، نامناسب خواهد بود. شکی نیست که این مورخان به امانت‌داری علمی ویژه‌ای پای بند بوده‌اند و لذا همه‌ی آن‌چه از

۱- این مطلب را در کتاب، «حول التفسیر الإسلامی للتاریخ» بیان و علل و انگیزه‌های آن و بنیان‌های لزوم نوشتن تاریخ بشری را به مقتضای آن شرح داده‌ایم.

معلومات و روایات متعدد و متناقض و گاه به دور از احتمال را که به ذهنشان رسیده بود ثبت کرده‌اند، زیرا دیده‌اند که مقتضای امانت‌داری آن است که شنیده‌ها را ضمن استناد به گوینده، فرو نگذارند و در این زمینه کوشیده‌اند که اخبار را در حد توان، از منبع اصلی گرد آورند و آن‌ها را به انگیزه‌ی امانت‌داری و رعایت تقوا و به دور از دخالت و ترجیح یک خبر یا روایت بر خبر یا روایتی دیگر، به ثبت رسانده‌اند و در واقع از میزان حیرت و سرگردانی خواننده خود در پی اتخاذ این روی‌کرد آگاه بودند، اما ترجیح می‌دادند که وی او را با روایات گوناگون مواجه سازند بدون این که با دخالت خود نفیاً یا اثباتاً، یکی را بر دیگری ضعیف‌تر یا برتر به شمار آورند.

طبری در مقدمه‌یکتاب خود می‌نویسد: «اگر پاره‌ای اخبار و گزارش‌های مربوط به گذشتگان که به علت فقدان معنا یا ضعف محتوا، به نظر خوانندگان، ناپذیرفتنی و بلکه مزخرف می‌نماید، در کتاب آمده است، نه آرا و نظرات خود ما، بلکه صرفاً روایت ناقلان است که آن‌ها را همان‌گونه که هست، باز گفته‌ام»^(۱).

اگر در این روش مزیتی باشد در واقع از این بابت است که همه‌ی حوادث، رویدادها و گفته‌ها را نگهداری، ثبت و ضبط کرده است و از این بابت، برای پژوهش‌گر کنج‌کاوی که وظیفه‌ی نقد و پاک‌سازی را به عهده می‌گیرد، منابع ارزشمندی به شمار می‌آیند؛ اما عیب این روش برای خواننده معمولی و بی‌تجربه‌ی جویای دانش آن است که او را در دریایی از روایات و رویدادهای گوناگون و گاه متناقض، غرق می‌سازد و راه برون‌رفتی برای رهایی از آن و رسیدن به نتیجه‌ای معین معرفی نمی‌کند و لذا هدف مطالعه، بررسی و تحلیل تاریخ برای او تحقق نمی‌یابد، زیرا از صبر و توان علمی لازم برای نقد و ارزیابی روایات گوناگون و ترجیح بعضی از آن‌ها بر دیگری برخوردار نیست. اگر از جنبه‌ی دیگری به اغلب منابع جدید متأثر از رویکرد خاورشناسی، نظر اندازیم، درمی‌یابیم که از لحاظ ادبی به نحوی جذاب و فریبنده نوشته شده‌اند! و از حیث ساختار، تقسیم‌بندی، فهرست‌نویسی و درج منابع و مراجع، برای خواننده امروزی کاملاً مناسب‌اند و از سوی دیگر، به جای غرق‌ساختن در دریای روایات متضاد، خواننده را به نتیجه‌ای معین و مشخص می‌رساند.

۱- تاریخ طبری، ۱/ ۸، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ چهارم، دارالمعارف مصر.

با این وصف، عیب این رویکرد از لحاظ روش و منهج، در آن است که اغلب فاقد امانت‌داری علمی لازم است و به رنگ خاص و به قصد تحقق هدفی معین به نگارش درمی‌آید و هدفی که افرادی که خیر و مصلحت اسلام را نمی‌خواهند، آن را در درون خود پنهان می‌سازند!

حال تفاوتی ندارد که این منابع نوشته‌ی خود خاورشناسان یا تألیف شاگردانشان باشد که مطالب آنان را نقل می‌کنند و تحت تأثیر افکارشان قرار می‌گیرند و ادعاهای‌شان را مطرح و سپس به خود نسبت می‌دهند و اسامی خویش را روی آن‌ها می‌گذارند. در هر دو حالت این منابع متعلق به کسانی‌ست که حقیقت محض را مورد بحث قرار نداده‌اند. خود خاورشناسان از روی عمد و زیر پوشش فریب‌کارانه‌ی علمی و با مکر و حیل‌های فراوان، چهره‌ی حقیقت را زشت نشان داده‌اند و شاگردان و ناقلان اندیشه‌های‌شان نیز به غفلتی عمیق دچار شده و از درک اهداف واقعی و کید و مکر آنان باز مانده‌اند و چنین روندی در مورد این جماعت به سرگردانی، عدم آگاهی و فقدان قدرت تشخیص میان حق و باطل انجامیده است.

خداوند درباره اهل کتاب و از جمله خاورشناسانی که تاریخ اسلام را از آنان می‌گیریم، می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^(۷۱)

[آل عمران: ۷۱].

«ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل در می‌آمیزید و آن را کتمان می‌کنید حال آن‌که می‌دانید!؟»

و در خصوص گرایش به آنان و اخذ و استماع از آنان خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَّا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ ۗ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾^(۷۲) هَآءَنتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعِظِ ۗ فُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ ۗ إِنَّ

اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۷۲﴾ [آل عمران: ۱۱۸-۱۱۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان (کافران) (دوست و) محرم اسرار نگیرید، آن‌ها از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند که شما در رنج و زحمت باشید. به راستی دشمنی از دهان (و زبان) شان آشکار شده‌است، و آنچه سینه‌هایشان پنهان می‌دارد؛ بزرگ‌تر است، بی‌شک ما آیات و نشانه‌ها (ی دشمنی آنان) را برای شما بیان کردیم، اگر اندیشه کنید. هان! شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید، در حالی که آن‌ها شما را دوست ندارند، و شما به همه کتاب (های آسمانی) ایمان دارید، (و آن‌ها به کتاب شما ایمان ندارند). و چون با شما ملاقات می‌کنند می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم». و هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می‌گزند. بگو: «به خشم خود بمیرید». بی‌گمان الله به (راز) درون سینه‌ها آگاه است.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از کسانی که کتاب بدیشان داده شده است پیروی کنید، شما را پس از ایمان آوردن تان به کفر باز می‌گردانند.»

﴿وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِن آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾﴾ [البقرة: ۱۲۰].

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آیین ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی، هدایت است؛ و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آن که علم و آگاهی یافته‌ای، هیچ سرپرست و یابوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود.»

اینان، به رغم پوشیدن ردای علم و تظاهر به بی‌طرفی علمی، نباید ما را نسبت به ماهیت خود بفریبند، زیرا مطالبی که عرضه می‌دارند، همانی‌ست که گذشتگان‌شان در قرون وسطی از سوی کلیسا مأموریت یافته بودند، علیه اسلام بنویسند و چهره‌ی اسلام را هرچه بیشتر نزد مردم اروپا زشت و منفور سازند. هدف این کار بازداشتن مردم اروپا بود از آن چه که می‌توان «تهاجم فکری اسلام» نامید که از اندلس، شمال

آفریقا، سیسیل، مشرق عربی و سرزمین‌های دیگر، در داخل اروپا پیش می‌رفت و دانش پژوهان اروپایی، با هدف کسب علم در مدارس و دانشگاه‌های اسلامی، به این سرزمین‌ها می‌آمدند و با قلبی لبریز از شگفتی و قدرشناسی نسبت به اسلام، باز می‌گشتند. این روند، ناراحتی و برآشفتگی اصحاب کلیسا را در پی داشت و در راستای زشت‌نمایی چهره‌ی اسلام، به فعالیت‌های همه‌جانبه‌ای مبادرت ورزیدند تا بتوانند این دین را از اروپا یا بهتر بگوییم اروپاییان را از دین دور سازند.

پس از کسب موفقیت‌های اولیه این ابزار کهنه در بازداشتن مردم آن دیار از اسلام، ممکن است این روش‌ها تغییر کرده باشد، اما امروزه همان شگردها برای بازداشتن مسلمانان از اسلام به کار گرفته می‌شود و چه بسا شرایط اقتضا می‌کرد که ناسزاگویی‌های مرحله‌ی اول با تخفیف یا پنهان‌سازی، همراه با تظاهر به بی‌طرفی و روش‌مندی علمی صورت گیرد، بلکه مقتضای خباثت بیشتر آن بود که گاهی به نوعی به ستایش و تمجید ضمنی از اسلام و مسلمین می‌پرداختند تا بتوانند خواننده مسلمان را بفریبند و اعتمادش را نسبت به گفته‌های این دانشمندان بی‌طرف و روش‌مند جلب کنند تا نه تنها سم ریخته‌شده در عسل را تناول، بلکه با اشتیاق وافر شیرینی آن را بیشتر احساس و از بهره‌گرفتن از آن احساس لذت نمایند.

خداوند ما را از این فریب‌کاری تاریخی، آگاه ساخته است:

﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهُ النَّهَارِ
وَآكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۷۲﴾ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ...﴾

[آل‌عمران: ۷۲-۷۳].

«جمعی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز بدان‌چه بر مسلمانان نازل شده است، ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید تا شاید برگردند. و باور مکنید مگر به کسی که از آیین شما پیروی کرده باشد.»

هدف هم‌چنان روشن است! کشتن روح افتخار و احترام نسبت به اسلام و تاریخ اسلام در ضمیر خواننده مسلمان و تبدیل آن به نوعی کینه و نفرت که سرانجام موجب شود دست از تاریخ و قهرمانانش بردارد و وی را از کوشش در راه بازسازی و احیای دوباره‌ی آن منصرف گرداند.

آنان در این راستا از نسبت‌دادن دروغ‌های (علمی) نسبت به رسول الله ﷺ و یارانش ابا ندارند، چنان‌که مثلاً «پل هاوزن» در کتاب «الدولة العربية» می‌گوید:

«محمد ﷺ» در آغاز امر و در حالت ضعف، در مدینه با یهود پیمان بست و زمانی که قدرت کافی به دست آورد، پیمانش را زیر پا نهاد و با آنان به جنگ پرداخت و از مدینه اخراج‌شان کرد».

همین‌طور در رابطه با ابوبکر و عمر می‌نویسد: «آنان خلافت مسلمانان را غصب کردند» و به همین ترتیب صدها تن دیگر، از این دروغ‌ها گفته‌اند^(۱).

یکی از موارد وارونه‌سازی‌های علمی که اکثراً بدان متوسل می‌شوند، دست‌کاری عمدی در تأویل نصوص، یا افزایش و کاهش کلماتی‌ست که از راه آن‌ها بتوانند معانی و مفاهیمی را که در متون اصلی نیامده و ارتباطی به آن ندارد، استخراج کنند. هم‌چنین از روایات ضعیف موجود در منابع اسلامی، بدون نقد و بررسی به عنوان اصل، بهره‌برداری و روایات دیگر و حتی احادیث متواتر را رها کرده و به گمان خود این عمل را امانت‌داری علمی و نقل از منابع معتبر به شمار می‌آورند^(۲).

مورخان مسلمان هنگام نقل مطلب خاورشناسان، از ذکر این گونه دروغ‌های شرم‌آور خودداری می‌کنند. اما با این وصف از تأثیرات سوء آنان مصون نمی‌مانند و شبهات و وارونه‌سازی‌های آنان را بدون نقد و کم و کاست می‌پذیرند و به این توهم

۱- نک: «المستشرقون والإسلام».

۲- دکتر عبدالعظیم الدیب در «کتاب الأمة شماره ۲۷» انتشارات دولت قطر در ربیع الثانی سال ۱۴۱۱ هـ بحث جالبی با عنوان «المنهج فی کتابات الغربیین عن التاریخ الإسلامی» مطرح می‌سازد که در آن مجموعه‌ای از مطالعات خاورشناسان را نقل می‌کند؛ از جمله «مونت‌گمری وات» می‌گوید: «از اخبار وارده برمی‌آید که [حضرت] محمد از شغار، یعنی این که دو یا چند مرد دختران یا خواهران خود را بدون مهریه به ازدواج یکدیگر درآورند، پشتیبانی کرده است. و این مطلب را به «بخاری!!» نسبت می‌دهد با وجود این که نزد همه‌ی مسلمانان ثابت شده است که پیامبرص از ازدواج به شیوه شغار (زن در مقابله زن) نهی فرموده است. «ویل دورانت» نیز به متنی اشاره کرده است که به موجب آن «زبیر هزار مملوک داشت که هر روز خراج خود را به او می‌پرداختند، حتی یک درهم از آن را نگاه نمی‌داشت و همه را صدقه می‌داد». ویل دورانت متن فوق را به این صورت درآورده است: زبیر در شهرهای مختلف خانه داشت و هزار رأس اسب و ده هزار برده که به سبب آن از حالت زهد و منزلت خارج و به فساد مهلک دچار شده بود! و...

دچار می‌شوند که «روش علمی» بدون تشکیک در رویدادها و امور مهم و حساس و ابراز عیوب، تحقق نخواهد یافت!

پس این عیب مهم نوشته‌های خاورشناسان و شاگردان‌شان به تنهایی، به سلب‌صلاحیت از نوشته‌ها و منابع آنان می‌انجامد و تجدید نظر در مورد وقایع و تفسیرها و اظهار نظرهای مندرج در کتاب‌هایشان را بی‌نهایت ضروری می‌سازد. به هر حال این تنها عیب و نقص موجود در کتب جدید به ویژه آن‌چهدر باره روش‌ها و شیوه‌های تدریس در دوره‌های ابتدایی، راهنمایی، متوسطه و آموزش عالی یا حتی در رشته‌ی تخصصی تاریخ اسلام مقرر شده است، به شمار نمی‌آید!

عیب اساسی دیگر موجود در این روش، به طور کلی عبارت است از: تأکید بر تاریخ سیاسی مسلمانان و غفلت از سایر جنبه‌های زندگی آنان، از جمله: عقیده، اندیشه، علم، تمدن، جامعه و... و تردیدی نیست که تاریخ سیاسی، مشکل‌دارترین بخش تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد.

صرف‌نظر از زیاده‌روی‌ها و تحریفات تاریخی ناشی از اختلافات مذهبی، نظیر نوشته‌های شیعیان درباره تاریخ اهل سنت و... بی‌شک از همان اوایل در عرصه‌ی سیاسی، از خط اسلامی اصیل انحرافات زیادی رخ داده است که نمی‌بایست اتفاق می‌افتاد. اما به رغم وقوع این نوع انحرافات، (به استثنای زیاده‌روی‌های عمدی) کوتاهی و نادیده‌انگاری آن‌ها در تاریخ، چهره‌ای غیر واقعی، زشت و مسخ‌شده از وقایع را به نمایش می‌گذارد.

این موضوع قابل تصور نیست که می‌خواهیم نسبت به این گونه انحرافات چشم‌پوشی کنیم، یا با طرح بهانه‌های واهی، تاریخ را تبرئه یا با جعل وقایع، به آن دروغ نسبت دهیم؛ به این علت که نازی‌های آلمان به فرزندان خود می‌آموختند که هارتش آلمان هرگز شکست نمی‌خورد! (و با چشم خویش نیز این شکست را مشاهده کردند). و همان‌طور که مردم انگلیس از دزدان دریایی نسل‌های گذشته، قهرمانان تاریخی می‌آفریدند و به فرزندان خود می‌آموختند که هسته‌ی اصلی ناوگان بریتانیا را اینان تشکیل داده‌اند! و بر همین منوال رهبران کنونی ما [جهان عرب] شکست شرم‌آور خود را پیروزی بی‌سابقه‌ی تاریخی به شمار می‌آورند!

هرگز! نباید مورخ مسلمان دست به چنین کاری بزند و چنین کاری از او پذیرفته نیست. خداوند به ما دستور داده است که حقیقت را گوئیم، اگرچه به زیان خودمان یا

والدین یا نزدیک‌مان باشد، و شاهدانی برای خدا و برقرارکننده‌ی عدالت در جهان باشیم:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه کنید و در برپایی عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید، اگرچه شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد، خواه کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود، ثروتمند یا نیازمند باشد؛ زیرا خداوند از هردوی آنان بهتر است. پس از هویو هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آن چه می‌کنید آگاه است.»

و تاریخ، امانت و شهادتی‌ست که برای خداوند از انسان گرفته می‌شود و حب و بغض، تأثیر بر چگونگی ادای آن نمی‌گذارد:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾﴾ [المائدة: ۸].

«ای مؤمنان! بر ادای [وظایف تعیین شده از سوی] خداوند مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید؛ دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است! از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی‌ست که انجام می‌دهید!»

لذا از مورخ مسلمان انتظار می‌رود که حق را برگزیند و بدون طرف‌داری از فردی و یا ستم نسبت به دیگری، در جهت رسیدن به آن بکوشد؛ اگر کوشش وی درست بود، دو پاداش و اگر تلاش او به خطا رفت، یکی پاداش خواهد گرفت و باید هدف او همواره شهادت برای خدا باشد.

اما آن چه را منابع و مراجع کنونی انجام می‌دهند، چیز دیگری است. فرض کنیم همه‌ی آن چه در عرصه‌ی سیاست به اشخاص منحرف نسبت داده شده است، درست باشد و زیاده‌گویی‌های نشأت گرفته از خصومت‌های حزبی و مذهبی که

در آن هر گروه به دل خواه به مخالفانش ناسزا می گوید و نیز افسانه پردازی هایی که هارون الرشید را که یک سال به زیارت حج و سال بعد به جنگ کفار می رفت، به عنوان یکی از قهرمانان هزار و یک شب می شناساند، در این مبالغه گویی ها دخیل نبوده است و خلاصه، فرض را بر این قرار می دهیم که تاریخ سیاسی مسلمانان با خطوط سیاه نگاشته شده است! بگذار چنین باشد! اما خطوط سیاه در صفحاتی که غالباً سفیدند! اگر کسی تمام صفحه ی سفید را ببوشاند و فقط خطوط سیاه را نشان دهد، آیا حقیقت را گفته است؟ آیا به راستی چهره ی حقیقی این تاریخ را نمایانده است؟! و این عمل چه نوع اثراتی بر خواننده به جای می گذارد؟!

چنانچه خواننده از همه ی مطالب و نکات سفید و سیاه صفحه آگاه می شد، آیا همان اثر قبلی را بر وی می گذاشت؟ یا این که به یقین، تأثیر این دو حالت باهم متفاوت خواهد بود؟

مسأله این است؛ این امر هم از نظر تأثیر بر افراد و هم از جنبه ی علمی صرف، اهمیت دارد.

از جنبه ی علمی، چنین تاریخی، ساختگی و به دور از واقعیت خواهد بود، هر چند همه کلماتش درست باشد! چرا که آن را در حجمی به مراتب کوچکتر به مردم ارائه می دهد. گویی کوتوله ای را در جای موجودی تنومند می نشاند! اما از نظر تأثیر بر دیگران، باید گفت: تفاوت فراوانی وجود دارد میان مشاهده ی موجودی زنده، پویا، نیرومند و در حال حرکت که در اثر برخورد با مانع به زمین می افتد، بدنش زخمی می شود، اما برمی خیزد و حرکت را از نو شروع می کند؛ و موجودی درمانده، لنگان و فلج که حین راه رفتن، می لرزد و پس از چند قدم به زمین می افتد. در مورد اول، بیننده حرکات را می سنجد و با او اظهار هم دردی می کرده و ضمن انتقاد و سرزنش درباره نقاط ضعف، روی هم رفته به نحوی مثبت با او برخورد می کند و در مورد دوم، تلقین بیننده نوعی بی میلی، بیزاری و تنفر خواهد بود! و پر واضح است که حالت دوم، مورد پسند [دشمنان] است.

در این رابطه، هم چنان روش «دنلپ» را در مصر به یاد می آورم.

آن گاه که مبلغان مسیحی انگلیسی به علت مشکلات و موانع بر سر راه روند مسیحی سازی مردم مصر به «لرد کرومر» نماینده ی دولت استعماری بریتانیا در این کشور، شکایت کردند، خطاب به آنان گفت: «فکر می کنید که من مانع کار شما

هستم؟!» در حالی که مردان و کودکان مصری را می‌گیرید و به زور به پذیرش مسیحیت وادار می‌کنید؟! این رویه غلط است و واکنش مسلمانان و افزایش دل‌بستگی و تمسک آنان به اسلام را در پی خواهد داشت! من با جوانی که به زودی از دانشکده‌ی الهیات لندن^(۱) فارغ التحصیل می‌شود، توافق کرده‌ایم که مسؤولیت سیاست‌گذاری آموزش و پرورش [مصر] را به نحوی که همه‌ی خواسته‌های شما را برآورده سازد، به عهده‌گیرد.

این شخص همان مستر «دنلپ» است که «کرومر» وی را به عنوان کارشناس وزارت فرهنگ مصر منصوب کرد و او نیز سیاست‌ها، برنامه‌ها و روش‌های پلید خود را وضع و به مرحله‌ی اجرا درآورد که اصول آن‌ها تا این لحظه هم اجرا می‌شود. [افزون برآن چه بر سر تدریس زبان عربی و تعلیمات دینی آورد]. پلیدترین و خبیث‌ترین بخش این سیاست‌ها، برنامه‌ریزی برای تاریخ بود^(۲).

سمی که نامبرده با برنامه‌های درسی تاریخ در آمیخت، عبارت بود از: تأکید و تمرکز بر تاریخ سیاسی مسلمانان، بعد از دوران بعثت و صدر اسلام و تهی ساختن تاریخ اسلام از محتوای کلی و همه‌جانبه و محدودساختن آن به کشمکش‌های سیاسی و تلاش‌های توسعه‌طلبانه‌ی حکام علیه همسایگان، توطئه‌ها و دسیسه‌های قتل، ترور و نابودی مخالفان سیاسی و..!

و زمانی که دانش‌آموز یا دانش‌جو، این چهره‌ی اندوه‌بار تاریخ خود را کنار می‌گذاشت، تاریخ اروپا با صفحات روشن ملامال از تمدن و پیشرفت علمی و صنعتی پویا و با نشاط، در برابرش گشوده می‌شد تا دو پیام سراسر آغشته به هم به وی القا شود:

۱- اسلام پس از دوره خلفای راشدین به پایان راه رسیده و به صورت کشمکش‌های سیاسی بر سر کسب قدرت درآمده است و دیگر از تأمین نیازهای بشریت عاجز است و دیگر راه‌کاری برای ارائه ندارد؛

۲- تنها تاریخ اروپا، سزاوار احترام و تقدیر است!

Trinity College - ۱

۲- در صورت تمایل نک: («واقعا المعاصر» فصل «آثار الانحراف» مبحث مربوط به اشغال مصر توسط انگلیس و نقش آن در به تباهی کشاندن این کشور، ص ۲۱۷-۲۳۴).

بدین ترتیب مانع دل‌بستگی مسلمانان به اسلام شده و آنان را به اروپا متمایل می‌گردانند و این همان هدف گروه‌های تبلیغ مسیحیت است که قدیس «زویمر» در سخنرانی مشهور خویش در کنفرانس تبلیغ مسیحیت برگزار شده در شهر بیت المقدس به سال ۱۹۳۵^(۱) ایراد کرد و «کرومر» نیز پیش‌تر وعده‌ی تحقق آن را از طریق روش‌های آموزشی «دنلب» داده بود^(۲).

هم‌اکنون باید ببینیم که در کجای این روش پلید، خطایی رخ داده که تلاش‌های هم‌زمان و سازمان یافته خاورشناسان و استعمارگران، بر کمک به آن تمرکز یافته است؟

می‌پرسیم: آیا کتب و آثار مورخان مسلمان اولیه، حاوی مطالبی هست که روش تقسیم‌بندی کنونی در تاریخ اسلام را به صورت بعد از دوره بعثت و صدر اسلام و خاندان‌های حاکم اموی، عباسی، ممالیک، عثمانی و... ممکن سازد؟

بی‌تردید خواننده از کتب مورخان اولیه درمی‌یابد که آنان تاریخ «امت اسلامی» را از ابتدای شکل‌گیری توسط حضرت رسول ﷺ در مکه و سپس در مدینه نوشته‌اند و در اثنای بررسی آن به طور معمول و طبعی، از احوال حکام و مردم معاصر آنان در عرصه‌های مختلف زندگی از جمله: سیاست داخلی و خارجی، جنگ‌ها، فتوحات، نهضت‌های علمی و فرهنگی، اوضاع اجتماعی، فکری، اخلاقی، عمرانی و... به تفصیل سخن گفته‌اند؛ و این است وضعیت صحیح تاریخ و چیز دیگری نیست.

نخستین اشکال و خطر تقسیم‌بندی تاریخ به دوره‌های سیاسی و جداگانه سخن‌گفتند باره‌ی آن‌ها و کشیدن خطوط فاصل میان این دوره‌ها، ایجاد فاصله‌ی تاریخی بین نسل‌هاست؛ گویی که مسلمانان، امتی واحد و یک پارچه نبوده و واقعیتی به نام «امت اسلامی» وجود خارجی نداشته است! بی‌تردید «امت اسلامی» و «تاریخ امت اسلامی» بارزترین ویژگی و صفت ممیزه‌ی این امت و تاریخ او به شمار می‌آید.

آری! افتخارات، شکست‌ها، فراز و فرودها، اوج و حوضیض‌ها، مدها، جزرها، نقاط قوت و ضعف، همه و همه عناصر تشکیل‌دهنده‌ی تاریخ این امت به شمار می‌آیند و تاریخ ملل دیگر، فاقد این ویژگی‌هاست.

۱- رک: «المخططات الاستعمارية لمكافحة الإسلام» اثر شیخ محمد محمود صواف، دارالاعتصام، قاهره.

۲- در صورت تمایل نک: (موضوع تهاجم فکری در کتاب «واقعا المعاصر» رجوع کنید.

این امت در واقع، وضعیت مشخصی در تاریخ دارد که صرفاً یک امت نیست، بلکه امت پیامبر آخرین دین آسمانی، یعنی حضرت محمد ﷺ فرستاده خدا به سوی همه‌ی انسان‌ها و تا برپایی قیامت به شمار می‌آید و با این صف است که به عنوان بهترین امت شناخته شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت و راهنمایی] انسان‌ها آفریده شده‌اید». واضح است که این برتری، جنبه‌ی شخصی، نژادی یا قومی ندارد، بلکه برگرفته از رسالت و مسؤولیتی است که بر عهده‌اش گذاشته شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت و راهنمایی] انسان‌ها آفریده شده‌اید، [زیرا] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

هم‌چنین وضعیت ویژه او در میان سایر امت‌ها برگرفته از همان امر است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را امت میانه‌رو قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر نیز بر شما گواه باشد».

از این رو تا زمانی که رسالتش را انجام دهد، صفت برتری، تحقق می‌یابد و آن‌گاه که در ادای رسالت کوتاهی ورزد، این صفت از وی سلب خواهد شد و افتخارات، پیشرفت‌ها و اوج قدرت و شوکت او به میزان و مقدار موفقیت در زمینه‌ی ادای رسالتش بستگی دارد و سقوط و سراسیمگی وضعیت و نابودی و ذلتش به حدود و میزان کوتاهی خویش در انجام رسالتی است که عهده‌دار آن شده است.

این همان چیزی است که نشانه‌های روشن تاریخ، از آغاز تاکنون، مشخص و معین می‌سازد و هم‌چنین تاریخ این امت را تفسیر می‌کند.

بی‌تردید تاریخ اسلام، تاریخ حکومت‌های اموی، عباسی، ممالیک یا عثمانی و... نیست، بلکه تاریخ «امت اسلامی» است و همواره خواهد بود و معیار همیشگی آن در

هر زمانی این است که: آیا امت، رسالتش را انجام داده و اگر انجام داده است، این امر چگونه و تا چه اندازه‌ای بوده است؟ یا در انجام آن دچار سستی، کوتاهی و عقب‌ماندگی شده و به چه صورت و تا چه حد کوتاهی کرده است؟

با مطالعه و بررسی تاریخ اسلام به این شیوه، جوانب و زوایای بسیاری برایمان آشکار می‌شود که در غیر این صورت به‌ویژه اگر آن را به‌صورت تاریخ سلسله‌های حاکم مورد مطالعه قرار دهیم، این واقعیت‌ها از نظرمان پنهان می‌ماند.

از یک جهت به راز تفاوت درجات روشنی صفحات تاریخ که گاهی روشن و درخشان و زمانی تیره و تاریک هستند پی می‌بریم. بی‌تردید، این وضعیت تنها زائیده‌ی شرایط معینی نیست و هم‌چون شرایط سیاسی، نظامی یا اقتصادی و موارد مشابه نیست که مورد استفاده‌ی تحلیل‌گران تاریخ قرار می‌گیرد!

در حقیقت، منبع نور یکی‌ست، یعنی همان عقیده‌ی صحیح: «لا إله إلا الله و محمد رسول الله ﷺ»؛ و تفاوت درجات روشنی صفحات تاریخ اسلام، به میزان بهره‌گیری مردم هر دوره از این منبع اصلی و میزان اقدام عملی آنان به تکالیف، وظایف و مقتضای این عقیده‌ی صحیح بستگی دارد؛ آن‌گاه که مردم کاملاً از این سرچشمه سیراب شوند، درخشندگی به حد‌اعلای خود می‌رسد چنان‌چه بهره‌گیری مردم از این منبع رو به ضعف نهد، روشنایی فروکش می‌کند و چنان‌چه ارتباط مردم با سرچشمه اصلی به‌طور کامل قطع گردد، صفحات تاریخ به کلی تیره و تاریک می‌شود.

در پناه این نگرش می‌توان بسیاری از مفاهیم نادرست رایج و شایع در تاریخ اسلام را تصحیح کرد. چنین مرسوم است که در مطالعه و بررسی تاریخ، همه‌ی مسایل را به شرایط و اوضاع و احوال سیاسی، نظامی، اقتصادی و... ارجاع دهیم؛ گویی تاریخ، به‌تنهایی موضوعی انسانی و دنیای است و سنن و تقدیرات الهی جاری این جهان، در آن دخالتی ندارد. هم‌چنین در سایه‌ی تهاجم فکری عادت کرده‌ایم از ویژگی‌هایی که در واقع خداوندی برای این ملت مقدر کرده است، غافل شویم.

پس اگر شرایط و اوضاع سیاسی، نظامی، اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و... سرنوشت ملت‌ها را تعیین می‌کند، به خاطر آن نیست که این شرایط - آن‌گونه که روش‌ها و شیوه‌های تاریخ جاهلیت به ما القا می‌کنند - به ذات خود از قدرت قاطع و فاصل برخوردارند، بلکه بدان سبب است که سنت‌های جاری در جاهلیت، بر این شیوه قرار دارد که این اوضاع را به علل مربوطه نسبت دهند و آن‌ها را همتای خدا قرار دهند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ ﴿١٥﴾ [هود: ١٥].

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد».

یعنی: به اندازه‌ی سعی و تلاش خود به نتایج مورد نظر دست می‌یابند، بلکه هرچه بیشتر از خدا دور شوند و به اسباب و علل مادی گرایش پیدا کنند، خداوند قدرت و توان موفقیت بیشتر را بهره‌ی آنان خواهد ساخت:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ٤٤].

«هنگامی که آنان فراموش کردند آن‌چه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم».

و همه‌ی آن‌ها را تا زمانی معین و به حساب سهم آخرت به آنان می‌بخشد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [الأنعام: ٤٤-٤٥].

«هنگامی که آنان فراموش کردند آن‌چه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم، تا آن‌گاه که بدان‌چه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند. ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستم‌کاران ریشه‌کن شد و ستایش، تنها از آن پروردگار جهانیان است».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ١٥-١٦].

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم؛ آنان کسانی‌اند که در آخرت، جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آن‌چه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع می‌شود و هدر می‌رود و کارهای‌شان پوچ و بی‌سود می‌گردد».

اما تقدیر الهی در مورد امت مسلمان، چیز دیگری است و این امت در تقدیر الهی، ویژگی‌های خاص خود را دارد و این ویژگی‌ها، برخلاف آنچه در دوره‌های اخیر، مسلمانان به توهم آن در افتاده‌اند، به این معنا نیست که خداوند، بدون تهیه‌ی اسباب و لوازم، قدرت و یاری دهد؛

هرگز! این‌گونه نیست؛ و این تصور برخلاف سنن عام الهی حاکم بر زندگی همه‌ی انسان‌ها، اعم از مسلمان و کافر است و در قرآن، درباره‌ی پای‌بندی امت‌ها به تهیه‌ی اسباب و لوازم، آشکارا سخن به میان آمده است:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰].

«برای مقابله با آنان تا آن‌جا که می‌توانید، نیرو آماده سازید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷].
 «ای مرمنان! خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد».

﴿هُوَ الَّذِي آتَىٰكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۲-۶۳].
 «او همان کسی است که تو را به یاری خود و توسط مؤمنان، تقویت و پشتیبانی و در میان آنان الفت ایجاد کرد».

اما مفهوم این ویژگی‌ها این است: مادامی که امت، اسباب و ابزارهای لازم را از طریق توکل به خدا، ایمان صحیح، توجه به ذات پروردگار و پناه‌بردن به دین او فراهم نسازد، هرگز شاهد یاری پروردگار نخواهد بود؛ و البته این ویژگی، با تکلیف بزرگی که بر عهده‌اش نهاده شده؛ یعنی امت پیامبر خاتم‌بودن، متناسب است.

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی، بر خدا توکل کن!»

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰].

«و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند».

باید دانست: تا زمانی که این امت پیوندش را با خداوند مستحکم نسازد، اسباب مادی که خداوند جاهلان را به آن‌ها ارجاع می‌دهد و به میزان کوشش در این زمینه‌ها، به آنان یاری و نیرو می‌بخشد، فراهم نسازد به تنهایی شایسته‌ی این امت و

ابزار پیروزی و قدرت او نخواهد بود. بارزترین دلیل این امر، شکست مسلمانان در غزوه‌ی حُنَین است؛ در حالی که اسباب مادی، کاملاً به نفع آنان بود، لحظه‌ای از توکل بر خدا غافل شدند و گفتند: امروز دیگر به سبب کمی افراد، شکست نمی‌خوریم [یعنی: تعدادمان فراوان است، ولی نزدیک بود که شکست بخورند، اما] پس از آن که موضع درونی خود را تغییر دادند، به سوی خدا باز گشتند و یاری و پیروزی به آنان روی آورد:

﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَتْكُمْ مُدَبِّرِينَ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۲۶﴾﴾
[التوبة: ۲۵-۲۶].

«و در روز حنین، آن‌گاه که فزونی جمعیتتان شما را شگفت آورده بود (و مغرور ساخت) پس سودی به حال‌تان نداشت، و زمین با همه فراخی و وسعتش بر شما تنگ آمد، و سپس پشت (به میدان جنگ) نموده، فرار کردید. آن‌گاه الله آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد، و لشکریانی فرستاد که شما آن‌ها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کافر شدند عذاب (و مجازات) کرد، و این است کیفر کافران!»
خداوند، در صورت توکل راستین به او، اسباب و لوازم را تدارک و ثمرات آن‌ها را دوچندان می‌گرداند:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱۳﴾﴾
[آل عمران: ۱۳].

«دودسته‌ای که باهم روبرو شدند، نشانه‌ای برای شما است؛ دسته‌ای در راه خدا می‌جنگیدند و دسته‌ای دیگر کافر بودند که مؤمنان را با چشم خویش، دو برابر خود می‌دیدند و خداوند هرکس را بخواهد، به یاری خود تأیید می‌کند. بی‌گمان در این امر عبرتی برای صاحبان چشم است!»

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾﴾ [آل عمران: ۱۲۲-۱۲۳].

«و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند! خداوند شما را در بدر پیروز گردانید و حال آن که ضعیف و اندک بودید، پس از خدا بترسید تا شکر به جای آورید!»

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۷﴾ ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۸﴾﴾ [الأنفال: ۱۷-۱۸].

«این تو نبودی که پرتاب کردی، بلکه خداوند پرتاب کرد، تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید؛ بی‌گمان خدا شنوای آگاه است. این است و خداوند، مکر کافران را سست می‌کند.»

روشن‌ترین دلیل این امر در تاریخ معاصر، پیروزی مجاهدان افغانستان است، زیرا نیروهای شوروی از لحاظ تعداد نیروها و میزان تجهیزات نظامی، چندین برابر آنان بودند و با توجه به معیارهای مادی و نظامی، پیروزی حتمی از آن روس‌ها بود! با این ویژگی‌ست که تاریخ اسلام از تاریخ جاهلیت بشری، متمایز می‌گردد. از این رو کافی نیست که تحولات آن را با شرایط و ضوابط تفسیر تاریخ ملل دیگر مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم، بلکه باید حدود و میزان نزدیکی یا دوری امت از خدا و قیام یا عدم قیام به مقتضیات رسالت یعنی ایمان به خدا، امر به معروف، نهی از منکر و گواهی برای کل بشریت را پیشاپیش شرایط و اسباب، مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. بدین ترتیب با مطالعه و بررسی تاریخ امت اسلامی با این رویکرد، علل و اسباب سقوط و شکست بزرگ وی در دوره اخیر را درمی‌یابیم و در عین حال راه‌هایی آن را نیز می‌شناسیم.

بی‌تردید عقب‌ماندگی صنعتی، علمی، سیاسی، نظامی و اقتصادی جوامع اسلامی معاصر، علت اصلی سقوط و شکست کنونی آنان نیست، بلکه همه‌ی این‌ها، عوارض بیماری اصلی یعنی خالی‌شدن از حقیقت اسلام و دوری از خداوند و فاصله‌گرفتن از مقتضیات رسالتی‌ست که خداوند به عهده‌شان گذاشته است و چنان‌چه این امت حال و وضعیت رابطه خود را با خدا اصلاح نکند و به سوی او باز نگردد و به مقتضیات رسالتش عمل نکند، تلاش به‌تنهایی برای درمان عقب‌افتادگی صنعتی، علمی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و... وی را به جایی نخواهد رساند.

تا زمانی که پژوهش‌گران، تاریخ این امت را بدون درک و شناخت ویژگی‌های مقدر شده از سوی خداوند، مطالعه و بررسی و فقط بر تاریخ سیاسی اسلام، تأکید کنند و

تاریخ عقیدتی آن را که سرچشمه و منبع تمامی امور و مسائل قدیم و جدید است، به فراموشی بسپارند، این حقیقت آشکار و عظیم از دیدشان پنهان خواهد ماند.

بی‌تردید تا زمانی که امت اسلامی، به اوامر خدا و پیامبر ﷺ پای‌بند بود، عقب‌ماندگی صنعتی، علمی، سیاسی، نظامی و... ویژگی خاص آن به شمار نمی‌آمد:

﴿فَأَسْتَمِسِكُ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾ [الزخرف: ۴۳].

«[ای پیامبر] به چیزی که به تو وحی شده است محکم چنگ بزن!»

پیامبر ﷺ فرموده است:

«ترکت فیکم ما إن تمسکتهم به لن تضلوا: کتاب الله وسنتی»^(۱).

«چیزی را برای شما به جای گذاشته‌ام، مادامی که به آن پای‌بند باشید، گمراه

نخواهید شد: کتاب خدا و سنت‌ام».

در واقع همه‌ی عقب‌افتادگی‌های فوق، هم‌زمان و همراه با عقب‌افتادگی عقیدتی رخ داده و از آن نشأت گرفته است^(۲) و فقط زمانی از بین می‌روند که علل و اسباب به وجود آورنده‌ی آن‌ها نابود گردد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

«خداوند سرنوشت و وضعیت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که آنان

احوال خود را تغییر دهند».

این درس تربیتی بزرگی است که تا زمانی که مسلمانان تاریخ خود را بر مبنای روش و برنامه‌ی درست، مطالعه و بررسی نکنند کمبودش را احساس خواهند کرد^(۳).

یکی دیگر از نشانه‌ها و راهنمایی‌های تاریخی که به سبب پیروی نکردن از روش درست مطالعه‌ی تاریخ امت اسلامی، فقدانش مشهود است، ارتباط گسترده‌ی وضعیت مسلمانان با وضعیت کل بشریت در پرتو وظایف و مسؤولیت‌های تعیین‌شده از سوی خداوند است، در واقع آن‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، امت اسلامی، امتی منزوی و ساکن در گوشه‌ای از این جهان با نقشی محدود در مسیر تاریخ بشر نیست،

۱- روایت از احمد و ابوداود.

۲- نک: «واقعنا المعاصر» فعل «آثار الانحراف»؛ نیز: مفاهیم ینبغی أن تصحح).

۳- در فصول بعدی کتاب به تفصیل از این موضوع سخن خواهیم گفت.

زیرا امت بزرگ پیرو توحید است که خداوند جهت گواهی بر همه‌ی بشریت، برگزیده است:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملتِ میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

پس نه مسأله توحید، مسأله‌ای حاشیه‌ای و جانبی است، بدان‌گونه که جاهلیت معاصر می‌کوشد آن را به این صورت درآورد. و نه امت حاصل توحید امتی حاشیه‌ای چنان‌که، متأسفانه واقعیت موجود آن را نشان می‌دهد. واقعیتی که در حال حاضر مسلمانان در آن به سر می‌برند، مانند کف روی سیلاب است و فرصت‌طلبان برای پائین آوردن شأن این امت و حذف نقش و وظیفه‌اش، در مقابل بشریت، آن را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. مسأله توحید در معیار الهی که همان میزان حق است، مسأله اصلی و محور مورد اتکای همه بشریت است که خداوند برای تبلیغ آن، فرستادگان خود را مأموریت داده و براساس و به‌وسیله آن، سرنوشت انسان‌ها را در آخرت رقم می‌زند. علاوه بر آن نوع معشیت و روش زندگی بشر تعیین می‌شود که آیا راه و روش او شایسته انسان یعنی موجودی که به بهترین شیوه آفریده شده^(۱) یا صرف نظر از راه و رویه حیوانی پیشرفت یا عدم پیشرفت مادی را اتخاذ کرده است! در واقع جاهلیت معاصر مسأله توحید را همواره از جایگاه خود به پایین فرو می‌گلتاند شأن آن را پایین می‌آورد تا جایی که اخیراً مسأله را به صورت شخصی و فردی در آورده است، به این ترتیب هر فرد به خواست و تمایل خود می‌تواند مؤمن یا کافر باشد، به میل خود خدا را عبادت کند یا خدایان ساختگی و دروغین را بپرستند. و براساس جهان‌بینی جاهلیت، زندگی همگام با این یا آن عابد، راه خود را ادامه می‌دهد و زندگی انسان تحت اراده ماده یا انقلاب صنعتی و علمی، منافع گروهی یا فردی، عقل جمعی یا ابزارهای اطلاع‌رسانی قرار می‌گیرد و حال و وضعیت فرد- خواه کفر و خواه ایمان را برگزیند- در تعیین مسیر یا ترسیم راه و رسم زندگی خویش نقش و دخالتی نخواهد داشت. در نهایت همه‌ی انسان‌ها «دهکده‌ی جهانی» محصول گسترش وسایل

ارتباطی و اطلاع‌رسانی، با هم برابرند!! و ما نیز متأثر از جریانات فکری جاهلی، در مسیری گام برمی‌داریم که تاریخ خود را بعد از دوره‌ی صدر اسلام، به همان شیوه و روش جهان غرب مورد پژوهش قرار می‌دهیم، به ویژه آن‌گاه که تاریخ را براساس حکومت خاندان‌های حاکم، بررسی می‌کنیم و از توحید و نقش و تبعات آن در زمینه تعیین و تبیین اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی، غفلت می‌ورزیم!

از جمله مواردی که با در پیش‌گرفتن رویه‌ی فوق، مورد غفلت قرار می‌دهیم، تأثیر اوضاع و احوال امت اسلامی بر اوضاع بشریت در طول تاریخ بوده است. به راستی در دوره پیشروی و گسترش اسلام، این آثار به روشنی مشاهده می‌گردد، هرچند دستگاه‌های تبلیغاتی جهان غرب، به ویژه در زمینه‌ی تاریخ، در کم‌رنگ جلوه‌دادن و کاستن از شأن و جایگاه، محدود و محصورکردن آن بسیار می‌کوشند؛ اما آن‌چه می‌خواهیم در این‌جا مورد تأکید قرار دهیم، این است که: اوضاع و احوال امت اسلامی، اثرات همیشگی بر اوضاع بشریت داشته است، خواه در دوران پیشرفت و عظمت اسلام و قیام مردم به ادای رسالت دینی باشد و یا در دوره‌ی ضعف، عقب‌ماندگی و کوتاهی در ادای رسالت باشد. این‌ها همه در راستای تقدیر و سرنوشتی‌ست که خداوند از همان آغاز رسالت، مسؤولیت و تکلیف، برای مسلمانان و همه‌ی بشریت رقم زده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت و راهنمایی] انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

اما در خصوص دوره پیشروی و شکوه اسلام، کافی‌ست اشاره کنیم که شمار کمی از مورخان منصف اروپایی، به بهره‌گیری و اخذ اغلب عوامل و عناصر نهضت اروپا از

اسلام و تمدن اسلامی^(۱) اعتراف کرده‌اند؛ با وجود این که اروپا دین اسلام را نپذیرفت و با زشت‌ترین و قبیح‌ترین شیوه با آن جنگید.

اما کوتاهی مسلمانان در ادای رسالت و به تبع آن، ورود اسلام به مرحله‌ی واپسروی و عقب‌نشینی، آثاری سلبی و سوء بر جای نهاد و بشریت، الگو و اسوه‌ی صحیح هدایت را از دست داد و الگوی انحرافی جاهلی، یکه‌تاز میدان شد و نسل بشر را به طور کلی به سوی نابودی کشاند. در این جا کافی‌ست تأکید کنیم که نتیجه‌ی ضعف جهان اسلام، گسترش و افزایش سلطه و نفوذ اروپای جاهلی و ظهور و بروز پدیده‌ی استعمار با همه‌ی زشتی‌ها و پلیدی‌هایش بوده است. انسان‌های آزاد در ممالک وسیع، به بردگی کشانده شدند و در سایه‌ی «سکولاریسم» دین از همه‌ی عرصه‌های زندگی بشر حذف شد و فساد در زمین گسترش یافت و نیز کافی است تأکید کنیم که ظهور و سلطه‌ی جهانی یهود، یکی از پیامدهای سوء ناشی از ضعف جهان اسلام است و برپایی انقلاب صنعتی بر مبنای قانون «ربا» امکان جمع‌آوری ثروت حرام و تسلط بر زندگی دوره حاضر و نابودی همه ارزش‌های والای «انسان» معاصر در اختیار یهود قرار داده است.^(۲)

و به همین ترتیب، مطالعه‌ی آگاهانه‌ی تاریخ، ثابت می‌کند که سرنوشت همه‌ی افراد بشر با احوال امت اسلامی، از زمانی که خداوند او را وارد عرصه‌ی وجود ساخته، مرتبط بوده و پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را به حمل و ادای آخرین رسالت آسمانی مکلف ساخته است و به یقین، قیام ملت مسلمان برای ادای رسالت یا خودداری از آن، عامل مشخص‌کننده‌ی سرنوشت بشریت از چهارده قرن پیش تاکنون بوده و در آینده نیز خواهد بود، تا زمانی که خداوند بر حسب تقدیر خود، مالکیت زمین و ساکنان آن را درست گیرد.

۱- به عنوان مثال نگاه کنید به گفته: «یقولت» در کتاب «بناء الانسانية»: علم به تنهایی اروپا را به زندگی باز نگرداند، بلکه عوامل فراوانی از میان عناصر تمدن اسلامی، طلیعه‌ی نخستین پرتوهای خود را به سوی زندگی اروپا روانه ساخت. به نقل از: تجدید الفکر الدینی، نوشته‌ی محمد اقبال لاهوری.

۲- در صورت تمایل نک: (فصل «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» از کتاب: «رؤية إسلامية لأحوال العالم المعاصر»).

خاورشناسان یهودی و مسیحی به هنگام نوشتن تاریخ، درباره‌ی همه این معانی و مفاهیم متعلق به ویژگی امت اسلامی و نقش آن در عرصه‌ی زندگی انسان، حتی یک کلمه ننوشته‌اند، زیرا این ویژگی به مثابه‌ی غصه و اندوهی در دل‌ها و ریگی در چشم آن‌هاست. خداوند درباره‌شان چنین می‌فرماید:

﴿مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [البقرة: ۱۰۵].

«کافران اهل کتاب و هم‌چنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل شود. در حالی که خداوند به هرکس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد و دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است.»

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

«بسیاری از اهل کتاب از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند در صورت امکان شما را بعد از پذیرش ایمان، به سوی کفر و شرک باز گردانند، با این که حقایق [این دین] بر ایشان کاملاً روشن گردیده است.»

﴿إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾ [آل عمران: ۱۲۰].

«اگر نیکی به شما دست دهد، ناراحت و اگر به شما بدی برسد، شادمان می‌شوند.»

طبیعی‌ست که ما هم از آنان توقع نداشته باشیم که دست از کینه‌های خود بردارند و به حق و حقیقت اعتراف کنند، اما پیروی از آنان در زمینه‌ی تجاهل نسبت به حقایق و غفلت از واقعیات تاریخی، یعنی تاریخ اسلام، از ما مسلمانان به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ به هر حال مسؤولیت ثبت، بیان و اظهار حقایق این تاریخ، قبل از هرکس دیگری، به عهده‌ی خود ما خواهد بود!

در بازنویسی تاریخ اسلام، توجه دقیق به پاره‌ای امور، لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

بی‌تردید تاریخ، تنها بازگویی چند داستان یا ثبت وقایع و حوادث نیست، بلکه هدف از آن پندگیری و تربیت نسل‌ها براساس عبرت‌های آن است:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [يوسف: ۱۱۱].

«بی تردید در سرگذشت آنان، برای همه اندیشمندان عبرتی است. این امور یک افسانه‌ی ساختگی نبوده و بلکه کتاب‌های پیشین را تصدیق و پیامبران را تأیید می‌کند و بیان‌گر همه چیز و هدایت و رحمتی‌ست برای کسانی که ایمان می‌آورند».

﴿فَأَقْصِبْ أَلْقَصَبَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۶].

«پس داستان را بازگو کن، تا شاید بیندیشند!».

هر ملتی تاریخ را یکی از دروس آموزنده به شمار می‌آورد و آن را به‌گونه‌ای درمی‌آورد که نقش آموزشی و تربیتی لازم را در زندگی آن ملت ایفا کند؛ اما گویی غالب نوشته‌های دوره حاضر ما مسلمانان، از این وظیفه‌ی مهم به کلی غافل‌اند، زیرا توسط اشخاصی نوشته شده‌اند که به سبب دنباله‌روی از خاورشناسان یا تحت تأثیر تهاجم فرهنگی، دل‌هایشان به بیرون گرایش دارد و در صورت داشتن تمایلات درونی نیز، در نتیجه‌ی همان تهاجم، به اشکال انحرافی از جمله ملی‌گرایی، ناسیونالیسم، سکولاریسم، سوسیالیسم، مادی‌گری و... گرفتار شده‌اند.

بی‌شک یکی از جنبه‌های بارز آموزنده‌ی مطالعه‌ی تاریخ اسلام، پرورش نسل‌های مسلمانی‌ست که حقیقت دین خود را بشناسند و بدان پای‌بند باشند و برای احیای آن در درون و زندگی واقعی خویش بکوشند؛ آیا بررسی‌ها و مطالعات جدید و فعلی تاریخ اسلام، به ویژه تاریخ معاصر^(۱) به این هدف خواهد رسید؟! یا این که گرایش‌ها و تمایلات خواننده را چنان به این سو و آن سو خواهد کشاند که سرانجام بدون جهت‌گیری حقیقی، سرگردان از میدان بحث بیرون خواهد رفت؟!.

برای توضیح بیشتر به ذکر مثال زیر می‌پردازیم:

یکی از خاورشناسان در کتاب «جامعه و فرهنگ خاورمیانه»^(۲) می‌نویسد: «به هر کشور اسلامی که وارد می‌شدیم، با هدف استخراج آثار تمدن‌های پیش از اسلام به کاوش می‌پرداختیم و طبیعتاً قصدمان از این کار، بازگرداندن مسلمانان به عقاید و

۱- در فصول آخر کتاب از این موضوع با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

۲- Near East: Culture and society: edited by: T Cuyler Young: «الألف کتاب»

ادیان قبل از اسلام نبود، بلکه ایجاد تردید و تزلزل، میان اسلام و آن تمدن‌ها، برایمان کافی بود!»

و شاید گفته‌ی حافظ ابراهیم «شاعر نیل» در این مورد مثال روشنی باشد:

أنا مصري بناني من بني هرم الدهر الذي أعيأ الفنا

«منم یک مصری‌ام که سازنده‌ی هرم فناپذیر روزگار مرا به وجود آورده است!»

با این وصف، نامبرده در زمینه‌ی «اسلامیات» هم اشعار فراوانی دارد!

این خاورشناس صریح، به ایجاد تزلزل و تردد فکری در مصریان، میان اسلام و فرعونیت بسنده می‌کند؛ چنان‌که در صدد است دیگر ملت‌ها نیز درباره انتساب خود به اسلام یا تمدن‌های آشوری، فینیقی، بربری، جاهلیت عرب و جاهلیت‌های دیگر، دچار تردید شوند و همین نیز برای او کافی است!

هم‌چنان‌که قبلاً هم به این مسأله اشاره کرده‌ایم، هیچ‌کس نباید تصور کند که با نادیده‌گیری لغزش‌ها، شکست‌ها و کج‌روی‌های مسلمانان و اظهار افتخارات و قهرمانی‌های صرف، به قصد ایجاد تأثیراتی معین، بر اذهان خوانندگان می‌خواهیم به تحریف و زیبانمایی تاریخ اسلام بپردازیم؛ زیرا این کار را اگر هم درباره کودکان و نوجوانان درست باشد، به یقین در ارتباط با عامه‌ی محققین، کاری نارواست و به لحاظ تربیتی و پندآموزی، نتیجه‌ی مطلوبی نخواهد داشت.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد در واقع باید در نوشتن تاریخ، امانت‌داری کامل را رعایت کرد و خطاها و لغزش‌ها را از قلم نینداخت و از کج‌روی‌ها و شکست‌ها چشم‌پوشی نکرد، بلکه همه‌ی آن‌ها را چنان‌که اتفاق افتاده، باقی گذاشت و از آن‌ها و نیز از افتخارات و قهرمانی‌های موجود در تاریخ، به نحوی یکسان، پند و عبرت آموخت. به یقین غرور نابه جا جزو اهداف آموزنده‌ی مطلوب به شمار نمی‌آید، زیرا این ویژگی، مناسب و شایسته‌ی جهت‌گیری‌های ملی‌گرایانه و هدف آفرینی‌های انحرافی جاهلی است و برای تربیت «انسان شایسته» مورد نظر اسلام سودمند نخواهند بود.

«انسان شایسته» در واقع فردی‌ست که همه‌ی امور را با میزان خدایی می‌سنجد و حکم خدا را مرجع داوروی‌های خود قرار می‌دهد.

درباره‌ی موضوع مورد نظر ما - یعنی تاریخ اسلام - درس بزرگ تربیتی به دست آمده از مطالعه و بررسی اوضاع امت؛ یعنی فرازها و فرودها و برتری‌ها و سرنگونی‌ها، از یک سو مطالعه‌ی سنن الهی است؛ سنی که از هیچ‌کس طرفداری نمی‌کنند و به

خاطر هیچ کس از مسیر خود منحرف نمی‌شوند؛ و از سوی دیگر، اظهار و ابراز حقیقت اصلی و عمده‌ی زندگی این امت است.

مفهوم و معنای سنن الهی این است که: مادامی که مسلمانان پای‌بند دین نباشند و به مقتضای تکالیف الهی عمل نکنند، در این جهان قدرتی به دست نخواهند آورد؛ و به راستی هرگاه امت از راه راست، منحرف شده، به کیفر ربانی و مصیبت و بدبختی، دچار و قدرتش زایل و نابود گشته است و در نهایت فقط با بازگشت صادقانه به سوی خدا، از رنج‌ها و بلاهای رهایی خواهد یافت و آن هنگامی ست که به جایگاه ارشاد، هدایت و الگو بودن برای تمامی بشریت نایل خواهد گشت. این همان درس‌آموزی و پندگیری مطلوب است و مقتضای آن امانت‌داری کامل در زمینه‌ی ثبت و ضبط حوادث خواهد بود، نه دست‌کاری و جعل و نه چاپلوسی و چشم‌پوشی!

به یاد دارم روزهایی که در مدارس ابتدایی و راهنمایی تدریس می‌کردم و به شدت بر ارزش‌ها و مفاهیم اسلامی نشان داده شده در دوران بعثت و دوره خلفای راشدین، در حد درک و فهم دانش‌آموزان تأکید می‌کردم و سپس هنگام طرح پاره‌ای انحرافات و کج‌روی‌های مسلمانان در دوره‌های بعدی، از دانش‌آموزان می‌پرسیدم: اگر خلیفه دوم در چنین موقعیتی قرار می‌گرفت، چه می‌کرد؟ دست‌های آنان همراه با احساسات برای دادن پاسخ صحیح بلند می‌شد. در این راستا هم‌زمان دو هدف را دنبال می‌کردم: تمرکز اندیشه‌ی دانش‌آموزان بر راه و روش حکومت اسلامی که فرمان‌روای مسلمانان، به فرمان خدا ملزم به پیروی از آن است و بیان نقصان و خللی که به سبب مخالفت با اوامر خداوند، در زندگی مسلمانان رخ داده است.

هدف من از این کار یاد دادن معیارهای راستین و صحیح اسلامی، در اثنای عرضه و بیان مسیر تاریخ با همه‌ی استواری‌ها و کجی‌ها و کاستی‌های آن به مسلمانان؛ و هم‌چنین ایجاد نزدیکی، هم‌نشینی و دوستی مجدد با سیمای صحیح اسلام و بازگرداندن دوباره و تبدیل آن به واقعیتی ملموس و محسوس در عرصه‌ی زندگی، به جای ترسیم سیمایی رنگ‌باخته و بهت‌زده و شرح و بیان واقعیتی متعلق به گذشته و غیر قابل تکرار بود. برای رسیدن به این هدف آموزنده که در عین حال با امانت‌داری علمی کامل نیز همراه است، باید به پاره‌ای از نشانه‌ها و مفاهیم تاریخ امت اسلامی که جایشان به‌ویژه در بیش‌تر تحقیقات جدید خالی است، بپردازیم:

۱- توحید، نعمت بزرگی است که خداوند به امت اسلامی ارزانی داشته و یکی از اهداف عالی مسلمانان جهت انتشار آن در سراسر جهان، و در همان حال، هدیه‌ی بزرگ مسلمانان به بشریت محسوب می‌شود:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ۗ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾﴾
[آل عمران: ۱۶۴].

«قطعاً خداوند بر مؤمنان منت نهاد، بدان‌گاه که در میانشان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت. پیامبر بر آنان آیات خدا را می‌خواند و ایشان را [از گناهان و انحرافات] پاک می‌کرد و برحذر می‌داشت و بدیشان کتاب و فرزاندگی می‌آموخت در حالی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١٠١﴾﴾ [ابراهیم: ۱].

«الف. لام. را. کتابی است که آن را برای تو فرستاده‌ایم، تا این که مردمان را با توفیق و فضل پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی نور، به راه خداوند چیره‌ی ستوده، بیرون بیاوری».

﴿وَلَتَكُنَّ مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۴].

«باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند. و آنان خود رستگاران».

به‌همان میزان که جاهلیت معاصر، برای رواج سستی و سهل‌انگاری در امر عقیده و تبدیل آن به امری شخصی و فردی صرف و کنار گذاشتن آن از عرصه‌ی زندگی انسان کوشیده است، و ما نویسندگان تاریخ امت اسلامی را ملزم می‌کند که با رعایت معیارهای الهی برای این مسأله، ارزش و اهتمام لازم قائل شویم و نقش واقعی او را در زندگی تبیین کنیم و این کار را از طریق بیان نقش حقیقی توحید در زندگی مسلمانان، به عنوان ویژگی ممتاز و مشخصه آنان از سایر ملت‌ها و بر اساس فرموده‌ی قرآن تبدیل آنان به بهترین امت برای مردم به شرط تلاش برای ادای رسالتشان، می‌توان انجام داد.

پس توحید نه یک کلمه است که صرفاً بر زبان انسان جاری شود و نه یک نیروی باطنی و درونی، بلکه روش و برنامه‌ی کامل زندگی‌ست و قطعاً توحید زمانی کامل می‌شود که از حیث عقیده، شعار و قوانین زندگی، خداوند به یکتایی مورد پرستش قرار گیرد و دین را به تمام و کمال از آن او دانست و همه زندگی انسان، یعنی افکار، احساسات، پندار، کردار، سیاست، اقتصاد، اجتماع و اخلاص وی، زیر فرمان الهی درآید. به این ترتیب عبادتی که خداوند انسان را به خاطر آن آفریده است، تحقق می‌پذیرد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

توحید به این معنای فراگیر، نمی‌تواند صرفاً حالت سرشتی و درونی داشته باشد و در اعمال و کردار بیرونی فرد، نمود پیدا نکند و نیز ممکن نیست به صورت مسأله‌ای فردی و شخصی درآید؛ زیرا راه و روش زندگی یک امت را در برمی‌گیرد و نظامی‌ست که مردم را به پیروی از اوامر خدا ملزم می‌سازد.

هم‌چنین برای امتی که مأمور ترویج این عقیده در جهان است، توحید نمی‌تواند یک قضیه‌ی داخلی صرف تلقی گردد؛ بلکه الزاماً باید در میدان عمل «حرکتی» عظیم از درون و ضمیر این امت نشأت گیرد و برابر نص آیه‌ی کریمه‌ی اول سوره‌ی ابراهیم، با هدف از بین بردن تاریکی‌های جهان و دعوت مردم به ورود در روشنایی به صورت جهاد مستمر تا روز قیامت، بروز و نمود پیدا کند؛ بدین ترتیب توحید، در عالم واقعیت، به صورت بزرگ‌ترین قضیه‌ی تاریخ انسان، مطرح می‌گردد.

۲- ضمن مطالعه و بررسی تاریخ، این نکته نیز باید آشکار گردد که توحید، بزرگ‌ترین جنبش‌های رهایی‌بخش انسان در طول تاریخ است؛ در حالی که جنبش‌های رهایی‌بخش زمینی، خواه سیاسی^(۱) یا اجتماعی^(۲) یا فکری^(۳) یا هنری^(۴) در اساس، تنها بخشی از زندگی و وجود انسان را پوشش می‌دهند، فقط اسلام - دین توحید - است که انسان و همه‌ی جوانب و زوایای زندگی او

۱- مانند دموکراسی.

۲- نظیر کمونیسم.

۳- مانند فلسفه‌های متوالی تاریخ انسان.

۴- نظیر جنبش‌های موسوم به «تجدید» در ادبیات و هنر.

را در بر می‌گیرد، زیرا این دین ضمیر انسان را از اوهام و خرافات، بندگی شهوات و امیال، اطاعت از سایر انسان‌ها آزاد می‌کند همه‌ی انرژی‌هایش را در جهت سازندگی و به وجود آوردن «انسان شایسته» که جهان را به مقتضای برنامه‌ی الهی، آباد می‌سازد و با فساد و ستم و انحراف و سقوط می‌ستیزد به کار خواهد گرفت.

۳- هم‌چنین ضمن مطالعه و بررسی حقیقت تاریخ اسلام، این نکته باید، روشن شود که توحید، «امتی» بی‌همتا و بی‌نظیر در تاریخ به وجود آورده است که مبتنی بر نژاد، رنگ پوست، زبان و دیگر وابستگی‌ها و دلبستگی‌های دوره جاهلیت نیست و در واقع، پایه و اساس چنین جامعه‌ی شایسته‌ی انسان را تنها ایمان و عقیده‌ی دینی تشکیل می‌دهد. و به‌راستی با وجود همه‌ی اختلافات سیاسی حاکم بر جهان اسلام، این احساس در میان مسلمانان هم‌چنان پابرجاست که موجودیت واحد این امت، حدود ۱۳ قرن پیاپی استمرار داشته است، تا این که فریادها و نعره‌های ملی‌گرایی و جریان‌ات فکری اجتماعی وارداتی ناشی از روند تهاجم فکری قرن اخیر، این موجودیت یک پارچه را متلاشی کرد و به شکل گروه‌های پراکنده درآورد و آن‌گاه ملل دیگر، بسان هجوم انسان‌های گرسنه به سفره‌ی غذا، هریک از گوشه‌ای برای تصرف و تصاحب بخش‌هایی از آن فرا خوانده شدند.

۴- هم‌چنین لازم است ضمن مطالعه‌ی تاریخ، روشن گردد که فتوحات اسلامی، هم به نوبه‌ی خود در تاریخ، منحصر به فرد و بی‌مانند بوده و با توجه به ماهیت و هدف و پیامدهای مترتب بر آن‌ها، با لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانه‌ی ملل دیگر، متفاوت و غیر قابل مقایسه به شمار می‌آیند.

کشورگشایی‌های قدیم و جدید، با هدف تسخیر سرزمین‌ها و گسترش سلطه‌گری، صورت گرفته و ثمرات و پیامدهای آن‌ها، به بردگی کشاندن ضعفا توسط قدرت‌مندان و غارت ثروت‌های سرزمین‌های فتح‌شده توسط اشغال‌گران، تحقیر ملل شکست خورده و توهین به کرامت آنان، در عین بقای طرفین غالب و مغلوب بر تاریکی جهالت بوده است؛ این‌گونه هجوم‌ها، با نبرد حیوانات وحشی جنگل تفاوت چندانی ندارد، جز این‌که انسان‌های وحشی در نبرد قدرت، نه تنها عضلات، بلکه خردهای خود را نیز به شکل فریب‌کاری‌های سیاسی و به صورت اختراع ابزارهای مدرن جنگی، برای

درهم‌شکستن رقبا به کار می‌گیرند، اما فتح سرزمین‌ها از دیدگاه اسلام، رویکرد و حالت تکلیف ربانی دارد و تراوش‌یافته‌ی ذهن و خواست درونی مسلمانان نبوده است. افزون بر این، هدف فتوحات اسلامی، نه تصرف سرزمین‌های دیگران، بلکه از سر راه برداشتن «موانع» موجود میان انسان و خدای راستینش در قالب اجرای مأموریت الهی است؛ این موانع به شکل نظام‌های جاهلی که در آن‌ها انسان، غیر خدا را از لحاظ اعتقادی یا عبادی یا قانون‌گذاری، مورد پرستش قرار می‌دهد؛ و نیز حکومت‌های جاهل و ارزش‌های حامی آن‌ها، نمود پیدا می‌کنند پس از برداشته‌شدن این موانع، مردم آزادانه به انتخاب می‌پردازند:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«اجبار و اکراهی در [پذیرش] دین نیست، زیرا هدایت و کمال، از گمراهی مشخص شده است.»

در این صورت حدّ اعلای تکریم و احترام به انسان رعایت خواهد شد، بدین معنا که او را برخلاف میل‌اش به پذیرفتن عقیده‌ای هرچند صحیح وادار ن سازند، تا با تفکر و تدبیر، به قول آن راضی و قانع گردد. بنابراین، ثمرات و نتایج فتوحات اسلامی، نه به بردگی کشاندن انسان‌ها، بلکه نجات آنان از بند دیگران و نه تأسیس امپراطوری‌ها، بلکه تکوین «امتی» بی‌همتا و منحصر به‌فرد در تاریخ بشریت بوده است.

۵- پس از آن، از نهضت توحیدی بزرگ، جنبش علمی و فرهنگی ممتاز به عرصه‌ی تاریخ گام نهاد. در دوران عظمت و پیشروی اسلام، جنبش‌های علمی و فرهنگی، از حیث دامنه و میزان عظمت در مقایسه با زمان خود و نیز اصالت و ریشه‌دار بودن، از جنبش‌های دیگر، متمایز و برتر بوده‌اند و این خود امتیاز بزرگی به شمار می‌آید. اما ریشه در توحید داشتن، بزرگ‌ترین امتیاز این دو نهضت محسوب می‌شود و این امتیاز، سبب شده است که در این نهضت‌ها، هم‌زمان و به طور مساوی به روح و ماده، توجه کافی مبذول گردد. در این راستا در زمینه‌ی علوم وابسته به دین، از آن جمله عقاید، عبادات، فقه، اصول، قرآن و سنت، تحقیقات و مطالعات عمیقی صورت گرفته و به موازات آن و بدون هیچ تعارضی، به همه‌ی علوم مادی رایج در آن دوران، از جمله طب، نجوم، ریاضیات، فیزیک و شیمی، در کنار علوم دینی، اهمیت و ارزش شایسته و بایسته داده شده است. همه‌ی این برتری‌ها و مزایا ثمره این واقعیت‌اند که نهضت‌های علمی و فرهنگی، هردو از

ایمان و اعتقاد شامل و کامل توحیدی سرچشمه گرفته‌اند که خداوند برای اصلاح و پیشرفت و ارتقای جهان، فرو فرستاده است. لذا از دیدگاه عقیده‌ی توحیدی، کار و تلاش برای دنیا با کار و تلاش در راه آخرت و خواست‌های جسم، با تمایلات روح، متعارض نبوده و این مؤلفه‌ها در طول تاریخ باهم تعادل و توازنی بی‌مانند داشته‌اند^(۱).

همه‌ی این معانی و مفاهیم، صفحات سفید و روشن تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهند که به سبب توجه و تأکید بر یک خط تیره در وسط صفحه، صفحات روشن، محو و پوشیده شده‌اند، حتی چنان‌چه بپذیریم بنا به فرض محال همه‌ی تاریخ اسلام سیاه بوده است، باید پذیرفت که در این خط وسط صفحه هم‌زمان دو رنگ روشن و تیره، در درازای تاریخ، در هم تنیده شده‌اند، هرچند کثرت با صفحات تیره بوده است.

بر همین اساس، در بازنویسی تاریخ اسلام، تأکید و تمرکز ویژه بر مفاهیم سفید و روشن و منحصر به فرد بودن آن ضروری‌ترین مسأله در بازنویسی تاریخ اسلام است تا خطوط سیاه و تیره، پژوهش‌گران را تحت تأثیر یک جانبه قرار ندهد؛ چنان‌که این امر خواست دشمنان اسلام بوده و در این راستا، کتب تاریخی را نیز به نحوی تدوین و عرضه می‌کنند که به این دو پندار تاریخی خلاف واقع دامن زند که: اسلام بعد از خلفای راشدین به پایان راه رسیده است و در تاریخ اسلام چیزی که مایه‌ی افتخار مسلمانان باشد، وجود ندارد و برعکس، سراسر آن شرم‌آور و نفرت‌انگیز است!

اما امانت‌داری علمی، تاریخ‌نگاران مسلمان را ملزم می‌سازد که دست‌کم در دوره شکوفایی و پیشروی اسلام، خطوط سیاه را - البته در حجم و اندازه‌ی طبیعی خود - در کنار بخش‌های سفید و افتخارآمیز تاریخ، باقی گذارد.

اما دوران ضعف و پسروی اسلام، در بازنویسی تاریخ، نیازمند توجه‌ی ویژه خواهد بود. نگاه به این دوره باید از داخل و از درون نفوس مسلمانان صورت گیرد و اوضاع جهان خارج، نباید در این نگاه‌ها دخالتی داشته باشد؛ زیرا اگر از دیدگاه بیرونی به مسأله نگاه کنیم، از یک سو به نتایج نادرستی دست خواهیم یافت، هرچند این نتایج، لباس تحقیق «علمی» بر تن کنند و از سوی دیگر تحت تأثیر تبلیغات سوء روانی مورد

۱- در صورت تمایل نک: ((لمحات من التاريخ)) از کتاب: رؤیة إسلامیه لأحوال العالم المعاصر).

نظر نویسندگان خارجی که با اهدافی معین قلم می‌زنند، قرار خواهیم گرفت و کورکورانه دنباله‌رو آنان خواهیم شد.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که وضعیت جهان خارج، در نهضت اروپا و پیشرفت و قدرتمندی آن، جلوگیری از قدرت‌یافتن و غلبه‌ی اسلام، قبضه‌ی تدریجی قدرت از دست مسلمانان، اشغال سرزمین‌های اسلامی، نابودی دولت عثمانی و... خلاصه می‌شود و در کنار همه‌ی این جریان‌ها، برتری و شایستگی تمدن اروپا و تسلط آن بر جهان، آشکار و نمایان می‌گردد.

ما منکر چنین واقعیت تاریخی مشهودی نیستیم. اما ارائه‌ی واقعیت مزبور به این صورت، از یک سو پندآموزی را از میان می‌برد و از سوی دیگر - چنان‌که پیش‌تر نیز گفتیم - به این نتایج «علمی» نادرست منجر می‌شود که: اهداف تاریخی اسلام به پایان رسیده و انرژی مفید آن کاملاً مصرف شده و دیگر از شایستگی لازم برای ادای نقش تازه برخوردار نیست و در واقع اروپاییان تنها مردمان متمدن، مترقی و شایسته‌ی حکومت بر جهان‌اند و مسلمانان اگر قصد ادامه‌ی زندگی دارند، ناگزیرند که به واقعیت کنونی خود به عنوان «جبر تاریخی» گردن نهند و بیاموزند که در درون چارچوب تمدن غرب زندگی کنند و در آن ذوب شوند!

پیدا است که میان این دید «ظاهری» و حقایق درونی اشیا، چه اندازه تفاوت وجود دارد.

آری! عقب‌ماندگی مسلمانان، یک واقعیت است؛ اما این عقب‌ماندگی چه ارتباطی با اسلام دارد؟! واقعیت آن است که مسلمانان از اسلام عقب افتاده‌اند و به تبع آن و نیز از زمانی که این دین در نظرشان به صورت اسامی بی‌مسما و شعارها و عبادات بی‌روح در آمد، به عقب‌ماندگی علمی، صنعتی، نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی، دچار شدند.

اما اسلام، همان راه و روش همیشگی نجات مردم از اوهام و خرافات، آزادی از بردگی شهوات، آرزوهای نفسانی و بندگی انسان‌ها نسبت به یک‌دیگر از طریق قانون‌گذاری و برقراری حق و عدالت در جهان و جهاد برای پیروزی دین خداست.

اسلام بدین صورت نه کهنه می‌شود، نه به پایان راه می‌رسد و نه روزی فرا می‌رسد که از قافله جا بماند و افکار و اندیشه‌های فاسد جاهلی از آن پیشی بگیرند. این اندیشه‌های جاهلی به هر شکل که باشند، عبارتند از: تمرد و سرکشی از عبادت خدا و

پرستش خدایان جز او، تحت اسامی و عناوین علم یا وطن یا تکنولوژی یا مُد یا افکار عمومی یا «نظم جهانی» یا هر اسم دیگری که مردم آن‌ها را به جای خدا مورد پرستش قرار می‌دهند!

اما مسلمانان به علت روی‌گردانی از حقایق اسلام - و پای‌بندی به ظواهر و شعارها و برخی عبادات - دچار عقب‌ماندگی می‌شوند و به همین دلیل به مقتضای سنن ربانی، قدرت و توان‌شان روبه زوال می‌نهد.

اما حقایقی چند، نهضت «اروپا» را در بر می‌گیرند که لازم است برای پژوهش‌گر مسلمان، واضح و روشن باشند:

۱- بی‌تردید عوامل پیشرفت اروپا، در پی ارتباط فرهنگی آنان در زمان صلح یا برخورد نظامی در جریان جنگ‌های صلیبی، از مسلمانان گرفته شده است.

۲- نهضت علمی و صنعتی اروپا، به علت کنارگذاشتن دین از صحنه‌ی زندگی، دچار انحراف شده است و در صورت ادامه‌ی مسیر کنونی از جانب پیشرفت‌های علمی و عدم بازگشت صادقانه‌ی بشر به سوی خدا، برتری علمی همه جانبه و خیره‌کننده، نمی‌تواند بر ننگ استعمار، فساد اخلاقی، تباهی فطرت انسانی و سوق دادن تمامی بشریت به سوی نابودی، پرده بکشد.

۳- حاکمیت و توانمندی فعلی اروپا، در راستای سنن الهی حاصل شده است:

﴿كَلَّا تُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۲۰﴾﴾

[الإسراء: ۲۰].

«و ما به هرکدام از این دو گروه از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و بخشایش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است.»

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا

يُبْخَسُونَ ﴿۱۵﴾ [هود: ۱۵].

«کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هرگونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم.»

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ﴿۴۴﴾﴾ [الأنعام: ۴۴].

«هنگامی که آنان فراموش کردند آن‌چه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند،

درهای همه چیز را به رویشان گشودیم.»

اما این قدرت و پیشرفت، گواه صلاحیت و شایستگی تمدن غرب نیست، چرا که خداوند به فاسدان و بدکاران، در زمان فسادشان نیز قدرت و نیرو می‌بخشد، در حالی که چنانچه مسلمانان، بر راه راست استقامت نداشته باشند، چنین قدرتی را از آنان دریغ می‌دارد؛ از این رو می‌توان قدرت و پیشرفت مسلمانان در دوران توانمندی را دلیلی بر صلاحیت و شایستگی‌شان قلمداد کرد؛ اما این وضعیت درباره غیر مسلمانان، بر سنت دیگری جریان دارد؛ یعنی سنت اعطای قدرت و پیشرفت به کافران، بدکاران، گردن‌کشان و بزهکاران، به نسبت تلاشی‌ست که برای تهیه‌ی اسباب و لوازم به کار می‌برند.

۴- بی‌تردید تمدن اروپا- بنا به اعتراف هواداران و پیروانش به علت تأکید بر جنبه‌های مادی و غفلت از عناصر معنوی- که آن را با خدا مرتبط می‌سازد و از حالت افتادگی و سرنگونی، رهایی می‌بخشد- در شرف سقوط و نابودی قرار گرفته است.

همه‌ی این معانی و مفاهیم، خواه در ارتباط با ضعف مسلمانان که به سبب کوتاهی در انجام رسالت، در پرتگاه قرار گرفته و به کف روی آب تبدیل شده‌اند، و یا در ارتباط با جهان غرب و پیشرفت و توانمندی کنونی وی آن‌چنان که پیش‌تر اشاره کردیم، در بازنویسی تاریخ، مستلزم توجه ویژه‌ای هستند تا در پناه آن بتوان نسل‌های فعلی را از فتنه‌هایی که نوشته‌ها و آثار دشمنان اسلام، گرفتارش ساخته‌اند، رهایی بخشید.

چنین احساس می‌شود که مرحله‌ی اخیر زندگی امت اسلامی که «وضعیت ما در دنیای معاصر» می‌نامیم، بیش از هر دوره‌ی دیگری، نیاز مبرم به بازنویسی داشته باشد؛ زیرا در این دوره، دشمنان اسلام، بیشترین نیرنگ‌ها و تلاش‌های دشمنانه خود را برای زشت‌نمایی هرچه بیشتر سیمای این دین و نابودی آن به کار برده‌اند.

احتمالاً خطرناک‌ترین سموم آمیخته شده به نوشته‌های معاصر، عبارتند از:

۵- چنان‌که پیش‌تر گفتیم، القای این پندار که اهداف و توان اسلام، پایان یافته است و دیگر نه برای خود مسلمانان و نه برای بشریت متمدن که از اسلام پیشی گرفته و بر آن برتری یافته است، شایستگی ایفای نقش جدیدی را نخواهد داشت!!

۶- بی‌تردید مسلمانان، دو گزینه بیشتر پیش روی خود ندارند: یا تحت حکومت اسلامی و در پناه شریعت و دولت عثمانی باقی بمانند و هم‌چنان در

تاریکی‌های جهالت، ارتجاع و عقب‌ماندگی غوطه‌ور باشند و یا این که حکومت اسلامی را کنار بگذارند و در صورت تمایل، اسلام را به عنوان عقیده و عبادت حفظ کنند و تمدن سکولار غرب را به عنوان و روش زندگی در پیش گیرند! مسلمانان برای نجات خود از نابودی، ناگزیر گزینه‌ی دوم را برگزیدند و چه کار خوبی کردند!

۷- به راه‌انداختن جریان‌های فکری ویران‌گر، همراه با تهاجم فکری با عناوین ناسیونالیسم، سوسیالیسم و سکولاریسم و ستایش پیروان این جریان‌ها و معرفی آن‌ها به عنوان قهرمانان اصلاح‌گر به میزان چشم‌پوشی‌شان از اسلام یا ضدیت و محاربه‌شان با این دین!

۸- معرفی جنبش‌های بیداری اسلامی به عنوان خطری فزاینده که جهان اسلام را به سوی نابودی سوق می‌دهد!

این مرحله، مستلزم پاک‌سازی و بازنگری علمی است تا بتواند آثار خباثت‌ها و زشتی‌های تهاجم فکری را محو و حقایق روشن و قابل اعتماد را به مردم ارائه کند تا مسلمانان را به راه راست بازگرداند و از مشکلاتی که به آن گرفتار شده‌اند برهاند و هم‌زمان نقش دشمنان را در زمینه‌ی ترویج حيله‌گری‌ها، مطالعات، زشت‌نمایی‌ها و کج‌روی‌هایی که برای پیروزی بر اسلام و جلوگیری از بازگشت به سوی آن، از هر راه ممکن صورت می‌گیرد، افشا کند و افزون بر این، نهضت بیداری اسلامی را واکنش طبیعی به وضعیت حاکم بر جهان اسلام در دوره حاضر و یک نیاز اساسی برای رهایی کل بشریت از سرگردانی و گمراهی معرفی کند.

همه‌ی آن‌چه گفته شد، ما را به ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام معتقد می‌سازد و چنان‌که در مقدمه نیز اشاره شد این امر، بسیار دشوار است، اما اگر امت اسلامی می‌خواهد واقعاً به زندگی باز گردد و نقشی را که خداوند به عهده‌اش گذاشته است، ادا کند این کار برایش بسیار ضروری است. و به خواست خدا در این مسیر گام نهاده است و نهضت بیداری کنونی، آغاز راه محسوب می‌شود.

در این بخش به اختصار به کاستی‌ها و معایب روش‌ها و برنامه‌های فعلی و نیز به روش و برنامه‌ی مطلوب برای رفع و اصلاح عیوب، اشاره‌ای داشتیم و در بخش‌های آتی با تفصیل بیشتری به این مهم خواهیم پرداخت. البته این کار را نه به قصد تدوین

تاریخ، بلکه برای توضیحات بیشتری در زمینه‌ی روش و برنامه‌ی بازنویسی تاریخ انجام می‌دهیم. خداوند همگان را به راه راست هدایت فرماید!

جاهلیت

هر پژوهش و تحقیقی درباره اسلام، با سخن از جاهلیت قبل از اسلام آغاز می‌شود، زیرا مطالعه‌ی محیط بستر پرورش اسلام و واکنش‌های آن محیط در برابر اسلام و دگرگونی عمیق و همه‌جانبه‌ای که این دین در این محیط به وجود آورده است، امری لازم و ضروری است.

اما بیش‌تر کتب معاصر که در دسترس خوانندگان، از جمله: دانش‌آموز ابتدایی تا دانشجوی دوره‌های تخصصی دانشگاهی قرار دارد، هرچند مفصل و پرحجم نیز باشند، به صورت کامل به تشریح دوران جاهلیت نمی‌پردازند؛ زیرا به جای نشان‌دادن جوهر و ماهیت، بیشتر به بیان ظواهر این دوره می‌پردازند و افزون بر آن، جاهلیت عرب را به عنوان یک پدیده‌ی مستقل - و نه در ارتباط با غیبت اسلام از صحنه‌ی زندگی انسانی - معرفی می‌کنند.

این امر به کوتاهی بزرگ در ترسیم سیمای جاهلیت و اسلام می‌انجامد که بر نقطه نظرات شخصی پژوهش‌گر در رابطه با مسائل گذشته و حال و آینده، اثر گذار است؛ خواه این کار عمدی باشد - و ترجیحاً چنین است - و خواه کوتاهی در دیدگاه‌ها باشد، به هر حال باید تصحیح شود؛ تا این که حقیقتِ نقشِ تاریخیِ اسلام، نسبت به مسلمانان و آنچه ممکن است در طول زمان برای کل بشریت انجام دهد، شناخته شود.

خلیفه دوم گفته است: «هرکس جاهلیت را نشناسد، اسلام را نیز نخواهد شناخت»، این سخنی است صادقانه، آگاهانه، حکیمانه و از روی بصیرت کارشناسی است. وی از تجربه شخصی خویش سخن می‌گوید تا دامنه‌ی تحول عظیم و عمیقی را که اسلام در درون او و اطرافیانش به وجود آورده، توصیف کند. اما این مطلب در سراسر تاریخ و درباره همه‌ی انسان‌ها صدق می‌کند. تا زمانی که فرد، ماهیت جاهلیت را تشریح و تبیین نکند، قادر به تبیین و شناساندن ماهیت اسلام نیز نخواهد بود.

«دنلپ» درباره برنامه‌ها و روش‌های خود، گفته مشهوری دارد:

«اعراب دوره‌ی جاهلیت، بت‌پرست بودند؛ دختران را زنده به گور می‌کردند؛ شراب‌خوار و قمارباز بودند؛ به غارت و چپاول اموال دیگران می‌پرداختند و... تا این که اسلام آمد و آنان را از این اعمال باز داشت!»

آری! انگلیسی‌های صلیبی در دوران اشغال کشور مصر، روح این گفته را در برنامه‌ی کار یکی از کشیش‌های خود که مسؤولیت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزش و پرورش ملت مسلمان مصر را به او واگذار کرده بودند، گنجانده بودند تا این ملت را از حقیقت اسلام دور سازند. اما پس از وی اجرای این طرح [استعماری] ادامه یافت و نقش پلید و خبیث خود را در اکثر کشورهای مسلمان به اجرا درآورد!

هدف از ترسیم این تصویر نارسا، القای این پندار بود که اهداف و مقاصد اسلام به پایان رسیده و دیگر نسبت به مسلمانان و سایر انسان‌ها، وظیفه و نقشی بر عهده ندارد!

در حال حاضر پژوهش‌گران مسلمان، بت‌های مادی و محسوسی را که اعراب جاهلیت می‌پرستیدند، در اطراف خود نمی‌یابند و دیگر بت‌پرستی به معنای گسترده‌ی مادی و معنوی آن دیده نمی‌شود و وظیفه‌ای را که ممکن است اسلام در مقابله با پرستش‌کنندگان بت‌های مادی جهان معاصر - یعنی حداقل نصف مردم دنیا - به عهده گیرد، مشاهده نخواهند کرد! او دیگر نه تنها کسی را نمی‌یابد که دخترش را زنده به گور سازد، بلکه دخترانی طناز و دل‌ریا را در برابر خود می‌بیند؛ دیگر شاهد چپاول و تاراج اموال مردم نیست و در کشورها دولت‌های منظم، با پلیس و دادستانی و قوه‌ی قضاییه، جلوگیری از غارت و چپاول را به عهده دارند و اما در خصوص شراب و قمار نیز چاره‌ای نیست. اگرچه در حقیقت دین آن‌ها را حرام اعلام کرده است، اما مردم به رغم این تحریم، گرفتار آن‌ها هستند! (اگر نگوییم که برداشت مردم از شراب، قمار و نیز فحشا به کلی تغییر یافته است و جمعاً در چارچوب «آزادی‌های فردی» قرار گرفته‌اند و کسی حق ورود به آن محدوده را نخواهد داشت)!

بدین ترتیب اسلام به پایان خط رسیده است و دیگر وظیفه‌ای برای انجام ندارد! هم‌چنان ناآگاهانه آن‌چه را «دنلپ» از ما خواسته بود، به نحوی تکرار می‌کنیم و او نیز هم‌چنان در پی اهداف تعیین شده‌ی خود است.

بی‌تردید، برای شناخت حقیقت اسلام و اهمیت نقش آن در زندگی بشر، ناگزیر از شناخت حقیقت جاهلیت هستیم و مباحثه‌ی علمی به تنهایی ایجاب می‌کند - حتی اگر مسلمان هم نباشیم - که در زمینه‌ی مفاهیم و تعاریفات خود، دقت کافی مبذول داریم و از پذیرش تحلیل‌های ناقص و بررسی‌های سطحی بپرهیزیم.

زندگی ما به هر صورت، باید مبتنی بر اسلام باشد و از آن استمداد جوید؛ بنابراین، برای شناخت حقیقت دین خود، مطالعه تاریخ اسلام، یکی از وظایف و واجبات ما خواهد بود.

اعراب ویژه‌ی «جهل» و مشتقات آن را به دو معنی به کار برده‌اند:

۱- جهل در برابر علم که وضعیتی عقلانی و فکری است.

۲- جهل در برابر حلم [صبر] که حالتی روانی و رفتاری به شمار می‌آید؛ اما واژه‌ی «جاهلیت» را نه در اشعار و نه در کلام خویش به کار نبرده‌اند و قرآن کریم

نخستین بار برای بیان وضعیت اعراب پیش از اسلام، از آن بهره گرفت.

آن‌چه به معنای دوم در گفتار عرب آمده است، در شعر زیر از عمرو بن کلثوم دیده می‌شود:

ألا لا یجهلن أحد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

«هان! کسی نمی‌تواند بر ضد ما دست به عمل جاهلانه زند، زیرا عمل او را به شدت

تلافی می‌کنیم!»

یعنی: به شدت خشمگین می‌شویم و با تعصب و غیرت و بدون توجه به عواقب کار،

وارد نبرد می‌شویم و قواعد حاکم بر رفتار خویش در حال صبر و بردباری را رعایت نمی‌کنیم.

و صمه‌ی بن عبدالله قشیری نیز چنین سروده است:

بکت عینی الیسری فلما زجرتها عن الجهل بعد الحلم أسبلتا معاً!

«چشم چپم گریان شد و چون پس از برخورداری از بردباری آن را از ارتکاب کار

جاهلانه باز داشتم اشک از هردو چشم جاری شد!»

یعنی: شاعر از این که نتوانسته است مطابق قواعد رفتاری‌ای که جزو سرشت

افرادى نظیر وی به شمار می‌آیند، هیجانات خود را کنترل کند، گله‌مند و ناراحت

است؛ زیرا خودداری از پنهان‌سازی غم و درد و آشکار کردن آن‌ها در جمع مردم و

مخالفت با قوانین واجب‌الاتباع، در حقیقت «جهل» محسوب می‌شود.

اگر اعراب کلمه‌ی جهل را به معنای جهل ضد علم و جهل ضد حلم به کار برده‌اند،

جاهلیت و مشتقات آن نیز در قرآن به دو معنای اصطلاحی به کار رفته‌اند و این دو

معنای مصطلح در عین حال که از چارچوب معنای کلی خارج نیستند، به قرآن

اختصاص دارند و ذهن شنونده پس از دریافت معانی اصطلاحی، دیگر به معنای لغوی قبلی باز نمی‌گردد؛ هرچند- چنان‌که گفت شد- معنای مصطلح در دایره‌ی معنای عام قرار دارد و مستقیماً به معنای جدید روی می‌آورد. مانند الفاظ صلاة، زکات، ایمان، کفر و... که در کتاب خدا به معنی اختصاصی به کار رفته‌اند. «صلاة» یعنی: دعا، اما معنی اصطلاحی آن در قرآن، عبارت است از: حالت معینی که در آن نمازگزار رو به قبله می‌ایستد و به رکوع، سجود، قرائت، تکبیر و تسبیح می‌پردازد.

معنی لغوی «زکات» نیز پاکی، رشد و نمو است، اما در اصطلاح قرآنی به مقدار مالی گفته می‌شود که انسان ثروتمند از دارایی خود به میزان مقرر شرعی به نیازمندان پرداخت می‌کند.

معنی اصلی «ایمان» تصدیق است. اما معنای اصطلاحی آن در قرآن، باور به خدای یگانه و بی‌همتا و عبادت مختص به او و پذیرش بدون شرط اوامر الهی و دیگر مقتضیات معروف ایمان است.

معنی اصلی «کفر» پوشاندن و انکارکردن است. اما معنای اصطلاحی آن در قرآن، عبارت است از: انکار وجود خداوند یا تسلیم نشدن و عدم پذیرش یکتایی او، یا انکار هرآنچه از جانب خدا نازل شده باشد.

اگرچه جاهلیت به صراحت در کلام عرب نیامده است، اما معنایش جهل شدید است. ولی در قرآن یا به معنی جهل نسبت به حقیقت ذات الهی (حالتی عقلانی و فکری) و یا پیروی از اوامر غیر الهی (حالتی روانی و رفتاری) به کار رفته است؛ چنان‌که این موضوع در پرتو مثال‌هایی از آیات قرآن، روشن می‌گردد:

۱- ﴿وَجَوْرُنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَمُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا آلِهَةً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۱۳۸﴾ [الأعراف: ۳۸].

«بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم. به گروهی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند. گفتند: ای موسی! همان‌گونه که آنان دارای معبودهایی هستند! برای ما معبودی بساز، گفت: شما گروه نادانی هستید.»

پس جهل در این‌جا، یعنی جهل نسبت به حقیقت ذات الوهیت که بنی اسرائیل را وا می‌دارد، از موسی بخواهد برای پرستش، خدایی ساخته شده، محسوس، ملموس و

قابل رؤیت ارائه دهد و اگر می‌دانستند، خدای خالق نظیر و همتایی ندارد و چشم از دیدنش عاجز است، چنین درخواستی را از موسی نمی‌کردند.

۲- ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾
[آل عمران: ۱۵۴].

«درباره خدا پندارهای نادرستی چون تصورات دوران جاهلیت داشتند و می‌گفتند:

آیا ما هم در امر [اداره جهان] بهره‌ای داریم؟»

گمان می‌کردند ممکن است فردی به نحوی با خدا شریک و همتا شود و از درک این واقعیت عاجزند که خداوند، به تنهایی همه‌ی امور را اداره می‌کند و قطعاً هیچ چیزی بیرون از خواست و اراده‌ی او وجود ندارد؛ پس جهل در این جا به معنای عدم اطلاع نسبت به یکی از صفات خداوند یکتا- که هیچ یک از مخلوقاتش در آن صفت شریک او نیستند- یعنی، حافظ و مراقب مطلق بودن، است.

۳- ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ﴾^{۱۵} قَالَ يَبْنَوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۶﴾ [هود: ۴۴-۴۵].

«نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پرورگار! پسر من از خاندان من است. در حالی که وعده‌ات راست است و تو داورترین داوران و دادگرتین دادگرانی. فرمود: ای نوح! پسر تو از خاندان تو نیست، چرا که او [نمود بارز] عمل ناشایست [کفر] است؛ بنابراین، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی!»

جهالتی که خداوند نوح را از آن برحذر می‌دارد، عبارت است از: درخواست امر متعلق به خدا درباره غرق شدن فرزند کافرش، و این که نوح به یقین توقع نجات فردی را داشت که از نزدیک‌ترین کسانی که به شمار می‌آمد و احساس غم و اندوه درونی ناشی از دوری فرزند غرق شده، او را به این درخواست و التماس وادار ساخت. این جا بود که خداوند به نوح تذکر داد که رابطه‌ی خویشاوندی، مبنای عقیدتی دارد، نه خونی و نسبی و با گسسته شدن پیوند عقیدتی، فرزند جزو خانواده به شمار نمی‌آید، زیرا عمل او ناشایست است؛ و جهالت مورد اشاره‌ی آیه که نوح از وقوعدر آن برحذر می‌شود،

جهل نسبت به امری به یکی از شئون درباره خداوند و یکی از صفات ذات الهی که: او خود حق است و قضا و فرمانش نیز حق.

۴- ﴿قَالَ رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [یوسف: ۳۳].

«گفت: پروردگارا! زندان برای من از آن چیزی که مرا بدان فرا می‌خوانند خوشایندتر است و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری، بدان می‌گرایم و در زمره نادانان قرار می‌گیرم».

۵- ﴿وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«و به شیوه جاهلیت نخستین زینت‌های خود را آشکار نکنید»

۶- ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا جویای حکم جاهلیت‌اند؟! چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند!»؟

جهالتی که یوسف بیم دارد در آن بیفتد، مخالفت با امر خدا و ارتکاب گناه است. در زمان جاهلیت، زنان با زیر پا نهادن دستور خدا مبنی بر پوشاندن زیورآلات خود نزد نامحرمان، به خودآرایی می‌پرداختند.

بنابراین، حکم دوره‌ی جاهلیت، به معنای هر حکمی به جز حکم خدا و پیروی از آن چه خدا نازل نفرموده است می‌باشد. بنابراین، با بررسی واژه‌ی جاهلیت و مشتقاتش با کلمه‌ی مترادف آن «لا یعلمون»^(۱) در قرآن، مشاهده کردیم که غیر از این دو معنای مصطلح، معنای دیگری ندارند: جهل به حقیقت ذات الوهیت و عدم پیروی از اوامر خدا.

بر این اساس، ماهیت و طبیعت جاهلیت، خواه جاهلیت عربی و خواه دیگر جاهلیت‌های تاریخ بشری، برایمان مشخص و آشکار می‌گردد.

۱- خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۱۳] «و افراد نادان نیز سخنی همانند سخن آنان می‌گویند».

بی‌تردید جاهلیت به بت‌پرستی، زنده به گورکردن دختران، شراب‌خواری، قماربازی، غارت، چپاول و... منحصر نمی‌شود و در واقع همه‌ی این‌ها آثار و مظاهر جاهلیت عرب قبل از اسلام‌اند؛ اما جاهلیت خود، جوهری‌ست که این آثار و پدیده‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند و به تناسب مکان یا زمان‌های مختلف، پدیده‌های کاملاً متفاوت از جاهلیت نشأت خواهند گرفت و تاریخ، گواه این امر است؛ اما جوهر و ماهیت، در همه حال یکی است و آن: جهل نسبت به ذات الوهیت و پیروی نکردن از اوامر خدا است.

این جوهر و ماهیت یک حالت عقلانی‌ست که نسبت به حق، جهل می‌ورزد و به خرافات دست می‌آویزد و در حالت روانی، هدایت خدا را نمی‌پذیرد و در رفتار خود از پیروی برنامه‌ی الهی سرباز می‌زند و هر جا و هر زمان که اسلام بر افکار، ادراکات، شناخت‌ها و واقعیت‌های زندگی حکم‌فرما نباشد، این پدیده‌ی انسانی اتفاق می‌افتد و به زمان، مکان، محیط، وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاصی محدود و منحصر نمی‌شود. هم‌چنان که ممکن است اسلام در هر زمان و مکان، محیطی وجود داشته باشد و مردم خدا را عبادت و از شریعتش پیروی کنند- آن‌گونه که در عمل توسط «آدم و نوح» و پیامبران بعدی این چنین شد- این امکان هم وجود دارد که جاهلیت در هر زمان، مکان، محیط و شرایط اجتماعی ظاهر شود و مردم هدایت الهی را نپذیرند و از برنامه‌ی غیر خدا پیروی کنند.

به بیان قرآن، جاهلیت عملاً در دوره‌ها، مکان‌ها و محیط‌های مختلف مشاهده شده است؛ از آن جمله: جاهلیت فرعون و جاهلیت اقوام نوح، عاد، ثمود، لوط، تَبَع و...؛ اما قرآن هم‌چنان که همه‌ی پیامبران فرستاده شده به سوی این اقوام را نام نبرده همه‌ی جاهلیت‌ها را یکی یکی بر نشمرده است، بلکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ [النساء: ۱۶۴].

«و ما پیامبران زیادی روانه کرده‌ایم که سرگذشت گروهی از آن‌ها را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم و پیامبران زیادی را هم به سوی مردم فرستاده‌ایم که سرگذشت‌شان را برای تو بیان نکرده‌ایم».

چنان‌که گفتیم، به عنوان یک حقیقت علمی، برای استفاده‌ی پژوهش‌گران و خوانندگان و به‌قصد کنار زدن پرده‌ای که افکارشان را پوشانده است و سبب می‌شود تصور کنند که جاهلیت، تنها مختص اعراب شبه جزیره‌ی عربستان در دوران قبل از

اسلام بوده و در جای دیگری وجود نداشته و بار دیگر باز نخواهد گشت، لازم است جوهر و ماهیت این پدیده را آشکارا و بی‌پرده تشریح و تبیین کنیم. ابن تیمیه می‌گوید:

«پس از بیان این مطلب^(۱) روشن می‌شود که مردم پیش از بعثت حضرت محمد ﷺ در وضعیت جاهلی (منسوب به جهل) قرار داشته‌اند و گفتارها و کردارهای جاهلان‌شان، ساخته و پرداخته جاهلان بود و فقط جاهلان نیز چنین افکار و اعمالی را انجام می‌دهند. هم‌چنین همه آنچه برخلاف رسالت پیامبران اعم از یهودیت و مسیحیت تحریف شده جاهلیت به شمار می‌آید، این جاهلیت به معنای عام است. اما پس از بعثت حضرت محمد ﷺ، جاهلیت مطلق از سرزمینی به سرزمین دیگر متفاوت بود. و هم‌چنان که در سرزمین کفر چنین است و هم‌چنین، از شخصی به شخص دیگر تفاوت داشت؛ مانند وضعیت کسی که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کند، ولی قبل از مسلمان شدن، در جاهلیت به سر می‌برد، هرچند در جامعه اسلامی هم زندگی کند. ممکن است جاهلیت نسبی در برخی سرزمین‌های اسلامی و در میان بسیاری از مسلمانان، به وجود آید...»^(۲).

بنابراین، پژوهش‌گران و خوانندگان لازم است از این حقیقت آگاه باشند که: جاهلیت از مدت‌ها قبل در تاریخ بشر، در جزیره‌ی العرب و جاهای دیگر وجود داشته است و متناسب با فراهم بودن شرایط لازم، در هر دوره‌ای قابل بازگشت است! مانعی ندارد - و شاید به جهت توضیح و ژرف‌نگری در این معنا لازم نیز باشد - که نمونه‌های جاهلیت دیگری غیر از جاهلیت عرب، مانند: جاهلیت‌های فرعون، هندی، یونانی، رومی و ایرانی را که در تاریخ، ثبت و ضبط گشته و توضیحات کافی درباره‌شان موجود است، مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم تا دو نکته‌ی مهم که تیرگی و ابهام را از ذهن و اندیشه‌ی پژوهش‌گر می‌زدایند، روشن کنیم:

۱- یعنی: تشریح و توضیح معنای جاهلیت و در برگرفتن همه‌ی پندارهای غلط و اعمال مخالف با اوامر خدا.

۲- بر گرفته از: اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم، به کوشش شیخ محمد حامد الفقی، چاپ دوم، ۱۳۶۹ هـ، ۱۹۵۰ م. چاپخانه السنة المحمدیه قاهره.

آثار و نمودهای جاهلیت، برحسب محیطها و زمان‌های مختلف، تفاوت آشکاری باهم دارند، اما از لحاظ عدم شناخت حقیقت الوهیت و عدم پیروی از اوامر خداوند، هیچ تفاوتی باهم ندارند.

در واقع هیچ‌کدام از جاهلیت‌های تاریخ، خالی از پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در جنبه‌های گوناگون زندگی انسان نبوده‌اند و خیر و خوبی‌هایی نیز برای مردم در بر داشته‌اند؛ اما به سبب وجود شرّ اصلی‌تر و بزرگ‌تر، یعنی: نپذیرفتن هدایت ربانی و پیروی از برنامه‌ی غیر الهی این مقدار خیر ناچیز، ثمرات خود را در زندگی انسان به صورت کامل به بار نمی‌آورد و در نهایت نیز اثرش تباه می‌گردد.

بیان این نکته به این خاطر است که آثار و ظواهر پیشرفت‌های علمی و عمرانی موجود در برخی جوامع جاهلی، خواننده را نفریبند و نپندارد که این‌ها جوامع جاهلی نیستند! چنین فریب‌هایی در عمل و به ویژه در مورد جاهلیت‌های فرعون، یونانی، رومی و جاهلیت قرن بیستم اتفاق افتاده است، زیرا این‌ها همیشه به نام «تمدن‌های انسانی» مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرند و هیچ‌گاه با عنوان جاهلیت، یادی از آن‌ها به میان نمی‌آید و نیز به علت تأکید این مطالعات بر یکی از جوانب زندگی بشر، یعنی آبادسازی زمین و بی‌توجهی به وظیفه‌ی اصلی انسان، یعنی پرستش خداست:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶].

«و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای این که مرا عبادت کنند».

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾

[الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: نماز، عبادت، زیستن و مرگ من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست».

بی‌تردید آبادسازی زمین، بخشی از فعالیت‌های بشر در این جهان و یکی از اهداف زندگی وی به شمار می‌آید.

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ [هود: ۶۱].

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است». ولی معیار حقیقی، کمیت و میزان آبادسازی نیست، بلکه روش و برنامه‌ی آن اهمیت دارد که آیا شیوه و روش به کار گرفته شده، همانیست که خداوند بر پیامبران

خود نازل فرموده است، یا خواستها، امیال و خواسته‌های بشری و به دور از برنامه‌ی الهی است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵].

«ما پیامبران خود را همراه با دلایل محکم و معجزات روشن، روانه و با آنان کتاب و موازین نازل کرده‌ایم تا با مردمان، دادگرانه رفتار کنند».

فرصت آبادسازی دنیای مادی به طور یکسان در اختیار انسان‌های مؤمن، کافر، مصلح و مفسد قرار گرفته است:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هَهُؤَلَاءِ وَهَهُؤَلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ [الإسراء: ۲۰].

«و ما از بخشایش پروردگارت به هریک از این دو گروه کمک می‌رسانیم و بخشایش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است».

ولی ارزش حقیقی پایدار در دنیا و آخرت، منوط به انجام امر آبادسازی، براساس روش و برنامه‌ی ربانی است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و نیز مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است. در روز قیامت این‌ها همه در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت».

با در پیش‌گرفتن این شیوه‌ی بررسی و مطالعه، در واقع دگرگونی عمده‌ای در نقطه‌نظرات پژوهش‌گران و خوانندگان تاریخ، ایجاد می‌کنیم^(۱).

اما بررسی آثار و پدیده‌های جاهلیت در جزیره‌ی العرب، مستلزم توضیح و تعریف بیشتری است. بی‌تردید برای روشن‌شدن آن، شرح و بیان بت‌پرستی، زنده به گور کردن دختران، شراب‌خواری، قماربازی، غارت و چپاول کافی نخواهد بود؛ یعنی اگرچه

۱- در صورت تمایل نک به «حول التفسیر الإسلامی للتاریخ».

این کردارها و رفتارها در جاهلیت عرب، روی داده، اما منحصر به آن بستر نبوده است و نباید با تأکید بر آنها، موارد دیگر را به فراموشی سپرد.

عرب جاهلی خدایان گوناگونی می‌پرستید و افزون بر پرستش آشکار بت‌ها، نزد آنها می‌رفت و برایشان قربانی و رهنمودهای زندگی و حلال و حرام را از کاهنان دریافت می‌کرد و بدین ترتیب، به همهی انواع و اشکال شرک دست می‌زد:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آَبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۳۵].

«کافران می‌گویند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان نمی‌توانستیم چیزی جز خدا را بپرستیم و بدون اجازه چیزی را تحریم کنیم!»

در کنار بندگی‌های آشکار فوق، در جاهلیت عرب، سه نوع بندگی دیگر با اثرات عمیق اجتماعی به چشم می‌خورد:

پرستش قبیله، پرستش راه و رسم نیاکان و پرستش امیال و خواهش‌های نفسانی. شاعر در این باره چنین می‌گوید:^(۱)

وهل أنا إلا من غزيرة إن غوت غويت، إن ترشد غزيرة أرشد
«یا جز این است که من از طایفه‌ای هستم اگر گمراه شوند، من نیز گمراه و اگر هدایت شوند، من نیز هدایت خواهم شد».

این شعر آشکارا بیان‌گر قبیله‌پرستی است که موجودیت، هویت و شخصیت فرد را در خود ذوب می‌کرد و لذا اخراج هرکسی از قبیله، سخت‌ترین مجازات برای او به شمار می‌آمد و در نتیجه‌ی آن، به موجودی «طرد شده» و بی‌پناه تبدیل می‌شد.

فرمان‌برداری و پیروی بی‌چون و چرا از راه و رسم آبا و اجداد، در نظر آنان مساوی با خداپرستی و حتی فراتر از آن به شمار می‌رفت:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ عِبَادَةً أُولُو كَأَن
عِبَادَتِهِمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و هنگامی که به آنان گفته شود: از آن‌چه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آن‌چه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم! آیا اگر

پدران‌شان چیزی رانفهمیده باشند و راه نبرده باشند؟ در این صورت آن‌ها چه کار می‌کنند؟»

اما پرستش خواهش‌های نفسانی، در همه‌ی اشکال جاهلیت رایج بوده و جاهلیت عرب پایه‌گذار آن نبوده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَهُهُ هَوْنَهُ﴾ [الجاثية: ۲۳].

«آیا دیده‌ای کسی را که هوی و هوس خود را به خدایی گرفته است؟»

لازم است که همه‌ی این چهار نوع عبودیت یعنی بت‌پرستی، قبیله‌پرستی، پرستش عرف و عادت نیاکان و پرستش آرزوها و خواهش‌های نفسانی، به اندازه‌ی کافی مورد توضیح و روشن‌گری قرار گیرند؛ زیرا تأکید بر بت‌پرستی به تنهایی، چهره‌ی واقعی جاهلیت عرب را از نظر آثار و مظاهر و جوهر و ماهیت، آشکار نخواهد ساخت.

هم‌چنین پایه‌پای تحقیق و بررسی درباره‌ی جاهلیت عربی و دیگر اشکال جاهلیت‌های تاریخ، شرح و بیان آثار بی‌اعتقادی به روز رستاخیز در زندگی انسان، از امور واجب و لازم به شمار می‌آید.

این آثار در همه‌ی اشکال جاهلیت و در اعصار و جوامع گوناگون، به یک صورت نمود پیدا می‌کند: علاقه‌مندی شدید به لذت‌های مادی و دنیوی و دل‌بستگی عمیق به ارزش‌های مادی^(۱) نمود مشترک همه‌ی انواع جاهلیت است و از آن‌جا که عمر انسان، محدود است و هر لحظه‌اش که از دست می‌رود، دیگر باز نمی‌گردد، لذا هر لحظه از آن که بدون کسب لذت سپری گردد، خسارتی جبران‌ناپذیر به شمار می‌آید و فقط لذت‌های مادی به عنوان لذت به شمار می‌آیند و منکر رستاخیز، از لذت روحی و معنوی بهره‌ای نخواهد داشت!

ألا أيها الزاجري أحضر الوغي وأن أشهد اللذات، هل أنت مخلد؟!^(۲)

ای بازدارنده‌ی من که مرا از جنگ می‌ترسانی و از لذت باز می‌داری

[اگر من از این دو دوری جویم] آیا مرا جاویدان خواهی ساخت؟

مادامی که زندگی در نظر شاعر ابدی نیست، پس باید هرچه بیشتر از لذت آن بهره

جست:

۱- جاهلیت معاصر، بارزترین شکل آن است.

۲- از اشعار طرفه بن عبد.

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [آل عمران: ۱۴].

«برای انسان، دوست داشتن شهوات زیبا، جلوه داده شده است؛ شهوت‌هایی از قبیل: عشق به زنان، فرزندان، ثروت هنگفت، طلا و نقره فراوان، اسب‌های نشان‌دار، چهارپایان و کشاورزی؛ این‌ها کالای دنیای پست است.»

این چنین است که لذت‌های زندگی از طریق ارزش‌های مادی کسب می‌شود و این ارزش‌ها، جایگاه بارزی در زندگی به دست می‌آورند و در نتیجه‌ی این وضعیت، آرزوهای نفسانی، از جمله میل به ثروت، قدرت، جنس مخالف و سایر شهوت‌ها بر زندگی انسان تسلط می‌یابند.

هم‌چنین ضروری‌ست که گمراهی‌ها و سرگردانی‌های روحی دامن‌گیر همه‌ی جوامع جاهلی و از آن جمله جاهلیت عرب را، در برابر پرسش بنیادی زیر - که ذهن هر انسان را به خود مشغول می‌سازد - مورد توجه دقیق قرار دهیم: از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ معنای زندگی چیست؟ چه ارزشی دارد؟ آیا تدبیر و حکمت خاصی ورای آن است یا همه‌اش آشوب و بی‌نظمی است؟! شاعر جاهلیت معاصر در این باره می‌گوید:^(۱)

جئت لا أعلم من أين، ولكن أيتت ولقد أبصرت قدامي طريقاً فمشيت
وسأمضي في طريقي، شئت هذا أم أيتت كيف أبصرت طريقي لست أدري؟

«آدم ولی نمی‌دانم از کجا ولی آمدم راه را یافتم و رفتن را هم را ادامه می‌دهم چه بخواهم و چه نخواهیم چگونه آمدم؟ چگونه راهم را یافتیم؟ نمی‌دانم!»

شاعر در واقع از گمراهی و سرگردانی که دامن‌گیر همه‌ی جوامع جاهلی شده است، سخن می‌گوید و این که جوابی قانع‌کننده نمی‌یابد؛ این نوع سردرگمی هرچند انسان بکوشد با لذت‌های مادی و جسمی از آن فرار کند، اما با این وجود روح را می‌آزارد و تحلیل می‌برد.

جاهلیت معاصر با همه‌ی سردرگمی‌ها، نگرانی‌ها، پریشانی‌های عصبی و روانی، باده‌گساری، اعتیاد، جرائم و... نمونه‌ی آشکار انسانی‌ست که پاسخی قانع‌کننده برای

این پرسش‌های فطری نمی‌یابد: از کجا آمده است؟ و بعد از مرگ به کجا خواهد رفت؟ هدف وجودی وی چیست؟ و روش و برنامه‌ی زندگی وی کدام است؟ و آیا در ورای این رویدادها، حکمتی نهفته است؟!

برای شناخت حقیقت اسلام، پرداختن به این مسائل، لازم و ضروری‌ست؛ از این به بعد هنگام گفت‌وگو درباره اسلام، به نقش و اهمیت اساسی آن در زمینه‌ی زندگی افراد، جوامع، ملت‌ها و حکومت‌ها پی خواهیم برد. بی‌تردید به میزانی که به شناخت ژرفای جاهلیت در زندگی بشریت دست یابیم، خواهیم توانست به شناخت «ژرفای» اسلام، نایل گردیم!

لذا بایستی موضوع جاهلیت را در تمامی ابعادش مورد تحقق و بررسی قرار دهیم و به جنبه‌های اندک فعلی بسنده نکنیم، چرا که روش‌های کنونی به اصل و جوهر نمی‌پردازند و به تمام و کمال، از همه‌ی مظاهر و نمودهای جاهلیت عرب سخن به میان نمی‌آورند و جاهلیت را به عنوان واقعیت اجتماعی موجود در هر زمان، مکان، محیط و وضعیت «تمدنی» تلقی نمی‌کنند و در نهایت، جاهلیت‌های تاریخ را مورد غفلت قرار می‌دهند.

ممکن است دانش‌آموز دوره‌ی ابتدایی توان درک و فهم همه‌ی مسائل و مطالب این فصل را نداشته باشد، اما به هر حال داشتن یک تصویر کلی از آن‌ها برایش لازم و واجب است؛ ولی خواننده‌ی سطح بالاتر، به مقتضای سن و توان ذهنی خویش قادر به درک و فهم همه‌ی آن‌ها خواهد بود.

اما پژوهش‌گر متخصص، لزوماً باید به تمامی جزئیات بپردازد و با شناخت شعر دوره جاهلیت، به طور مفصل به اوضاع و احوال عرب این دوره پی ببرد و از تاریخ ملل قدیم، از جمله: مصر زمان فرعون، یونان، روم، ایران، هند و... علم و آگاهی لازم را کسب کند تا بتواند به بررسی و پی‌گیری نشانه‌ها و نمودهای رنگارنگ جاهلیت‌های گوناگون، همراه با توجه همیشگی به جوهر مشترک همه‌ی آن‌ها، یعنی جهل نسبت به حقیقت الوهیت و عدم پیروی از اوامر خداوند بپردازد.

اسلام

اسلام، نقطه‌ی مقابله جاهلیت به شمار می‌آید و از آن‌جاکه جاهلیت عبارت است از: جهل نسبت به حقیقت الوهیت و پیروی از برنامه‌ی غیر خدا، پس اسلام یعنی: شناخت حقیقی خداوند و پیروی از برنامه‌ی او.

و لزوماً بایستی مطالعه و بررسی تاریخ اسلام را فرصتی حقیقی برای شناخت و مطالعه‌ی اسلام به شمار آورد. دیدگاه علمی به‌تنهایی، صرف‌نظر از مسلمان بودن و هدف‌مند بودن مطالعه‌مان نمی‌توانیم از تاریخ به عنوانیک جنبش و پیامدهای اجتماعی آن سخن به میان آوریم، جز این‌که جزئیات آن را مطالعه و اصول و استراتژی‌ها و اهداف آن را تبیین کنیم و سپس به تشریح چگونگی حرکت آن برای عملی‌نمودن آن بپردازیم، یعنی بررسی کنیم که تا چه اندازه اصول، جهت‌گیری‌ها و اهداف مورد نظرش در عالم واقعیت تحقق یافته‌اند و به چه میزان، دچار انحراف و کج‌روی شده‌اند و به چه اندازه در ادای وظیفه‌اش کوتاهی رخ داده است.

حال که روش فوق را به عنوان برنامه علمی صرف در ارتباط با هر جنبشی برگزیده‌ایم، به طریق اولی و با صرف‌نظر از این که مسلمان هستیم و در نظر گرفتن حجم و وسعت جنبش اسلامی در تاریخ جهان، همین شیوه را نیز در مورد اسلام به کار می‌بریم. اسلام از لحاظ گستردگی، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام و از لحاظ تاریخی، بیش از ۱۴ قرن را در برمی‌گیرد و به راستی اصول، ارزش‌ها و اهداف جنبشی با این عظمت سزاوار تحقیق و مطالعه است و محور قیام این حرکت، مقدمه‌ی مطالعه‌ی تاریخ واقعی آن خواهد بود. در واقع خاورشناسان آن‌گاه که تاریخ اسلام را با مطالعه‌ی خود این دین آغاز می‌کنند، خودشان این روش تحقیقی را به کار می‌برند؛ اگرچه کار پژوهشی‌شان همواره به جهت دور ماندن قلب‌های‌شان از اسلام، رنگ خواسته‌ها و آرزوهای‌شان را به خود می‌گیرد (مگر آن که اسلام را بپذیرند)!

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰].

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آیین‌شان

پیروی کنی.»

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

«بسیاری از اهل کتاب از روی حسد و رشکی که در وجودشان ریشه دوانده است، با این که حقانیت برایشان کاملاً روشن شده است، آرزو دارند در صورت امکان شما را بعد از پذیرش ایمان، [به سوی کفر] باز گردانند».

﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَسِيْقُولُونَ هَذَا أَفْكَ قَدِيمٌ﴾ [الأحقاف: ۱۱].

«و چون خودشان به وسیله‌ی آن، هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این همان دروغ‌های قدیمی است!»

چنانچه به مقتضیات فوق، روش علمی را نیز بیفزاییم که این تاریخ و هویت ماست، آن‌گاه این اولویت احساس می‌شود که مطالعه‌ی تاریخ اسلام را با بهره‌گیری از مطالعه‌ی خود این دین آغاز کنیم و بدین ترتیب، گام اول را در جهت شناخت اسلام برداشته و پا به پای تاریخ جلو می‌رویم و دقیقاً از همه چیز آگاه می‌شویم و با در دست داشتن نشانه‌ها و علائم راهنما در اثنای بحث و تحقیق، به این مسأله پی می‌بریم که تاریخ اسلام در چه مقطعی در مسیر درست پیش رفته و در چه مقطعی از راه راست منحرف گشته است.

با افزودن این نکته که: یکی از اهداف این کار تحقیقاتی و مطالعاتی، برقراری پل شناختی جدید میان اسلام و ما مسلمانان است و یکی دیگر از اهداف مطالعه‌ی تاریخ، - یعنی یافتن دوباره‌ی هویت گم‌شده‌ای که امواج و جریانات و انحراف‌های مختلف، آن را از هم گسیخته و بر سیمایش سایه افکنده‌اند - مشخص می‌شود شناخت دوباره‌ی اسلام، در آغاز بررسی تاریخ آن امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. بنا به فرموده‌ی پیامبر ﷺ ما از حقیقت اسلام دور افتاده و دچار غربت شده‌ایم:

«بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء»^(۱).

«اسلام در غربت آغاز شد و زمانی به حال غربت باز خواهد گشت؛ و خوشا به حال آنان که غریب‌اند!»

با تمامی این اوصاف، باز به این جنبه از بحث، اهمیت بسیار ناچیزی می‌دهیم! و گویی بنا را بر این گذاشته‌ایم که مبحث فوق، امری مسلم و بی‌نیاز از هر نوع توضیح است، یا این که آن را به علوم دینی واگذار می‌کنیم و تکرارش را در مطالعه‌ی تاریخ، کاری بیهوده و غیر قابل توجیه به شمار می‌آوریم یا تحت تأثیر گمانه‌پراکنی‌های سکولاریسم چنان می‌پنداریم که مطالعه‌ی تاریخ، ناگزیر بایستی به طور کامل از هر نوع پیش زمینه دینی به دور باشد، مبدا دین «روح علمی» کار را خراب و تباہ سازد!

روشن است که همه این توجیحات غیر قابل قبول هستند! لذا نه اسلام در دوران غربت دوم خود به صورت یک واقعیت قطعی و انکارناپذیر و بی‌نیاز از توضیح، به صحنه بازگشته است و نه آموزش‌های دینی، تفسیر فراگیر و همه جانبه‌ی مورد نیاز پژوهش‌گر مسلمان را در اختیارش قرار می‌دهند و نه روح علمی، چنین ایجاب می‌کند که در روند «مطالعه‌ی تاریخ اسلام» به شناخت خود اسلام نپردازیم!

درست است که در راستای مطالعه‌ی تاریخ، به حکم ضرورت، مطالبی درباره اسلام می‌آموزیم، اما این امر به این صورت کافی نخواهد بود، زیرا از لحاظ حجم و تنوع، از اطلاعات نارسا و پراکنده‌ای که درباره‌ی جاهلیت داریم، فراتر نمی‌رود و انتظار ما این است که در این زمینه با خود، صداقت داشته باشیم! و بپذیریم که حدود و دامنه‌ی شناخت‌مان نسبت به اسلام، منوط به شناخت جاهلیت است. چنان که عمر بن خطاب از روی تیزی و آینده‌نگری خویش گفت: چنانچه شناخت ما نسبت به جاهلیت جزئی و محدود باشد، باید انتظار داشت که نسبت به اسلام نیز چنین معرفتی داشته باشیم! و اگر به وجود مشکلات و انحرافات جاهلیت و نیاز آن‌ها به اصلاح پی نبریم، چگونه از نحوه‌ی کار اصلاح آن‌ها توسط اسلام آگاه می‌شویم؟ بلکه چگونه بدانیم که اسلام آن‌ها را برطرف کرده است؟ و یا هدف از نزول این دین، اصلاح و تصحیح این مشکلات و کج‌روی‌ها بوده است؟!

در این جا به موضوع اصلی باز می‌گردیم و از تلاش برای شناخت اسلام از راه شناخت جاهلیت عرب، سخن می‌گوییم و از واکنش اسلام در برابر جاهلیت معاصر، بحث می‌کنیم و ضمن بررسی انحرافات جاهلیت، اشاره‌ای گذرا شده است و نیز زاد و ذخیره‌ی این دین را برای تصحیح انحرافات و راهنمایی انسان گمراه امروزی به راه راست، آشکار سازد و هر اندازه که درباره شناخت بیماری‌های جاهلیت و کوتاهی‌ها و

نارسایی‌های آن، کنجکاو بیشتی صرف کنیم، هم‌زمان جوانب و زوایای جدید و ناشناخته‌ای از عظمت اسلام به رویمان گشوده خواهد شد.

یکی از شعرای قدیم می‌گوید: «تضاد، عامل شناخت اشیا است»^(۱).

در حقیقت ما می‌گوییم که اسلام، مردم را به پرستش خدای یکتا و ترک شرک و بت‌پرستی فرا خواند؛ اما در اغلب موارد در زمینه چگونگی پرستش خداوند یکتا و ترک شرک و بت‌پرستی سکوت کرده‌ایم.

هرگاه مسأله را به عبادت بت‌های مادی و محسوس، منحصر و از دیگر بت‌های مورد پرستش در جاهلیت عرب، از جمله: قبیله، عرف، رسوم نیاکان، آرزوها، خواهش‌های نفسانی و... غفلت کنیم و شرک را نیز به شرک اعتقادی تنها یا شرک عقیدتی و عبادی هم‌زمان، محدود و شرک پیروی و دنباله‌روی را به فراموشی بسپاریم، حق (لا إله إلا الله) را ادا نکرده و مردم را به درستی با حقیقت دعوت آشنا ساخته‌ایم! خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«بنابراین، کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است که اصلاً گسستن ندارد».

ابن جریر طبری طاغوت را این‌گونه تعریف می‌کند: «طاغوت کسی‌ست که در برابر خدا خواه با زور و قهر و خواه با اطاعت و تسلیم سرکشی می‌کند، و به جای او مورد پرستش قرار می‌گیرد. این معبود می‌تواند انسان، شیطان، بت یا هر موجود دیگری باشد»^(۲).

بدین ترتیب کفر نسبت به طاغوت و پرستش خالصانه‌ی خدا، بسیار فراتر از ترک بت‌های محسوس و روی آوردن به سوی خدا از طریق شعارهای عبادی صرف است، بلکه روش و برنامه‌ی کامل زندگی، از جمله تصورات و افکار و سلوک واقعی انسان محسوب می‌شود:

۱- در صورت تمایل، در خصوص اختلافات جاهلیت معاصر، و برنامه‌ی اسلام برای اصلاح آن‌ها نک:

(فصل «توقعات المستقبل» کتاب: «رؤية إسلامية لأحوال العالم المعاصر»).

۲- تفسیر طبری، ۱۹/۳، چاپ دوم ۱۹۶۸، مصر.

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾
[الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: نماز، عبادت، زندگی و مرگ من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است و او را هیچ شریکی نیست».

پس کفر نسبت به طاغوت یعنی سلب مقام «الوهیت» از هرکس و هرچیز غیر خدا و سلب مشروعیت از همه‌ی قوانین و عرف‌های بشری خارج از اراده‌ی خداوند و سرانجام عدم پیروی از همه‌ی آن‌ها؛ و در غیر این صورت، مردم با دست خود طاغوت‌هایی می‌سازند و از عبادت خدا بیرون می‌شوند.

و اگر معنای «لا إله إلا الله» نفی الوهیت از همه چیز و اثبات آن برای خدای یگانه باشد، پس ایمان به این حقیقت، ناگزیر مقتضیات فراگیر در زندگی مسلمانان خواهد داشت و همه‌ی امور کوچک و بزرگ را تحت پوشش دینی قرار خواهد داد. آری این همان اسلام است!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾﴾ [البقرة: ۲۰۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به صلح و آشتی درآیید و از گام‌های اهریمن پیروی نکنید! بی‌گمان او دشمن آشکار شماست».

یعنی: همگی با تمام وجود داخل دین شوید و هر فرد و هر گروهی از شما داخل دین نشود، در حقیقت شکار شیطانی خواهد بود که آشکارا دشمن تان است.

با وجود سادگی، روشنی و آشکاربودن این حقیقت، بیشتر مردم آن را امری عجیب و نیازمند شرح و بیان تلقی می‌کنند، خواه غربت مجدد اسلام یا ترویج برداشت‌های تحریف شده از دین، این وضعیت را سبب شده باشد. خلاصه در مفهوم تحریف شده اسلام که پیامد تهاجم فکری بیگانه به شمار می‌آید، دین به رابطه‌ی قلبی و درونی بنده با پروردگارش تنزل می‌یابد و ارتباطی با واقعیت زندگی نخواهد داشت!

از این رو حد اعلا‌ی تصویری که بیشتر مردم از امر دین دارند اعتقاد به یگانگی خدا و روی آوردن به اعمال عبادی مانند: نماز، زکات، روزه و حج برای خداست! تازه اگر همراه و هم‌نوا با جماعت «مرجئه» نگویند: ایمان عبارت است از: تصدیق و اقرار و لذا اعمال، جزو ایمان به شمار نخواهند آمد!

در واقع کنار نهادن شریعت خداوند از صحنه‌ی حکومت، در نتیجه‌ی تهاجم صلیبی به سرزمین‌های اسلامی و تبدیل آن به واقعیت زندگی نسل‌های اخیر، مسلمانان با استفاده از نیروی نظامی، همراه با جریان همیشگی اندیشه‌های سکولار درباره هستی و زندگی انسان، سبب شده است نسل‌هایی در میان مسلمانان به وجود آیند که به باورشان قانونگذاری برخلاف احکام الهی و نیز انتخاب روش و برنامه‌ی سکولاریسم در زمینه‌های سیاست، اقتصاد، تعاملات اجتماعی، روابط زن و مرد، نحوه‌ی تفکر یا علم، هنر و مفهوم (لا إله إلا الله) را نقض و بی‌اعتبار نمی‌کند! هم‌چنین پذیرفتن مدرنیسم که ندای کنار نهادن و طرد همه‌ی باورها و اعتقادات کهن و قیام علیه آن‌ها را سر می‌دهد و مردم را به نابودی‌شان - بر این اساس که زنجیرهایی بر دست و پای «آزادی انسان» به شمار می‌آیند، - فرا می‌خواند با مفهوم پذیرش (لا إله إلا الله) تناقض ندارد! یا تسلیم در برابر «خرافات» علوم جدید که مدعی ازلی و ابدی بودن ماده است و «طبیعت» را به شکل نامحدود، آفریننده‌ی همه چیز می‌شمارد و وعده می‌دهد که انسان به زودی و شاید تا سال ۲۰۰۰ یا ۲۰۱۰ موفق به خلق موجود زنده خواهد شد، مفهوم (لا إله إلا الله) را نقض و بی‌اعتبار نمی‌کند!

(لا إله إلا الله) با وجود سادگی و آشکاربودنش، به صورتی درآمده است که بیش‌تر مردم جز با تلاش فراوان آن را درک نمی‌کنند، و حتی شماری از مردم در خصوص آن هم چون قوم «شعیب» باهم به نزاع و مجادله می‌پردازند:

﴿أَصَلَوْتُمْ تَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتْرُكُوا مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾

[هود: ۸۷].

«آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهند که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدران مان آن‌ها را پرستیده‌اند و ما نتوانیم به دل خواه خود در اموال خویش تصرف کنیم».

در حقیقت آثار مکتوب در زمینه‌ی شرک اعتقادی و عبادی، به فراوانی یافت می‌شوند، هرچند در بیشتر موارد، فهم آن‌ها برای خواننده‌ی مبتدی و کم‌تجربه‌ی امروزی امری دشوار است، زیرا اغلب در رد فرقه‌های منحرف نوشته شده‌اند و رنگ و بوی فلسفی و کلامی دارند و سادگی و وضوح به کار رفته در قرآن و احادیث پیامبر ﷺ در این باره، در آن‌ها به چشم نمی‌خورد لذا ضروری است که این آثار به دور از مجادلات فلسفی و کلامی نوشته شوند و مستقیماً به کتاب و سنت روشن و صریح

ارجاع کردند که عقل و وجدان را باهم مورد خطاب قرار می‌دهند و انسان را به مقتضای وجدان و سلوک مترتب بر ایمان، به حرکت در می‌آورند^(۱).

اما شرک در زمینه‌ی اطاعت و پیروی، برای مسلمان امروزی نیاز به توضیح بیش‌تری دارد، تا یقین حاصل کند که قانون‌گذاری براساس چیزی غیر از احکام الهی، شرک و اظهار رضایت نسبت به قانون غیر الهی نیز شرک به شمار می‌آید و اگر دنیای «متمدن» یک‌صدا بر امری اتفاق و اجماع کنند، چنان‌چه با مقررات کتاب و سنت در تناقض باشد، چنین اتفاق نظری، هیچ مشروعیتی به آن امر نمی‌بخشد از جمله: اجماع جهانی امروزه در خصوص برهنگی زنان، آزادی الحاد و ارتداد از دین و اجماع درباره‌ی حکم به غیر آن‌چه خدا نازل فرموده است.

از خواننده‌ی تاریخ اسلام، می‌خواهیم با مطالعه‌ی این تاریخ، چه سیمایی را از این دین برای خود ترسیم کند؟

طبیعتاً چنین تصویری، مختصر و صرفاً شامل مسائل کلی خواهید بود، به این اعتبار که برخی جزئیات را دروس تعلیمات دینی و فرهنگ اسلامی و بعضی دیگر را درس تاریخ اسلام به صورت کلی و دوران بعثت و صدر اسلام و به صورت خاص عهده‌دار خواهد شد.

پاره‌ای از خطوط اصلی لازم در زمینه‌ی این کار مطالعاتی عبارتند از:

اسلام، دین همه‌ی انبیاء از آدم و نوح تا حضرت محمد ﷺ است و همه‌ی آنان حامل کلمه‌ی توحید، یعنی (لا إله إلا الله) بوده‌اند و همگی: انسان را به عبادت خالصانه‌ی خدا و رهایی از شرک و دست‌کشیدن از خدایان گوناگون، در قالب: انسان یا بت یا دیگر آفریده‌های خداوند در این جهان قرا خوانده‌اند و بی‌تردید اسلام دین فطرت است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«هنگامی را [به یاد بیاور] که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمی‌زادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری! گواهی می‌دهیم.»

پس چنانچه فطرت سالم، توسط شرایط و اوضاع و احوال محیط، به انحراف کشیده نشود، به خودی خود به سوی خدا روی می‌آورد و به فرموده‌ی پیامبر و برخلاف نظر دانشمندان علوم اجتماعی، تاریخ ادیان و علم دین‌شناسی تطبیقی، ایمان در انسان اصل و کیفر، امری عارضی و ناپذیر است و نیز برخلاف تصور این علوم جاهلی، این عقیده دچار تکامل و دگرگونی نشده است و در حقیقت آنچه متحول شده شرک است، زیرا ساخته‌ی انسان است و لذا تحت تأثیر حالات انسان و پیشرفت و گستردگی علم و نیز تماس و برخورد با جهان مادی و محیط زندگی خود قرار می‌گیرد. گاهی پدر را عبادت می‌کند و زمانی توتم^(۱)، نیروهای طبیعت، کهکشان‌ها، بت، انسان یا خواهش‌های نفسانی و خرافات را (مانند دوران جاهلیت معاصر). مورد پرستش و تقدیس قرار می‌دهد. اما همه‌ی این‌ها راه‌های منحرف شده از دین - و نه خط اصلی دین - به شمار می‌آیند! در واقع خط دین، یعنی خط اسلام که آدم و ده نسل پس از او^(۲) بر آن در حرکت بوده‌اند و همین‌طور نوح، هود، صالح، شعیب، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و نیز اقوام و امت‌هایی که در طول تاریخ به این فرستادگان ایمان آورده‌اند، در آن گام برداشته‌اند.

آری! فطرت همه‌ی هستی، خدا را عبادت و برایش سجده، ستایش، تسبیح می‌کند و انسان مؤمن همراه با کل هستی به فطرت خود می‌پیوندد و فقط انسان‌ها و جنیان کافر از اسلام یعنی دین همه‌ی کائنات جدا می‌شوند:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾
[الحج: ۱۸].

۱- توتم (Totem) موجود زنده یا چیزی شبیه سنگ، چوب و... که به عقیده‌ی سرخ‌پوستان آمریکا، و اقوام اولیه با قوم خاصی رابطه‌ی خویشاوندی داشته و آن را حامی خود می‌دانستند و برایش ارزش و احترام خاص قائل بودند که گاهی به درجه پرستش می‌رسید. (مترجم)

۲- ابن عباس روایت می‌کند: «کان بین نوح و آدم عشرة قرون کلمه علی شریعة من الحق فاختلفوا فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین» «میان نوح و آدم ده قرن گذشته است که همگی بر شریعت حق بوده‌اند، پس دچار اختلاف شدند و خدا پیامبران مژده‌دهنده و بیم‌دهنده را فرستاد». طبری و حاکم این فرموده را روایت کرده‌اند.

«آیا ندیده‌ای [و ندانسته‌ای] که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند و خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌ها، درختان، جانوران و بسیاری از مردم، برای خدا سجده می‌برند و بسیاری از مردمان هم عذابشان حتمی است».

﴿تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الإسراء: ۴۴].

«آسمان‌های هفت‌گانه زمین و هرچه در آن‌هاست، همگی خدا را ستایش می‌کنند؛ بلکه هیچ موجودی نیست، مگر این که حمد و ثنای وی می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید».

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«به تحقیق، گروه بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم، آن‌ها دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند، و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان مانند چهار پایانند، بلکه اینان گمراه‌ترند، اینان همان غافلانند!»

۱- توحید به عنوان جوهر اسلام، یعنی نفی همه‌ی خدایانِ ساختگیِ حاکم بر انسان و در نتیجه آزادسازی او از عبادت و پرستش‌های ساختگی و رهاسازی همه‌ی انزوی او از قید و بندهای ساختگی و در عین حال، پای‌بندی انسان به برنامه و دستورات الهی که از راه آن، خیر و سعادت فرد در دنیا و آخرت را تحقق بخشد.

بدین ترتیب اسلام بزرگ‌ترین جنبش آزادی‌بخش تاریخ بشر محسوب می‌شود، زیرا همه‌ی انقلاب‌های آزادی‌بخش تاریخ، صرف‌نظر از حوادث و پیامدها و انحرافاتشان، تنها بخشی از وجود و زندگی انسان را هدف قرار می‌دهند و با تأکید بر آن، جوانب دیگر را رها می‌نمایند. پر واضح است که نتیجه کوتاهی نسبت به درک پیامد تأکید بر یک جنبه و عدم تأکید کافی بر جوانب دیگر بقا و پایداری بندگی و پرستش غیر خدا و ادامه وجود شکاف در زندگی انسان و استمرار فساد در زمین خواهد بود.

آیین اسلام که از سوی خدای مهربان و آفریننده حکیمی که از آن‌چه می‌آفریند، آگاه است و مصلحت مخلوقاتش را تشخیص می‌دهد، فرو فرستاده شده است، تنها

دینی است که از طریق اختصاص عبادت به خدای یگانه و بی‌همتا و کمک‌خواستن تنها از برنامه الهی، انسان را یک‌جا و برای همیشه از همه‌ی عبودیت‌های دروغین رها می‌سازد.

اما بندگی پروردگار، افزون بر این که بندگی خدای یکتای خالق و رازق، پناه‌دهنده، مدبر، زندگی‌بخش، مالک زندگی و مرگ و داور روز قیامت، به شمار می‌آید عبودتی است شایسته‌ی خداوندی که به انسان کرامت می‌بخشد:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰].

«ما آدمی‌زادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوش‌مزه روزی داده و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم.»

در حالی که خدایان دروغین و ساختگی، کرامت لازم و شایسته را از انسان دریغ می‌دارند و در حقیقت او را برده‌ی شهوت و قدرت می‌سازند و به صورت حیوان و بلکه گمراه‌تر از حیوان درمی‌آورند. انسان در اثر فشارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری، به خواری و زبونی کشیده می‌شود و به اندازه‌ی فرمان‌برداری خویش از طاغوت، کرامت خود را از دست می‌دهد. بنابراین، مردم به دو دسته‌ی ارباب و رعیت تقسیم می‌شوند که نظامی غیر طبیعی و نارواست.

اما زمانی که انسان به خدا ایمان راستین می‌آورد، بر این ستم‌گران برتری می‌یابد و دیگر برایشان ارزشی قائل نمی‌شود، هرچند مورد آزار و اذیت و شکنجه‌اش قرار دهند و نیازمندی‌هایش را از وی دریغ دارند یا او را به قتل برسانند انسان مؤمن همه‌ی شکنجه‌ها را با سربلندی تحمل می‌کند یا مرگ را می‌پذیرد، همان‌گونه که ساحران دربار فرعون، زیر شکنجه جان دادند و خطاب به او می‌گفتند:

﴿فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [طه: ۷۲].

«پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کنی، صادر کن! تو تنها می‌توانی در زندگی

این جهان فرمان بدهی.»

کدام یک برترند؟ و کدام یک در میزان حقیقی وزن بیشتری دارند: فرعونی که شهوت قدرت او را به بردگی خویش کشانده و خردش را ستانده بود، یا ساحرانی که با

ایمان به خدا، حاکم زورگو را به مبارزه طلبیدند و در برابرش ایستادند بدان سبب که حتی اگر آنان را می‌کشت یا گرفتار بلا و مصیبت می‌ساخت بر روح‌شان تسلطی نداشت؟ و کدام‌یک در لحظات حساس و تعیین‌کننده، از آرامش بیشتری برخوردار خواهند بود: جان‌هایی که خدا از آن‌ها راضی است و آن‌ها هم از او راضی هستند و به سوی خدا در پروازند یا نفس‌هایی که به سبب ناتوانی در تسلط بر مؤمنانی که به برتری ایمان دست یافته‌اند، به تزلزل و پریشانی دچار شده‌اند؟

ستم‌گران و شهدا هر دو می‌میرند. اما ستم‌گران با سینه‌ی پر از کینه، نفس‌های عمرشان به آخر می‌رسد و شهدا با قلب‌های شاد و مطمئن از دنیا می‌روند. تاریخ، سرگذشت طاغوت‌ها را همراه با نفرین ابدی در هم می‌پیچد و شهدا نزد خدای خویش و در حافظه‌ی تاریخ، زنده می‌مانند.

ارزش واقعی کدام‌یک بیشتر است؟ کدام جنبش مانند اسلام به انسان آزادی حقیقی بخشیده و او را در جایگاه شایسته و والای کرامت و عزت قرار داده است که همه‌ی ستم‌گران را در نظرش خوار و بی‌ارزش می‌سازد به‌طوری که دیگر اهمیت و ارزشی برایشان قائل نمی‌شود و از راه ایمان بر همه‌ی طاغوت‌ها حتی شهواتی که از درون وسوسه‌اش می‌کنند و او را به مرکبی برای شیطان تبدیل می‌کنند، برتری می‌بخشد.

به راستی توحید همان برنامه‌ی الهی است که انسان‌ها را از درون آزاد و به نیروها و موجودات فعال، خلاق و آبادگری تبدیل می‌کند که معجزه می‌آفرینند!

۲- بی‌تردید، توحید بدین گونه در بنای خوی و سرشت درونی و رفتار واقعی انسان، از طریق جمع‌آوری و یک‌جهت‌سازی همه‌ی نیروهای او تأثیر به‌سزایی خواهد داشت:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ

مَثَلًا﴾ [الزمر: ۲۹].

«خداوند مثالی زده است: مردی را که برده‌ی شریکانی‌ست که پیوسته درباره‌اش به مشاجره و منازعه مشغول هستند و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است. آیا این دو برابر و یکسان هستند؟!»

آری! رویکرد توحید به سوی خداست و راه را بر شرکای متخاصم سدّ می‌کند همان شریکانی که تخم اضطراب، سرگردانی و بی‌هویتی را در درون انسان‌های جاهل

می‌پراکنند و به بیماری‌های روانی و عصبی دامن می‌زنند و کسانی را که آرامش قلبی خود را از دست می‌دهند و در خواب و بیداری، دچار حیرت و سرگردانی می‌شوند، به شراب‌خواری و اعتیاد می‌کشاند. در حالی که قلب‌های انسان‌های مؤمن با ذکر و یاد خدا آرامش می‌یابند:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^(۷۸)

[الرعد: ۲۸].

«خداوند کسانی [را هدایت می‌کند] که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند!»
هم‌زمان با روی آوردن تمام نگاه‌ها به سوی خدا، در وجود و زندگی انسان همه چیز متحد و یک‌پارچه می‌گردد: امور مادی و معنوی، اعمال و عبادات، جسم و روح و دنیا و آخرت!

آری! برنامه‌ی محکم و استوار الهی، هرگز میان خواسته‌های جسم و خواسته‌های روح، تفاوتی قائل نمی‌شود، به‌گونه‌ای که یکی بر دیگری برتر یا با آن تناقض داشته باشد. هرگز!

﴿وَأَبْتَغِ فِيمَا ءَاتَكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ [القصاص: ۷۷].

«به وسیله‌ی آن‌چه خدا به تو داده است، در طلب سرای آخرت باش و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش مکن!»

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ ۖ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده و نعمت و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است. در روز قیامت این‌ها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد.»

«أَلَا إِنِّي أَعْبُدُكُمْ اللَّهُ، وَلَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأَقُومُ وَأَنَا، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^(۱).

«بدانید که من عبادت‌گزارترین شما برای خدا هستم، اما برخی روزها را روزه می‌گیرم و برخی روزها را روزه نمی‌گیرم، بیدار می‌شوم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم و اگر کسی از سنت من روی بگرداند [و به آن بی‌علاقه باشد] از من نیست». دنیا و آخرت از یک‌دیگر گسیخته نیست؛ از این رو میان کار برای دنیا و کار برای آخرت؛ و به اصطلاح مردم، بین کار و عبادت، تفاوتی نخواهد بود.

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾
[الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: نماز، عبادت، زندگی و مرگ من از آنِ الله، یعنی پروردگار جهانیان است که هیچ شریکی ندارد».

لذا بین جسم و روح، جدایی و اختلافی وجود ندارد. روشن است که انسان گاهی به جسم و زمانی به روح خود توجه بیشتری می‌کند، اما جسم از روح جدایی‌ناپذیر است. ولی در فرهنگ‌های جاهلی، همواره یکی از جنبه‌ها مورد توجه دیگری، مورد غفلت قرار می‌گیرد. از یک سو جاهلیت روم و میراث‌خوارش یعنی تمدن معاصر غرب، با تأکید بر نیازهای جسمی، روح را نابود می‌کنند و از سوی دیگر آیین‌های بودا و هندو و رهبانیت مسیحی، با افراط در زمینه‌ی معنویات، جسم انسان را از بین می‌برند و تنها اسلام است که با برقراری پیوند بین روح و جسم و ایجاد تعادل و توازن میان این دو، هماهنگی خود را با فطرت انسان نشان می‌دهد.

نماز مجموعه‌ای است از حرکات بدنی همراه با فروتنی روحی. در روزه احساس جسمی به صورت گرسنگی و تشنگی ظاهر می‌شود و تقوا قلب را بازسازی می‌کند و پرداخت زکات، به پیوند درونی انسان با پروردگار و احساس برادری میان مسلمانان می‌انجامد و سرانجام حج، ترکیبی از حرکت روحی عظیم و تلاش‌های سخت جسمی است.

در برنامه‌ی الهی، ایمان انسان به علم غیب و عالم شهود، یعنی شناخت نسبت به خدا و شناخت جهان مادی، از هم جدایی‌ناپذیرند. لذا دین و دانش هر دو منبع شناخت و هر دو مطلوب‌اند و هیچ تعارض و گسستی میانشان وجود ندارد.

۳- ایمان به روز آخرت، یکی از ارکان اصلی ایمان است و نقش مهمی در زندگی فرد مسلمان ایفا می‌کند و بر این اساس اسلام به شدت بر آن تأکید کرده است و آن را در کنار ایمان به خدا قرار داده است و ایمان به خدا و روز آخرت را

جزو صفات مؤمنان به شمار آورده است و کفار و منافقان را به ایمان نداشتن به خدا و روز آخرت توصیف می‌کند.

ایمان به روز آخرت بزرگ‌ترین یاور انسان در زمینه‌ی «کنترل» شهوات است و از آن‌جا که در اسلام، سرکوبی امیال و غرایز انسان جایی ندارد، فرد مسلمان تمامی قید و بندهای مقرر از جانب خداوند بر امیال خود را با رضایت خاطر و بدون احساس محرومیت می‌پذیرد، زیرا مطمئن است که ترک هرنوع زیاده‌روی در کسب لذات دنیوی، در اجرای دستورات الهی، پاداش چند برابر را در روز قیامت و در بهشتی که گستره‌اش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران تدارک دیده شده است، در بر خواهد داشت. در این بهشت چیزهایی وجود دارد که چشم ندیده و گوش نشنیده و به ذهن هیچ انسانی خطور نکرده است. افزون بر آن فرد مسلمان اعتقاد و ایمان دارد که هرآن‌چه خداوند به آن امر فرموده است، خیر و هرچه بندگان را از آن منع کرده، شر است، هرچند شهوت، انجام آن کار را برای انسان آراسته باشد!

افزون بر همه‌ی این‌ها یقین داریم که ایمان به روز آخرت، بزرگ‌ترین انگیزه‌ی جهاد در راه خدا و انجام داوطلبانه‌ی اعمال خیر است که این دو امر در پایه‌گذاری جامعه‌ی اسلامی، اهمیت شایانی دارند. چنان‌که خواهیم دید، اسلام بدون جهاد مستمر و خستگی‌ناپذیر، در جهان استقرار نمی‌یابد و جهاد در اشکال مختلف انسان را با وضعیتی مواجه می‌سازد که حتی از پاره‌ای امور حلال داوطلبانه یا با اکراه و اجبار، محروم گردد؛ و ایمان به روز قیامت و لذت‌هایی که در آن‌جا جای‌گزین لذایذ دنیوی هستند، به خاطر نزدیکی به خدا و کسب رضایت او و آرزوی ورود به بهشت، ترک این لذایذ را آسان و بلکه مطبوع و مقبول نیز می‌نماید. هم‌چنین اسلام کم‌ترین تکالیفی را که براساس علم خداوند برای استقرار امور جامعه ضروری است به عهده‌ی مردم گذاشته است.

اما برای پیشرفت جامعه و البته بدون اکراه و فقط با هدف نزدیکی به خدا عمل به تکالیف فراتر از حداقل را - از سطح ضرورت به سطح احسان - به صورت امری مقبول و دوست داشتنی درمی‌آورد:

«قال: وما الإحسان؟ قال: أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك»^(۱).

۱- از حدیث: «هذا جبریل أتاكم يعلمكم أمر دينكم». روایت از (مسلم).

«گفت: احسان چیست؟ فرمود: خدا را به گونه‌ای پرستی که گویی او را می‌بینی که اگر تو او را نمی‌بینی، مطمئن باش او تو را می‌بیند!»
 به جز ایمان عمیق به این که در روز آخرت هرکار خیر، ده برابر اجر و هر تلاش اضافه بر تکلیف مقرر لذتی بیشتر و گوارتر و شفافتر در پی خواهد داشت، هیچ چیز دیگر انسان را به عمل داوطلبانه وادار نخواهد ساخت:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ ﴿١٤﴾ قُلْ أُوْبِيئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَعْمَانَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾﴾ [ال عمران: ۱۴-۱۷].

«برای انسان دوست داشتن شهوت‌ها، زیبا جلوه داده شده است. از قبیل: عشق به زنان، فرزندان، ثروت هنگفت، مقادیر فراوان طلا و نقره، اسب‌های نشان‌دار، چهارپایان و کشاورزی؛ این‌ها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیشگاه خداست. بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند، در نزد پروردگارشان باغ‌هایی ست که رودخانه‌ها از پای آن‌ها روان است. آنان در آن‌جا جاودانه خواهند بود. [هم‌چنین ایشان را] همسران پاکیزه [از هر پلیدی و نقصی] و خشنودی خداست و خداوند [رفتار و کردار] بندگان را می‌بیند. همان کسانی که می‌گویند: پروردگار! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش حفظ کن و همان کسانی که بردبار، درست‌کار، مداوم، ماندگار و بخشاینده هستند، و در سحرگاهان [از درگاه خدا] آمرزش می‌خواهند».

۴- در واقع دین اسلام با این فرموده خداوند خطاب به رسول اکرم ﷺ آغاز شد: «بخوان!» و انسان را به تفکر و نگرستن در ملکوت خدا و تدبر در سنن الهی که اراده‌ی خدا در جهان مادی و زندگی بشر به طور یکسان جاری است فراخواند و نیز توجه وی را به ثبات و پایداری این سنن و غیر قابل تغییربودن آن‌ها برحسب خواسته‌ها و امیال بشر، جلب کرد. این راهنمایی‌ها انسان را به

تفکر (علمی) منظم در هردو زمینه‌ی سنن الهی یعنی جهان مادی و زندگی انسان وادار می‌سازد. این راهنمایی‌ها در عمل به جنبش علمی بزرگ و دامنه‌داری منجر شد که مسلمانان تا زمان پای‌بندی کامل به اسلام، پرچمدار آن بودند. بارزترین ویژگی این جنبش این است که از هدایت‌های الهی، نشأت گرفته و بر پایه‌ی احکام او سامان یافته است. و ویژگی مهم دین اسلام، یعنی یکی دانستن راه دنیا و آخرت و جمع بدون تناقض و از هم‌گسیختگی بین ایمان به عالم غیب و ایمان به امور مادی، در این نهضت علمی، تجلی و نمود پیدا کرده است.

به یقین توجیهاات و هدایت‌های قرآن در زمینه‌ی حرکت در نقاط مختلف زمین و بهره‌مندی از رزق و روزی‌های خداوند و آبادسازی زمین و بهره‌برداری از انرژی‌های موجود در آسمان‌ها و زمین، مستلزم آن است که انسان را برای بذل هر نوع فعالیت سازنده برای ارتقاع سطح زندگی و بهسازی^(۱) آن و نیز سیر و سیاحت در جهان و کشف ناشناخته‌های آن آماده سازد. این وضعیت در عمل، جنبش فرهنگی بزرگی در پی داشت که مسلمانان تا زمانی که بالندگی و نشاط خود را حفظ کرده و امراض گوناگون، آنان را از پای در نیآورده بود، آن را رهبری و هدایت کردند.

بارزترین ویژگی نهضت علمی اسلامی، این بود که از هدایت‌ها و راهنمایی‌های الهی و بر پایه‌ی ضوابط و قواعد آن شکل گرفته و راه دنیا و آخرت را یکی دانسته و ایمان به عالم غیب و ایمان به دنیای محسوسات و ماده را به هم پیوند داده است.

۵- بی‌تردید اسلام برای این پرسش‌های فطری و بنیادی انسان پاسخ‌های روشن و قانع‌کننده‌ای دارد: از کجا؟ به کجا؟ برای چه؟ چگونه؟ و به خوبی آغاز، انجام، هدف و برنامه زندگی انسان را بیان می‌کند.

آغاز و انجام، از خدا و به سوی خدا خواهد بود:

﴿كَيْفَ نَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ [البقرة: ۲۸].

۱- در قرآن اشاره‌ای روشن به زیبایی شده است: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا حَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾ [النحل: ۶] «و در آن‌ها برای شما (زینت و) زیبایی است، چون شامگاهان (از صحرا) باز می‌گردانید، و چون صبحگاهان (به صحرا) می‌فرستید».

«چگونه به الله کافر می‌شوید؟ در حالی که شما مُردگان بودید، و او شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند، سپس شما را زنده می‌کند، آن‌گاه به سوی او باز گردانده می‌شوید»؟

هدف:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶].

«و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای این که مرا عبادت کنند.»

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢﴾﴾

[الإنسان: ۲].

«ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریده‌ایم و چون او را می‌آزماییم وی را شنوا و بینا کرده‌ایم.»

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾﴾ [الكهف: ۷].

«ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم، تا ایشان را بیازماییم که عمل کدام یک نیکوتر است؟»

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ [هود: ۶۱].

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شمار واگذار کرده است.»

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ﴿٣٠﴾﴾ [البقرة: ۳۰].

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین بیافرینم.»

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ۗ وَإِلَيْهِ

النُّشُورُ ﴿١٥﴾﴾ [الملك: ۱۵].

«او کسی‌ست که زمین را برای شما رام گردانیده است. در اطراف و سراسر آن راه

بروید و از روزی خدا بخورید! و بدانی که زنده‌شدن دوباره در دست اوست.»

روش و برنامه‌ای که هدف را تحقق می‌بخشد، پیروی از اوامر خداست:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ۖ فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾﴾ [البقرة: ۳۸-۳۹].

«گفتیم: همگی از آن جا فرود آید و چنان چه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی خواهد بود و نه غمگین خواهند شد؛ و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند، اهل دوزخ‌اند و همیشه در آن جا خواهند ماند».

این‌ها جواب‌های روشن، مشخص و دور از هر نوع پیچیدگی‌ست و مجالی برای هیچ نوع حیرت، سرگردانی، شک و شبهه‌ای در آن‌ها وجود ندارد؛ از آن نوع سرگردانی و سردرگمی‌هایی که افکار و احساسات مردمان دوران جاهلیت را به تشتت و پریشانی دچار می‌سازد که در آن دوره جواب قاطع و قانع‌کننده‌ای از هیچ منبع مورد اعتمادی دریافت نمی‌کنند و نیز زمانی که زندگی دنیا را از بخش مکمل‌اش یعنی زندگی بعد از مرگ جدا می‌کنند و پوچی و بی‌هدفی و بیهودگی آن برایشان آشکار می‌گردد.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۵].

«آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید؟!».

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ

كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷].

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، بیهوده نیافریده‌ایم؛ این گمان کافران است، وای بر کافران! بی‌گمان به آتش دوزخ دچار می‌آیند!».

زمانی که اسلام آن پاسخ‌های روشن و صریح را ارائه می‌دهد و آن‌ها را به ژرفای وجدان انسان می‌رساند، به فرد احساس آرامش و اطمینانی دست می‌دهد که برای شخص غیر مؤمن ناشناخته است و این احساس ثبات و پایداری بر رفتار او را در عرصه‌ی زندگی توأم با اضطرابی که گام‌های جاهلان در آن به لرزه می‌افتد، تأثیر می‌گذارد:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾ [المعارج: ۱۹-۲۶].

«انسان، کم‌طاقت و ناشکیبا آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بی‌قرار می‌شود و زمانی که خوبی به او رو می‌کند، سخت دریغ

می‌ورزد مگر نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن پایداری و دوام دارند همان کسانی که در دارایی‌شان سهمی مشخص شده است برای دادن به گدایان و محرومان؛ آنان همان کسانی‌اند که به روز قیامت ایمان دارند».

۶- خداوند، امت اسلامی را به انتشار و گسترش دعوت اسلام در سراسر جهان مکلف ساخته است و این تکلیف در تقدیر الهی، حکمت و مقتضیات ویژه‌ای دارد.

حکمت آن وجود رسول اکرم ﷺ خاتم پیامبران است که پس از او پیامبری نخواهد آمد و به سوی تمامی انسان‌ها و تا آخر این جهان، فرستاده شده و با انجام رسالت ایشان، دین آسمانی به کمال رسیده است و تا زمانی که زمین و هرچه در آن است، برای خدا به جای ماند، بر حیات انسان حکم‌فرمایی خواهد داشت. به‌طور یقین، امت پیامبر ﷺ رسالتش را پس از او با این دو ویژگی به دوش خواهد کشید: فراگیربودن آن برای تمامی انسان‌ها و جاودانگی و ادامه‌ی آن در همه دوران‌های آینده.

نتیجه این امر واجب‌شدن و ضرورت جهاد و تلاش برای ادامه دعوت بر این امت و رساندن پیام آن به سراسر جهان است. اما نباید فراموش کرد که هدف جهاد، تحمیل دین بر مردم نیست:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«اجبار و اکراهی در دین نیست، بدان سبب که هدایت و کمال، از گمراهی مشخص شده است».

﴿أَفَأَنْتُمْ تُكْرِهُنَّ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۹۹].

«آیا تو می‌خواهی مردمان را وادار کنی که ایمان بیاورند؟!»

جهاد در واقع هدف دیگری دنبال می‌کند و آن عبارت است از: حذف و نابودی همه‌ی عواملی که مانع رسیدن پیام حق به گوش جهانیان می‌شود که به شکل حکومت‌های جاهلی مورد حمایت ارتش‌های جاهلی، نمود و ظهور پیدا می‌کنند و پس از رفع موانع مذکور، مردم در گزینش آن‌چه مورد رضایتشان باشد، آزادی کامل خواهند داشت.

به سبب زشت‌نمایی‌های عمده دشمنان دین درباره چهره‌ی واقعی جهاد، توضیح کامل این مسأله و آن‌چه بر آن مرتب می‌گردد، امری لازم و واجب است.

شکی در این نیست که پیام حق، تنها از طریق کتاب، مطالعه، اطلاعیه یا سخنرانی و... به مردم نخواهد رسید، بلکه هم‌چون اشعه‌ی نور در زمان عبور از دو محیط مادی با غلظت‌های متفاوت، شکسته می‌شود. لذا مردمانی که پوشش و موانع نظام‌های فکری معین و مورد حمایت قدرت‌های حاکم، آنان را در بر گرفته باشد از دریافت شعاع‌های نورانی حق به صورت مستقیم محروم خواهند شد و با حذف قدرت‌های حامی این نظام‌های فکری، مردم می‌توانند ساختگی بودن وضعیت موجود و حقانیت دعوتی را که به سوی آن فرا خوانده می‌شوند مشاهده کنند و در این صورت، چنان‌چه پیام حق را پذیرفتند، چه بهتر و اگر بر راه باطل اصرار ورزیدند، مسؤولیتش به عهده‌ی خود آنان خواهد بود. حقیقت جهاد در اسلام، همین است و بس.

برای توضیح بیشتر به بیان دو مورد از واقعیت‌های اجتماعی و تاریخ دوران معاصر می‌پردازیم که هر دو مورد، بیان‌گر چگونگی ارتباط تفکر مردم با قدرت حاکم بر جامعه و نه ماهیت خود آن نظام فکری است:

(۱) تلاش مداوم اروپای صلیبی برای نابودی حکومت عثمانی برای شکست دادن و نابودی اسلام به مدت بیش از دو قرن؛

(۲) وضعیت کمونیسم پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کنارگذاشتن روسیه.

در ارتباط با مسأله‌ی نخست، این پرسش مطرح می‌شود: چرا اروپا در زمینه‌ی «تبلیغ» بر ضد اسلام، به راه‌های مسالمت‌آمیز از جمله: روزنامه، رادیو، کتاب، سخنرانی، سیمنار و مقالات (علمی) بسنده نکرد؟! آری! اروپا علی‌رغم آزمودن همه‌ی این‌ها، می‌دانست تا زمانی که اسلام، از حمایت دولتی نیرومند و ارتشی قوی برخوردار باشد، همه‌ی این تلاش‌ها بیهوده خواهد بود و بر همین اساس، برای نابودی دولت عثمانی شروع به تلاش و فعالیت کرد تا بتواند راه رسیدن به هدف اصلی خود، یعنی پیروزی قطعی بر اسلام را هموار سازد^(۱).

۱- شکی نیست که شکست عثمانی، اثرات بسیار زیان‌باری بر وضعیت روحی مسلمانان بر جای گذاشت و فرایند غرب‌زدگی و رواج سکولاریسم و دیگر مکاتب ویران‌گر را تسهیل کرد؛ و خداوند به جهت تعهد حفظ دین و پیروزی آن، بیداری اسلامی را مکلف کرد که برای بازگرداندن دوباره‌ی قدرت به اسلام تلاش کند.

درباره فروپاشی کمونیسم باید پرسید: چه میزان تحقیقات به شرح و بیان فساد کمونیسم پرداختند و تا چه حدی برای اقناع جوانان درباره بطلان مکتب کمونیسم و تضاد آن با فطرت انسانی تلاش فکری به عمل آمده است؟ و نسبت به میزان اجابت و پذیرش «تبلیغ» ضد کمونیستی در سراسر جهان چقدر بوده است؟ علاوه بر این، پس از آن که ناگهان دولت با همه‌ی قدرت خود، پشت این مکتب را خالی کرد، چه اتفاقی برای آن رخ داد؟ گویی در چند لحظه همه چیز در هم فرو ریخت! و این جوانان دیگر حتی به یک کلمه برای بیان بطلان کمونیسم نیازی نداشتند! در واقع جوانان سراسر جهان به محض در هم شکسته شدن مانعی که اشعه‌ی نور را می‌شکست و از نفوذ آن به درون وجدان‌هایشان جلوگیری می‌کرد، خود به خود، به قناعت لازم دست یافتند.

کسانی که فریب تبلیغات (دموکراسی) و (آزادی) را خورده‌اند، حقایق بیان شده درباره جهاد را فراموش کرده و چنین می‌پندارند که جهاد دارای (شرایط تاریخی خاص) بوده است و دیگر این شرایط، قابل تکرار نیست و با وجود وسایل اطلاع‌رسانی دوره حاضر، دیگر نیازی به جهاد نیست! هم‌چنین آنانی که با این اصرار دشمنان، در تنگنای فکری قرار گرفته‌اند که اسلام با زور شمشیر انتشار یافته است حقایق فوق را فراموش کرده و یا خود را به فراموشی زده‌اند. اینان مایل‌اند تمامی مسائل را یک‌جا در پرونده (شرایط تاریخی) غیر قابل تکرار، قرار دهند تا بتوانند خود را از این تنگنای فکری برهانند و چنین تصور کنند که دارند از اسلام دفاع می‌کنند!!

در نتیجه باید گفت: «جهاد» بخشی از آثار و ظواهر تصویری است که خواننده برای فهم و درک تاریخ اسلام، به آن نیازمند است.

در واقع امت اسلامی برای آزاد کردن بشریت از بندگی خدایان ساختگی و دروغینی که کرامت انسان را زیر پا می‌نهند و او را به بندگی می‌کشانند، فرا خوانده شده است و روند آزادسازی، تنها با حذف خدایان دروغین از اذهان مردم کامل خواهد شد و این کار، مستلزم در هم شکستن همه‌ی قدرت‌های حامی این خدایان است و با تحقق این امر، مردم در انتخاب حق یا باطل آزاد خواهند بود و در صورت انتخاب باطل و اصرار بر آن، مسؤولیت خود و افراد خانواده و نزدیکان خویش را بر عهده خواهند داشت، اما به خاطر از دست دادن قدرتشان به مشکل و دردسری برای مسلمانان تبدیل نخواهند شد. این هدف اساسی و اصلی جهاد است:

﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ لِلدِّينِ كُلِّهِ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹].

«و با آنان بیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

بر این اساس جهاد، وظیفه‌ی همیشگی امت مسلمان است و سراسر زندگی وی را در بر می‌گیرد که در پناه آن، این امت به خلأ ناپود کننده‌ای دچار نخواهد شد که در آن ثروتمندان سرگرم خوش‌گذرانی شوند و دیگران به خواست‌های مادی بی‌ارزش چنگ بزنند و زندگی‌شان از اهداف بزرگ و ارزش‌های برتر و امور مهم و جدی تهی شود. این جاست که جهاد با ایمان به روز قیامت منطبق می‌شود و این دو در کنار هم، خط بارزی در چهره‌ی اسلام ترسیم می‌کنند.

چنان‌که خوانندگان مشاهده می‌کنند، با وجود اهمیت موضوعات فوق برای خواننده و پژوهنده‌ی تاریخ اسلام، تحقیق درباره این دین، مورد عنایت و توجه آن‌ها قرار نمی‌گیرد. لذا ضروری‌ست که ضمن تحقیق پیرامون اسلام به این موضوعات نیز پرداخته شود؛ هرچند تعلیمات دینی نیز در برخی موارد، در این امر مشارکت داشته باشد. در واقع هدف اساسی مطالعه‌ی این موضوعات در تاریخ آن است که به خوبی آشکار سازد که ویژگی‌های امت اسلامی در دوران قدرت و بالندگی، همان ویژگی‌های دین اسلام بوده است و در حقیقت سنگ بنای شکل‌گیری امت اسلامی، دین اسلام بوده است، نه مسائل دیگری مانند: میهن، نژاد و... که برپایی ملل جاهلی را بدان‌ها نسبت می‌دهند؛ هم‌چنین به خوبی آشکار شود که علت اصلی ضعف‌ها، پراکندگی‌ها و عقب‌ماندگی‌های امت، فاصله‌گرفتن کم و بیش مسلمانان از دین بوده است که در نتیجه‌ی آن، صفات و نشانه‌های نیروبخش و سازنده و خلاق این امت، جای خود را به نشانه‌ها و صفات موجود در محیط سپرده است، یا از بازگشت به یکی از عوامل باز دارنده‌ای ناشی شده است که بر سر راه مسلمانان قرار گرفته و آنان را از مصونیتی که در پناه اسلام حاصل می‌شد، محروم گردانیده است.

هم‌چنین یکی دیگر از اهداف مطالعه و شناخت ویژگی‌های خاص اسلام، بیان این نکته‌ی مهم است که این دین هرگز ناپود نمی‌شود و وظیفه‌اش در این جهان به پایان نمی‌رسد و بشریت هیچ‌گاه از آن جلو نمی‌افتد و از آن بی‌نیاز نخواهد شد.

در واقع امکان دارد یکی از این دو حالت اتفاق بیفتد:

یا مسلمانان - چنان‌که در دوره حاضر مشاهده می‌شود - از اسلام عقب می‌افتند که پیامد آن، عقب‌ماندگی علمی، مادی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فکری،

اخلاقی و... خواهد بود. نه اسلام خودش دچار عقب‌ماندگی می‌شود و نه هرگز عامل ایجاد عقب‌ماندگی خواهد بود. بلکه واقعیت این است که پیروان اسلام کم و بیش از این دین عقب مانده‌اند. به همین دلیل امروزه احکام این دین در جامعه اجرا نمی‌شود و به ضوابط و قواعدش عمل نمی‌کنند در حالی که اسلام هم‌چنان پابرجاست و تا پایان جهان برای کل بشریت، رسالت و پیام دارد و آنان را به اصلاح انحراف درونی و رفع فساد در زندگی فرا می‌خواند و مسلمانان به این سبب که قرن‌ها پیروان و حامیان اصلی آن بوده‌اند، سزاوارترین انسان‌ها برای اجابت این فراخوان خواهند بود و در همراهی با بیداری اسلامی، به عنوان پاسخ طبیعی این دعوت، شایسته‌ترین افراد برای اجابت این دعوت و شتافتن به سوی آن خواهند بود.

در حالت دوم، امکان دارد بشریت از لحاظ علمی و تکنولوژی و آبادانی زمین به پیشرفت مادی دست یابد، ولی هم‌چنان در جاهلیت دست و پا بزند؛ چنان‌که در دوران معاصر این امر را به شکل بارزی مشاهده می‌کنیم. در این صورت، در واقعیت اسلام، تغییری رخ نخواهد داد، زیرا اولاً اسلام با علم، تکنولوژی و پیشرفت صنعتی، مقابله نمی‌کند تا بگویند: علم بر اسلام پیروز شد! از سوی دیگر اسلام نمایان‌گر مرحله‌ی خاصی از پیشرفت علم، تکنولوژی و رشد صنعتی نیست تا ادعا شود که علم از آن جلو افتاده است! بلکه اسلام آمده تا بساط همه‌ی خدایان دروغین و بندگی مردم برای آنان را برچیند. هم‌چنین بیان کند که در هستی هیچ خدایی جز الله وجود ندارد مردم را به پرستش خالصانه‌ی او فرا بخواند. آری، این مسأله اصلی در زندگی انسان است. در صورت اجابت دعوت، زندگی انسان‌ها در دنیا و آخرت، ارزشمند و استوار می‌شود و در صورت سرپیچی، زندگی دنیا و آخرتشان، دچار فساد و تباهی خواهد شد.

با توجه به آن‌چه گذشت، اسلام همان‌گونه که چهارده قرن پیش نازل شده، برقرار و پابرجاست و با وجود همه‌ی پیشرفت‌های علمی، تکنولوژیکی، عمرانی و آبادانی به دست آمده که از ویژگی‌های بارز جاهلیت معاصر به شمار می‌آید، اسلام از قافله عقب نمانده و اهدافش به پایان نرسیده است، بلکه حقیقت آن است که ضرورت اسلام، بیش از همه جاهلیت‌های تاریخ، برای چاره‌جویی برای جاهلیت معاصر - که بیش از همه‌ی

اشکال قبلی، با استناد به قدرت و دانش خود دست به سرکشی و نافرمانی می‌زند- احساس شده است^(۱).

جاهلیت اخیر با افتخار به کفر خود، تا آن جا پیش رفته است که آشکارا منکر وجود خداست و گاه می‌گوید: «طبیعت، آفریدگار همه چیز است» و در این زمینه هیچ محدودیتی نمی‌شناسد و زمانی ادعا می‌کند که خدایی در کار نیست و همه هستی ماده است. پس اگر این جاهلیت، می‌خواهد دست به اصلاح فساد و تباهی بزند و از هلاک و نابودی خود جلوگیری کند، در میدان عمل به اسلام نیاز بیشتری خواهد داشت.

بدین ترتیب مطالعه و تحقیق در زمینه صفات و ویژگی‌های اسلام، برای داشتن دیدگاه صحیح نسبت به تاریخ و رسیدن به حقیقت، امری لازم و ضروری خواهد بود؛ چه این کار در زمینه‌ی خود تاریخ اسلام یا در عرصه‌ی تاریخ بشر در دوره حاضر انجام داده شود. به طور طبیعی ضرورتی ندارد این مطالعه و تحقیق، بر روی یک موضوع یا یک کتاب متمرکز شود، بلکه توشه‌ای همیشگی است که باید براساس موارد و احساس نیاز به شناخت اسلام و ویژگی‌های آن، از ذخیره‌ی مزبور، بهره گرفته شود و بی‌تردید، مطالعه و تحقیق پیرامون دوران بعثت و صدر اسلام، بهترین کار برای معرفی ویژگی‌های این دین به شمار می‌آید.

۱- این نخستین جاهلیت تاریخ نیست که در زمینه‌ی کفر، به علم و قدرت خود استناد می‌کند. خداوند از جاهلیت قوم عاد سخن می‌گوید که می‌گفتند: ﴿مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾ [فصلت: ۱۵] «چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد»؟ و نیز از دیگران سخن می‌گوید که: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۸۳﴾﴾ [غافر: ۸۳] «هنگامی که پیامبران‌شان آیه‌های روشن و دلایل آشکاری برایشان می‌آوردند، به دانش و معلوماتی که خودشان داشتند خوشحال می‌شدند، و عذابی که [توسط انبیاء از آن بیم داده می‌شدند و] ایشان مسخره‌اش می‌کردند، آنان را در بر گرفت». اما جاهلیت معاصر از دیگر جاهلیت‌های تاریخ نافرمان‌تر است.

بعثت و صدر اسلام

چه بسا دوران بعثت پیامبر ﷺ، یکی از کامل‌ترین دروس در زمینه‌ی روش‌های پژوهش فعلی و در کتب مورخان معاصر که در کارهای پژوهشی خود به این دوره می‌پردازند، به شمار می‌آید. به این دلیل که منابع و مراجع اصلی پژوهش‌گران این دوره را کتاب‌های سیره- و نه کتاب‌های خاورشناسان- تشکیل می‌دهند. [اگرچه بعضی از کارهای انجام گرفته در خصوص این مقطع نیز به طور کامل از تأثیر خاورشناسان مصون نمانده است]^(۱). و نیز بدین دلیل که مقام و مرتبه و عظمت شخصیت رسول اکرم ﷺ فراتر از آن است که انسان بتواند در برابرش جز تسلیم و اقرار، راه دیگری در پیش بگیرد. [به جز افرادی نظیر گروهی از خاورشناسان که خداوند با پرده‌ی نفرت و کینه، دل‌هایشان را پوشانده است!] با وجود این که نوشته‌های مربوط به این دوره عموماً وافی به مقصودند، باز هم بی‌نیاز از طرح پاره‌ای مطالب نخواهیم بود.

مطالعه‌ی دوره زندگی رسول اکرم ﷺ در مکه چهار موضوع اصلی را در بر می‌گیرد:

۱- شخصیت حضرت محمد ﷺ به عنوان برجسته‌ترین موضوعات، در همه‌ی روش‌ها تحقیق و آثار برگزیده مورخان.

۲- موضع‌گیری اعراب دوره‌ی جاهلیت در برابر دعوت پیامبر ﷺ و کسانی که دعوت وی را پذیرفتند.

۳- واکنش مؤمنان در برابر شکنجه، آزار و ظلم مشرکان در شهر مکه.

۴- نقش خانه ارقم در تربیت مسلمانان اولیه در مکه^(۲).

از موضوعات فوق، سه موضوع آخر به توضیحات بیشتری نیازمندند.

۱- به عنوان مثال به کتاب «حیة محمد» نوشته‌ی هیکل و یادداشت‌های انتقادی ملاحظاتی دکتر ابراهیم شعوط در این باره، مراجعه شود.

۲- ارقم نام یکی از یاران رسول خدا بود که مسلمانان در آغاز بعثت در خانه‌اش گرد هم می‌آمدند و عبادت می‌کردند.

در نخستین نگاه به آثاری که به ویژه به واکنش جاهلیت در برابر دعوت پیامبر ﷺ می‌پردازند، موضوع با عنوان «موضع‌گیری قریش در برابر دعوت رسول اکرم ﷺ» به چشم خواهد خورد. حقیقت آن است که این قریش بود که از همان ابتدا در برابر دعوت ایستاد و مؤمنان نخستین را مورد آزار و شکنجه قرار داد. البته این برخورد از این‌جا ناشی می‌شد که پیامبر ﷺ مأموریت یافته بود به خویشاوندان نزدیک خود، یعنی قریش^(۱) [درباره عواقب کفر و بت‌پرستی] هشدار لازم را بدهد و بیشتر مؤمنان نخستین، نیز قریشی بودند و این قبیله‌ی قریش بود که آنان را مورد شکنجه و سرکوب قرار می‌داد.

البته این توجیه، نباید نگاه‌ها را از حقیقتِ پنهانِ وِرایِ این شرایط و نیز از عنوان موضوع مورد تحقیق برگرداند. حقیقت آن است که این جاهلیت بود که با در پیش‌گرفتن این شیوه در برابر حضرت محمد ﷺ و مؤمنان موضع‌گرفت و قبیله‌ی قریش در واقع، تنها عنوان، سردمدار و نماد این جاهلیت به شمار می‌آمد و گرنه ثقیف و هوازن و قبایل دیگر به همان دلیل و با همان شیوه به موضع‌گیری پرداختند و منحصر ساختن سخن یا تأکید صرف بر قبیله‌ی قریش، این معنای اصلی و اساسی را از دید خواننده و پژوهش‌گر، پنهان می‌کند که مسأله اصلی: موضع‌گیری جاهلیت در برابر (لا إله إلا الله) است نه موضع‌گیری قریش در برابر حضرت محمد ﷺ!

آری منحصرکردن سخن به قریش و تأکید صرف بر آن، این اندیشه‌ی نادرست را به خواننده و پژوهش‌گر القا می‌کند که مسأله در واقع، نزاع محلی یا شخصی میان حضرت محمد و قریش بوده است. در حالی که حقیقت امر، به کلی برخلاف این است، زیرا آن حضرت حتی پیش از بعثت، یکی از محترم‌ترین و بزرگوارترین فرد قریش به شمار می‌آمد، تا جایی که لقب (امین) به وی داده بودند و بارها برای حل مشکلات مهم به وی مراجعه می‌کردند؛ زمانی که بر سر نصب «حجر الاسود» میانشان اختلاف افتاد، قرار بر این نهادند که نخستین کسی که وارد شود داوری میانشان را بر آن شخص واگذار کنند، و این شخص حضرت محمد بود که بر آن اساس داوری را به او سپردند و بسیار خوشحال شدند. اما آن‌گاه که همین شخص آنان را به (لا إله إلا الله)

۱- خداوند به پیامبر ﷺ امر فرمود: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] «خویشاوندان

نزدیک خود را [از عذاب الهی] بیم ده!»!

فرا خواند، با او به دشمنی برخاستند. پس بنا به تعریف قرآن مسأله، (لا إله إلا الله) بود، نه محمد بن عبدالله ﷺ:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳].

«ما می دانیم که آن چه می گویند تو را غمگین می سازد، چرا که آنان تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستم کاران، آیات خدا را انکار می کنند».

به علاوه این امر اختصاص به قریش نداشت، بلکه همه ی قبایل شبه جزیره عربستان که پیام دعوت به آنان رسیده بود، درگیر این ماجرا شدند، هرچند به حکم شرایط و اوضاع و احوال موجود، به علت این که حضرت محمد ﷺ یکی از افراد قبیله ی قریش بود، آنان را به شدت در مقابل امر دعوت قرار داده بود.

طرح مسأله به شکل بالا، امری ضروری و حیاتی است، زیرا اولاً: حقیقتی علمی و تاریخی است و ثانیاً: بینشی وسیع تر و عمیق تر نسبت به مسأله ی توحید و اهمیت و ارزش آن در زندگی انسان از یک سو و انزجار و نفرت کل جاهلیت نسبت به این مسأله از دیگر سو، و علل و اسباب این انزجار و شدت و حدت کشمکش درگرفته در تاریخ بشری پیرامون این مسأله و نتایج و پیامدهای این مبارزه در جامعه ی انسانی را در اختیار خواننده و پژوهش گر قرار می دهد؛ روشن است که همه ی موارد فوق از دیدگاه پژوهش گر و خواننده ی مسلمان اهمیتی فوق العاده خواهد داشت.

کسی که به مطالعه ی قرآن می پردازد بی تردید خواهد دید که به مناسبت ها و صورت های مختلف، بر این معنا تأکید شده است. گاه برای توضیح این مهم، داستان های تکذیب کنندگان با نظم، ساختار و سیاق واحد در سوره های «اعراف آیات ۵۰-۹۲» و «هود آیات ۲۵-۱۰۲» و «شعراء آیات ۱۰۵-۱۹۱» نقل می گردد که بر اساس آن ها همه پیامبران آمده اند تا یک سخن و پیام را به اقوام خویش برسانند: «خدا را پرستش کنید، زیرا جز او خدایی نیست» و این که عموم خویشاوندان این پیامبران، با اصرار بر جاهلیت خویش، با نپذیرفتن ایمان به (لا إله إلا الله) و رد یکتاپرستی، موضع یکسانی در برابر دعوت پیامبران خود در پیش گرفته اند و گاه، سخن همه ی پیامبران و پاسخ همه ی خویشان آنان، در سبک و قالب داستانی واحد در سوره ی «ابراهیم» خلاصه می شود:

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَقْوَاهِمُ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أِنِّي اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾﴾ [بِراهم: ۹-۱۴].

«آیا سرگذشت کسانی که پیش از شما بوده‌اند، قوم نوح، عاد و ثمود و کسان دیگری که پس از ایشان آمده‌اند به شما نرسیده است؟ جز خدا کسی از آنان اطلاعی ندارد. پیامبران‌شان دلایل روشن و معجزات آشکاری برایشان آوردند ولی آنان دست‌هایشان را بر دهان‌های پیامبران گذاشتند و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده‌اید و درباره‌ی چیزی که ما را بدان می‌خوانید، سخت در شک و گمانیم، پیامبران‌شان بدیشان گفتند: مگر درباره‌ی وجود خدا که آسمان‌ها و زمین را بدون وجود الگو و نمونه‌ای آفریده است شک و تردیدی وجود دارد؟! او شما را فرا می‌خواند تا گناهانتان را ببخشد و مدت مشخصی شما را بر جای و محفوظ دارد. آنان گفتند: شما فقط انسان‌هایی هم‌چون ما هستید و می‌خواهید ما را از چیزهایی منصرف و دور سازید که پدرانمان آن‌ها را می‌پرستیده‌اند، برای ما دلیل روشنی بیاورید. پیامبران‌شان بدیشان گفتند: ما جز انسان‌هایی هم‌چون شما نیستیم، اما خداوند بر هرکدام از بندگان که بخواهد، منت می‌نهد و ما را نسزد که دلیلی برایتان بیاوریم، مگر با اجازه‌ی خدا و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند! چرا نباید به خدا توکل کنیم، حال آن‌که او ما را به راهمان رهنمود کرده است؟ و حتماً بر اذیت و آزارتان شکیبایی می‌ورزیم و توکل‌کنندگان باید فقط به خدا توکل کنند! کافران به

پیامبران خود گفتند: یا به آیین ما باز می‌گردید، یا این که شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم. پس پروردگارشان به آنان پیام فرستاد که حتماً ستم‌کاران را نابود می‌کنیم و من شما را پس از ایشان در سرزمین سکونت می‌بخشم. این از آن کسانی است که از جاه و جلال من بترسند و از تهدیدم بهراسند».

در قرآن گاه پیامبر ﷺ مستقیماً مورد خطاب قرار می‌گیرد، آن گونه که در سوره‌ی «فصلت» آمده است:

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [فصلت: ۴۳].

«فقط سخنانی به تو گفته می‌شود که قبلاً به پیامبران پیش از تو گفته شده است». در همه حال، قضیه واضح و روشن است: همه‌ی پیامبران با پیام واحد (لا إله إلا الله) آمده‌اند و همه‌ی جوامع جاهلی نیز با نپذیرفتن آن پیام، موضع واحدی در پیش گرفته‌اند.

با توجه به این تأکید در قرآن، باید درک کنیم که مسأله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و ما نیز ضمن مطالعه‌ی این مقطع از تاریخ اسلام، باید به سهم خویش اهمیت لازم را برای آن قائل شویم.

آری! تاریخ این قضیه، در حقیقت کل تاریخ بشریت را تشکیل می‌دهد که آیا خدای یکتا را می‌پرستند یا برای او شریک قائل می‌شوند؟ راه و روش الهی را در پیش می‌گیرند یا راه و روش دیگری جز آن را؟ و در نتیجه آیا انسان‌ها در سراسر تاریخ واقعاً آزاد بوده یا شماری توسط شماری دیگر به بردگی کشیده شده‌اند؟ و آیا در سایه‌ی برنامه‌ی خدایی راه عدالت در پیش می‌گیرند یا در راستای برنامه‌ی بشری مخالف برنامه‌ی الهی به ستم‌گری می‌پردازند؟^(۱) این درباره زندگی این جهان است. اما پیامدهای مسأله در جهان دیگر، به مراتب مهم‌تر است؛ ابدیت و جاودانگی در بهشت یا در دوزخ.

جاهلیت معاصر به ما ارائه می‌کند - به عللی که در این جا مجال ذکرشان نیست -^(۲) تقریباً این مسأله را به کلی به فراموشی سپرده است و معیارهای کاملاً متفاوتی برای زندگی انسان در نظر می‌گیرد. اما خواننده و پژوهش‌گر مسلمان، برای بذل توجه و

۱- هرگاه مسلمانان با برنامه‌ی الهی مخالفت کنند در زندگی آن‌ها نیز ظلم رخ می‌دهد.

۲- برای آگاهی بیشتر، نک: (حول التفسیر الاسلامی للتاریخ).

اهمیت لازم به مسأله‌ی فوق و تصحیح معیارهای زندگی، از اهلیت و صلاحیت بیشتری برخوردار است. مطالعه‌ی موضع‌گیری جاهلیت عربی در برابر مسأله‌ی لا اله الا الله برای پرداختن به این دو امر بسیار مناسب است. لذا وظیفه‌ی ما این است که معانی و مفاهیمی را که جاهلیت معاصر عمداً و خاورشناسان به هنگام بحث درباره‌ی اسلام مورد غفلت قرار می‌دهند به نحو بارزی روشن سازیم.

منابع غربی (تاریخ پیامبران) را در بخش کوچکی از تاریخ قدیم، محدود و آن را به شکل حوادث محلی و حاشیه‌ای که گویی تأثیری در سیر تاریخ نداشته، عرضه می‌کنند. آن‌گاه به تفصیل به شرح و بیان تاریخ مسیحیت در اروپا و تاریخ کلیسا می‌پردازند و آن را تحت عنوان (قرون وسطی دوران)^(۱) معرفی و تأکید می‌کنند که این دوره با همه‌ی خوب و بدی‌هایش سپری شده است و دیگر باز نخواهد گشت! و در ادامه تاریخ اسلام را به عنوان قدرت مخالف با اروپا ذکر می‌کنند که در مشرق زمین، نشو و نمو پیدا کرده و با اروپا کشمکش‌ها و چالش‌های دراز مدت داشته است و این چالش‌ها، در دوره حاضر با پیروزی اروپا پایان یافته است!

سپس ما هم به عرضه تاریخ خود می‌پردازیم و به حکم ارتباط مستقیم با موضع‌گیری جاهلیت عربی و قریش در برابر دعوت رسول اکرم ﷺ بر آن تأکید و تمرکز می‌کنیم. ما نیز به سهم خود، از نقش واقعی این مسأله در (تاریخ انسان) غافل می‌شویم. این در حالی‌ست که علما و مورخان پیشین ما نیز در خلال پرداختن به مسأله‌ی (کفر و ایمان) و تاریخ کافران و تاریخ مؤمنان از بذل اهتمام شایسته بدان، روی‌گردان بوده‌اند. لذا برداشت ما این است که در هنگام انتقال از مطالعه‌ی تاریخ در منابع جدید به مطالعه‌ی علوم شرعی هم‌چون کتب تفسیر، یا انتقال از علوم شرعی به تاریخ، وضعیت تا حدودی تغییر پیدا می‌کند. البته نه تفاوت از نظر تخصص - که امری بدیهی است - بلکه تفاوت (روح علمی) در زمینه‌ی پرداختن به این علم یا آن علوم! چنین تفاوتی در کتب دانشمندان قدیمی اسلامی به چشم نمی‌خورد و این امری‌ست

۱- بی‌تردید اروپا حق دارد که دوره کلیسا را دوره ظلمت بنامد و در واقع این طور هم بوده است؛ اما نه به دلیل حاکمیت دین؛ آن‌گونه که دشمنان دین - چه مورخ و چه غیر مورخ - گمان می‌کنند، بلکه به علت انحرافات کلیسا از دین الهی و ابداع دین جاهلی؛ و سپس مخالفت قبیح کلیسا به وسیله دین جاهلی اختراعی خود و ضدیت آن دین با علم و فرهنگ و عمران!

که در بازنویسی تاریخ، باید بدان توجه کافی مبذول داشت و نقطه نظر خود را نسبت به آن تصحیح کرد.

بی‌تردید بزرگ‌ترین کشمکش زندگی انسان، نبرد سیاسی و یا نظامی و اقتصادی و (فرهنگی) به معنای محدود آن نیست، به این مفهوم که امروزه روش‌های تاریخی غرب، عرضه می‌کنند و ما نیز در محضرشان به دانش‌اندوزی می‌پردازیم. هرچند همه‌ی این نبردها در عرصه‌ی زندگی جریان دارند. مبارزه‌ی بزرگ و اصلی که نتیجه‌اش چهره‌ی جهان را دگرگون می‌سازد، جنگ حق و باطل و میان عبادت خدای یکتا و خدایان دروغین و ساختگی است. جاهلیت بشری همواره این قضیه را به فراموشی می‌سپارد و برای تحلیل امور براساس آن، تمایلی نشان نمی‌دهد، چرا که دوست ندارد به کفر خود اعتراف کند و با همه‌ی ادعاها و گمان‌زنی‌های تمدن‌گر، جایگاه راستین خود را در بخش جاهلی تاریخ بیابد!

آری! نبرد میان دو قدرت جاهلی، مبارزه‌ای «شخصی» است و هدفش پیروزی یک طرف و شکست کامل یا تسلیم طرف دیگر خواهد بود که زندگی بشر با پیروزی این یا آن طرف نزاع، چندان تغییری نخواهد کرد. اما با در نظر گرفتن نبرد میان نیروی ایمان و نیروی کفر، سرنوشت بشر به پیامدهای نبرد بستگی پیدا می‌کند. یعنی افکار، احساسات، سلوک، ارزش‌ها، اخلاق، علایق و عرصه‌های تلاش او در معرض تغییر قرار می‌گیرد. ظهور اسلام در جهان با همه‌ی اشکال آن از آدم تا نوح و تا برپایی قیامت، نمایان‌گر چنین ارزشی خواهد بود و بارزترین نمودش ظهور (امت اسلامی) یعنی امت حضرت محمد ﷺ با همه‌ی خیر و برکت‌هایش برای بشریت و تحولات عمیق به وجود آمده در جهان است.

بدین جهت بر مورخ مسلمان واجب است، مسأله‌ای را که در روش‌ها و خط‌مشی‌های غیر مسلمانان مورد غفلت قرار گرفته است، در ابعاد حقیقی، به روشنی و آشکارا شرح و بسط دهد.

چرا میان «جاهلیت» و «لا إله إلا الله» نزاع و کشمکش در می‌گیرد؟ و نتایج بر این نزاع چیست؟

عوامل انحراف از عبادت خدای یگانه، به عنوان اصل فطرت و روی آوردن به پرستش خدایان دروغین، متعدد و گوناگون‌اند. در این میان می‌توان سقوط انسان از حد اعلای خلقت، به علت دستکاری شدن فطرت و هبوط از جایگاه ایمان به جهان

غیب، به پذیرفتن باور جهان مادی و محسوس صرف و تمایل به پرستش خدایان محسوس مادی، به جای خدای نامرئی را نام برد. خداوند درباره بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهَةً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۱۳۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. به گروهی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند، گفتند: ای موسی! همان‌گونه که آنان دارای معبودهایی هستند. برای ما معبودی بساز! موسی گفت: شما واقعاً گروه نادانی هستید.»

یکی دیگر از علل و عوامل انحراف، عبارت است از: بزرگ‌داشت بیش از اندازه‌ی شخصیت‌های نیکوکار، تا جایی که آن بزرگداشت، به تقدیس و پرستش تبدیل می‌شود چنان‌که قوم نوح، ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را می‌پرستیدند^(۱).

از دیگر علل این است که عده‌ای با زورگویی و ستم‌گری، اقوام خود را به بردگی کشانده و خود را ارباب می‌شمردند و با بهره‌گیری از قدرت و ترس، مردم را به پرستش خود وادار می‌ساختند. این پرستش یا به صورت انجام شعائر و تشریفات خاص و تقدیم قربانی به حکامی، نظیر فرعون، کسری و قیصر درمی‌آید، یا شکل قانون‌گذاری غیر الهی و تسلیم و فرمان‌برداری بردگان در برابر قوانین ارباب، مانند وضعیت همه‌ی جاهلیت‌های تاریخ در قالب نظام‌های برده‌داری، ارباب رعیتی، سرمایه‌داری، کمونیسم و همه نظام‌های غیر خدایی به خود گرفته است.

آن‌گاه که شرک به صورت یکی از انواع سه‌گانه: شرک اعتقادی، شرک عبادی و یا شرک پیروی از قوانین و اوامر غیر خدایی، یا همه‌ی آن‌ها^(۲) رواج می‌یابد، خداوند

۱- ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «... أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ، أَنْ انْصُبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمَوْهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أَوْلِيكَ وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُيِدَتْ». «... این‌ها نام افراد نیکوکار قوم نوح بودند که پس از مرگ آن افراد، شیطان قومشان وسوسه کرد که مجسمه‌هایی به نام‌شان قرار دهند و این کار را انجام دادند؛ ولی کسی این مجسمه‌ها را مورد پرستش قرار نداد تا این که آنان مردند و علم اندک و تباه شده، آن‌گاه آنان را پرستیدند». به نقل از صحیح بخاری.

۲- اغلب، همه‌ی انواع شرک با هم رخ می‌دهد.

فرستادگانی برای هدایت انسان به سوی خودش و ترک همه‌ی انواع شرک و اخلاص در بندگی و پرستش خدای یگانه می‌فرستاد که همه به اقوام خویش چنین می‌گفتند:

﴿أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹].

«خدا را عبادت کنید! زیرا جز او خدای دیگری وجود ندارد».

در این‌جا موضع‌گیری تکراری در مقابله همه‌ی فرستادگان قبل از حضرت محمد ﷺ و خود ایشان رخ می‌دهد که عبارت بود از: عدم قبول دعوت و پافشاری بر گناه و روی گردانی از حق!

چرا این امر اتفاق می‌افتد؟!

از آن‌جا که امر به صورت رفتار تکراری در همه‌ی انسان‌ها نمود می‌یابد، نمی‌توان هربار آن را به علت خاصی نسبت داد. لذا اگر بگوییم: «قریش به سبب احساس نگرانی از دست‌رفتن قدرت خود، در برابر دعوت رسول خدا ﷺ چنین موضعی در پیش گرفتند» تا زمانی که ماهیت این قدرت را برای او روشن نکرده و توضیح نداده‌ایم که این موضع‌گیری، مختص قریش نبوده است، بلکه موضع همه‌ی زورگویان و اشراف تاریخ در برابر دعوت (لا إله إلا الله) بوده است. در واقع به دلیلی جانبی و فرعی اشاره کرده‌ایم که پژوهش‌گر و خواننده را از دلیل اصلی منحرف می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَفْقَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾﴾ [الأعراف: ۵۹-۶۰].

«ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم، او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها او را بپرستید! من می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید. اشراف و بزرگان قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم».

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَفْقَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الأعراف: ۶۵-۶۶].

«هود را به سوی قوم عاد که خودش از آن بود، روانه کردیم. او به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و جز او معبودی ندارید، آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟ رؤسا و اشراف کفر پیشه‌ی قوم او گفتند: ما تو را ابله می‌دانیم و از زمره‌ی دروغگویان می‌پنداریم.»

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ﴿٧٣﴾ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهولِهَا فُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوهُ لِمَن ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾﴾ [الأعراف: ۷۳-۷۶].

«صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود، فرستادیم. صالح بدیشان گفت: پروردگارتان برای‌تان آمده است و این شتر خداست که به عنوان معجزه‌ای برای شما آمده است، پس آن را به حال خود وا گذارید تا در زمین هرکجا خواست بچرد و بدان آزاری نرسانید که به عذاب دردناکی دچاران می‌گرداند و به یاد داشته باشید که خداوند شما را جانشینان قوم عاد کرده است و در زمین، استقرار بخشیده است؛ در دشت‌های آن کاخ‌ها برافرازد و در کوه‌های آن خانه بتراشید و بسازید! پس نعمت‌های خدا را به یاد داشته باشید و در زمین، تباه‌کارانه فساد راه میندازید! اشراف و رؤسای متکبر قومش به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا واقعاً می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگارش است؟ و گفتند: ما بدان چه او بدان مأموریت یافته است، ایمان داریم. مستکبران گفتند: ولی ما بدان چه شما بدان ایمان داری، ایمان نداریم.»

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۸۵].

«شعیب را نیز به سوی اهل مدین که خودش از آنان بود، فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید!»

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَخُرَجَتِكَ يَشْعِيبَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [الأعراف: ۸۸].

«اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم، مگر این که به آیین ما درآیید».

یک عکس العمل و موضع‌گیری و پاسخی یکسان و تکراری در مقابل همه‌ی پیامبران!!

آری! این اشراف سلطه‌گر که انسان‌ها را به زور به بردگی می‌کشند، در واقع قدرتی را که به آنان تعلق ندارد و از آن پروردگار آفریننده، نعمت دهنده و بخشاینده است، غصب می‌کنند.

خداوند مخلوقات را آفریده و نعمت و روزی به آنان داده است و به فضل خود، هرآن‌چه خواسته به آنان بخشیده است؛ او خدایی یکتاست و به تنهایی حق پرستش را دارد. با اعتقاد به شعائر و با پیروی از اوامر، مورد پرستش قرار می‌گیرد:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد!»

اما این گروه از انسان‌های سرکش و مدعی خدایی، با غصب قدرت، خود را خدا می‌خوانند و اقوام‌شان آنان را همتای خدا می‌شمارند و با فرمان‌برداری از آنان، به نافرمانی خداوند می‌پردازند.

در چنین وضعیتی فرستاده‌ی الهی با این کلام بسیار مهم به صحنه می‌آید: (لا إله إلا الله)! خدا را عبادت کنید! جز او خدای دیگری ندارید! معنای کلام این است: معبودی جز خدا وجود ندارد. شعائر عبادی، مخصوص خداست و کسی جز او حق ندارد اقدام به حلال و حرام کردن امور بپردازد و تنها او شایسته‌ی اطاعت مطلق است. این گروه از عاصبانِ قدرتِ خداوند که از جانب خود، برای بشریت امور را مباح، ممنوع، حلال یا حرام، اعلام می‌کنند و انسان‌ها را با زور به بردگی درمی‌آورند، بی‌درنگ پی می‌برند که مخاطبِ پیامِ فرستاده‌ی خدا قبل از همه، خود آنان هستند - هم‌چنان که سارق در وهله‌ی اول، با دیدن پلیس، واقعیت را در می‌یابد - و از همین‌جا، خود به خود و بی‌درنگ، برای مخالفت با فرستاده‌ی حامل پیام (لا إله إلا الله) و منادی بازگرداندن قدرت و سلطنت به خداوند، چه در زمینه‌ی اعمال و شعائر

عبادی و چه در زمینه‌ی قانون‌گذاری، آماده می‌شوند و از همان ابتدا از پذیرش سخنش سرباز می‌زنند؛ زیرا می‌دانند که معنای سخن این است که باید به بندگی کامل خدا باز گردند و مانند دیگران به فرمانش گردن نهند و از قدرتی که توسط آن، مردم را به بردگی می‌کشاندند، دست بردارند.

انگیزه‌ی اصلی همه‌ی (اشرف) جاهلی، برای نپذیرفتن (لا إله إلا الله)، از همان آغاز در پیش گرفتن عناد و دشمنی با پیامبری که حامل این پیام از جانب خداست، همین است!

در واقع قریش، (اشراف) همه‌ی ساکنان جزیره‌ی العرب بودند و براین اساس و به خاطر خویشاوندی با رسول خدا ﷺ در صف نخستین و سرسخت‌ترین معاندان و مخالفان برنامه‌اش قرار گرفتند.

اما انگیزه‌ی دیگری که با انگیزه‌ی اول، مرتبط و از مستلزمات و ضرورت‌های آن است، این بود که گروه اشراف، در ناز و نعمت و خوش‌گذرانی و گناه، غرق بودند و بسیار تلاش می‌کردند این وضعیت را که حاصل و نتیجه‌ی غصب حقوق و دست‌رنج بردگان و استثمار ظالمانه‌ی آنان به شمار می‌آمد، حفظ کنند. به همین دلیل علاقه‌ای به آزادی برده‌های تحت ستم خود نداشتند و هیچ تمایلی به شنیدن این سخن رسول اکرم ﷺ از خود نشان نمی‌داند که: در حقیقت مال و ثروت از آن خداست و باید به مقتضای اوامر وی، در آن دخل و تصرف کرد:

﴿قَالُوا يَشْعِيبُ أَسْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾ [هود: ۸۷].

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آن‌ها را پرستیده‌اند و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم؟!»

سپس زنجیره‌ای از حوادث رخ می‌دهد که در همه‌ی اشکال جاهلیت، شبیه یا همانند یک‌دیگرند.

میان گروه اشراف و فرستاده‌ی خدا بحث و مجادله در می‌گیرد و او را دروغگو می‌نامند و می‌کوشند وی را از ادامه‌ی سخنی که موجودیت و قدرت و سلطه‌ی ناروایشان را به خطر می‌افکند، باز دارند و می‌گویند: تو پیام‌آور خدا نیستی. نشانه‌ای

دال بر صحت ادعای خود بیاور که ثابت کند تو پیامبر فرستاده شده از سوی خدا هستی. و چون پیامبر بر موضع خود پافشاری کند - هم‌چنان که همه‌ی پیامبران این چنین بوده‌اند - دست به زشت‌نمایی و تخریب شخصیت و شهرت وی در میان مردم می‌زنند تا بتوانند مردم را از او روی‌گردان کنند و مانع ایمان آوردن مردم به سخن پیامبر و در نتیجه، از دست‌رفتن قدرت و سلطه‌ی خویش شوند! زیرا با پذیرش دعوت از سوی مردم و رهایی بردگان از بندگی اشراف و روی‌آوردن آنان به عبودیتِ خدای راستین، دیگر قدرت و سلطه‌ای در دست اشراف باقی نخواهد ماند!

راه‌ها و وسایل زشت‌نمایی چهره و تخریب شخصیت پیامبران، متعدد و در همه‌ی اشکال جاهلیت مشابه‌اند. گاهی پیامبران را دیوانه یا ساحر می‌نامیدند:

﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجُنُونٌ ﴿٥٢﴾ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٥٣﴾﴾ [الذاریات: ۵۲-۵۳].

«بدین ترتیب هیچ پیامبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر این که گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است. مگر همدیگر را سفارش کرده‌اند؟! نه! بلکه آنان مردمانی طغیان‌گردد.»

از جمله ابزارهای دیگر اشراف برای مقابله با دعوت پیامبران متهم‌ساختن به تغییر دین و فساد در زمین بود:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾﴾ [غافر: ۲۶].

«فرعون گفت: بگذارید که من موسی را بکشم و او پروردگارش را به فریاد بخواند، من از این می‌ترسم که آیین شما را تغییر دهد یا این که در زمین فساد بگستراند.»

چنان‌چه پیامبر علی‌رغم حملات، زشت‌نمایی‌ها و شبهه افکنی‌های معاندان، بر موضع خود پافشاری کرد و مردم شروع به، گرویدن به او کردند، کاسه‌ی صبر زورگویان و سلطه‌گران، لبریز و تهدید به استفاده از زور و یا به کارگیری عملی آن، متوسل می‌شوند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [ابراهیم: ۱۳].

«کافران به پیامبران خود گفتند: یا به آیین ما باز می‌گردید یا این که شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم».

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾ [غافر: ۲۶].

«فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را به فریاد بخواند».

﴿قَالُوا لَنْ لَّمْ نَنْتَه يَنْوُح لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ [الشعراء: ۱۱۶].

«گفتند: ای نوح! اگر پایان ندهی، قطعاً جزو سنگسار شدگان خواهی بود».

اشراف سلطه‌جو در همه‌ی دوران‌های جاهلی بدین‌گونه و به همین انگیزه علیه دعوت پیامبران و اکنش نشان می‌دهند و موضع‌گیری قریش نسبت به دعوت حضرت محمد ﷺ چیزی جز تکرار آن‌چه در جاهلیت‌های پیشین رخ داده است نبوده است:

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [فصلت: ۴۳].

«چیزی به شما گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهایی که قبلاً به پیامبران پیش از تو گفته شده است».

بنابراین، ضمن مطالعه و بررسی موضع‌گیری قریش در برابر دعوت رسول خدا ﷺ نباید این امر را نادیده گرفت، زیرا در این صورت مسأله در محدوده‌ای ناقص قرار می‌گیرد که آن را از واقعیت و معنا و مفهوم تاریخی خود، دور خواهد کرد. برای درک و فهم کامل این واقعیت و مفهوم تاریخی، خواننده و پژوهش‌گر مسلمان، در الویت است. زیرا مسأله‌ی اصلی زندگی وی همان (لا إله إلا الله) است و جهان‌بینی وی نیز لزوماً از زاویه‌ی دیدگاه توحیدی شکل خواهد گرفت.

بنابراین، واجب است این توضیحات را هم برای جویندگان دانش و هم خواننده عادی، به روش‌ها و برنامه‌های کنونی خود بیفزاییم. هنگامی که به خواننده می‌گوییم: بیم از دست‌دادن قدرت و حاکمیت، علت مخالفت قریش با رسول خدا ﷺ بود، ضرورتاً باید با دقتی تمام، ماهیت این قدرت و سلطه‌جویی را نیز بکاویم و در غیر این صورت، او را در وادی سردرگمی و سرگردانی رها ساخته‌ایم.

بی‌تردید قدرت سیاسی و نیز اقتصادی، عوامل مخالفت و ضدیت قریش با حضرت محمد ﷺ نبودند، زیرا آنان با توجه به تفکر جاهلی خویش، می‌بایست از ظهور پیامبری از میان قبیله‌ی خود، استقبال می‌کردند، زیرا در این صورت امکان داشت که سلطه‌ی سیاسی و در پی آن، سلطه‌ی اقتصادی و بازرگانی‌شان بر همه‌ی قبایل شبه

جزیره تحکیم یابد. جایی که قبایل عرب، با افتخار تمام شاعران خود را به رخ سایرین می‌کشیدند، حال و وضع قبیله‌ای که پیامبری از آن ظهور کند، باید چگونه می‌بود؟! در واقع قدرتی که بیم از دست‌رفتنش را داشتند، این نبود، بلکه قدرت و سلطه‌ای بود که آن را از خدا غصب کرده بودند و تمایلی به باز گرداندن آن به صاحب اصلی آن و فرمان‌برداری از سلطان برتر و بالاتر از خود نداشتند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [غافر: ۵۶].

«کسانی که بدون این که دلیلی در دست داشته باشند، درباره‌ی آیات الهی به ستیزه‌گیری و کشمکش می‌پردازند، در سینه‌های‌شان جز برتری‌جویی نیست و هرگز هم به برتری نمی‌رسند».

این است حقیقت قضیه‌ای که ضرورتاً باید توضیح دهیم تا خوانندگان از ماهیت و حقیقت سلطه‌ی جاهلی یعنی قدرت و سلطه‌ای که اسلام برای درهم‌شکستن آن نازل شده است آگاهی یابند. و نیز حقیقت نقش و وظیفه‌ی (لا إله إلا الله) در زندگی بشر را، بشناسند که عبارت است از: جلوگیری از بندگی برای انسان و رهایی وی از همه‌ی عبودیت‌های دروغین، ساختگی و خوارکننده، اختصاص دادن بندگی، - که انسان از راه آن کرامت و عزت دنیا و آخرت را به دست خواهد آورد- به خدای یگانه‌ی و فرمان‌روای مالک قدرت و سلطنت.

آن‌گاه که علت مخالفت اشراف و از آن جمله اشراف قریش با دعوت اسلام، در ذهن خواننده استقرار یافت، دیگر افزودن موارد و مطالبی درباره‌ی موضع‌گیری بقیه‌ی مردم - که توسط گروه اشراف به بردگی کشیده شده بودند- مانعی نخواهد داشت. اینان می‌بایست برای پذیرش دین جدید که به رهایی و رستگاری واقعی آنان از یوغ سلطه‌گران و زورگویان می‌انجامید، با شتاب هرچه بیشتر گام بردارند. اما برخلاف تصور ما، آنان در آغاز، پشت سر اشراف قرار گرفتند و به دین اسلام نگریدند!

این رویداد عجیب درباره‌ی همه‌ی پیامبران و همه‌ی جاهلیت‌های تاریخ، تکرار شده است. پس به عنوان پدیده‌ی انسانی مخالف با مقتضیات عقل سلیم نیاز به توضیح و تفسیر خواهد داشت؛ هرچند از همان ابتدا باید دانست که در عرف جاهلیت عقل سلیم، جایی ندارد!

این گروه مستضعف، همواره پشت سر اربابان خود قرار می‌گیرند و با دین جدید به مخالفت و ضدیت برمی‌خیزند، به جز عده اندکی که به دعوت پیامبر پاسخ مثبت می‌دهند و در معرض شکنجه و آزار و سرکوبی و آوارگی قرار می‌گیرند و خداوند دیدگان این گروه اندک را بر روی حق می‌گشاید و با پذیرش آن، بندگی خود را در برابر خدای یکتا اعلام و سایر بندگی‌ها را به کلی از خود دور و بدین ترتیب آگاهانه خود را برای اذیت و آزار و شکنجه آماده می‌کنند. اما بقیه در برابر دعوت و کلام پیامبر رهایی‌بخش‌شان، دقیقاً مانند اشراف به موضع‌گیری می‌پردازند^(۱).

اگر به حالت بندگی حقیقی که فکر و روح‌شان را فرا گرفته بود و در همه‌ی مسائل، آنان را به دنباله‌روان فرمان‌بردار اشراف تبدیل کرده بود، به دقت بنگریم، در می‌یابیم این مسأله در عین پیچیدگی ظاهری، چندان هم مایه‌ی شگفتی نخواهد بود. چنان‌که در روز قیامت درباره‌ی خود چنین می‌گویند:

﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [ابراهیم: ۲۱].

«همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌شوند و ضعیفان به کسانی که خویشان را بزرگ می‌پنداشتند، می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از سر ما بردارید؟»

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ الْأَيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُمْ أَدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْرُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [سبأ: ۳۱-۳۳].

۱- در تاریخ نمونه‌های اندکی از اشراف دیده شده‌اند که در کنار مستضعفین، دعوت حق را پذیرفته‌اند. نظیر مؤمن آل فرعون؛ اما دعوت اسلامی که خداوند قدرت فرمان‌روایی طولانی برای آن رقم زده است، از همان ابتدا با ایمان‌آوردن شمار نسبتاً زیادی از بزرگان و افراد دارای نفوذ و قدرت‌مند قریش، نظیر ابوبکر، عثمان و غیره، از دیگر دعوت‌ها متمایز بوده است.

«و ای کاش می توانستی [اکنون] ببینی [حال چنین ستم‌گرانی را] در آن زمان که ظالمان در پیش‌گاه پروردگارشان نگاه داشته می‌شوند، همه با یک‌دیگر در گفتگویند و هر یک گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد. مستضعفان و زیردستان به مستکبران و بالادستان می‌گویند: اگر شما نبودید، ما ایمان می‌آوردیم. مستکبران نیز به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایتی باز داشته‌ایم که برایتان آمده بوده است؟! بلکه خود شما گناه‌کار بوده‌اید! مستضعفان به مستکبران می‌گویند: بلکه توطئه و تبلیغات مکارانه‌ی شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت باز بمانیم؛ در آن هنگام که به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی شناسیم و شریکان و همتایانی برای او قرار دهیم. [سرانجام نفس‌های هر دو گروه، از شدت وحشت در سینه‌ها حبس می‌شود] و بدان‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند، و ما غل و زنجیرها را به گردن کافران می‌افکنیم. قطعاً به آنان فقط، جزای کارهایی که می‌کرده‌اند، داده می‌شود».

پس موضوع دنباله‌روی و بندگی که افراد زیر دست و ضعیف در آن قرار می‌گیرند، آن‌ها را به پیروی از سران قوم در نپذیرفتن (لا إله إلا الله) وادار می‌کند و اگر سران و بزرگان، دعوت را بپذیرند، زیردستان بردگان نیز بی‌درنگ به آن گردن خواهند نهاد! افزون بر آن چه‌گفته شد، دو عامل دیگر باعث دوری گرفتن بیشتر بردگان [به جز شمار اندکی که خداوند چشم‌شان را به روی حق گشوده بود] از دعوت جدید شده بود.

۱- سران و اربابان به وسیله‌ی آزار، اذیت، شکنجه‌ی مؤمنان، در حقیقت زیردستان خود را مورد تهدید و ارباب قرار می‌دادند تا مانند آن عده‌ی اندک مؤمن، حتی فکر رهایی از چنگ قدرت آنان را در سر نپروراندند. هدف این گونه اعمال سرکوب‌گرانه در هیچ کدام از اشکال جاهلیت، تنها آن شمار اندک مؤمن نیست، زیرا اینان با توجه به کمی تعدادشان خطری جدی برای قدرت سران قوم به شمار نمی‌آمدند. در واقع هدف، جلوگیری از سرایت بیماری (اگر تعبیر درستی باشد)، متوقف ساختن روند انتشار دعوت جدید و تلاش برای محدودکردن جریان دعوت به آن چند تن و در صورت امکان، تلاش برای بازگرداندن هر یک از مؤمنان به آیین پیشین به منظور زهرچشم گرفتن و جلوگیری از پیوستن دیگران به آیین جدید بود:

﴿فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِنَّهُمْ لَنَا لِعَايِطُونَ ﴿٥٥﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾﴾ [الشعراء: ۵۳-۵۶].

«پس فرعون (چون از ماجرا آگاه گردید) گرد آوردنگان (نیرو) را به شهرها فرستاد. (و گفت:) اینها (= بنی اسرائیل) گروهی اندک (و ناچیز) هستند، و این‌ها ما را به خشم آورده‌اند، و ما همگی آماده (و بیدار) هستیم.»

لذا ترس از فشار و آزار سران قوم، یکی از عوامل بازدارنده‌ی افراد زبردست و تحت ستم از پذیرش ایمان به دین جدید به شمار می‌آید، اگرچه به طور یقین آن دین را، راه درست می‌دانستند:

﴿وَقَالُوا إِن نَّبَعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا﴾ [القصص: ۵۷].

«و گفتند: اگر همراه تو هدایت را بپذیرا شویم، ما را از روی زمین‌شان می‌ربایند.»

۲- این توده‌های بشری، در دوره‌ی جاهلیت اغلب در گرداب شهوت‌ها غرق نبوده‌اند. لذا جاهلیت حاکم به شدت و به طور همیشگی تمایل دارد که وسایل لذت و بهره‌وری حیوانی را به صورت ناقص و نامرتب، برای توده‌های زیر ستم خود بدهند تا با آن مشغول شده و به وضعیت پست و خلاف کرامت انسانی خویش، آگاه نشوند. چه بسا در صورت بیداری و کسب آگاهی، به خاطر استیفای حقوق انسانی غصب شده‌ی خود، دست به شورش بزنند! از این‌رو ترس از آگاهی و بیداری این توده‌ی بشری، سبب می‌شود که غرق در آلودگی، سرگرمی، بی‌خیالی و بی‌تفاوتی به حال خود رها شوند.

و هرگاه که دین جدید می‌آید و مردم به پالایش جسمی و روحی و رفتار مبتنی بر قوانین الهی دعوت می‌کند، به توده‌بیشتری غرق در آلودگی، چنین القا می‌شد که دین جدید نه به خاطر زدودن آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها، بلکه به قصد محروم‌ساختن آنان از لذت‌های زندگی آمده است! و دقیقاً مانند کرمی که در لجن فرو رفته باشد، اگر برای بیرون آوردن آن بکوشی، به سرعت از دستت می‌گریزد تا هرچه بیشتر در گل و لای و لجن فرو برود!

تا زمانی که این توده‌ی بشری، عملاً شیرینی ایمان را نچشد و روحش از همه‌ی بردگی‌ها و از جمله بردگی شهوت‌ها، رهایی نیابد، رسالت دین جدید را برای شستن و زدودن آلودگی‌ها و نه محروم‌سازی او، تصدیق نخواهد کرد. قبل از احساس شیرینی

ایمان، شهوت‌ها و امیال پست و نیز دنباله‌روی از سران قوم و ترس از آزار و اذیت، به صورت مانع و حائلی میان او و هدایت به راه راست، قرار می‌گیرند.

هرگاه سخن درباره موضع‌گیری جاهلیت نسبت به مسأله‌ی (لا إله إلا الله) را به پایان بردیم، موضع‌گیری مؤمنان در برابر شکنجه، آزار و اذیت نیز به توضیحات بیشتری نیاز پیدا می‌کند. هرچند در کل، مطالب خوب و بسیار جالبی در این زمینه نوشته شده است، زیرا قهرمانی‌های مؤمنان، همواره تحسین‌برانگیز بوده است و براین اساس ما نیز با اشتیاق و اعجاب از آن سخن خواهیم گفت.

آن‌چه قصد داریم در این‌جا به نوشته‌های موجود بیفزاییم، تنها مقایسه‌ای بین وضعیت این اشخاص در دو دوره‌ی قبل و بعد از پذیرش اسلام است تا بتوانیم اثرات اسلام را در نفوس آنان آشکار سازیم.

چه بسا اشاره به شخصیت عمر بن خطاب به عنوان نمونه‌ی معروف و برجسته و تفاوت بسیار بارز وضعیت ایشان در دوره‌ی جاهلیت و اسلام، در این زمینه کافی باشد. در واقع می‌خواهیم بیان کنیم که اسلام چگونه ویژگی‌های بارز ذاتی این شخصیت عربی را به کلی از درون دگرگون ساخت، در حالی که هنوز در همان محیطی به سر می‌برد که شخصیتش پیش‌تر در آن شکل گرفته بود.

علم جامعه‌شناسی جاهلی می‌گوید: محیط زندگی، عامل شکل‌گیری عادات، اخلاق و طرز رفتار و ارزش‌های انسانی است و با ارایه‌ی تفسیر مادی از تاریخ و قراردادن مسأله در محدوده‌ای باریک‌تر می‌افزاید: وضعیت اقتصادی بسیاری از عادات، افکار، سلوک و سازمان‌های اجتماعی را شکل می‌دهد.

دو نظریه‌ی فوق تا حد بسیار زیادی با تفسیر وضع مردم در جاهلیت‌های تاریخ، هم‌خوانی دارند. نقص آن‌ها در این است که از نقش و اهمیت عقیده و ایمان در شکل‌دهی زندگی انسان، غفلت کرده‌اند. به همین دلیل از تفسیر و تحلیل تاریخ اسلام از زمان آدم و نوح تا حضرت محمد ﷺ و پایان تاریخ، عاجز و ناتوان می‌مانند.

ما نمی‌گوییم که اسلام تأثیرات محیطی را، به طور کلی لغو می‌کند. اسلام چنین هدفی را دنبال نمی‌کند، بلکه در واقع با تأکید می‌گوییم: اسلام انحراف و کج‌روی‌های ناشی از محیط را اصلاح می‌کند و انسان را در هر محیطی که قرار گرفته باشد، به صورت (انسان شایسته) با صفات ویژه‌ی ناشی از ایمان به خدا و روز آخرت بار می‌آورد. محیط زندگی فرد، در دشت یا کوه یا بیابان یا زمین کشاورزی یا روستا یا شهر باشد،

در نتیجه‌ی پرورش اسلامی، چندان تفاوتی ایجاد نخواهد کرد. این صفات ویژه (ناشی از ایمان) هسته‌ی اصلی شخصیت انسان را تشکیل می‌دهند و نمودهای خارجی دیگر، اهمیت چندانی نخواهند داشت. اما اگر از ایمان به خدا و روز آخرت دست بردارد و این عنصر پاکیزه و نورانی از درون او خارج گردد، آن‌گاه اسیر محیط پیرامون خواهد شد و این محیط، شخصیت او را به دل خواه خود، با راستی‌ها و ناراستی‌هایش و بدون قاعده و ضابطه، شکل می‌دهد.

بی‌تردید در محیط اعراب جاهلی، نظیر همه محیط‌های اجتماعی دیگر، فضایی وجود داشته است، اما تحت تأثیر عوامل محیطی به انحراف کشیده شده بود. مثلاً: جوان‌مردی و بزرگ‌منشی در اصل یک فضیلت است. ولی در عرف جاهلی به صورت چیزی درآمده بود که در پناه آن، سواران قبیله را می‌ستودند یا به توصیف قرآن شکل ریا و تظاهر به خود گرفته بود. شجاعت نیز در اصل، یک فضیلت است ولی در رسوم جاهلی، معنای خود را به غارت و چپاول اموال دیگران، بدون در نظر گرفتن حق یا ناحق بودن عمل، سپرده بود یا به توصیف قرآن در قالب تعصب و غیرت جاهلی بروز می‌نمود. معنا و مفهوم هم‌یاری و دفاع از یک‌دیگر نیز این چنین تحریف شده بود: برادرت را یاری ده، چه ظالم باشد چه مظلوم.

در این‌گونه جوامع، با پستی‌ها و رذالت‌های گوناگونی مواجه می‌شویم که شعرای جاهلی، اکثر آن‌ها را توصیف و تشریح کرده‌اند. پاره‌ای از این صفات، از نظر ماهیت در همه‌ی اشکال جاهلیت دیده شده‌اند و برخی دیگر از ویژگی‌های جاهلیت عرب به شمار می‌آیند:

یکی از شعرا چنین می‌گوید:

ومن لم یدد عن حوضه بسلاحه یهدم ومن لا یظلم الناس یظلم!

هر که از مال و ملک خود، با اسلحه دفاع نکند آن را از دست می‌دهد و خودش نابود می‌شود و کسی که ظلم نکند، مورد ظلم واقع می‌شود!

دیگری می‌گوید:

إن أنت لم تنفع فضر فإنها یرجى الفتى کما یضرو ینفعا

اگر سودی نمی‌رسانی، زیان برسان در واقع تا زمانی که جوان، سود و زیان می‌رساند باید بدو امید داشت!

شاعری دیگر چنین می‌گوید:

هل أنا إلا من غزیه إغوت غویتُ وإن ترشد غزیهُ أرشد
 آیا جز این است که من از طایفه‌ای هستم که اگر گمراه شوند، من نیز گمراه و اگر
 هدایت شوند، من نیز هدایت خواهم شد.

شاعری دیگر چنین گوید:

ألا أيها الزاجري أحضر الوغي وأن أشهد اللذات هل أنت مخلدی
 ای بازدارنده‌ی من که مرا از جنگ می‌ترسانی و از لذت باز می‌داری، آیا تو مرا
 جاویدان خواهی ساخت؟
 دیگری می‌گوید:

وما زال شرابي الخمرور ولذتي وبذلي وانفاقي طريقي وتالدي
 إلى أن تحامتنی العشيرة كلها وأفردتُ إفرادَ البعير المعبدَّ
 پیوسته پیشه‌ی من شراب‌خواری، بهره‌گیری از لذت‌ها و بخشش و خرج کردن
 موروث و مکتسب بود.

تا آن‌جا که همه‌ی عشیره از من گریخت و من هم‌چون شترِ گیرِبه قطران آمیخته
 تنها ماندم.

پس از آن اسلام آمد و چیزی از این محیط نه طبیعت مادی و نه اوضاع اقتصادی
 آن نیز تغییر نکرد! در واقع نفس و درون افراد دگرگون شد. دگرگونی عظیمی که
 قریش را از درون به لرزه افکند؛ قبیله‌ای که با همه‌ی توان، مؤمنان را تحت شکنجه و
 آزار و اذیت قرار می‌داد! در این چنین محیطی بیابانی که قبیله، مورد تقدیس و محور
 و تکیه‌گاه همه‌ی جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زندگی به شمار می‌آمد و
 اخراج از آن مرگ تدریجی و بی‌رحمانه‌ترین مجازات فرد بود، حالا وضعیتی پیش آمده
 بود که تهدید به اخراج از قبیله، دیگر اهمیتی نداشت و تهدید به شمار نمی‌آمد و فرد،
 تصمیم سران قبیله مبتنی بر طردش را با تمسخر و بی‌اعتنایی کامل جواب می‌داد که
 سران و افراد قبیله را به خشم می‌آورد و مانده بودند که با او چکار کنند؟ در حالی که
 مسأله از نظر افراد طرد شده بسیار ساده بود: در واقع از خدای دوره‌ی جاهلیت دست
 برداشته و به خدای یکتا و یگانه گرویده بودند.

جوان‌مردی، بزرگ‌منشی و ستم‌ستیزی از جمله ویژگی‌های اعراب جاهلی به شمار می‌آمد که هیچ‌گاه در برابر آزار و اذیت، سکوت نمی‌کردند، بلکه به آسانی، خیلی راحت شمشیر می‌کشید و مرگ برایش اهمیت نداشت و مرگ را بر پذیرش ظلمی که ننگ خود و قبیله‌اش را در پی داشت، ترجیح می‌داد! هم‌اکنون! این اشخاص در همان محیط، مورد آزار و اذیت جسمی و روحی قرار می‌گیرند و برای رفع ستم، دست به کاری نمی‌زنند و حمیتو مردانگی‌شان به حرکت در نمی‌آید، زیرا پای‌بند فرمان خدای خویش‌اند که (دست بردارید!) هرچند دست‌برداشتن از نظر آنان بسیار دشوار است، اما آن را با طیب خاطر می‌پذیرند. پس از ایمان به (لا إله إلا الله) دیگر خدایی را که در دوران جاهلیت، براساس عرف و عادت پدران‌شان، می‌پرستیدند، سلطه‌ای بر آنان ندارد و تنها احساس ذاتی و فطری در خصوص نفرت از خواری و ذلت، در این افراد باقی مانده است که برای رضای خدا، این احساس را نیز به کنترل در آورده‌اند.

از سویی دیگر، محیط‌های جاهلی بنا به طبیعت خود، فاقد عناصر لازم برای پروراندن انسان، برای تحمل شکنجه و آزار در راه (ارزش) انسانی هستند. درست است که یکی از عناصر و میراث محیط‌های جاهلی، آماده‌سازی افراد برای مرگ در راه شرافت و کرامت قبیله بود و این امر برای آنان سهل و آسان بوده، اما زندگی همراه با اذیت و آزار، در راه ارزش‌ها یا عقیده، در چنین محیطی، امری کاملاً جدید و بی‌سابقه به شمار می‌آمد و بنابراین، مایه‌ی شگفتی و خشم سران را فراهم ساخته بود و سخن از وضعیت این گروه شورشی که نه به تهدیدات پاسخ می‌داد و نه شکنجه، او را از عزم خود باز می‌داشت، به موضوع بحث غالب جلسات (اشراف) و سران قوم در آمده بود. آری! این از اثرات ایمان به صورت (لا إله إلا الله) در افرادی‌ست که قبل از آن حتی تصور چنین تجربه‌ای مطلقاً به ذهن‌شان نمی‌رسید! پس از آن ارزش تازه‌ی دیگری در این محیط پا به عرصه‌ی وجود نهاد که نسبت به آن غریب بود و نشأت گرفته از طبیعت و واقعیت آن محیط نبود، بلکه در آن محیط، کاملاً بی‌سابقه بود، زیرا موجبات وحشت و سراسیمگی قریش و دیگر قبایل دوران جاهلیت را فراهم ساخته بود. سپس پا به پای جامعه‌ی اسلامی تازه متولد به رشد خود ادامه داد، تا جایی که همه‌ی دنیا از آن به وحشت افتاد. این ارزش (برادری ایمانی) بود.

در واقع پیوند خونی، یگانه پیوند شناخته شده در این محیط بود و هر قبیله را زنجیره‌ی بسته‌ای از حلقه‌های متکامل و به هم پیوسته تشکیل می‌داد که حامی، یاور و پشتیبان یک‌دیگر بودند، اما نسبت به افراد دیگر قبایل، موضع برتری جویی و عداوت در پیش می‌گرفتند، مگر این که پیمان دو جانبه‌ی مدت‌داری پیرامون یاری و کمک در جنگ میان دو قبیله منعقد شده بود^(۱).

اکنون این مؤمنان افرادی هستند که قبیله، عشیره، جنس، نژاد و زبان، آنان را دور هم جمع نکرده است. لذا در میانشان بلال حبشی، صُهِیب رومی و سلمان فارسی، همراه با اعراب قریش و غیر قریش دیده می‌شد که به نحوی بی‌سابقه، حامی و ضامن یک‌دیگر بودند و گرچه این وضعیت برای هر بیننده و شنونده‌ای مایه‌ی شگفتی بود، از دید خود آنان بسیار بدیهی می‌نمود. چرا که در واقع یکی از ثمرات و ویژگی‌های (لا إله إلا الله) و ایمان به آن به شمار می‌رفت:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادران یک‌دیگرند».

آری! برادری به خاطر خدا! اینان هم‌دیگر را چنان دوست داشتند که گویی افرادی دارای پیوند خونی و نسبی، در محیط‌هایی هستند که این پیوند را مقدس می‌شمردند. حالا اینان به حدی رسول خدا ﷺ را دوست دارند که خشم و دهشت جاهلیت را برمی‌انگیزد و آن را ابوسفیان، این‌گونه اظهار می‌دارد: «هرگز ندیده‌ام مردم کسی را آن‌گونه که یاران محمد او را دوست دارند، دوست داشته باشند!»

علت آن همه عشق و محبت نسبت به یک‌دیگر چه بود؟!

در واقع مردم دوران جاهلیت، به جز روابط خونی و نسبی، بر پایه‌ی منافع و مصالح، یک‌دیگر را دوست می‌داشتند. اما این دوستی‌ها، هرگز به مرحله‌ی تحمل شکنجه، زیان و ضرر جانی و مالی نمی‌رسید که در این صورت، دشمنی‌های پنهان آشکار می‌شد و دوستی‌ها از هم می‌پاشید!

۱- حَلْفُ الْفُصُول، یکی از موارد استثنایی محیط‌های جاهلی است. با این وجود مؤمنان مکه یا افراد بنی هاشم را که در کنار حضرت محمد ﷺ قرار داشتند، پوشش نمی‌داد. این مسأله ما را به یاد کمیته‌های (حقوق بشر) سازمان ملل می‌اندازد که هر تجاوزی را بر ضد افراد بشر محکوم می‌کند مگر این که افراد مورد تجاوز قرار گرفته، مسلمان باشند!

واقعیت این است که رسول خدا ﷺ در مکه، قدرت یا ثروتی نداشت و مؤمنان از بابت علاقه و دلبستگی به ایشان، جز آزار، شکنجه، سرکوب و آوارگی تحمیلی، از جانب مشرکان، چیزی به دست نمی‌آوردند.

با این وجود به گفته‌ی ابوسفیان، به حدی به او دل بسته بودند که در میان مردم سابقه و ماندنی نداشت و محبت فرستاده‌ی خدا، در نظرشان امری کاملاً ساده و طبیعی تلقی می‌شد، چرا که آنان را به (لا إله إلا الله) هدایت کرده بود.

ده‌ها نوع احساسات و عواطف عالی، افق گسترده و رفتار بی‌نظیر شایسته‌ی آنند که از همین زاویه، مورد توجه و تأمل قرار گیرند: بی‌تردید حوادث تازه‌ای در این سرزمین رخ داده است که از لحاظ اقتصادی و مادی، چیزی در این مدت تغییر نکرده است و تنها عقیده و ایمان، تغییر کرده و قلوب و افکار مردم، بازسازی شده و از این حیث، همه چیز دگرگون شده است.

۱- شرح و بیان تحولات ژرفی که به دنبال پذیرش صادقانه و مخلصانه‌ی دین، در درون انسان به وجود می‌آید. بیان این امور در دوره‌ای که انسان تأثیر ایمان را انکار کرد و از شأن آن می‌کاهد، زیرا بدون ایمان زندگی می‌کند و از چشیدن لذت و حلاوت آن محروم است.

۲- مقابله با تفسیرهای جاهلی تاریخ که همه چیز را بر مبنای شرایط اجتماعی و وضعیت اقتصادی تفسیر می‌کنند. به وجود آمدن تحول عظیم و عمیق در نفوس مردم، بدون وقوع حتی یک مورد دگرگونی اجتماعی یا اقتصادی تغییرات عقیدتی صرف، روشن‌ترین دلیل نادرستی این نوع تفاسیر است.

۳- پاسخ به ادعاهایی که می‌گویند: اسلام، زاده و حاصل شرایط اجتماعی اعراب آن زمان بود و محمد در نقش یک رهبر عرب تنها ارزش‌های موجود در آن جامعه را یکسان و اعراب را پرچم واحدی گردهم آورد. لذا اعراب تحت شرایط جدید به حرکت درآمدند و شگفتی‌ها آفریدند!

به راستی شبهه جزیره‌ی عربستان نه فقط تولد تازه‌ی اعراب بود، بلکه تولد دوباره‌ی همه‌ی انسانیت را شاهد بود. تولدی که نتیجه شرایط اجتماعی پیرامونی نبود و چنین امکانی وجود نداشت و در واقع، چنین تولدی در هر وضعیت زمانی و مکانی و به شرط ایمان به (لا إله إلا الله) از جانب خدا صورت می‌گیرد. با وجود این، شخصیت عرب مسلمان، پاره‌ای عناصر ملی‌گرایی عربی را هم‌چنان در خود نهفته دارد، اما این عناصر

قدرت ذاتی چندانی ندارند. آنچه در ساخت این شخصیت، غالب و جهت دهنده‌ی حرکت او است، همان عنصر اسلام است که از اعتقاد به (لا إله إلا الله) به عنوان جوهر فعالِ درونی هر انسانی اعم از عرب و غیر عرب سرچشمه می‌گیرد؛ آن‌گونه که در درون و روح صهیب رومی، بلال حبشی و سلمان فارسی در عالی‌ترین سطح بشری فعال بود. و هم‌چنین در دوره‌های بعدی تاریخ اسلام، در روح صلاح الدین گُرد، قُطز مملوک^(۱) و سلطان محمد فاتح ترک و دیگر بزرگان اسلام، فعالیت و خلاقیت داشته است.

در مکه و در دوران شکنجه و آزار مؤمنان، خانه ارقم مدرسه‌ی پرورش آنان بود و جای بسی تأسف است که از ماجرای تأثیرات این خانه میان رسول اکرم ﷺ و یارانش، اخبار چندانی در دست نیست. با این که چنین اخباری می‌توانست روش و برنامه‌ی تربیتی اسلام را به طور کامل در اختیار ما مسلمانان قرار دهد، به گونه‌ای که دیگر نیازی به اجتهاد در این زمینه، در خود احساس نکنیم.

ما باید روش و برنامه‌ی تربیتی را اولاً از قرآن و ثانیاً از سنت مطهر و سپس از آثار علمی به جای مانده از یاران رسول خدا استنباط کنیم، زیرا همه‌ی ویژگی‌ها و صفات آنان، حاصل و بازمانده‌ی تربیتی است که عملاً و بر پایه‌ی هدایت قرآن، از پیامبر ﷺ کسب کرده بودند.

قبل از هر چیز می‌گوییم چنان‌چه پیامبر ﷺ - آن‌گونه که صاحبان افکار منحرف ادعا می‌کنند - رهبر یک نهضت بشری محض بود، راه‌ها و گزینه‌های دیگری وجود داشت که می‌توانست هم او را به مقام رهبری برساند و هم مقداری خیر و منفعت، عاید امت عربی سازد و هم حرکت او را به جلو براند. می‌توانست به عنوان یک رهبر سیاسی، مردم شبه‌جزیره را تحت فرماندهی خود، متحد و یکپارچه سازد. ولی در حقیقت، رسیدن به این هدف، امری دور از دسترس و مشکل بود، زیرا اختلافات و درگیری‌های نابودکننده‌ی قبیله‌ای ناشی از روحیه‌ی انتقام‌گیری، علی‌رغم وجود همه‌ی عواملی که به گفته‌ی علمای جامعه‌شناسی جاهلی، از جمله: وحدت

۱- سیف الدین مظفر قُطز، از سلاطین ممالیک مصر در سال ۶۵۸ هـ - ۱۲۶۰ م سپاهیان مغول را در عین جالوت (فلسطین) به سختی شکست داد. در نتیجه این شکست، پیشروی مغولان در جهان اسلام برای همیشه متوقف شد. (مترجم)

جغرافیایی، وحدت زبانی و قومی، وحدت اعتقادی، وحدت میراث‌های فرهنگی، وحدت اهداف و... که می‌توانست تشکیل‌دهنده‌ی یک ملت باشند، مانع آن شده بود که این قبایل به شکل ملتی واحد و برای مدتی نامعلوم در کنار هم گرد آیند؛ اما شخصیت حضرت محمد ﷺ از چنان بزرگواری و عظمتی برخوردار بود که دست کم، توانایی برقراری اتحاد میان همه‌ی قبایل اگر نگوئیم، حداقل میان برخی از آن‌ها، و ایجاد هسته و زمینه‌ی وادار ساختن سایر قبایل به قبول اتحاد را دارا بود^(۱).

رهبری قومی اعراب، برای استرداد سرزمین‌هایی که در اشغال ایران و روم بود، یکی دیگر از گزینه‌هایی بود که در برابر حضرت محمد ﷺ قرار داشت. زیرا پس از آزادی این مناطق و برکناری حکام دست نشانده، مردم به دعوت ایشان برای ایجاد ملتی یک‌پارچه، پاسخ مثبت می‌دادند، این حکام دست نشانده از طریق برقراری رابطه با دولت‌های (امپریالیستی) آن زمان و تأمین منافع دو جانبه، وسایل و امکانات لازم برای تصرف و اشغال بخش‌هایی از شبه جزیره توسط دولت‌های نیرومند ایران و روم را فراهم آورده بودند.

رهبریمبارزه‌ی رهایی‌بخش فقرا از دست ستم ثروتمندانی که آنان را خُرد و نابود کرده و دست‌رنجشان را می‌بلعیدند و در حالی که فقرا قادر نبودند از زیر فشار فقر و تنگ‌دستی، کمر راست کنند. ثروتمندان، غرق در ناز و نعمت و گناه شده بودند، گزینه دیگری بود که حضرت محمد ﷺ می‌توانست برگزیند و پس از پیروزی (انقلاب) از میان فقرای آزادشده، ارتشی تشکیل دهد و آن را برای یکپارچه‌سازی شبه جزیره و برقراری نوعی حکومت عادلانه و در عین حال پیشرو، به کار گیرد!

ظهور در نقش رهبری اخلاقی و دعوت مردم برای زدودن ناپاکی‌ها و آلودگی‌های درونی و روحی، یکی دیگر از گزینه‌های حضرت محمد ﷺ بود؛ این آلودگی‌ها عبارت بودند از: شراب‌خواری، قماربازی، فحشا، لهو و لعب و اتلاف وقت در کارهای بیهوده که انسان را به فقر، نابودی، بی‌هویتی و بی‌ارزشی تنزل می‌دهد. پس از آن می‌توانست از

۱- این مطلب را فقط از باب بحث و مناقشه مطرح می‌کنیم، وگرنه خدای متعال، قاطعانه می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾ [الأنفال: ۶۳].

«اگر همه‌ی آنچه را در زمین است، صرف می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار کنی، ولی خداوند میان‌شان انس و الفت انداخت.»

نیروهای سازنده‌ی کسانی که دعوت ایشان را پذیرفته بودند، در جهت اعتلای (میهن عربی) تا جایگاهی که مورد احترام دولت‌های ایران و روم قرار می‌گرفت، استفاده کند؛ همسایگانی که به دیده‌ی خواری و تحقیر به آنان می‌نگریستند و از برقراری روابط متقابل و مبتنی بر حقوق برابر با آنان، اجتناب می‌ورزیدند. چه بسا راه‌ها و گزینه‌های دیگری نیز وجود داشته است!

اما حضرت محمد ﷺ هیچ‌کدام از آن‌ها را در پیش نگرفت و با رهنمود خداوند حکیم و خبیر، خطاب به مردم چنین فرمود: (لا إله إلا الله) خدا را پرستید! که جز او معبودی بر حقی نیست، تا رستگار شوید.

خداوند حکیم و خبیر می‌دانست که تنها از این نقطه‌ی حرکت، بهترین امت در صحنه‌ی جهان، ظاهر و نمایان خواهد شد و نیز می‌دانست که تنها از این خاستگاه، همه‌ی اهداف دیگری که جنبش‌های مختلف بشری در پی‌آند، در سطحی عالی و انسانی به تحقق خواهند پیوست.

علم خدا حق است و بشر ضرورتاً باید در زمینه‌ی علم خویش، فرمان‌بردار کامل او باشد:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملك: ۱۴].

«مگر کسی که می‌آفریند، نمی‌داند و حال این که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است؟»

بی‌تردید (لا إله إلا الله) تولد دوباره انسان است. یقیناً تولد تازه، نظم و استقرار ذرات وجودی انسان را دگرگون می‌سازد مانند (مغناطیسی) که آرایش ذرات آهن را تغییر می‌دهد و در نتیجه چیزی تازه، با جاذبه، ظرفیت و قدرت تحرک جدید و خواصی دیگر، به وجود می‌آورد.

آری! هر دعوتی که یکی از جوانب وجود و زندگی انسان را در بر گیرد و جوانب دیگر، غفلت کند، تغییراتی در ذات انسان و واقعیت‌های اجتماعی به وجود می‌آورد، اما اضطراب و آشفتگی‌های روانی، هم‌چنان پایرجا خواهند ماند؛ چرا که تغییرات و اصلاحات جزئی و ناقص، فساد و انحرافات کلی و اصلی را برطرف نخواهد ساخت. فساد اصلی از آن‌جا ناشی می‌شود که انسان، خدایان دیگری به جای خدای یکتا پرستند و از ارزش‌ها و برنامه‌های غیر الهی پیروی کند. اصلاح فساد، تنها از طریق

عبادت خدای یکتا و پیروی از تنها برنامه‌ی او یعنی (لا إله إلا الله) امکان‌پذیر خواهد بود.

برای این که (لا إله إلا الله) وظیفه‌ی خود را در مورد طبیعت و روان انسان و جامعه‌ی بشری انجام دهد، ضرورتاً بایستی تا ژرفای قلب و درون انسان پیش رود و آن‌ها را تصفیه و همه‌ی آلودگی‌ها، ناپاکی‌ها و ناخالصی‌های‌شان را به طور کامل بزداید. و این همان روشی بود که پیامبر ﷺ در خانه ارقم، برای تربیت افراد به کار برد و حاصل آن، تربیت نسلی بی‌همتا و بی‌نظیر بود که ماندش در تاریخ تکرار نخواهد شد.

به راستی چنین وظیفه‌ای سخت و سنگین و در عین حال زمان‌بر است، چرا که ذات انسان در یک شب از امیال و خواست‌ها و انگیزه‌های درونی، رهایی نمی‌یابد و از سویی دیگر، سرکوبی این خواست‌ها نیز در هر حال امری نامطلوب و غیر قابل قبول و خارج از چارچوب روش‌های تربیتی اسلام است. افزون بر آن سرکوبی، راهی به سوی اعتلای روح و رهایی آن در جهت سازندگی به شمار نخواهد آمد. در واقع پای‌بندی به مقررات و ضوابط ربانی و بسیج همه‌ی نیروها در مسیر حرکت به سوی خداست که مشاعر و افکار و اعمال را برای خدا خالص خواهد ساخت و آن‌گاه انسان به فرموده‌ی خداوند، به درجه‌ی بندگی کامل خدا نایل خواهد آمد.

رسیدن به این مرحله مستلزم تلاشی ست سخت و توان‌فرسا و مربی آن، نیازمند عظمت روح، سعه‌ی صدر، صبر مداوم، عشق و فداکاری کامل است و همه‌ی این‌ها را رسول خدا ﷺ در عالی‌ترین سطحی که تاریخ به یاد دارد، خالصانه تقدیم کرد.

از آن‌جا که بحث ما در این‌جا به تاریخ اسلام و نه تربیت اسلامی (با وجود تداخل آن‌ها در یک‌دیگر) اختصاص دارد، قادر به تفصیل بیشتری در زمینه‌ی روشی که بر پایه‌ی آن پیامبر ﷺ یارانشرا تربیت کرد نخواهیم بود، بلکه تنها به آن اشاره گذرایی خواهیم کرد^(۱) کتب سیره به ما می‌گویند که هریک از یاران پیامبر گمان می‌کرد که بیش از سایرین، نزد رسول خدا ﷺ محبوب است و این نقطه‌ی اوج موفقیتی به شمار می‌آید که هر مربی، حتی با تلاش فراوان در کار خود، بدان دست نمی‌یابد. اما چنین موفقیتی نتیجه‌ی فیض و فداکاری بیش از حدی بود که پیامبر، سخاوت‌مندانه

۱- در صورت تمایل برای اطلاع از جزئیات، نک: (منهج التربية الإسلامية).

نثار یاران و شاگردان خود می‌کرد و اعطای عنوان «اصحاب» از سوی پیامبر ﷺ به اینان، نشان‌گر یک حرکت تربیتی پرشتاب و ایجاد حس اعتماد به نفس و علاقه‌ی درونی برای احراز شایستگی چنین نام و عنوان ارزشمندی به شمار می‌آید، زیرا صاحب، یعنی هم‌تا و همانند و همراه؛ و خوشا به حال آنانی که به درجه و مقام (صاحب) و (رفیق) ارتقا می‌یابند!

از قرآن و کتب سیره درمی‌یابیم که چگونه این اشخاص، رو به سوی خدا دارند و شب و روز به یاد او هستند:

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿٧﴾ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾﴾ [الروم: ۱۷-۱۸].

«پس الله را تسبیح گوئید؛ هنگامی که شام می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید. و حمد و ستایش مخصوص اوست، در آسمان‌ها و زمین، و عصرگاهان و هنگامی که ظهر می‌کنید!»

پیامبر ﷺ دعاهای ویژه‌ی زمان‌های مختلف را به آنان می‌آموخت: صبح‌گاه، شبان‌گاه، طلوع آفتاب، تاریکی شب، خوابیدن، بیدارشدن، رؤیت هلال، رؤیت گیاه تازه روئیده، دیدن پرندگان و مشاهده‌ی ابر، زمان نزول باران و آبیاری زمین، نوشیدن جرعه آب، خوردن لقمه‌ی غذا، زمان افزایش و کاهش روزی و... و در نتیجه آنان را به مقامی می‌رساند که در قرآن چنین وصف شده‌اند:

﴿يَذْكُرُونَ لِلَّهِ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

«ایستاده، نشسته و بر پهلوهایشان افتاده خدا را یاد می‌کنند».

آنان به یاری خدا و در جوار رسول خدا ﷺ به درجه‌ی اخوت ایمانی ویژه‌ای که از ویژگی‌های دین اسلام است دست یافتند. آن حضرت این قضیه را از خود شروع و سپس عنوان برادری را به هرکدام از اصحاب، اعطا می‌فرمود و به آنان یاد می‌داد که هریک، برادر ایمانی خود را آن‌چنان دوست داشته باشد که ایشان تک تک آنان را دوست می‌دارد.

در هنگام گرفتاری و تزکیه‌ی نفس، می‌آموختند که چگونه و تا چه اندازه لذت‌های مادی را در اندازه و حجم واقعی، مورد توجه قرار دهند، نه اندازه‌ای که آشکارا با علت تعلق خاطر انسان به علایق و امیال دنیوی و مادی شود. رهبر و جلودار امر دعوت،

شخصاً در نقش الگو، اسوه و مقتدای مؤمنان ظاهر می‌شد و به آنان یاد می‌داد که چگونه در برابر گرسنگی و آزار و رنج و درد و ستم و موانع، صبر و بردباری پیشه کنند و صبورانه رو به سوی خدا داشته باشند و ملتسمانه از وی بخواهند که آنان را از همه بلاها و محنت‌ها نجات دهد.

باید توجه داشت که شخص پیامبر ﷺ در تمامی دوره‌ی مکی تربیت، حتی یک‌بار وعده‌ی دیدن پیروزی و استقرار امر دعوت و دین را در زمان زندگی خود، دریافت نکرد. در واقع خداوند، تنها وعده‌ی پیروزی بر کفار و استقرار دین اسلام را داده بود. اما در ارتباط با شخص رسول اکرم ﷺ نظیر آیات زیر بر وی نازل می‌شد:

﴿وَإِنْ مَا نُرِيَّتْكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْتِكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَّغُ﴾ [الرعد: ۴۰].

«و اگر برخی از آنچه را که به آنها وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم، یا (بیش از فرا رسیدن آنها) تو را بمیرانیم، در هر حال بر (عهده‌ی) تو تنها تبلیغ (رسالت) است، و حساب (آن‌ها) بر ماست».

﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَّتْكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْتِكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ [غافر: ۷۷].

«صبر پیشه کن که وعده‌ی خدا حق است، یا قسمتی از عذابی را که به ایشان وعده داده‌ایم به تو می‌نمایانیم، یا این که تو را می‌میرانیم و به سوی ما برگردانده می‌شوند».

﴿فَأِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾ [الزخرف: ۴۱-۴۲].

«هرگاه تو را بمیرانیم و از میان برداریم، قطعاً از آنان انتقام خواهیم گرفت، یا آنچه را از عذاب بدیشان وعده داده‌ایم، به تو نشان خواهیم داد، زیرا که ما بر آنان مسلط و تواناییم».

لذا پیامبر ﷺ قلب و درون خود را خالصانه در اختیار خداوند قرار داد و بر این اساس، یارانش را چنان تربیت کرد که درون‌شان از همه‌ی دلبستگی‌ها، خواسته‌ها و امیال شخصی تهی شد، تا این که دین اسلام به دست آنان استقرار و قدرت یافت و همه امور خود را به خدا واگذار کردند و چون خداوند از پاک‌شدن قلوب مؤمنان و

سپردن زمام امور خویش به وی آگاه شد و پس از تشکیل کانون و هسته‌ی (بهترین امت)، امکان هجرت‌شان را به مدینه فراهم آورد.

در جریان این کار تحقیقاتی و مطالعاتی نباید فرصت تأکید و تأمل، بر این فرمان الهی را در خصوص لزوم خویشتن‌داری مؤمنان مکه در برابر تجاوزگری‌های قریش از دست بدهیم.

آری! علل و حکمت‌هایی در پس این فرمان نهفته است که فقط از راه اجتهاد و استنباط می‌توان آن‌ها را دریافت، زیرا نه در آیات قرآن و نه در احادیث پیامبر ﷺ به صراحت ذکری از آن‌ها به میان نیامده است:

۱- مسلمانان مکه از لحاظ تعداد نسبت به قریش، اقلیت بسیار کوچکی بودند و ورود به جنگی نابرابر و به دور از هر نوع احتمال پیروزی، شکست و نابودی حتمی مؤمنان را در پی داشت این کار به دور از حکمت و تدبیر بود.

۲- تزکیه و پاکسازی درونی گروه مؤمنان از تفکر (ستم‌ستیزی) غالب بر روح عرب جاهلی، به معنای جنگ به خاطر دفاع از کرامت و ارزش‌های فردی و قبیله‌ای صرف و نه چیزی دیگر. چنین تفکری هرچند با شرایط اجتماعی دوران جاهلیت، مطابقت و مناسبت داشته باشد، با کار دعوت و تربیت اسلامی که مستلزم قطع همه‌ی وابستگی‌های فردی، خانوادگی و قومی و جهت‌دادن تمامی احساسات، توان و تحرک جنگی خویش در راه خداست، هیچ سازگاری و سنخیتی نداشته است.

غیر از موارد فوق علل و حکمت‌های فراوان دیگری، وجود داشته است. افزون بر آن در میان آیاتی که درباره لزوم پرهیز از جنگ و یا پرداختن به جنگ نازل شده‌اند^(۱) آیه‌ی زیر نظرمان را جلب می‌کند.

﴿وَكَذَلِكَ نَفِصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾﴾ [الأ‌نعام: ٥٥].

«این چنین آیات را توضیح می‌دهیم تا راه گناه‌کاران، پیدا و نمودار شود.»

۱- خداوند می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾ [الحج: ٣٩]. «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل می‌شود، اجازه دفاع از خود داده می‌شود. چرا که بدیشان ستم شده است و خداوند، توانا است بر این که ایشان را پیروز کند.»

دقت در آیه ما را متوجه حکمت مشخصی در خصوص لزوم پرهیز از جنگ در آن دوره می‌کند که عبارت است از: توضیح و بیان راه و روش مجرمان و گناه‌کاران، قبل از پرداختن به جنگ با دشمنان (لا إله إلا الله).

فرض کنیم قبل از روشن شدن ماهیت جنگ، یعنی جنگ (لا إله إلا الله) با طاغوت برای نابودی همه‌ی خدایان دروغین و پرستش خدای راستین و رهایی مردم از پرستش غیر خدا، مؤمنان مکه با قریش به جنگ می‌پرداختند، در این صورت برداشت مردم نسبت به این جنگ چه می‌توانست باشد؟

برداشت مردم این بود که جنگ داخلی میان کسانی است که بر ضد نظام، قانون، خانواده و حکمرانان خود دست به شورش زده‌اند و حکومت قانونی، به منظور تأدیب و تنبیه شورشیان و آشوب‌گران و باز گرداندن نظم و آرامش و حکومت قانون به دفاع برخاسته است و چنانچه ادامه یابد، به نبرد ضارب و مضروب و غالب و مغلوب در خواهد آمد و مردم در مورد آن به زبان انتقاد و سرزنش یا طرفداری و بی‌تفاوتی سخن خواهند گفت.

در این صورت آیا دعوت اسلامی از چنین جنگی بهره‌ای خواهد برد؟ پس از آن که مسأله از طریق (بیان جزئیات آیات قرآن) و در فضایی به دور از تیرگی‌های نبرد، روشن گردید و راه گناه‌کاران شناخته شد، مؤمنان تنها به عنوان نشانه‌ها و الگوهای واقعی اعتقادی و برنامه‌ی صحیح، در این نبرد شرکت می‌کنند و آن‌گاه نتایج جنگ در ارتباط با امر دعوت و تحقق سن ربانی، کاملاً دگرگون خواهد شد و دیدیم که شکیبایی شگفت‌آور مؤمنان در برابر آزار، شکنجه، محاصره‌ی اقتصادی و گرسنگی، بدون نشان دادن هیچ‌گونه واکنشی، تأثیر فراوانی در زمینه‌ی جلب کمک و یاری تازه برای کار دعوت و تقویت و توسعه‌ی پایه‌های ایمانی بر جای نهاد و انصار مدینه که از پرتوهای ایمانی مؤمنان مکه متأثر شده بودند، به این شهر آمدند و در نتیجه مقدمات هجرت از مکه به مدینه فراهم شد.

بدین ترتیب قدرت و توان لازم برای رویارویی با دشمن به دست آمد. پایداری مؤمنان مکه و صبر توأم با خویشنداری، گروه انصار را قانع ساخت که بردباری و شکیبایی این جمع با ایمان، مسأله‌ای فردی و شخصی نیست، چرا که انسان هرگز تا این اندازه در خصوص مسائل شخصی، صبر و بردباری از خود نشان نمی‌دهد. بی‌تردید این مسأله، به حقیقت ارتباط دارد و مردم این همه صبر را در برابر باطل از خود بروز

نخواهند داد و به راستی مسأله در جایی برتر و با ارزش‌تر از خود افراد قرار دارد که اینان به آسانی جان را در راه عقیده فدا می‌کنند.

انصار جمعیتی هوادارِ صرفِ قضیه به شمار نمی‌آمدند، بلکه در عین ایمان و اعتقاد درونی، از هر حیث خود را برای خدمت به آن، بسیج و آماده کرده بودند. روشن است که میان هواداری مبتنی بر احساسات و آمادگی کامل برای پذیرش یک عقیده، از تمامی جهات، تفاوت زیادی وجود دارد؛ آن یکی بدون زحمت و از راه دور، آرزوی پیروزی می‌کند و این یکی جان خود را با اخلاص در راه جهاد تقدیم می‌دارد. اینان در پاسخ این سؤال رسول خدا ﷺ که چه چیزی را حاضرند به دین جدید تقدیم کنند؟ چنین گفتند: جان خود را! اگر به آب دریا بزنی، ما نیز دنبال شما خواهیم بود و اگر از صحرا عبور کنی، ما نیز پشت سر شما هستیم! و گروه انصار در این گفتار خود کاملاً صادق بودند که امر دعوت به وسیله آنان به عزت و قدرت دست یافت. در صورتی که هواداری مبتنی بر احساسات از یک جریان، این‌گونه نیست. یعنی گاهی ظاهر می‌شود و در زمان ترس یا یأس، از بین می‌رود.

زمانی که راه گناه‌کاران شناخته شود، کشمکش در می‌گیرد و هردو گروه، موضع خویش را از لحاظ دیدگاه، هدف و جهت‌گیری، به دور از ابهام مشخص می‌کند:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ [الأنفال: ۴۲].

«و بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند، با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند، با آگاهی و دلیل آشکار باشد».

بدین ترتیب یکی از سنت‌های الهی تحقق می‌پذیرد: یعنی گروه اندک مؤمن، بر گروه کافر، چند برابر پیروز می‌شود و بیشتر تماشاگران موجود در صحنه به صف مؤمنان می‌پیوندند!

پس از فراغت از مطالعه و بررسی فعالیت مسلمانان مکی، به مرحله‌ی مدنی بعثت رسول اکرم ﷺ، یعنی مرحله‌ی تشکیل جامعه و دولت اسلامی می‌پردازیم.

اسناد و نوشته‌های موجود در ارتباط با این مرحله، در مجموع کافی‌اند، و مانعی نیز در راه افزودن پاره‌ای توضیحات و مطالب تازه وجود ندارد.

لازم است که رشد و نمو جامعه‌ی اسلامی مدینه را بر این اساس مورد مطالعه قرار دهیم که به طور مستقیم از اسلام و تربیت اسلامی سرچشمه گرفته است؛ یعنی از راه قانون‌گذاری و تنظیمات و توجیهات الهی از یک سو و در سایه‌ی توضیحات، پند و

اندرزها و امر و نهی‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دیگر سو و نیز عبرت‌آموزی از یک سلسله رویدادهای مختلف شکل گرفته است. این رویدادها عبارتند از: پیروزی بزرگ مؤمنان در جنگ بدر، شکست آنان در غزوه‌ی أُحُد، شکست در اوایل نبرد حُنَین، سختی‌های غزوه‌ی احزاب، مشکلات و گرفتاری‌های داستان اِفک و ناسازگاری‌ها و مخالفت‌های برخی از مؤمنان مانند: عقب‌ماندن سه نفر از اصحاب در جنگ تبوک و توطئه‌های مستمر یهودیان مدینه قبل از اخراج‌شان از این شهر.

همه‌ی حوادث مذکور به مثابه‌ی دروس تربیتی، در عین حال بخش‌هایی از تاریخ را نیز تشکیل می‌دهند و وظیفه‌ی ما نویسندگان این است که آن‌ها را هم به عنوان جزئی از تاریخ و هم به قصد عبرت و پندآموزی، به ثبت برسانیم، زیرا چنان‌که پیش‌تر گفته شد، هدف تاریخ تربیت و آموزش است و اگر حوادث مزبور را به صورت مجزا و مستقل و تحت عنوان رویدادهای دوران بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله مورد مطالعه قرار دهیم - که همان شیوه‌ی حاکم بر نگارش کتب درسی است - درس و تجربه‌ی مورد نظر به دست نخواهد آمد. در واقع چنین درس و تجربه‌ای، آن‌گاه به دست خواهد آمد که حوادث فوق را در چارچوب سنت الهی قابل تکرار و در شرایط مناسب، مورد مطالعه قرار دهیم.

خداوند درباره‌ی غزوه‌ی بدر می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِيهِمْ رَأَى الْآعِينِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾﴾

[آل عمران: ۱۳].

«در دو دسته‌ای که باهم روبرو شدند، نشانه‌ای برای شماست. دسته‌ای در راه خدا می‌جنگید و دسته‌ای دیگر کافر بود. مؤمنان را با چشم خویش، دو برابر خود می‌دیدند و خداوند هرکس را بخواهد، با یاری خود تأیید می‌کند. بی‌گمان در این امر عبرتی برای صاحب‌نظران است.»

چنان‌چه جنگ بدر، حادثه‌ای مستقل و غیر قابل تکرار می‌بود، پند و درسی از آن به دست نمی‌آمد. در واقع پند و عبرت مذکور در آیه، به این عبارت است که: خداوند کسانی نظیر مسلمانان بدر را که خالصانه در راه او می‌جنگند، یاری می‌دهد. لذا گروه اندک مؤمنان را بر گروه چند برابر کفار پیروز می‌گرداند و اگر برابر معیارهای الهی، سربازانی شایسته وجود داشته باشند، حق را قدرت و استقرار می‌بخشند:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [الحج: ۴۱].

«کسانی هستند که اگر در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

پس پیروزی مؤمنان در جنگ بدر، نه یک رویداد واحد، بلکه یک سنت بوده است؛ سنتی قابل تکرار و اگرچه ممکن است کمی متفاوت باشد. این دقیقاً همان درسی است که باید از واقعه‌ی تاریخی آموخت. اما تلقی آن به عنوان یک حادثه‌ی منفرد، هر اندازه که در ابراز و بیان قهرمانی‌ها و از خود گذشتگی‌های بی‌نظیر و به تصویر کشیدن هیبت و عظمتِ بیش از حد این نبرد بکوشیم، از اهمیت و تأثیرگذاری آن می‌کاهد و به اصطلاح، چاشنی آن را خنثی می‌کند، زیرا آن حادثه را از شکل سنتی قابل تکرار، به حادثه‌ای بی‌نظیر و تکرارنشدنی تغییر می‌دهد و اندوخته‌ای را که مسلمانان در مراحل آینده‌ی تاریخ خود و نیز نیروی محرکه‌ای را که نسل‌های آینده‌ی این ملت از این بابت می‌توانند کسب کنند، تباہ خواهد کرد.

شرح و بیان سنت الهی در جریان شکست در غزوه‌های اُحُد و حُنین، اهمیتی کمتر از اظهار این سنت در مورد پیروزی‌های بدر، احزاب و دیگر نبردها نخواهد داشت. لذا مهم‌ترین درس ایمانی برگرفته از شکست‌ها و نیز درس برگرفته از پیروزی‌ها براساس این که تا چه حد انسان مسلمان را با سنن الهی، آشنا و تا چه میزان قلب‌اش را به خدا پیوند دهند، درس تربیتی به شمار می‌آیند و آن‌گاه که امت مسلمان، نسبت به عوامل پیروزی و علل شکست، شناخت پیدا کند، گام‌های لازم را برداشته است.

هم‌چنین ضروری‌ست که هنگام مطالعه‌ی آن دوره، به جز کتب تاریخی به قرآن و کتاب‌های سیره نیز رجوع کنیم. زمانی که خواننده و پژوهش‌گر همراه با قرآن و سیره‌نبوی و راه و روش اصحاب حرکت کند، دیگر تاریخ آن دوره، به صورت مجموعه‌ای از حوادث منفرد، مثلاً در فلان سال، فلان حادثه اتفاق افتاد، به ذهن او متبادر نخواهد شد و در واقع به صورت موجودی زنده و پویا در می‌آید که همراه با آن عواطف و آگاهی‌های ایمانی و آشنایی با سنت‌های الهی و نقش آن‌ها در واقعیت انسان و بیداری و آگاهی وی نسبت به فعالیت‌ها و اقدامات مؤمنانی که تاریخ را آفریدند، افزایش می‌یابد؛ چگونه ایمان در قلوب این گروه مؤمن رسوخ یافت؟ و در این صورت، ارزش واقعی ایمان، چه میزان خواهد بود؟

همچنین لازم است که به عنوان یکی از ویژگی‌های آن جامعه، به برقراری پیوند اخوت عمیقی بپردازیم که در راه خدا و پس از سال‌ها جنگ طولانی و بدون وقفه، میان دو قبیله‌ی اوس و خزرج، برقرار شد و خداوند بر فرستاده‌اش ﷺ منت نهاد و این امر را تحقق بخشید که:

﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾﴾
[الأنفال: ۶۲-۶۳].

«او همان کسی‌ست که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان، تقویت و پشتیبانی کرد. و در میانشان الفت ایجاد کرد، اگر همه‌ی آن‌چه در زمین است، خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌های‌شان انس و الفت برقرار کنی؛ ولی خداوند میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است.»

میان گروه‌های مهاجر و انصار، پیوند تاریخی بی‌سابقه و پایدار برقرار می‌سازد که به موجب آن، گروه انصار تمامی دارایی خود را با مهاجرین تقسیم می‌کنند و نقطه‌ی اوج این امر را کتاب خدا، این‌گونه توصیف می‌کند:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحشر: ۹].

«و (نیز برای) کسانی که پیش از آنان در دیار خود (مدینه دار الاسلام) جای گرفتند و (نیز) ایمان آورده بودند، کسانی را که به سوی‌شان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل‌های‌خود از آن‌چه (به مهاجران) داده شده احساس حسد (و نیازی) نمی‌کنند، و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان نیازمند باشند، و کسانی که از بخل (و حرص) نفس خویش باز داشته شده‌اند، پس آن‌ها راستگارانند.»

پای‌بندی شگفت‌آور مؤمنان به فرمان الهی این چنین است تا جایی که بدون دستور خدا یا اجازه‌ی پیامبر ﷺ دست به کاری نمی‌زدند. آن چنان‌که آیاتی که با «یسألونک» (از تو می‌پرسند) و «یستفتونک» (از تو فتوا می‌خواهند) شروع می‌شوند و سپس شتاب مؤمنان در زمینه‌ی انجام بی‌درنگ و فوری اوامر خدا و رسول ﷺ

بیان‌گر صحت این قضیه است. برای نمونه پس از نزول آیه‌ی تحریم شراب چنین وضعی پیش آمد، زمانی که منادی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گذرگاه‌های مدینه اعلام کرد: ای مردم! بدانید که شراب حرام شده است! آنانی که شراب در منزل داشتند و یا در حال نوشیدنش بودند، بی‌درنگ آن را دور ریختند، تا جایی که خیابان‌ها و کوچه‌های مدینه چندین روز شاهد جریان دور ریختن شراب بودند! جای آن است که این ماجرا را با تلاش‌های مستمر جوامع (پیشرفته‌ی) کنونی در زمینه مبارزه با میگساری و افزایش روز افزون آمار شراب‌خواران، مقایسه کرد. برخورد زنان مسلمان با آیه‌ی حجاب نیز چنین بود. ام‌المؤمنین عایشه شتاب آنان را در اجرای امر خدا، این‌گونه توصیف می‌کند: به خدا سوگند! هیچ کس را در امر تصدیق و ایمان به قرآن، و تنزیل، برتر از زنان انصار ندیده‌ام. با نزول آیه‌ی سوره‌ی نور^(۱).

و پس از آن که مردان‌شان آیه را برای همسران خود تلاوت کردند، همگی به سوی چادرهای‌شان شتافتند و با وضعیتی پوشیده و با وقار تمام، نماز صبح را به جای آوردند^(۲).

شکی نیست که جامعه‌ی مدینه، صورت نمونه و الگوی جامعه‌ی مسلمان و اجرای عملی اسلام است و لذا ضرورت دارد که در اثنای مطالعه‌ی آن، هم‌زمان به دو امر اقدام کنیم که هریک اسلام و اسلام را از راه اجرای عملی در آن جامعه، مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

البته نباید در زمینه‌ی الگوپذیری از جامعه‌ی مدینه تا آن جا جلو برویم که به غلط آن را جامعه‌ای مافوق بشری تصور کنیم، زیرا این کار، افزون بر نادیده‌گرفتن یک واقعیت تاریخی، امری زیان‌آور است و حداقل زیان آن، قبل از هر چیز، دست برداشتن از تلاش لازم برای رسیدن به جامعه‌ای مانند یا شبیه آن خواهد بود. بر این اساس که جامعه‌ی مزبور، مافوق جوامع انسانی است ولی ما انسان هستیم! و با این کار با دست خویش، اهداف خود را نابود ساخته‌ایم؛ در حالی که به گمان خود داریم به آن‌ها خدمت می‌کنیم!

۱- «وَلْيَضْرِبَنَّ الْجُمُورُ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» «و باید با روسری‌های خود گریبان‌هایشان را بیوشانند».

۲- آن را حافظ ابن ابی حاتم روایت کرده است.

آری! جامعه‌ای بی‌نظیر و بی‌مانند است! اما جامعه‌ای انسانی‌ست که در آن همه ویژگی‌ها، کاستی‌ها، خطاها و لغزش‌های دیگر جوامع بشری به چشم می‌خورد به همین دلیل رسول خدا می‌فرماید:

«کل بني آدم خطاء، وخير الخطائين التوابون»^(۱).

«هر آدمی گناه‌کار است و بهترین گناه‌کاران، توبه‌کنندگان‌اند».

بی‌تردید آن‌چه در جامعه‌ی صدر اسلام اتفاق افتاد، خروج از صورت بشری و تبدیل آن به جامعه‌ی فرشته‌گونه نبوده است! هرگز! و اسلام نیز چنان کار دشواری را به عهده‌ی آن نمی‌گذارد و براین اساس به پیامبر، وحی شده است که خطاب به عنادگران قریشی بگوید:

﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ ﴿۹۳﴾ [الإسراء: ۹۳].

«پروردگار من پاک و بی‌عیب است، مگر من جز انسان فرستاده شده‌ای از سوی خدا هستم»!

در واقع آن جامعه به چنان نقطه‌ی اوجی رسیده بود که مسلمانان، نوافل و مستحبات اسلام را تکلیف واجب تلقی می‌کردند و به خاطر نزدیکی به خدا و محبت پیامبرش، این اعمال غیر واجب را داوطلبانه انجام می‌دادند و روز آخرت همیشه اذهان‌شان را به خود مشغول داشته بود و یاد آن روز در افکار و تپش قلب و حرکات بدنی‌شان نمود داشت و چنان مدارج طاعت و فرمان‌برداری را پیمودند که خداوند این گونه توصیف‌شان می‌کند:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ ﴿۱۹۱﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

«کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلویشان افتاده، یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. [و می‌گویند]: پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزّه و پاک‌ی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار!»

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ ﴿۳۰﴾ [فصلت: ۳۰].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خداست و سپس پا برجا و ماندگار می‌مانند، فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند [و به آن‌ها می‌گویند]: که نترسید و غمگین نباشید و شما را مژده باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد».

ولی به هر حال آنان انسان‌اند: گاهی دچار ضعف می‌شوند زمانی علایق مادی آن‌ها را به خود مشغول می‌کند، گاهی خواسته‌های انسانی، آنان را به سوی خود می‌کشاند و بلکه بعضی را به ارتکاب گناه وادار می‌نماید. اما به سرعت پشیمان می‌شوند و این است که آنان را از دیگران متمایز می‌گردند:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ اللَّهُ إِلَيْهِ أُولَٰئِكَ يَفْعَلُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١٣٦﴾﴾ [آل عمران: ۱۳۵-۱۳۶].

«و کسانی که چون مرتکب کار زشتی شوند یا بر خود ستم کنند، الله را به یاد می‌آورند، پس برای گناهان‌شان آمرزش می‌خواهند، و چه کسی جز الله گناهان را می‌آمرزد؟ و به آنچه کرده‌اند، در حالی که می‌دانند (که گناه است) پا فشاری و اصرار نمی‌کنند. آن‌ها پاداش‌شان آمرزشی از (جانب) پروردگارشان و باغ‌هاییست که از زیر (درختان) آن جوی‌ها جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، و پاداش (نیکو کاران و) اهل عمل چه خوب است»

بی‌تردید از لحاظ تربیتی کاملاً مناسب است که از همان ابتدا، تصویری از نقاط درخشان و برجسته‌ی آن جامعه را در اختیار دانش‌آموز سطوح پایین قرار دهیم، زیرا فطرتاً در مرحله‌ای قرار دارد که نمونه‌ها و الگوهای ممتاز و منحصر به فرد و شجاعت‌ها او را به شگفتی و تحسین وا می‌دارد. از این رو آشنایی با نمونه‌های بی‌نظیر و برجسته، فعال‌ترین نقش را در روند پرورش فضایل مطلوب در نوجوانان ایفا خواهد کرد. اما خواننده بزرگسال و با تجربه، به رغم ظهور و بروز همه‌ی کارها و تحرکات بی‌نظیر و قهرمانانه در جامعه‌ی مزبور، ضرورتاً باید نسبت به ماهیت و طبیعت بشری آن جامعه، شناخت کامل داشته باشد.

پس از مطالعه و شناخت جامعه‌ی مسلمان مدینه به این شیوه که نشان‌گر تطابق کامل بین اصول و مفاهیم تئوریک اسلام و صورت عملی و تطبیقی آن است ضمن

تأکید هم‌زمان بر واقعیت بشری جامعه‌ی مزبور و وقوع اشتباهات طبیعی انسانی در آن و توضیحات و راهنمایی‌های مکرر قرآن و سنت در راستای تصحیح این خطاها، به یکی دیگر از موضوعات و مسائل آن دوره، یعنی کشمکش میان جامعه‌ی مسلمان و جاهلیت حاکم بر دیگر نواحی شبه جزیره‌ی عربستان می‌پردازیم که معمولاً تحت عنوان کلی (غزوات) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. نوشته‌های فراوان و خوبی در این زمینه در دست داریم و دلیل اصلی صحت و سلامت این نوشته‌ها آن است که از کتب سیره و منابع اصیل اسلامی - و نه از آثار خاورشناسان - گرفته شده است و تنها یک مبحث را بدان‌ها می‌افزاییم که راهنمای ما در خصوص این کار مطالعاتی هدفمند خواهد بود.

پیش‌تر گفتیم که موضع‌گیری جاهلیت در برابر دعوت به (لا إله إلا الله) مسأله‌ای شخصی و فردی نبوده است، بلکه موضع‌گیری خصمانه‌ی جاهلیت در برابر دعوت مزبور، به مثابه‌ی پدیده‌ای تاریخی، در همه جا و همه دوران‌ها تکرارپذیر خواهد بود. برای اساس نبرد میان دولت مسلمان مدینه از یک سو و قریش و سایر قبایل عرب از دیگر سو، در واقع تحقق این پدیده به شمار می‌آید و به مثابه‌ی یکی از سنن حتمی و قطعی الهی حاکم بر جنگ بین حق و باطل، امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. مادامی که جاهلیت، توان سرکوبی و نابودی دعوت الهی را داشته باشد، اجازه‌ی استقرار و گسترش‌اش را در دنیا نخواهد داد. و در طول تاریخ چنین امری اتفاق نیفتاده و اگر خداوند اراده نکند هرگز روی نخواهد داد:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيَّةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ

عَذَابَ الْخُرِّي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۹۸﴾ [یونس: ۹۸].

«هیچ قوم و ملتی ایمان نیاورده‌اند تا ایمان‌شان برای‌شان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوار کننده را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی [از نعمت‌ها] برخوردار کردیم.»

حتی در این‌جا هم سنت نزاع جاهلیت با دعوت (لا إله إلا الله) تغییر نیافته است، بلکه مشیت الهی بر قبول دعوت توسط قوم یونس، جاری شده است و دیگر جاهل به شمار نمی‌آیند!

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾

[ابراهیم: ۱۳].

«کافران به پیامبران خود گفتند: یا به آیین ما باز می‌گردید یا این که شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم».

آن‌ها حتی از پذیرش پیشنهاد صلح و ترک مخاصمه از جانب دعوت، خوداری می‌کنند!

﴿وَإِنْ كَانَ ظَاقِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِءَ وَظَاقِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۸۷﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾

[الأعراف: ۸۷-۸۸].

«و اگر گروهی از شما بدان‌چه مأمور به آن هستم ایمان بیاورند و دسته‌ای ایمان نیاورند، منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند. اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم، مگر این که به آیین ما باز گردید».

در واقع اینان یقیناً می‌دانند که دعوت، بر حق و آنان بر باطل‌اند؛ هرچند در ظاهر و از روی خود بزرگ‌بینی حقیقت را انکار کنند:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۴].

«ستم‌گرانه و مستکبرانه، معجزات را انکار کردند، اگرچه که در دل بدان‌ها یقین و اطمینان داشتند».

افزون بر آن می‌دانند که حق هر زمان در قلب گروهی مؤمن رسوخ و استقرار یابد، راه خود را به سوی قلب‌های بیشتری ادامه می‌دهد و در حالی که خودشان در مسیر زیان‌کاری هر چه بیشتر گام بر می‌دارند و بر این اساس هرگز امکان ندارد که در برابر دعوت اسلام، از خود آشتی‌پذیری نشان دهند هرچند یک کلمه با آنان به مخالفت نپردازد و مانند شعیب درخواست صلح و آشتی کند!

سپس در پناه ثبات و پایداری گروه مؤمن، در برابر نیرنگ‌های مستمر و تلاش‌های فتنه‌جویانه و اصرار بر آزار، اذیت، شکنجه و به کارگیری همه‌ی ابزارهای فشار، ارباب و

ترور سنت الهی به مرحله‌ی تکامل و پایانی خود می‌رسد و با تغییر وضعیت، امر دعوت استقرار می‌یابد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰلسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ٥٥].

«خداوند به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جای‌گزیندر زمین خواهد کرد، چنان‌که پیشینیان را جای‌گزین قبل از خود کرده است. هم‌چنین‌آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پا برجا و برقرار خواهد کرد و خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش تبدیل می‌نماید، زیرا آنان مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک برای من قرار نمی‌دهند».

تقدیر الهی بر این است که دین اسلام، توسط رسول خاتم صلی الله علیه و آله بر همه‌ی ادیان پیروز گردد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [الفتح: ٢٨].
«خداست که پیامبر خود را با رهنمون و آیین راستین، روانه کرده است، تا آن را بر همه‌ی آیین‌ها پیروز گرداند».

تقدیر الهی این بود که دین اسلام در دوران زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم از جنبه‌ی وحی آسمانی و هم از لحاظ اجرای عملی در جهان، به مرحله‌ی کمال برسد. موسی علیه السلام به این علت در زمان زندگی خود، شاهد برپایی حکومت توحیدی در سرزمین مقدس نبود که بنی اسرائیل از ورود به جنگ، خودداری کردند و خطاب به پیامبر خود گفتند:

﴿فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ [المائدة: ٢٤].

«پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما در این جا نشسته‌ایم»!

اما امت محمد صلی الله علیه و آله از جنگ با کفار قریش، هیچ ابایی نداشتند و تردیدی به خود راه نمی‌دادند و خطاب به پیامبر چنین می‌گفتند: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما

هم در کنار شما خواهیم جنگید!» و بدین گونه دولت اسلامی در زمان زندگی رسول اکرم ﷺ برپا شد و تمامی شبه جزیره، آن را از طریق صلح یا جنگ پذیرفت و به خاستگاه و پایگاه انتشار دعوت در نقاط مختلف جهان تبدیل شد و اگر عیسی علیه السلام در زمان زندگی خویش به تأسیس و اداره‌ی دولت توفیق نیافت، علتش را باید در تقدیر الهی جستجو کرد.

در واقع تقدیر الهی بر این جاری شد که خاتم پیامبران شخصاً دولت خود را تأسیس و اداره کند. سپس براساس تقدیر الهی، حکومت بر پایه‌ی دستورات خدا در زمان زندگی رسول اکرم ﷺ به مثابه‌ی نمونه‌ای بی‌سابقه، شکل عملی و عینی به خود گرفت! و اگر داود و سلیمان در دولت‌های‌شان برای مدتی بر مبنای شریعت الهی حکومت کرده‌اند، این دولت‌ها و قوانین‌شان مختص قوم بنی اسرائیل بوده است و صرف‌نظر از تحریفات به وجود آمده در آن‌ها حکومت‌های داود و سلیمان، الگوی تعلیم روند اجرای شریعت الهی در جامعه‌ی بشری و وضعیت جهان تحت حکومت برنامه‌ی الهی، به شمار نمی‌آیند. اما زمانی که مسیحیان در قرن چهارم میلادی، دولت خود را بنا نهادند، دین خود را تحریف کردند و آن را از شریعت و عرصه‌ی جامعه، کنار زدند و از حکومت براساس اوامر خدا دست برداشتند. در واقع این پاپ‌ها بودند که به میل خود و بدون توجه به قوانین الهی، به وضع مقررات حلال و حرام پرداختند:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أَمْرُهُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [التوبة: ۳۱].

«یهودیان و مسیحیان به جز خداوند، علمای دینی و پارسایان خود را نیز به خدایی پذیرفته‌اند و مسیح، پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. بدیشان فقط دستور داده شده است که تنها خدای یگانه را پرستند. جز معبود برحق معبودی دیگر نیست و او پاک و منزه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آن‌ها را شریک او قرار می‌دهند».

اما در تقدیر الهی، وضعیت دین خاتم چیز دیگری بوده است. قبل از هر چیز با رسالت و مأموریت حضرت محمد ﷺ دین به مرحله‌ی کمال رسیده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

«امروز دین شما را برای تان کامل و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

پس از آن، این دین برای همه‌ی بشریت و در همه‌ی زمان‌های آینده نازل شده است و دروازه دعوت آن بر روی همه‌ی مردم برای پذیرش اسلام گشوده خواهد بود. تقدیر خداوند نعمت‌دهنده، بخشاینده و پاک بر این جاری شده است که برنامه‌ی الهی در زمان خود حضرت محمد ﷺ و تحت نظارت و اشراف ایشان به شیوه‌ای کامل به مرحله‌ی اجرا در آید و یارانش چنان آموزش ببینند که پس از وی بتوانند حکومتی کاملاً اسلامی در راستای حکومت ایشان بر پا کنند و همچنین مقرر می‌دارد که دین اسلام، تا روز قیامت به عنوان تجربه‌ی واقعی و کامل به صورت اندوخته و ذخیره برای حکومت اسلامی، باقی بماند و مسلمانان نیز هر زمان که اراده کنند با مراجعه به آن، حکومت خداوند را در زمین بر پا دارند.

ویژگی‌های این دعوت و این امت به طور خلاصه در این فرموده خداوند آمده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت] انسان‌ها آفریده شده‌اید».

خواننده‌ای که تاریخ این دوره را به قصد آمادگی برای روی آوردن به تاریخ امتی بی‌نظیر مطالعه می‌کند، باید ویژگی‌های امتی را که برنامه‌ی الهی را برای طولانی‌ترین دوره‌ی زمانی تاریخ، به مرحله‌ی اجرا در آورده است، بشناسد.

دوران صدر اسلام استمرار عملی دوران بعثت نبوی و ادامه‌ی تطبیق اسلام به عنوان یک الگوی واقعی در جامعه‌ی بشری است. هم‌چنین مدل حقیقی اسلام و واقعیت عملی آن در دوره پیشرفت و شکوفایی، ویژگی‌های این دین و امتی به شمار می‌آید که آن را به مرحله‌ی اجرا در آورده است.

ویلفرد کنت ول اسمیت^(۱)، خاورشناس کانادایی در کتاب (الإسلام في التاريخ الحديث)^(۲)، هنگام مقایسه‌ی میان اسلام و مسیحیت، به شرح این ویژگی پرداخته است و می‌گوید: «مسیحیت به اعتبار این که تحقق حکومت الهی در این جهان ناممکن است، آن را به جهان دیگر موکول کرده است، چرا که خطاکاری و کوتاهی در

۱ - Wilfred Cantwell Smith

۲ - Isiam in Modern History

انجام وظیفه و کجروی، ریشه در سرشت انسان دارند. بنابراین، موجودی اصلاح‌ناپذیر است. اما اسلام بر این مسأله تأکید کرده است که تحقق حکومت الهی در این دنیا - و نه دنیای دیگر - وظیفه‌ی انسان است. از این رو مسلمانان برای برپایی چنان حکومتی و نیز هدایت حرکت تاریخ و تصحیح مسیرهای انحرافی آن - هرچند به قیمت جان خود - پیوسته در تلاش‌اند. لذا فداکاری در راه اسلام^(۱) به مثابه‌ی یک واقعیت، دستاوردی مثبت در پی دارد و آن تلاشی‌ست تا انحرافات به وجود آمده را تصحیح و اصلاح کند. در حالی که فداکاری در فرهنگ مسیحیت، معنایی سلبی دارد و از انسان مسیحی می‌خواهد به جای اصلاح مسیر انحرافی چرخ تاریخ، در برابر آن بایستد تا لگدکوب و نابودش سازد! پس انسان مسیحی بر پایه‌ی آموزه‌های دینی، مرگ و نابودی خویش را در زیر چرخ‌های تاریخ بر سعی و کوشش در راه اصلاح مسیر منحرف شده و بازگرداندن آن به راه راست ترجیح می‌دهد^(۲).

صرف‌نظر از خبثت این خاورشناس چنین اظهار نظری، دقیق و جای تأمل است^(۳).

آری! اسلام و همه‌ی نظام‌ها و الگوهای آن در مجموع نظامی‌ست که در زندگی انسان از قابلیت اجرایی برخوردار است و خداوند حکیم و آگاه به تشریح و توضیح آن پرداخته است تا انسان واقعیت زندگی خود را با آن همگام و هماهنگ و اسلام را از حالت نظری محض خارج نماید.

امت اسلامی به ویژه در قرن‌های درخشان اولیه، به اجرای عملی دین خود در جهان واقعیت پرداخته و با وجود انسان - و نه فرشته - بودن خود را به مدارج بالاتر ارتقا داده است و در همان حال ماهیت و قابلیت اجرای عملی احکام اسلام در جهان

۱- منظورش جهاد است، اگرچه نامی از آن نبرده است!

۲- نک: فصل مقدماتی کتاب خاورشناس کانادایی به زبان انگلیسی چاپ اکسفورد، ص ۹.

۳- نامبرده یکی از خبیث‌ترین خاورشناسان معاصر و شاگرد مکتب [هامیلتون] گیب (یکی از برجسته‌ترین استادان خبثت) است. یکی از نشانه‌های خبثت وی این است که به پاره‌ای از عظمت‌ها و امتیازات اسلام اعتراف می‌کند تا جایی که خواننده مسلمان را فریب می‌دهد که از او ستایش کند! با این که افکارش به وسیله سموم فکری خاورشناس مزبور، مسموم شده است! (نک: المستشرقون والإسلام).

واقع را به اثبات رسانده است. ارزش و اهمیت حقیقی این دوره از تاریخ اسلام در همین است.

بی تردید نسل‌های نخستین - و به ویژه نسل منحصر به فرد اول اسلام - بار دیگر در صحنه‌ی وجود پدیدار نخواهد شد^(۱). با این وصف عملکردش به عنوان اندوخته‌ی واقعی و ارزشمند، برای همه‌ی نسل‌های امت اسلامی بر جای می‌ماند و آنان را برای بازگشت به دوران اجرای عملی اسلام، تشویق و ترغیب می‌کند و این تلاش، ذاتاً کاری مثبت و مثمرتر است، هرچند به تمامی نتایج مورد نظر نیز دست نیابد.

شخصی را در نظر بگیرید که در دامنه‌ی کوهی نشسته و می‌داند که فردی تا قله‌ی کوه بالا رفته است و او نیز برای صعود دست به کار می‌شود و تا نصف و بیشتر راه بالا می‌رود و گاهی پس از طی مسافتی، به علت خستگی شدید دست از تلاش برمی‌دارد.

شخص دیگری را در نظر بگیرید که در دامنه‌ی کوه ایستاده و به قله نگاه می‌کند و با خود چنین می‌گوید: صعود به قله‌ی کوه، امری محال است! حتی بالا رفتن از چنین کوه بلندی ناممکن است. بنابراین، از بالا رفتن به کوه دست برمی‌دارم و در پایین کوه می‌مانم.

کدام یک از این دو شخص برای انسانیت مفیدند و کدام یک ذاتاً برتر هستند؟ پس کسی که نخستین بار تا قله‌ی کوه بالا رفته است، چه وظیفه‌ای در زندگی همه‌ی آنانی به عهده دارد که پس از وی می‌آیند و می‌کوشند تا مانند او به قله صعود کنند هرچند تا نیمه یا سه چهارم مسیر را بالا روند و یا پس از طی مسافت کوتاه دیگری، تلاش‌شان با ناکامی مواجه شود؟ در واقع آنان نقش بزرگی را عهده‌دار بوده‌اند و بسیار قابل تقدیرند.

بنابراین، برای آن نسل بی‌همتا و نیز ممتاز و افتخارآفرین، ارزش و احترام بسیاری قائل هستیم، زیرا به عنوان نیرویی فعال همه‌ی نسل‌ها را به جای توقف در نقاط پایین و نشستن در پای کوه، به کوشش برای صعود به نقطه‌ی اوج تشویق می‌کند. چه بسا همین مسائل سبب شده است تا خاورشناسان، بسیار تلاش کنند هرچه بیشتر به تحریف و زشت‌نمایی آن دوره از تاریخ بپردازند، به این امید که درخشندگی آن را

۱- می‌گوییم تکرار نخواهد شد، اما نه به طور یقین، زیرا فقط خدا از عالم غیب خبر دارد!

خاموش کنند و روشنایی آن را از دید نسل‌های بعدی پوشیده نگه دارند، تا حتی تصور صعود و پیشروی دوباره را نیز به ذهن خود راه ندهند:

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

[الصف: ۸].

«می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند، ولی خداوند نورش را کامل خواهد کرد، اگرچه کافران دوست نداشته باشند».

اما احترام و افتخار نسبت به دوره‌ی تاریخی مزبور و عنایت به ابراز و اظهار شکوه و عظمت آن، به خاطر مطلبی‌ست که اندکی پیش بدان اشاره شد؛ یعنی دستمایه و اندوخته‌ای فعال و زنده برای همه‌ی انسان‌هایی که برای صعود و نه سقوط، از آن بهره می‌گیرند. در عین حال باید از اشتباهی که اکثراً مرتکب می‌شویم، برحذر باشیم و نباید آن دوره را دوران فرشتگان و انسان‌های آن را فرشتگانی پاک و معصوم تصور کنیم که هیچ نوع خطا و انحرافی در کارشان راه ندارد؛ فرشتگانی که خداوند در توصیف آن‌ها می‌فرماید:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶].

«در آن‌چه بدیشان دستور داده است، از خدا نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

چنان‌چه از روی حسن نیت، در برشمردن امتیازات و محاسن جامعه‌ی اسلامی آن دوره مبالغه کنیم، ناآگاهانه فرصت واکنش‌های مضر را برای بهره‌برداری حيله‌گرانه در اختیار دشمنان دین قرار می‌دهیم تا مردم را از بازگشت جدی به اسلام باز دارند. دشمنان از یک سو این تصور را به ذهن مردم القا می‌کنند که هر اندازه بکوشند، نخواهند توانست اسلام راستین را به مرحله‌ی اجرا درآورند، زیرا این امر مستلزم وجود انسان‌های نمونه‌ای است که پس از سپری‌شدن دوره شکوه و عظمت، دیگر وجود خارجی ندارند. از سوی دیگر، به مردم تلقین می‌کنند که اسلام حداکثر ۳۰ سال و حتی کم‌تر در عرصه‌ی زندگی بشر تحقق یافته و سپس کارش به پایان رسیده است! مسلمانان به انسان‌هایی عادی تبدیل شده‌اند که گویی پیامبری از عالم وحی بر آنان نازل نشده است و به گمان آنان از آن‌جا که اسلام، دیگر در عالم واقعیت قابل اجرا نیست، هرگونه تلاش در راستای احیای دوباره آن، بی‌معنا و بیهوده خواهد بود.

در فصول آتی کتاب با تفصیل بیشتری به این تلقینات مسموم کننده خواهیم پرداخت. اما مانعی ندارد که در این جا به پاره‌ای از حقایق اشاره کنیم:

امور غیر قابل انکار مربوط به دوره شکوفایی و عظمت اسلام،^(۱) عبارت است از: انجام داوطلبانه‌ی مستحبات (عبادات غیر واجب) و تلقی آن‌ها به عنوان عبادات واجب، به خاطر نزدیکی به خدا و دوستی رسول اکرم ﷺ توسط مسلمانان. اما دست کم، عباداتی که خداوند در این دین آن‌ها را واجب اعلام کرده، تکلیف همیشگی همه‌ی مسلمانان و همه‌ی نسل‌هاست و خودداری از انجام آن‌ها بازخواست دنیوی و اخروی یا هردو را (براساس مشیت الهی) در پی خواهد داشت و چنین تکالیفی مافوق توان و طاقت انسان نیستند:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾

[البقرة: ۲۸۶].

«خداوند به هیچ‌کس جز به اندازه‌ی توانایی وی تکلیف نمی‌کند. هر کاری انجام دهد، برای خود انجام داده است و هر کار [بدی که] بکند، به زیان خود کرده است.»

به عبارت دیگر انجام تکالیف دینی، از ویژگی‌های دوران عظمت و شکوفایی اسلام نیست، زیرا این امر به خودی خود، نه امتیاز، بلکه وظیفه‌ای است که کوتاهی در انجام آن موجب بازخواست خواهد شد. در واقع صورت منحصر به فرد انجام داوطلبانه‌ی این تکالیف و حتی مافوق واجبات شمردن آن‌ها است که امتیاز به شمار می‌آید که نه حالت تکلیف دارد و نه شرط قیام و برپایی اسلام در جهان است. در واقع اسلام در حالت عادی از راه انجام حداقل تکالیف که در حد توان و طاقت همه انسان‌ها و همه‌ی نسل‌هاست، برپا می‌شود و با تحقق اسلام منافع و دستاوردهای فراوانی برای همه بشریت به دست می‌آید که هیچ نظام دیگری قادر به تحقق‌شان نخواهد بود.

۱- واقعیت آن است که صورت عادی اسلام که از طریق اجرای آن منافع بسیاری عاید جامعه‌ی انسانی می‌شود و نظام‌های دیگر قادر به تأمین آن‌ها نیستند، به مدت چند قرن - با وجود وقوع انحرافات و کج‌روی‌های مسلمانان - در جهان تحقق عملی یافته است.

۱- در پاورقی‌های قبل به این معنا اشاره شده است.

۲- عبادت‌های کم‌نظیری که با طیب خاطر و فراتر از حد تکلیف و فرایض انجام می‌گرفتند، پس از قرن‌های ممتاز اولیه، به هیچ‌وجه از میان نرفته، بلکه شمارشان کاهش یافته است و از حالت جمعی، به انفرادی تقلیل پیدا کرده‌اند. این نمونه‌ها در حقیقت نقطه‌های درخشانی هستند که در همه‌ی دوره‌های تاریخ اسلام به چشم می‌خورند و دانشمندان، رهبران سیاسی، فرماندهان نظامی، دعوت‌گران و مریبان را در بر می‌گیرند.

با ژرف‌نگری در این حقایق جا دارد به طور گذرا و مختصر به توضیح دوره‌ی صدر اسلام باز گردیم:

در آغاز این دوره، با شورش مرتدان روبرو می‌شویم. از همان لحظات نخست باید برای خوانندگان و پژوهش‌گران روشن شود که اینان به راستی اسلام را نپذیرفته و بلکه در برابر قدرت غالب اسلام به ظاهر تسلیم شده بودند. لذا برگشتن‌شان از دین جای شگفتی نیست، زیرا تصورشان این بود که با وفات رسول اکرم ﷺ طومار دولت اسلامی در هم پیچیده می‌شود، زیرا اینانی که هم‌چنان به باورهای جاهلی یا بقایای آن در دوران خود دل‌بسته بودند، چشم از دیدن حقایق دینی گرفته شده از کتاب و سنت، فرو بسته و از درک این مسأله ناتوان بودند که خداوند اسلام را به این منظور نازل فرموده که باقی بماند و در جهان استقرار یابد و بر همه‌ی ادیان غالب شود و به یقین این امر ارتباطی با زندگی شخصی پیامبر ﷺ نخواهد داشت. خطاب قرآن در این زمینه چنین است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

«تو هم می‌میری و همه‌ی آنان نیز می‌میرند».

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ [الأنبياء: ۳۴].

«ما برای هیچ انسانی پیش از تو، زندگی جاودان قرار ندادیم».

در جای دیگر چنین آمده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹].

«خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت، رهنمود و آیین راستین فرستاده است تا این آیین را بر همه‌ی آیین‌های دیگر چیره گردانند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

هم‌چنین چشمان بی‌بصیرت آنان قادر به دیدن این نکته‌ی بسیار مهم نبوده است که امکان ندارد خداوند امور دینی را که از حمایت مؤمنانی با چنان ایمان عالی و راسخی برخوردار است، به افراد اندکی بسپارد که با سست شدن ایمان‌شان و با خروج از دین، بنیان‌های آن دچار تزلزل شود!

با این وجود مسأله‌ی ارتداد در جای خود، یک بحران به شمار می‌آید و ابوبکر به خوبی از پس آن برآمد! هرچند دوران زندگی او برای حل این بحران، مهم و در مقایسه با عظمت شخصیتش بسیار کوتاه بود، به‌ویژه وقتی که گروهی از مردم می‌خواهد او را با عمر مقایسه کنند و عمر را بر وی ترجیح دهند!^(۱)

پس از پیامبر ﷺ ابوبکر به راستی از نظر روحی برترین شخصیت به شمار می‌آید و موضع‌گیری‌های مشهورش درباره سه مسأله به تنهایی برای اثبات این امر کفایت می‌کند:

- ۱- موضع‌گیری ایمانی او که به خاطر آن لقب (صدیق) گرفت.
- ۲- موضع‌گیری وی هنگام وفات پیامبر ﷺ که عمر از شدت اندوه به شدت برآشفته تا جایی که شمشیر خود را به قصد کشتن کسی که «تصور کند» پیامبر ﷺ وفات کرده است، از غلاف بیرون کشید. اما زمانی که ابوبکر خطاب به مردم گفت: «ای مردم! هرکس که محمد را می‌پرستید، باید بداند که او از دنیا رفته است! و هرکس که خدا را می‌پرستید، بداند یقیناً خدا زنده است و هرگز نخواهد مرد!» و این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد فقط یک پیامبر است و پیش از او پیامبرانی بوده و [از دنیا] رفته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، دور می‌زنید و به عقب بر می‌گردید؟!»

۱- این امر را به روشنی در کتاب: «عبقریة عمر» اثر عباس محمود عقاد ملاحظه می‌کنیم.

این بود که عمر به ایمان خود بازگشت و خداوند آرامش قلبی به او بخشید.

۱- موضع گیری او در برابر مرتدان که اصحاب بزرگ رسول خدا ﷺ را به شدت مضطرب و نگران ساخت و از او خواستند که جنگ با از دین برگشتگان را تا زمان بازگشت سپاهی که در اجرای اوامر رسول اکرم ﷺ به جنگ با رومیان فرستاده بود به تعویق اندازد. اما قاطعیت ابوبکر به این گفت و گوها و مناقشات پایان داد. خلیفه دوم عنوان یکی از سرسخت ترین مخالفان جنگ با مرتدین در آن مقطع در این باره می گوید: «به خدا سوگند! وقتی دیدم که خداوند ابوبکر را [که صلح طلب ترین فرد اصحاب بود] تا این اندازه به جنگ علاقه مند ساخته است، اطمینان یافتم که حق با او است!»

موضع گیری های سه گانه ی فوق در کنار دیگر اقدامات و کارهای ابوبکر در زمان کوتاه خلافت، تکیه گاه اسلام به شمار می آیند و خداوند از طریق آن ها دین خود را عزت و قدرت و استقرار بخشید و به راستی این تصمیم گیری ها شایسته ی قدردانی و ستایش هستند.

این پند بسیار بزرگی ست، نه فقط در ارتباط با شخص عمر و سلمان اگرچه هردوی آنان در این زمینه در جایگاه والای انسانی قرار داشتند، بلکه یکی از آموزش های بزرگ اسلامی به شمار می آید و اجرای عملی اسلام در عرصه ی سیاست این چنین است!

پس سخت گیری عمر در زمینه ی اجرای شریعت الهی در جامعه، در عین حال با پای بندی جدی او به احکام خدا همراه بود. و هر اندازه ی حاکم در خصوص اجرای قوانین الهی در جامعه شدت عمل نشان دهد، متقابلاً مردم نیز برای ملزم ساختن وی به اجرای کامل شریعت خداوند، شدت عمل نشان خواهند داد و این همان اسلامی ست که باید مسلمانان در همه جا و هر دورانی در عملی کردن آن بکوشند.

درست است که در جامعه ی اسلامی آن دوره، مراکز و نهادهای لازم برای ملزم ساختن مردم به پای بندی به چنان خط مشی و سیاستی، وجود نداشت و بدین جهت مردم این گونه سیاست گذاری ها را اقدامات و تدابیر شخصی برخی افراد شاخص امت می پندارند که قابلیت الگوپذیری ندارد و بر این اساس برای بعضی از خوانندگان و پژوهشگران متأثر از جریانات فکری جدید، این تصور ایجاد شده است که اسلام، از نظام حکومتی مشخص و تعریف شده ای برخوردار نیست! و این از هر حیث، پندار باطلی بیش نیست، زیرا اصول تعریف شده ی حکومتی براساس آن چه در «قوانین

اساسی» کشورها و در قالب اصطلاحات سیاسی معاصر آمده است، در کتاب و سنت موجود است^(۱) و اجرای عملی روشن و کامل آن نیز در حکومت خلفای راشدین و گفتار و کردار آنان به زبان آن دوره وجود دارد و در هنگام اجرا از آن‌ها به عنوان سوابق قانونی استفاده می‌شود و اهل شورا یا اهل حل و عقد، نهادی است که به نمایندگی از مردم، نظارت بر اعمال حاکمان را بر عهده دارد و گفته‌های‌شان برای حاکم، قابل قبول است و چنین نظامی از هر لحاظ کامل و بی‌نقص به نظر می‌رسد. اما مسأله این است که همه‌ی این موارد در قالب بندهای قانونی نوشته و تدوین نشده‌اند، زیرا قلب‌های مسلمانان از نور اسلام انباشته شده بود و این دین را چنان در درون خویش و در جامعه، به شکلی زنده و پویا تحقق بخشیده بودند که با در دست داشتن کتاب و سنت پیامبر ﷺ دیگر نیازی به تدوین قوانین در قالب اصطلاحات معین و تعریف شده در خود احساس نمی‌کردند.

زمانی که آشوب‌ها و فتنه‌ها یکی پس از دیگری - از جمله کشته‌شدن خلیفه سوم و سپس مصیبت اختلاف علی و معاویه S و... - بروز کرد و نظام سیاسی را به لرزه افکند، چنان که طرفداران کنونی دموکراسی گمان می‌کنند، این لرزه از فقدان قوانین مدون و مؤسسات حامی آن ناشی نشده بود که اگر قانون و مؤسسات قانونی وجود داشت، جلوی آن‌چه را اتفاق افتاد، می‌گرفت!

واقعیت آن است که لرزش ویرانگری رخ داده، اساساً معلول و پیامد وضعیت خاص و منحصر به فرد و بی‌نظیر تاریخ اسلام در آن مقطع زمانی بوده است. این وضعیت عبارت بوده است از: انتشار سریع دعوت اسلامی و پیوستن ملل گوناگون به جمع مسلمانان در مدتی بسیار کوتاه و فقدان فرصت کافی برای این تازه‌مسلمانان، در کسب آموزش‌های دینی لازم هم‌چون مهاجرین و انصار بوده و اساساً رساندن تازه‌مسلمانان به سطح آموزشی و تربیتی لازم برای پیوستن به جامعه‌ی اسلامی در آن سال‌های اندک از توان همه‌ی مریبان اسلامی خارج بوده است. اگر توطئه‌های داخلی و خارجی صورت گرفته از جانب یهودیان، زرتشتیان و... بر ضد اسلام و نفوذ آنان به درون برخی «توده‌های» تازه‌مسلمان فاقد تربیت و شناخت کافی اسلامی را به مسأله‌ی فوق

۱- در دوران خلیفه اول اجتهاد در امور مهم از طریق استنباط از احکام شرعی ثابت، به منابع فوق افزوده شد و استمرار یافت.

بیفزاییم، آن گاه درک و فهم چگونگی و نوع لرزه‌های سیاسی آن مقطع تاریخی امری بسیار ساده خواهد بود.

حال باید پرسید آیا وجود (قانون) مدون و نهادهای مربوطه، به تنهایی می‌توانست از وقوع لرزه‌های ویران‌گر رخ داده، جلوگیری کند؟!

از سوی دیگر آیا قانون اساسی تدوین‌شده و مؤسسات و نهادهای مستقر در کشورهای دموکراتیک، حامی نظام دموکراسی‌اند یا آموزش و آگاهی مردم برای حفظ حقوق خود و مقاومت و ایستادگی در برابر هر نوع تجاوز و پامال‌شدن این حقوق مانع از به وجود آمدن آشوب می‌شود؟!

با وجود قانون اساسی و مؤسسات و نهادهای حامی آن در برابر راه‌ها و نقشه‌های پیچیده‌ی نفوذ شبکه‌های گسترده‌ی یهود و کشتن رئیس‌جمهور یک کشور^(۱) و خریدن آرای نمایندگان پارلمان با تطمیع، تهدید و ارباب به منظور افزایش هر چه بیشتر منافع و مصالح در هم‌تنیده شده‌ی یهودیان^(۲)، مردم این کشورها دست به چه کاری می‌توانند بزنند؟

این بدان معنا نیست که بر کج‌روی‌های پیش آمده پس از حکومت شیخین مهر تأیید بزنیم یا برای ایجاد (مؤسسات) و نهادهایی که به مفاهیم سیاسی اسلامی، صورت اجرای عملی بیخشدند، دست از کوشش برداریم، بلکه می‌خواهیم خاطر نشان سازیم که از دیدگاه ما (تربیت) نسبت به برپایی مؤسسات، به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار است. چرا که در غیاب تلاش مستمر برای پاسداری از اجرای درست اسلام، نهادهای قانونی به راحتی می‌توانند از روح و محتوای حقیقی تهی گردند و به ابزار دست حاکمان سرکش و مستبد تبدیل شوند!

به همین مناسبت می‌گوییم: حکومت خلیفه دوم در عرصه‌ی اجرای واقعی اسلام، در این حد اعلا قرار داشت. چرا که جامعه‌ی اسلامی و نه تنها شخص عمر، به مدارج والای تربیت لازم برای اجرای عملی اسلام دست یافته بود، زیرا برخلاف تصور بیشتر مردم، این کار به تنهایی وظیفه‌ی شخص حاکم، نیست. بلکه مسؤولیت حاکم و مردم

۱- مانند کشته‌شدن ان اف کندی، رئیس‌جمهور آمریکا، در سال ۱۹۶۳.

۲- نظیر آنچه که در همه‌ی پارلمان‌های اروپایی و آمریکایی اتفاق می‌افتد.

در این زمینه، یکسان است و اجرای تطبیق واقعی آن، همواره نتیجه‌ی همکاری و تعامل هم‌زمان زمام‌دار و مردم خواهد بود.

فردی خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: عمر در کارها قاطعیت نشان می‌داد ولی شما قاطعیت ندارید! امام علی علیه السلام فرمود: ما سربازان عمر، بودیم ولی سربازان من شما هستید!

صرف‌نظر از فتنه‌ی مرتدان که از جانب گروهی رخ داد که اسلام هنوز در دل‌های‌شان مستقر نشده و به موقع و بدون بر جای نهادن شکافی در میان امت اسلامی، سرکوب گردید و آنان نیز اسلام را پذیرفتند و بر آن پای‌بند ماندند، در دوران خلافت عثمان با نخستین فتنه‌ی حقیقی تاریخ اسلام روبرو می‌شویم. آری! در زمان خلافت او لغزش‌ها و اشتباهاتی در اداره‌ی امور جامعه پدید آمد، اما لازم است که درون و ضمیر عثمان، فراتر از شبهات قرار داده شود، زیرا هیچ نوع کم‌بی‌اعتنایی نسبت به منافع مسلمین و یا کوتاهی در زمینه‌ی امور ضروری اسلام یا علاقه‌ای به منافع شخصی، در درون وی راه نداشت و روزی که کشته شد، چیزی که علاقه‌ی دنیاپرستان و منحرفان را جلب کند، نزدش یافت نشد.

در واقع مسأله عبارت بود: از بلندنظری و گذشت و اعتماد بیش از حد عثمان به پاره‌ای از خویشاوندانی که از اعتمادش سوء استفاده کردند و از راه مستقیمی که ابوبکر و عمر، خود و والیان منصوب شده‌شان را قاطعانه به آن ملزم و پای‌بند ساخته بودند، منحرف شدند.

در این‌جا ضرورتاً باید به روشنی به افشای نقش یهودیان در ایجاد اختلاف و آشوب و بلوا در بین مسلمانان، از طریق فریب، نیرنگ، دروغ، بدگویی و در نهایت برافروختن آتش جنگ داخلی، پرداخت. کسی که بزرگ‌ترین سهم را در افروزش آتش فتنه بر عهده داشت، عبدالله بن سبأ یهودی در ظاهر مسلمان بود تا بتواند در درون جامعه به حيله‌گری و فتنه‌انگیزی پردازد، چرا که یهودیان به رغم همه‌ی تلاش‌های شیطنت‌آمیزشان از در هم‌شکستن اسلام نوپا در مدینه نومید شدند و بنا به دستور خداوند، ابتدا از شهر مدینه و بعد از همه‌ی شبه جزیره اخراج شدند و لذا به چنین شیوه‌ی پلیدی متوسل گشتند و شماری از آنان به اسلام تظاهر کردند تا بتوانند از درون، توطئه‌های‌شان را اجرا کنند، از این رو عبدالله بن سبأ به شهرهای مختلف، مسافرت کرد و نسبت به عثمان به بدگویی پرداخت و به حدی افکار عمومی را بر ضد

خلیفه شوراوند که آتش فتنه‌ی طراحی شده‌اش را برافروخت. زشت‌ترین کار او و پیروانش، جعل نامه‌ای با مهر خلیفه مبنی بر دستور قتل محمد بن ابی بکر از سوی عثمان بود. این نامه مهم‌ترین عاملی بود که وجدان مسلمانان را به شدت به هیجان در آورد.

سرانجام آن حوادث اسف‌بار به کشته‌شدن عثمان و برپایی جنگ میان علی و معاویه منجر شد که پیامد آن، ایجاد شکاف‌ها و زخم‌هایی در پیکر امت اسلامی بود که هنوز هم التیام نیافته است؛ هرچند حیل‌های شیطان و یارانش خنثی شد و برخلاف میل آنان اسلام با این فتنه‌ها به پایان راه خود نرسید و به خواست خدا به زندگی خویش ادامه داد و در راستای گسترش در نقاط مختلف جهان گام‌های لازم را برداشت.

در ارتباط با دوران خلافت عثمان نکاتی چند را مورد تأمل و توجه قرار می‌دهیم:

۱- لغزش‌ها و خطاهایی که با همه‌ی حسن نیت در عهد خلافت عثمان اتفاق افتاد، از نظر ما بسیار مهم‌اند، زیرا در دوره تحقق عینی و عملی اسلام، یعنی از پایان خلافت شیخین روی داده‌اند، و گرنه چند برابر این گونه لغزش‌ها را مسلمانان در دوره‌های بعدی مرتکب شده‌اند و با این وجود خود ما از کسانی هستیم که حوادث زمان عثمان را بسیار با اهمیت می‌شماریم و به آسانی از کنار لغزش‌های بعدی می‌گذریم و چندان تحت تأثیرشان قرار نمی‌گیریم!

۲- بی‌تردید تصحیح این خطاها و تلاش برای بازگرداندن امور به حالت طبیعی، وظیفه‌ی امت مسلمان بود، شکی نیست که امام علی و دیگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این راه کوشیدند و اگر کوتاه می‌آمدند، این امر کوتاهی نسبت به یکی از حقوق خدا و حقوق امت محسوب می‌شد^(۱). اما خشونت‌ی که روی داد و به کشته‌شدن خلیفه‌ی بی‌گناه، پاک‌دل و خوش‌نیت انجامید انحراف و تندروی شدیدی بود که شرایط و اوضاع و احوال، اقتضای آن را نداشت و اسلام هرگز آن را نخواهد پذیرفت.

۱- یکی از غرب‌گرایان، به من گفت: اگر مسلمانان در آن روز دارای نهادهای قانونی بودند، آیا عثمان را بر کنار نمی‌کردند؟ به او گفتم: نهاد «اهل حل و عقد» موجود بود و اگر لازم می‌دید، قطعاً این کار را انجام می‌داد و از چنین حقی هم برخوردار بود، اما اتخاذ چنین تصمیم شدیدی را ضروری نمی‌دانست.

۳- ضرورت اظهار نقش حقیقی عبدالله بن سبأ در ایجاد فتنه.
 ۴- بیان این امر که بالندگی و پیشروی اسلام در اثر این عارضه‌ی ناگوار دچار وقفه و درماندگی نشد، زیرا پویایی و بالندگی این دین قوی‌تر از آن بود که هر نوع مانعی بتواند آن را به کلی متوقف سازد.

اما درباره نزاع میان امام علی و معاویه رضی الله عنهما کتاب‌های فراوانی به قلم مورخان قدیم، چه هواداران حضرت علی و چه هواداران حضرت معاویه نوشته شده است و در آن‌ها هر گروه، به تفصیل در عرصه دفاع از شخصیت مورد علاقه‌ی خود و محکومیت طرف مقابل به قلم‌فرسایی پرداخته‌اند. هم‌چنین مورخان بی‌طرف نیز کوشیده‌اند در آثار خود از لابه‌لای توده‌ی عظیم روایات «متناقض» به نتیجه‌ی مورد اطمینان دست یابند.

به گمان من بهترین راه رسیدن به نتیجه‌ی مورد اعتماد و اطمینان در خصوص این نزاع، عبارت است از: پیروی از روش و خط مشی محدثین در امر جرح و تعدیل راویان و در پیش‌گرفتن راه و رسم آنان در کار بررسی متون موجود براساس مقتضیات فن روایت و درایت.

باید خاطر نشان ساخت که در این زمینه با شماری از صاحب‌نظران و کارشناسان تاریخ اسلام به بحث و گفتگو پرداخته‌ام و به نظر آنان: چنان‌چه در مطالعات تاریخی از این روش پیروی کنیم، دیگر چیز قابل توجیه برایمان باقی نمی‌ماند! چنین نظری شتاب‌زده - و با احتیاط می‌گویم - مایوس‌کننده و راحت‌طلبانه است که سختی کار را بهانه قرار می‌دهد تا از کوشش و تلاش بکاهد و از همان آغاز آن را بی‌فایده قلمداد کند، با این وجود واقعیت آن است که تحقیقات دانشگاهی از خط مشی و روش مهم فوق‌را، آشکارا تأیید می‌کند که به موجب آن، برای استخراج نتایج معقول در خصوص برخی حوادث تاریخی، تا قلب و بطن روایات متناقض و متضاد نفوذ می‌کنند که در جای خود مزده‌ای خوب و مسرت‌بخش و مشوق تلاش‌های بیشتر است.^(۱)

به نظر ما آن‌چه اهمیت دارد، این است که در حد امکان به تصور درستی از حوادث و وقایع آن نزاع دست یابیم. هدف ما بدگویی و اسائه‌یادب نسبت به هیچ

۱- به عنوان مثال، نک: (مرویات ابي مخنف في تاريخ الطبري) رساله فوق لیسانس یحیی بن ابراهیم الیحیی، دانشگاه اسلامی مدینه منوره.

کدام از یاران پیامبر نیست، زیرا از این امر منع شده‌ایم. به علاوه در صدد جانب‌داری از گروه مشخص یا منحرف‌ساختن مسیر حوادث در جهتی هماهنگ و همسو با خواست درونی خود یا برافروختن آتش منازعات جدیدی که اسلام طرفی از آن نخواهد بست، نیستیم.

در واقع قصد آن داریم وقایع را همان‌گونه که اتفاق افتاده‌اند، بشناسیم تا به شناخت پیامدهای بعدی آن‌ها دست یابیم. نزاع مزبور به راستی و براساس همه‌ی معیارها زلزله‌ی شدیدی بود که جامعه‌ی اسلامی را به لرزه در آورد و آثار و خرابه‌های آن نیز تا به امروز باقی است و فجایع و مصیبت‌هایی در آن رخ داد که نباید اتفاق می‌افتاد. ولی از سوی دیگر مصلحت این نیست که مدتی طولانی در کنار زلزله بایستیم و بر وقایع آن حسرت بخوریم.

آری! به هر حال این‌ها رویدادهای انسانی هستند که وقوع‌شان در جامعه‌ی بشری، دور از احتمال نیست؛ به ویژه هنگامی که شیاطین، آنان را وسوسه کند، زیرا شیاطین برای برافروختن آتش فتنه همواره آماده‌اند و با تمام توان دست به کار می‌شوند و عبدالله بن سبا در رأس شیاطین، به توطئه‌چینی، برنامه‌ریزی و جمع‌آوری نیرو مشغول بوده است.

اما آن‌چه لازم است در کنار این زلزله مورد توجه قرار گیرد، این نکته مهم است که زلزله، پایان یافت و پیشروی خیره‌کننده‌ی اسلام به‌گونه‌ای سرزمین‌های مختلف را در نور دید که گویی اتفاقی نیفتاده است و گرداب همه‌ی حوادث و اشخاص را در خود بلیعد و سپس طوفان آرام گرفت و جریان حوادث به مسیر عادی خود بازگشت. طبعاً تغییراتی رخ داد و مسیر حوادث، دچار پیچ و خم گردید. اما آن‌چه دیدگان را به خود جلب می‌کند این است که چنین حوادثی اگر در جای دیگر و در نظام دیگری رخ می‌داد، چه بسا آن را به کلی نابود می‌کرد یا بستر حرکت آن را کاملاً از بین می‌برد یا مسیر حرکتش را اساساً تغییر می‌داد و به شکل دیگری در می‌آود؛ اما ضمن بررسی دقیق درمی‌یابیم که ویژگی‌هایی که در جامعه‌ی اسلامی تغییر یافتند، در مقایسه با مواردی که ثابت و پا برجا ماندند، بسیار اندک‌اند.

پس از آن شاهد حرکت و پیشروی عظیم و خیره‌کننده‌ی اسلام در سرزمین‌های مختلف از شرق به غرب، از هند تا اقیانوس اطلس و از آن‌جا با عبور از دریای مدیترانه

در جهت شمال و تسخیر اندلس [اسپانیا] و استقرار و حاکمیت اسلام در این سرزمین به مدت هشت قرن خواهیم بود.

در فصل بعدی در مورد پیشروی‌های اسلام سخن خواهیم گفت. اما در این جا به واقعیتی بی‌نظیر یعنی پویایی و نیروی محرکه‌ی عظیمی که اسلام در افراد امت به وجود آورد و آنان را بدان حد رساند که نه زلزله، نه طوفان و نه گرداب‌های ویرانگر نتوانستند آنان را از حرکت باز دارند و مسیر خود را به گونه‌ای طی کردند که گویی به جای حرکت بر روی زمین، در هوا به پرواز در می‌آیند اشاره خواهیم کرد:

آری! حال و جایگاه ایمان و عقیده و حرکت نشأت گرفته از عقیده این چنین است. و آن گاه که اعتقاد به «لا إله إلا الله» باشد و در دل‌های باورمندان رسوخ یابد، توان و تحرک نشأت گرفته از آن، عظیم و مافوق تصور و فراتر از معیارهای بشری خواهد بود. آری! آسیب‌ها و مصیبت‌های وارده بر جامعه‌ی اسلامی در پی جنگ میان امام علی و معاویه رضی الله عنهما و پیش از آن کشته‌شدن عثمان، شماری از مردم را مرعوب کرده و گمان می‌کنند که اسلام در این نقطه متوقف گشته یا پایان یافته است. اما واقعیت فراتر از حدس و گمان است.

آری! مسلمانان دچار بلا و مصیبت شدند و پیشروی‌های درخشان اسلام پس از بلایا و مصیبت‌های وارده نیز یک حقیقت است. بنابراین، چه دلیلی دارد در کنار مصیبت‌ها درنگ کنیم و به پیشروی‌های به دست‌آمده بی‌توجه بمانیم؟ در واقع معجزه‌ی اسلام این است که دچار صدمات مهلک می‌شود و پس از آن سالم و تندرست برمی‌خیزد و تلاش و فعالیت خود را دوباره از سر می‌گیرد، گویی هیچ چیزی اتفاق نیفتاده است! چنین وضعیتی درباره کسانی که قدرت و توان محدودی داشته باشند، به وجود نمی‌آید. در واقع این حالت در شرایطی رخ می‌دهد که انرژی‌های پنهان در همه‌ی ذرات یک موجود با تمام ظرفیت آزاد شوند، در این صورت چنانچه بعضی از ذرات [اتم‌ها] به عللی انرژی خود را از دست بدهند، بی‌درنگ انرژی ذخیره شده در دیگر ذرات آن را جبران می‌کند و گویی چیزی از دست نرفته است! این همان مسأله‌ای است که هر پژوهش‌گری باید در مطالعه و بررسی این مقطع از تاریخ اسلام به دقت به آن توجه کند و بداند که این‌ها همه نشانه‌های قدرت ایمان در دل‌های مردم است.

اما آنانی که مرعوب بلایا و مصیبت‌های وارد شده‌اند، می‌پرسند: پس اثرات ایمان کجاست؟! و چرا از وقوع حوادث جلوگیری نمی‌کند؟!^(۱)

پیش‌تر گفته شد و اکنون نیز می‌گوییم: ایمان طبیعت و سرشت انسانی افراد را تغییر نمی‌دهد و این دو همواره در معرض انحراف و سقوط هستند:

﴿وَلَقَدْ عَاهِدْنَا إِيَّاهُ مِنْ قَبْلُ فَانْسَىٰ وَلَمْ يُجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

«در آغاز کار ما به آدم فرمان دادیم، اما او دچار فراموشی شد [و ترک فرمان کرد] و از او تصمیم درست و اراده‌ی استواری مشاهده نکردیم.»

﴿وَالْخَلْقُ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸].

«و انسان ضعیف آفریده شده است.»

«کل بنی آدم خطاء...»

«هر انسانی مرتکب اشتباه می‌شود...»^(۱).

اما مؤمنان از خواب غفلت و خواری بیدار می‌شوند و از لغزش‌هایشان دست می‌کشند و به راه راست باز می‌گردند. تفاوت میان مؤمن و غیر مؤمن همین است و پیشروی بزرگ و چشم‌گیر اسلام در پایان زلزله و فاجعه‌ی رخ داده، این چنین تفسیر و تبیین می‌گردد.

پیش از به پایان بردن مطالعه‌ی دوران صدر اسلام به بارزترین جنبه‌هایی که هنگام آموختن این مرحله از تاریخ ضرورتاً بر آن‌ها تأکید می‌کنیم، به اختصار اشاره خواهیم کرد.

در واقع به علل گوناگون، در ارتباط با بررسی و شناخت شخصیت ابوبکر، عمر و عثمان یا بررسی و شناخت کلیت جامعه‌ی اسلامی، گاهی با هم تشابه و گاهی تفاوت‌نظر داریم. شماری از ما اینان را به عنوان نمونه و نشانه‌ی کامل جامعه می‌شناسیم و به مطالعه‌ی احوالشان بسنده می‌کنیم و عده‌ای به حکم ماهیت طولانی امر تحقیق و مطالعه، تنها تاریخ سیاسی اسلام، یعنی تاریخ فرمان‌روایان را مورد توجه قرار می‌دهند و بعضی هم به جای گروه‌های ناشناخته‌ی تشکیل‌دهنده‌ی جامعه به افراد شاخص و ممتاز اهمیت می‌دهند. در نظر شماری دیگر علل دیگری غیر از موارد فوق دارای اهمیت‌اند.

۱- پیش‌تر سند و ترجمه این حدیث بیان شد.

اما علت‌ها هرچه باشند، لازم است که برای خواننده روشن شود که اجرای احکام اسلامی، تنها وظیفه‌ی فرمان‌روایان نیست، بلکه وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانان است و هر فرد، موظف و مکلف است که اسلام را در درون خود بر پا دارد و دیگران را نیز به این امر دعوت کند.

نظام‌های حکومتی در مقام تئوری همه این چنین‌اند؛ اما در مقام اجرا وضعیت این‌گونه نیست و اسلام به عنوان عقیده و نظام مبتنی بر عقیده، برتری ویژه‌ی خود را دارند و بر این اساس، در عرصه‌ی اجرا و تطبیق جنبه‌های شخصی و فردی در مقایسه با نظام‌های دیگر از اهمیت بیشتری برخوردارند. اما به لحاظ انگیزه میان فردی که در برابر انجام وظیفه، به خیر منفعت و رضایت دست می‌یابد و در صورت ترک وظیفه سرزنش و بازخواست نمی‌شود و فردی که تکالیف دینی خود را انجام می‌دهد و در صورت ترک وظیفه، در روز آخرت و در پیشگاه خداوند مورد بازخواست و حسابرسی قرار خواهد گرفت، تفاوت بسیاری وجود دارد.

هر فرد مسلمانی مکلف به برپایی اسلام در درون خودش است. یعنی باید با مراجعه به شریعت خداوند، حلال و حرام را بشناسد و از آن پیروی کند، و گرنه از دین خارج می‌شود^(۱). هم‌چنین وظیفه دارد که برای تغییر منکرات در حد توان و پایگاه اجتماعی خود مطابق درجات سه‌گانه معروف، ادام کند و گرنه از دین خارج می‌شود^(۲). لذا هیچ کدام از نظام‌های دنیوی غیر عقیدتی و غیر دینی، این‌گونه نیستند و حقیقت اسلام همین است یعنی اجرای عملی اسلام وظیفه‌ی انحصاری فرمان‌روایان نیست، بلکه

۱- مطابق آیه‌ی: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴] «و هرکس براساس بر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او و امثال او بی‌گمان کافرند». و این برخلاف معصیت است که ارتباطی به تشریح ندارد و در واقع مربوط به مخالفت در اجرای چیزی در عین اقرار به اصل رجوع به شریعت خداست و چنین رفتاری، انسان را از دین خارج نمی‌سازد.

۲- بنا به فرموده پیامبر ﷺ: «فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن، ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن، وليس وراء ذلك من الإيمان حبة خردل» (روایت مسلم): «کسی که با دست و قدرت با منکرات برخورد کند، مؤمن است و آن که با زبان برخورد کند، مؤمن است و آن‌گاه در قلب واکنش نشان دهد مؤمن است و جز این به اندازه‌ی دانه خردل، ایمان وجود ندارد».

همه‌ی افراد مسلمان در این زمینه موظف و مکلف‌اند و براساس تقدیر الهی و با وجود فساد روزافزون فرمان‌روایان، راز و رمز بقا و پای‌داری اسلام، در قرن‌های متمادی در این قضیه نهفته است که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت؛ از این رو لازمست که تاریخ اسلام را همیشه در جامعه‌ی اسلامی و هم‌زمان با حکومت اسلامی و با تأکید و تمرکز بیشتر بر جامعه نسبت به حکومت، مورد مطالعه قرار دهیم. زیرا ممکن است که حکومت فاسد شود و جامعه سالم بماند. اما با فساد جامعه، دیگر اسلامی باقی نخواهد ماند.

بدین جهت نباید توجه به شخصیت‌های برجسته و بی‌نظیری به ویژه ابوبکر و عمر - و به ویژه عمر - ما را از اهتمام به بررسی اجرای عملی اسلام در جامعه‌ی اسلامی، منحرف سازد و همین است که معرف چهره‌ی این جامعه است و حکومت اسلامی، تنها جزئی از جوانب صورت و سیمای اسلام است، نه همه‌ی آن.

هنگام مطالعه و شناخت جامعه‌ی اسلامی صدر اسلام مجموعه‌ای از صفات و ویژگی‌ها برای ما آشکار می‌گردد:

۱- جامعه‌ی اسلامی در مجموع و به تمام معنا جامعه‌ای است: با خصلت‌های اسلامی، با ایمان عمیق به خدا و روز آخرت و مجری آموزه‌های دینی با جدیت و التزام کامل و با کم‌ترین میزان معصیت و نافرمانی در مقایسه با سایر جوامع بشری. در این جامعه، دین همه‌ی زندگی افراد را تشکیل می‌داد و امری حاشیه‌ای نبود که مردم گاه و بی‌گاه بدان روی آورده باشند. در واقع دین، حیات و روح مردم را تشکیل می‌داده است، نه مجموعه‌ای از اعمال عبادی که مردم نسبت به ادای درست آن‌ها رغبت نشان داده باشند و دین در حقیقت در اخلاق، افکار، اندیشه‌ها، رفتار، ارزش‌ها، روابط خانوادگی، اجتماعی، همسایگی، تعامل، مسافرت، تلاش برای تأمین معاش، رعایت امانت، کفالت ناتوانان و بینوایان، امر به معروف و نهی از منکر و نظارت بر اعمال حکام و فرمان‌روایان نمود و تجلی یافته است.

طبیعتاً این بدان معنا نیست که افراد جامعه‌ی مزبور همگی چنین صفاتی را داشته‌اند، زیرا این امر در زندگی دنیوی و در هیچ جامعه‌ای تحقق نخواهد یافت. می‌دانیم که به گفته‌ی قرآن، در جامعه‌ی نبوی منافقاتی بودند که به اسلام تظاهر می‌کردند، ولی در باطن دشمن این دین بودند. افزون بر این افرادی سست ایمان،

وامانده، تنبل و خائن هم وجود داشته‌اند. اما همه‌ی این گروه‌ها روی هم چندان وزنه‌ای به شمار نمی‌آمد و نمی‌توانستند مسیر عادی جامعه را تغییر دهند، زیرا موج قوی و غالب را مؤمنان راستین و مجاهدان با مال و جان در راه خدا و پای‌بندان به آموزه‌های دینی تشکیل می‌داده است.

۲- در جامعه‌ی اسلامی مزبور، مفهوم حقیقی (امت) در بالاترین سطح، تحقق یافته بود. باید گفت که امت به تنهایی از مجموعه‌ای افراد با وحدت زبان، سرزمین و منافع مشترک، تشکیل نمی‌شود، زیرا این‌ها همه پیوندهای دوران جاهلیت‌اند و چنین جامعه‌ای در هر جا تشکیل شده باشد، جاهلی به شمار می‌آید.

اما امت - به معنای ربانی آن - امتی است که قطع نظر از زبان، نژاد، رنگ، ملیت و منافع کوتاه مدت دنیوی، افرادش را پیوندهای عقیدتی و ایمانی گردهم آورده باشد و چنین تشکلی به جز امت اسلامی، در تاریخ سابقه ندارد.

اما امت یهود بر مبنای نژاد تشکیل یافته است، هر چند پیوند دینی و عقیدتی هم به عنوان عامل وحدت در آن به چشم می‌خورد که به رنگ تعصبات و جانب‌داری‌های نژادپرستانه درآمده است و تعالیم ربانی را در راستای تأمین انحصارگرانه و تنگ‌نظرانه‌ی منافع نژادی، مورد سوء استفاده قرار می‌دهد. در نص تورات می‌خوانیم: «با برادرت معامله‌ی ربوی انجام مده!» که یهودیان معنایش را به تعامل درونی یهودیان با یک‌دیگر منحصر و محدود ساخته‌اند و این در حالی است که به فرموده‌ی قرآن مکیدن خون غیر یهود را از راه معاملات ربوی، امری مباح و مجاز شمرده می‌شود:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾ [آل عمران: ۷۵].

«این بدان خاطر است که ایشان می‌گویند: ما در برابر امی‌ها [غیر یهود] مسؤول نبوده، و بازخواستی نداریم».

هم‌چنین در تلمود آنان می‌خوانیم: غیر یهود [امی‌ها]، الاغ‌هایی هستند که خداوند برای سواری دادن به قوم برگزیده خویش [یهود]! آفریده است. هم‌چنین درباره منافع فساد در زمین، اوامر بسیاری در آن دیده می‌شود. اما به فرموده‌ی خداوند: این قوم در راستای تأمین معاش و وسیله‌ی زندگی اقدام به گسترش فساد در زمین می‌کنند:

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [المائدة: ۶۴].

«آنان با هدف ایجاد فساد در زمین می‌کوشند، در حالی که خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی‌دارد».

اینان عمل خویش را در زمینه‌ی به فسادکشاندن کسانی که «امی» می‌خوانند، به این دستور تلمود که «ما در برابر امی‌ها مسوول نیستیم» مستند می‌کنند و به استناد آن امت نژادپرست خود را قوم برگزیده‌ی خداوند می‌انگارند. لیکن امت مسیحی را پیوندهای عقیدتی برای مدتی کوتاه در کنار هم قرار داد. اما به فرموده‌ی خداوند اختلافات مذهبی، آنان را به صورت گروه‌های مخالف و متخاصم، از هم جدا ساخت:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيّٓ أَعَدْنَا مِثْلَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [المائدة: ۱۴].

«و از کسانی که خود را مسیحی می‌نامند پیمان گرفتیم، اما آنان بخش قابل ملاحظه‌ای از آن‌چه را بدانان تذکر داده شده بود به دست فراموشی سپردند، لذا به پاداش آن تا قیامت میان ایشان کینه و دشمنی افکندیم».

زمانی که «کنستانتین» امپراتور روم، به دین مسیح گروید، ظاهراً توانست دست کم پیروان مذهب خویش را برای مدتی در چارچوب پیوندهای عقیدتی، گرد هم آورد، اما ساختار سیاسی امپراتوری روم، معنای امت ربانی را تحقق نبخشید، زیرا در این سیستم، دولت مرکزی وجود داشت و سایر دولت‌ها به عنوان مستعمره در خدمت دولت قدرتمند مرکزی بودند و چنین حکومتی نخواهد توانست «برادری» را بر پایه‌ی پیوند اعتقادی و ایمانی محقق گرداند. پس از آن امپراتوری خود به صورت قومیت‌های مختلف تجزیه شد و همه‌ی پیوندهای امت مسیحی به جز پیوند مبتنی بر خصومت صلیبی‌ها با اسلام، از هم گسیخت و تنها و تنها در این زمینه، اتحاد، اتفاق، همکاری، تفاهم و تعامل کامل میان آنان وجود دارد. ولا غیر!

تنها مسلمانان توانسته‌اند امت را- و آن هم برای طولانی‌ترین زمان در تاریخ- معنای واقعیت و عینیت بخشند؛ امتی که نه بر مبنای وابستگی میهنی، نژادی، ربانی، قومی و مصالح دنیوی، بلکه بر پایه‌ی پیوندهای ایمانی و عقیدتی، عرب، حبشی، رومی و ایرانی را باهم متحد ساخت و میان مردم کشورهای فتح‌شده و قوم فاتح، براساس برادری کامل دینی، اتحاد برقرار کرد؛ و اگر معنای امت برای درازترین مدت در طول تاریخ تحقق یافته باشد، به راستی دوره درخشان و افتخارآفرین صدر اسلام،

دورانی است که این دین با همه‌ی معانی خود، از جمله معنای امت به شکلی بی‌سابقه صورت واقعیت و عینیت یافته است.

۱- آری! این جامعه‌ی اخلاقی بر پایه‌ی قاعده‌ی اخلاقی روشن و برگرفته از آموزه‌ها و راهنمایی‌های دینی تشکیل شده است. چنین قاعده‌ای تنها روابط زن و مرد را در بر نمی‌گیرد؛ اگرچه یکی از صفات بارز این جامعه به شمار می‌آید که در آن جایی برای خودآرایی زن برای مرد بیگانه، و نیز جایی برای اختلاط زن و مرد نامحروم و مجالی برای هر سخن یا کرداری به گونه‌ای که حیا را خدشه‌دار سازد، وجود ندارد. در این جامعه فقط موارد بسیار اندکی فحشا وجود دارد که جامعه نمی‌تواند مطلقاً از آن خالی باشد.

اما قواعد اخلاقی به مراتب از روابط زن و مرد فراترند و مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و شیوه تفکر و اظهارنظر و بیان افکار و آرا را در بر می‌گیرد و در واقع حکومت بر اخلاقیات اسلام، استوار است و مناسبات اقتصادی، از جمله: خرید و فروش، استفاده از ثروت و نیز روابط بین افراد، بر پایه‌ی صداقت، امانت، اخلاص، تعاون و دوستی شکل می‌گیرد و بدگویی، عیب‌جویی، سخن‌چینی و تهمت ناموسی در جامعه رواج ندارد.

۲- جامعه‌ی اسلامی جامعه‌ای کوشا و جدی‌ست که با قاطعیت به امور مهم و ارزشمند، همت می‌گمارد و برای امور بی‌ارزش، اهمیت چندانی قائل نمی‌شود. معنای جدیت ضرورتاً داشتن چهره‌ی عبوس و خشن نیست، بلکه برانگیختن روح تلاش و تشویق و ترغیب نسبت به کار و حرکت در انسان است. هم‌چنین در این جامعه علایق مردم، معطوف به مسائل برتر و فراتر از لذات جسمی زودرس است و نشانی از گروه‌های بیکار و ول‌گردانی که از فرط بیکاری در خانه‌ها و گذرگاه‌ها و اماکن، به دنبال وقت‌گذرانی هستند، به چشم نمی‌خورد.

۳- جامعه‌ی اسلامی آماده‌ی هر نوع فعالیت در تمامی عرصه‌ها و زمینه‌هاست و روحیه‌ی آمادگی برای خدمت بسان یک سرباز در تمام زمینه‌ها و نه فقط در زمینه‌ی جنگ در راه خدا، آشکارا در آن به چشم می‌خورد؛ اگرچه جهاد در راه خداوند بخش عظیمی از زندگی این جامعه را تشکیل می‌دهد، اما نه در همه‌ی زمینه‌ها بر این اساس همه‌ی افراد برای انجام وظیفه در زمان نیاز در آمادگی

به سر می‌برند. لذا نیازی به اعلام آماده‌باش نظامی و غیر نظامی وجود ندارد و هرکس به انگیزه‌ی دینی و متأثر از ظرفیت و پتانسیل اعتقادی خویش، به صورت خودجوش آماده‌ی بذل کوشش در همه‌ی زمینه‌ها و عرصه‌ها خواهد بود.

۴- جامعه‌ی اسلامی در حقیقت جامعه‌ای است خداپرست که روح عبادت آشکارا در همه‌ی امور و اعمال آن احساس می‌شود، نه فقط در زمینه ادای واجبات و به‌جای آوردن داوطلبانه‌ی مستحبات در راه کسب رضای خدا، بلکه در همه‌ی اعمال و افعال افراد این جامعه چنین امری مشهود است. از این رو در چنین جامعه‌ای کار عبادت به شمار می‌آید و حاکم، امور مردم را به عنوان روح عبادت اداره می‌کند، سرباز با روح عبادت در راه خدا می‌جنگد، معلم وظیفه‌ی آموزشی خود را با روح عبادت انجام می‌دهد؛ بازرگان نیز امور داد و ستد را بر پایه‌ی روح عبادت به انجام می‌رساند و نگاه زن و شوهر به مدیریت و مسؤولیت خانواده، به عنوان یک عبادت است. هم‌چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیتة»^(۱).

«همه‌ی شما مسؤول هستید و درباره‌ی مسؤولیتتان [و کاری که انجام آن به عهده‌تان واگذار شده] بازخواست می‌شوید».

ویژگی‌های برجسته‌ی جامعه‌ی مزبور را نمی‌توان به موارد ذکر شده منحصر کرد و همین ویژگی‌ها آن را به نهایت اسلامی بودن رسانده و دوره‌ی صدر اسلام را به عنوان الگوی تاریخ اسلام شناسانده است و افزون بر این موجب شده است که این دین با چنان سرعت شگفت‌انگیزی منتشر شود و بر این اساس فتوحات اسلامی یکی از پرشتاب‌ترین فتوحات سراسر تاریخ به شمار می‌آیند که در مدت کم‌تر از ۵۰ سال از هند در شرق تا اقیانوس [اطلس] در غرب را درنوردیدند و همین پدیده و هم‌چنین پیوستن آزادانه‌ی مردم سرزمین‌های فتح شده به جرگه‌ی مسلمانان بدون وجود هر نوع قهر و اعمال زوری، شایسته‌ی آن است که به شیوه‌ای روشن و آشکار در تاریخ ثبت و ضبط گردد.

همین ویژگی‌ها بود که در مقام اجرای زیبا و شگفت‌انگیز آن به عنوان سرمایه و اندوخته‌ی حقیقی جامعه‌ی اسلامی، مردم را به اسلام علاقه‌مند کرد و سبب شد که با آغوش باز بدان بگروند.

هم‌چنین لازم است که نظر خواننده را به موضع‌گیری اهل کتاب از همان ابتدا درباره اسلام جلب کنیم:

قوم یهود انواع و اقسام تلاش‌ها و ترفندها را برای خفه‌کردن کودک نوپای اسلام از همان دوران کودکی در مدینه، به کار گرفت که شرح و بیان آن‌ها صفحات بسیاری از کتب سیره و تاریخ را به خود اختصاص داده است.

مسیحیان نیز از آغاز ظهور اسلام و پیش از آن که این دین به خارج از شبه جزیره عربستان گسترش یابد، تجاوزات خود را آغاز کردند و فرستاده‌ی پیامبر ﷺ را به قتل رساندند. از این رو پیامبر ﷺ سپاهی به فرماندهی اُسامه‌ی بن زید - فرزند همان سفیری که رومیان او را کشته بودند - تجهیز کرد، اما قبل از آن که سپاه مدینه را ترک گوید، پیامبر از دنیا رفت و اجرای فرمان آن حضرت و اعزام سپاه به عهده‌ی ابوبکر قرار گرفت.

چنان‌چه نیرنگ یهود و نقش آنان در فتنه‌ی منجر به کشته‌شدن عثمان و جنگ امام علی و معاویه و نیز نیرنگ مسیحیان و تعرض و تجاوزگری آنان بر ضد مسلمانان - حتی پیش از آن که از جانب مسلمانان تحرکی بر ضد آنان صورت گیرد - برای خواننده گرامی روشن شود، ریشه‌های اصلی و قدیمی طرح‌ها و توطئه‌های مشترک صلیبی - صهیونی در به راه انداختن جنگ‌های طولانی قرن‌های اخیر برای شکست و نابودی اسلام، به وضوح بر وی آشکار خواهد شد و با پی‌بردن به موقع به جزئیات امر اجرای این نقشه‌ها و توطئه‌ها برایش غیر منتظره نخواهد بود!

در پایان خاطر نشان می‌سازیم که مطالعه و بررسی این دوره از تاریخ باید این تصور فراموش‌نشده را در ذهن خواننده بر جای گذارد که اسلام با همه‌ی نمودها و جنبه‌ها و جوانب خود از قابلیت تطبیق عملی در عالم واقعیت و نه در عالم اوهام، آمال و آرزوها برخوردار است و چنان‌چه مردم تلاش و کوشش و جدیت لازم را به کار گیرند، می‌توان به سمبل‌ها و الگوهای اجرای عملی اسلام دست یافت.

در ادامه باید این اندیشه در اذهان جای گیرد که آن چه یک بار اتفاق افتاده است، می‌تواند یک بار دیگر نیز اتفاق بیفتد؛ چرا که انسان امروزی همان انسان دیروزی

است. انسان دیروزی توانست به چنان قله‌های رفیع و کرانه‌های وسیع دست یابد، پس انسان امروزی باید که دوباره و پیوسته در این زمینه بکوشد و بی‌تردید در پناه عزم و اراده، پله‌های ترقی را خواهد پیمود و به پیروزی، قدرت و تمکن خواهد رسید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جای‌گزین خواهد کرد، همان‌گونه که پیشینیان را جای‌گزین اقوام قبل از خود کرده است. هم‌چنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پا برجا و برقرار خواهد نمود؛ و خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش تبدیل خواهد کرد. به گونه‌ای که روزی فرا می‌رسد که خدا را می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک برای او قرار نمی‌دهند».

دوران پیشروی و شکوفایی اسلام

این دوره از تاریخ اسلام که از لحاظ زمان از قرن اول تا دهم هجری تقریباً ده قرن به درازا کشیده است و از لحاظ جغرافیایی بخش‌های وسیعی از آفریقا، آسیا و نواحی گسترده‌ای از اروپا را در بر می‌گیرد، بیشتر از دوره‌ی قبل نیازمند تجدید نظر، نقد، بررسی و پاک‌سازی است. بدان سبب که مورخانی که در زمینه این دوره قلم زده‌اند، بیش از پیشینیان خود به آثار خاورشناسان اعتماد کرده‌اند.

با وجود این که استناد بیشتر مورخان دوره‌ی قبل به منابع اصیل اسلامی بوده و بازهم کتاب‌های نوشته‌شده درباره آن دوره، خالی از لغزش نبوده و نیازمند اضافات و تجدیدنظر می‌باشند. جستجو درباره نوشته‌های مربوط به این مقطع برای یافتن لغزش‌های گسترده ضروری‌تر به نظر می‌رسد و نیاز به تجدید نظر همه جانبه‌ای در آن‌ها احساس می‌شود.

در فصل گذشته به مواردی اشاره کردیم که از روی حسن نیت یا سوء نیت، به خواننده القا می‌کنند که با سپری‌شدن دوران صدر اسلام، کار اسلام به پایان راه رسیده است و دیگر موجودیتی فعال و سازنده در جهان ندارد و بعد از خلفای راشدین، حکومت براساس شریعت الهی برپا نخواهد شد.

افراد بسیاری را به ویژه از میان تحصیل‌کرده‌ها می‌یابیم که از روی حسن نیت یا اگر تهاجم فکری قلب و روح‌شان را فاسد کرده باشد، از روی تأسف یا تمسخر با تکان دادن سر می‌گویند: چه اسلامی؟! اسلام کجاست؟! بعد از عهد خلفای راشدین کار این دین در واقع پایان یافته است!

اما آنانی که با حسن نیت سخن می‌گویند، سراسر وجودشان را ستایش و تحسین دوره طلایی اسلام در بر می‌گیرد؛ یعنی دوره اجرای صحیح همه‌ی مفاهیم آن که تمام افراد جامعه در مسیر درست قرار گرفته و زیباترین و با شکوه‌ترین سطور تاریخ را قلم می‌زنند و فرمان‌روایان ملتزم به احکام الهی هستند و همراه با مردم عادی در راستای نوشتن صفحات زیبا و غرورآفرین این بخش از تاریخ بشری به همکاری و هم‌پاری می‌پردازند. ستایش و تمجید این دوره آنان را فرا می‌گیرد و به خاطر انحرافات که بعدها رخ داد، دچار صدمه و لطمه‌ی روحی می‌شوند و با حسن نیت همراه با تأسف

شدید به خاطر تباه شدن چهره‌ی نورانی و درخشانی که آرزوی استمرارش را برای قرن‌های متمادی در سر می‌پروراندند، سخن می‌گویند.

اما آنانی که از روی سوء نیت سخن می‌گویند، از انحرافات که به ویژه در عرصه‌ی زمامداری و سیاست رخ داده است، برای نشان دادن کینه و خصومت خویش نسبت به اسلام و بازداشتن داعیان از امر دعوت بهره‌برداری نموده و به داشتن تفکر علمی و پرهیز از انگیزه‌های هیجانی و سطحی‌نگری نسبت به امور، تظاهر می‌کنند.

این افراد به تأمل و ژرف‌اندیشی صحیح علمی توأم با آرامش و تجدید نظر در مورد دستاوردهای تاریخ اسلام نیازمندند.

همان‌طور که گفتیم این دوره تقریباً ۱۰ قرن به طول انجامید و بخش‌های وسیعی از جهان را در بر گرفت که اسلام تا به امروز در بخش‌هایی از آن‌ها باقی مانده و از بخش‌های دیگر، به ویژه اروپا عقب‌نشینی کرده است و از لحاظ سیاسی سراسر تاریخ خلافت اموی و عباسی و بخشی از خلافت عثمانی را که شکست و عقب‌نشینی اسلام در این دوره آغاز شد، در بر می‌گیرد و با وجود تکان‌ها، فراز و فرودها، انحرافات و کج‌روی‌های روزافزون که سرانجام به فروپاشی حکومت اسلامی انجامید، این دوره گسترده‌ترین و پرماجراترین تاریخ همه‌ی ملت‌های روی زمین را تشکیل می‌دهد.

حوادث و شخصیت‌های متعلق به این دوره‌ی طولانی، فراوان‌تر از آن است که به شمارش درآیند. و این امر همراه با تقسیم‌بندی‌های سیاسی و جغرافیایی تعدد و تداخل عقاید و افکار قرائت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون در سراسر این دوران مباحثی را تشکیل می‌دهند که مطالعه و شناخت جزئیاتشان به دشواری صورت می‌گیرد. قبل از ورود به مبحث تصحیح و تجدید نظر درباره روش و برنامه‌ی بررسی و مطالعه‌ی این دوره می‌گوییم:

امکان دارد که دشواری‌های این کار هرچند تا حدودی از راه به کارگیری نقشه‌ی تقسیمات تاریخی به دوره‌های کوتاه، مثلاً دوره‌های ۵۰ ساله و کم‌تر یا بیشتر کاهش یابد؛ در این صورت جمعاً قریب به ۳۰ نقشه درباره تقسیمات تاریخ اسلام در دست خواهیم داشت که در هریک از این نقشه‌ها حدود و دامنه‌ی پیشروی اسلام و وسعت و گستردگی دولت‌های حاکم در هر بخش از سرزمین اسلامی و تاریخ تأسیس و انقراض دولت‌های حاکم در این بخش‌ها به علاوه نقشه اختصاصی قلمرو هر یک از خلفای

راشدین، به وضوح مشخص خواهد شد. با ذکر چند مثال نحوه‌ی کار در مورد این نقشه‌ها را توضیح می‌دهیم:

نقشه‌ی اول مربوط به دوران خلافت ابوبکر است و عنوان آن چنین باشد: خلیفه‌ی اول از سال ۱۱-۱۳ هجری. در این نقشه قلمرو اسلام در آن زمان و سرزمین‌های مجاور پیش از رسیدن اسلام به آنجا ترسیم و مناطق اسلامی با رنگ سبز و بقیه‌ی مناطق، بی‌رنگ، مشخص شود، به نحوی که هر بیننده با نگاه اول حدود جغرافیایی جهان اسلام در عهد ابوبکر را تشخیص دهد.

نقشه‌های شماره‌ی ۲، ۳ و ۴ به همین ترتیب هرکدام به یکی از خلفای راشدین بعد از ابوبکر با ذکر تاریخ خلافت آنان اختصاص یابد. افزون بر آن در اطلس مربوط به خلافت امام علی علیه السلام رنگی افزوده شود که منطقه‌ی نزاع میان او و معاویه را مشخص کند.

در نقشه‌ی پنجم مربوط به ۵۰ سال اول تقریباً از ابتدای خلافت امویان مثل گذشته دنیای اسلام با رنگ خاصی مشخص شده و سرزمین‌های همسایه که هنوز اسلام به آن‌ها نرسیده است، بی‌رنگ ترسیم شود تا از قلمرو اسلام متمایز گردند. عنوان نقشه این باشد: خلافت اموی: ۴۱-۱۳۲ هجری (یعنی کل دوران خلافت آنان صرف‌نظر از دوره‌ی زمانی که نقشه بیان‌گر آن است) پس از آن دوره زمانی مربوط به نقشه چنین معین می‌گردد: جهان اسلام از سال ۴۱ هجری تا سال...

و ششمین نقشه بر همان شیوه و با این عنوان ترسیم می‌شود: خلافت اموی از سال ۴۱-۱۳۲ هجری و زمان مربوط به نقشه تعیین می‌شود: جهان اسلام از سال... تا ۱۳۲ هجری.

اشکالی ندارد که در اکثر اطلس‌های تخصصی‌تر، برای نزدیک کردن فاصله‌های زمانی بین نقشه‌ها و مشخص کردن مرزهای جهان اسلام در زمان هریک از حاکمان به طور جداگانه همراه با تعیین مدت فرمان‌روایی آنان در حاشیه مواردی اضافه گردد.

اما هفتمین نقشه و نقشه‌های بعدی به گونه‌ای دیگرند، زیرا هم‌زمان در قلمرو اسلام دو حکومت وجود دارد: خلافت عباسی در شرق و خلافت اموی در شمال آفریقا و اندلس. و در این نقشه باید دو رنگ متمایز به کار برود و سپس رنگ‌های بیشتری برای تعیین قلمرو هر حکومت مورد استفاده قرار می‌گیرد. بعضی از نقشه‌های بعدی پیچیده‌ترند، زیرا در قلمرو هریک از دو حکومت عباسی و اموی، دولت‌های مستقل یا

نیمه مستقل، نظیر اخشیدیان و طوطونیان در مصر، دولت سلجوقی در سوریه، عراق و آسیای صغیر و دولت ممالیک در مصر و شام و... دیده می‌شوند که هر یک نیازمند رنگ خاصی هستند.

به باور من چنین اطلسی با حدود ۳۰ نقشه، کار مطالعه و بررسی را برای متخصصان آسان می‌کند و آنان را در زمینه‌ی ترسیم اوضاع و احوال سیاسی و جغرافیایی هرکدام از دوره‌های تاریخ اسلام یاری می‌دهد. این کار نیاز به کوشش بسیار دارد، اما فواید آن برای نسل‌های آینده پیوسته باقی خواهد ماند^(۱).

اما در زمینه‌ی مباحث و موضوعات نیازمند روشن‌گری و توضیحات بسیاری در خصوص بیشتر نشانه‌های تاریخی خواهیم بود، زیرا چنان‌که گفتیم خاورشناسان به علل گوناگون در صدد تحریف و زشت‌نمایی ویژگی‌ها و اشارات و دلالات تاریخ اسلام هستند.

آن‌ها در درجه‌ی نخست نسبت به افتخار مسلمانان به دین اسلام یا آن‌چه می‌توان آن را برتری ایمانی نامید، خشم و کینه‌ی عمیقی در دل دارند. آرنولد توین بی در سخنرانی خود با عنوان (اسلام و جهان غرب) چنین می‌گوید:

«به یقین ترک‌ها مسلمان سنتی را که با نگاه‌های تحقیرآمیزشان خشم و کینه ما غربی‌ها را برمی‌انگیختند، دوست نداشتیم و به خاطر آن‌که نژاد ترک، از قدیم خود را دارای سرشت و طینت خاصی می‌شناسد کوشیده‌ایم با ترسیم چهره‌ای مبعوض و منفور از این سرشت او، غرور و خودبزرگ‌بینی آن را بکاهیم»^(۲).

از این رو طبیعی‌ست که خاورشناسان به مثابه‌ی جناح فرهنگی طرح‌ها و نقشه‌های صلیبی - صهیونی، برای محو و نابودی چنان افتخاراتی در درون مسلمانان مجدانه بکوشند.

از آن‌جا که تاریخ اسلام با شکوه و عظمت دیر پای خویش عامل و مایه‌ی اصلی سربلندی مسلمانان به شمار می‌آید، پناه‌بردن به اقدامات زشت‌نمایانه و تحریف آن از

۱- دکتر حسین مونس اطلس تاریخی خوب و مفیدی در اختیار متخصصان تاریخ اسلام قرار داده است. با این وصف ما خواستار تهیه‌ی اطلس‌های مفصل‌تری برای استفاده‌ی خوانندگان مبتدی و معمولی کتاب‌های تاریخی هستیم.

۲- ترجمه‌ی عربی سخنرانی فوق با عنوان «الإسلام والغرب والمستقبل» چاپ بیروت، توسط دکتر نبیل صبحی.

نظر خاورشناسان امری کاملاً طبیعی است، به این امید که بتوانند درخشندگی آن را خاموش سازند و برتری و زیبایی و ارزشمندی تاریخ اسلام را از بین ببرند، به گونه‌ای که دیگر نه تنها مایه‌ی افتخار و مباهات نباشد، بلکه در حد امکان به عامل و مایه‌ی تنفر و شرم‌ساری و بیزاری مسلمانان تبدیل شود.

حال که گستره‌ی کوشش‌ها و اقداماتی هم‌چون زشت‌نمایی چهره‌ی تاریخ اسلام به دوره طلایی با همه‌ی قله‌های رفیع و افق‌های گسترده‌اش نیز امتداد یافته و حتی ساحت شخصیت رسول اکرم ﷺ یعنی بزرگ‌ترین و برترین انسان تاریخ را به نوعی مورد اسائهی ادب قرار می‌دهند، دیگر نباید اقداماتشان در جهت تحریف و تخریب سیمای تاریخ اسلام بعد از دوران طلایی اسلام تعجب کرد، زیرا می‌توانند با استناد به اشتباهات و انحرافات صورت گرفته و بزرگ‌نمایی هرچه بیشتر آن‌ها در راستای زشت‌نمایی و تحریف حقایق، به آمال و آرزوهای پلید خود دست یابند.

هدف دیگر خاورشناسان از زشت‌نمایی ویژگی‌ها و محتویات تاریخ اسلام، افزون بر کشتن روحیه‌ی «برتری‌جویی» دینی مسلمانان که غیرتشان را برمی‌انگیزد و مبارزه با شخصیت و هویت و تضعیف آن را دشوار می‌سازد، عبارت است از: سعی و کوشش برای نابودی و شکست جنبش عظیم بیداری اسلامی که منادی بازگشت دوباره‌ی اسلام به عرصه‌ی وجود و قدرت است. به نوشته‌ی ولیفرد کنت ول اسمیت در (الاسلام فی التاریخ الحدیث) ونشروب در السیف المقدس و چند خاورشناس دیگر^(۱)، جنبش بیداری اسلامی مهم‌ترین عاملی است که اتحاد صلیبی - صهیونی را به شدت به هراس افکنده است.

از آن‌جا که شکوه و عظمت تاریخ اسلام نیرومندترین ابزاری است که دعوت‌گران مسلمان از طریق یادآوری گذشته‌ی پر افتخار، وجدان‌های مردم را بیدار و آنان را به سعی و کوشش برای احیای افتخارات از دست رفته، تشویق و ترغیب می‌کنند برای پیروان طرح صلیبی - صهیونی و به ویژه بازوی فرهنگی آن سعی در زشت‌نمایی سیمای این تاریخ، امری طبیعی و عادی به شمار می‌آید؛ به این امید که بتوانند به اصطلاح «چاشنی امر دعوت» را خنثی سازند!

آن‌ها چنان‌چه عملیات تخریبی خود را با دقت بیشتری دنبال کنند، دیگر تاریخ منبع حرکت و جنبش نخواهد بود و با ایجاد یأس و بدبینی نسبت به نهضت جدید به مسلمانان می‌گویند: این همان تاریخی‌ست که مرتب از آن دم می‌زنید و ما را به احیا و تجدید آن دعوت می‌کنید؟! در واقع اسلام بعد از خلفای راشدین به انتهای راه رسیده است. دست از تلاش بردارید و بگذارید در قرن بیستم با ابزارها و امکانات این قرن زندگی کنیم و تمدن غرب را با خوبی‌ها و بدی‌هایش فراگیریم! کار اسلام از ۱۴ قرن پیش تمام شده است و دیگر امیدی به خیزش دوباره‌ی آن نیست!

آری! اهداف و ابزارهای خاورشناسان این‌ها هستند!

سپس «تاریخ‌نگاران عرب» می‌آیند و بدون دقت و ملاحظه سموم فکری خاورشناسان را سر می‌کشند و از این که به گنجینه‌هایی دست یافته‌اند و با کنارزدن پرده‌ها چشمان خود را به روی حقایق پنهان تاریخ اسلام گشوده‌اند، سر از پا نمی‌شناسند!

مکتب جدید خاورشناسان به ریاست و سرپرستی افراد سرشناسی نظیر [هامیلتون] گیپ، ولفرد کنت، ول اسمیت و گرونباوم با توسل به نیرنگ آمیختن سم با عسل و فریب مورخان خودی این گمان را در آنان می‌پرورانند که خاورشناسان افرادی مخلص حق و حقیقت‌اند و از نزاهت علمی برخوردارند و لذا بدون ملاحظه و تأمل به نقل مطالب و نوشته‌های آنان می‌پردازند و می‌گویند: آنان نویسندگان منصفی هستند و به محض مشاهده‌ی عمل قابل تحسینی در تاریخ اسلام آن را ستایش می‌کنند و اگر منابع مورد استفاده‌شان حقیقی نبود، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کردند و در حقیقت تاکنون به سبب احساسات و عواطف اسلامی بسیاری از حقایق بر ما پوشیده بوده است و لذا «روح علمی» ایجاب می‌کند که به خاطر منافع و ضرورت‌های تحقیقات علمی از احساسات و عواطف خود دست برداریم^(۱).

آیا این همان چیزی نیست که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكُتَيْبِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَأَمِنُوا وَجَهَ النَّهَارِ
وَكَفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۷۲﴾﴾ [آل عمران: ۷۲].

«جمعی از اهل کتاب گفتند: بدان چه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید، شاید برگردند».

بعد از این گفتار هدایتگر ربانی، آیا وظیفه نداریم که از گرفتن حقایق دینی خود از دشمنان اسلام دست برداریم؟!

تردید نیست که با مراجعه به این بخش طولانی از تاریخ اسلام به انحرافات که به تدریج در حقیقت اسلام رخ داده است، پی می‌بریم. اما حجم این انحرافات عمداً بزرگ‌تر و هم‌زمان، نمادها و نشانه‌ها و مفاهیم واقعی و اصیل باقی مانده‌ی اسلامی کوچک‌تر از آن چه هست، نشان داده و یا کلاً از انظار پنهان می‌شود، تا در نهایت این پندار مسموم و تکراری به اذهان تزریق شود که: اسلام در پایان دوره خلفای راشدین [یا حتی پیش از آن] به پایان راه رسیده است و کوشش برای احیای مجدد آن سودی در بر نخواهد داشت!

هنگامی که به قصد تصحیح روش و شیوه‌ی نوشتن کتاب‌های تاریخی این دوره را مورد تجدیدنظر قرار می‌دهیم، هدف انکار وجود جریان انحرافی نیست، زیرا این کار برخلاف سنت و روش خداوند است:

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«و هنگامی که سخن گفتید، دادگری کنید، هرچند از [به‌زیان] خویشاوندان باشد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ﴾

[النساء: ۱۳۵].

«ای مؤمنان! دادگری پیشه کنید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید، اگرچه که شهادتتان به زیان خودتان باشد!»

پس هرگز به جعل واقعیات تاریخی روی نمی‌آوریم، بلکه نیازمند آن هستیم که خطوط انحرافی را با امانت و دقت و دوراندیشی کامل مورد مطالعه و شناخت قرار دهیم. آن انحرافات خطاهایی هستند که مسلمانان هنگام عبور از دروازه‌ی اسلام مرتکب آن‌ها شده و چنان فزونی گرفته‌اند که راه را مسدود کرده و سرانجام امت را در آستانه‌ی محو و نابودی کامل قرار داده‌اند. ما ضمن کوشش دوباره برای از سرگیری حرکت به شرح و شناخت این اشتباهات و پندآموزی تمام و کمال از این خطاها در

خود نیاز شدید و مبرم احساس می‌کنیم، تا در تلاش دوباره، از افتادن در ورطه‌ی آنها مصون باشیم و هم‌چون گذشته به لغزش دچار نشویم و با شناخت عوامل نابودکننده‌ی پیشین، خوشتن را از هلاکت و نابودی نجات دهیم.

پس برای مطالعه و شناخت خط انحراف نیازمند «پرورش و تربیت» هستیم، اما میان دو نوع مطالعه تفاوت روشنی وجود دارد، یکی مطالعه به قصد پندآموزی و دیگری به هدف القای این پندار که احکام اسلام تنها در مدت زمانی کوتاه عملاً اجرا شده و سپس به صورت مجموعه‌ای از نظریات زیبا و غیر قابل اجرا و تطبیق درآمده است!

در این جا با دو مسأله روبرو هستیم: یکی بیان حقیقت با انگیزه صادقانه و حقیقی؛ و دیگری بیان حقیقت با هدف فتنه‌انگیزی با ترویج باطل. افزون بر آن ممکن است که روش و شیوه‌ی بیان سخن حق، با تهدید و بزرگ‌نمایی و تحریف نیز همراه گردد. با شروع مطالعه‌ی دوره خلافت بنی امیه، از همان آغاز با انحراف مهمی در زمینه‌ی نظام سیاسی در مقایسه با الگوی دوره خلفای راشدین مواجه می‌شویم که بارزترین نشانه آن، تبدیل نظام سیاسی خلافت به سلطنت است که پیامبر ﷺ قبلاً پیشگویی کرده بود:

«الخلافة بعدي ثلاثون عاماً ثم يأتي الملك العضوض»^(۱).

«پس از من خلافت سی سال دوام می‌یابد، سپس سلطنت ستم‌پیشه جای آن را می‌گیرد».

درست است که نظام حکومتی اسلام در هیچ نصی مشخص نشده است، اما دو امر بسیار مهم یعنی شورا و حکومت بر مبنای شریعت خدا در نص قرآن آمده است:

﴿وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸].

«و کارشان [به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی] مشورت با یک‌دیگر است».

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن!»

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].

«و هرکس برابر چیزی که خداوند نازل کرده است، حکم نکند او و امثال او بی‌گمان کافرنند».

﴿وَأَن أَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرُهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [المائدة: ۴۹].

«و در میان آنان براساس چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و خواسته‌هاشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش! مبادا تو را از برخی چیزهایی که خداوند بر تو نازل کرده است، به دور و منحرف نکنند».

اما شکل حکومت به صورت خلافت یا سلطنت مادام‌العمر یا برای مدت معین در نص بیان نشده است. به علاوه جزئیات اجرایی زمان تطبیق نیز به اجتهاد مسلمین واگذار شده است. ولی آن‌چه در نص حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است و در زمان حکومت بنی‌امیه اتفاق افتاد، تبدیل خلافت به سلطنت ظالمانه بود که موجب وقوع ظلم بر مردم شد.

وظیفه‌ی ما این است که به شناخت عواملی بپردازیم که اولاً به چنین تحولی انجامید و ثانیاً این وضعیت جدید را در زندگی مسلمانان نسل‌های بعد استقرار بخشید. اما این پندار که اسلام به سبب این تغییرات و انحرافات به پایان راه رسیده، تصویری خلاف حقیقت و واقعیت است و آگاهانه یا ناآگاهانه بسیار مبالغه‌آمیز می‌باشد.

پس باید در نخستین گام، علل و عوامل وقوع و سپس حجم و میزان این انحراف را با دقت مورد توجه و بررسی قرار دهیم. روشن است فتنه‌ای که عبدالله بن سبا یهودی به وجود آورد و به کشته‌شدن عثمان و جنگ بین امام علی و معاویه رضی الله عنهما و پیدایش خوارج منجر شد که کج‌اندیشی، آنان را به کوشش برای حذف طرف‌های درگیر - گویی این کار راه‌حل مشکل است، غافل از این که بر پیچیدگی آن خواهد افزود!- واداشت. همه این‌ها علل قوام و استقرار نظامی هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پادشاهی ظالمانه‌اش خوانده بود.

آری! فتنه و آشوب، چنان وجدان مسلمانان را تکان داده بود که پایان جنگ و مناقشه و بازگشت آرامش و استقرار به جامعه را هرچند با حذف پاره‌ای از الگوها و چهره‌های والای اسلامی و تحت هر شرایطی جداً آرزو می‌کردند و این امر سبب شده بود که گروهی از بزرگان صحابه از ورود به عرصه‌ی کشمکش به نفع امام علی یا

معاویه خودداری کنند، از ترس این که مبدا دخالتشان به جای پایان دادن به درگیری و نبرد، بر شدت آن بیفزاید!

از سوی دیگر در پی فتوحات سریع و بی سابقه‌ی اسلامی اقوام و گروه‌های بشری فراوانی به اسلام گرویده بودند، بدون آن که آگاهی‌های کافی برای شناخت این دین به آنان داده شود یا تربیت اسلامی همه جانبه‌ای دریافت کرده باشند که آنان را نسبت به الگوها و ارزش‌های والای اسلامی راستین و بدون کم و کاست، علاقه‌مند سازد. این دو عامل یعنی هراس از گسترش فتنه و بلوا و رغبت شدید به خاموش ساختن آن به هر شیوه‌ی ممکن از یک سو و پیوستن جمعیت بسیاری از مردم به اسلام از دیگر سو، موجبات استقرار و افزایش قدرت حکومت ظالمانه‌ی اموی را فراهم آورده بودند و گرنه پس از آرام شدن طوفان ناشی از فتنه‌ای که اصحاب را موقتاً به فداکردن پاره‌ای از چهره‌های بلند مرتبه‌ی اسلامی در راه بازگشت آرامشو امنیت به جامعه راضی ساخته بود، لازم می‌آمد که مسلمانان شیوه و سبک زندگی والا و ارزشمند اسلامی دوران خلفای راشدین را از سر بگیرند.

عمر بن عبدالعزیز پنجمین خلیفه راشد به اصلاح امور پرداخت و آن را به همان شیوه‌ی دوران خلفای راشدین باز گرداند. یعنی از حکومت موروثی کناره گرفت و آن را به مردم سپرد تا از طریق بیعت آزادانه و به دور از اکراه و اجبار حکمران خویش را برگزینند. مردم نیز با مشاهده‌ی نشانه‌ها و امتیازات خلفای راشدین در شخص وی، او را به اتفاق آرا به عنوان خلیفه برگزیند. اما بنی‌امیه این عمل خلیفه و رد مطالبه صاحبان آن‌ها و از دست دادن قدرت زورمندارانه‌ی خویش را برنتابیدند و به یکدیگر گفتند: بفرمایید! این است نتیجه‌ی ازدواج با آل خطاب! زیرا نسبت عمر بن عبدالعزیز از طریق خویشاوندی سببی به خاندان عمر بن خطاب می‌رسید!

بدین ترتیب «سلطنت ظالمانه» به مانع‌تراشی‌های خود در راه اصلاح امور و جلوگیری از برخورد شدید و خشونت‌بار با مخالفان و معترضان استمرار بخشید و موجب شد که توده‌ی مردم به اصطلاح به لاک خویش فرو روند و از سیاست کناره‌گیری کنند و به امور دیگری بپردازند.

تا این‌جا از نظر سیاسی دو نوع انحراف در حکومت بنی‌امیه رخ داده بود. این انحرافات صرف‌نظر از عللی که در توجیه آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت، عبارت بودند از:

۱- تغییر شیوه و الگوی والای نظام حکومتی نشانگر روح کامل اسلام، یعنی خلافت و تبدیل آن به پادشاهی ظالمانه.

۲- کوشش در جهت ساکت کردن مردم و بازداشتن آنان از امر نظارت بر اعمال حکومت و جلوگیری از ادای تکلیف دینی امر به معروف و نهی از منکر، با استفاده از زور و خشونت و ممانعت از توجه به این مسأله به عنوان آموزه‌ی [دینی] زمان خلفای راشدین که براساس آن حکومت مسؤولیت مشترک میان فرمان‌روایان و مردم است و حکام حق ندارند آن را یک جانبه در دست خود قبضه کنند^(۱).

عظمت و اهمیت آثار ناشی از دو مورد انحراف مزبور، زمانی آشکار می‌شود که در دوره‌های بعدی این کجروی‌ها به عنوان اصول مقرر و مورد قبول به حیات سیاسی اسلام راه یافته و از آن‌ها برای استقرار نوعی نظام استبدادی و خودکامه، سوء استفاده می‌شود؛ البته به جز دوره‌هایی که بنا به میل و اراده‌ی شخص حاکم - و نه به خواست مردم - عدالت مسیر عادی خود را پیموده و وضعیت مردم صرفاً به لطف، مرحمت و بزرگواری حاکم و نه این که با کوتاه کردن دست ستم‌گران یا بنا به فرموده پیامبر ﷺ با سوق دادن آنان به جانب حق بهبود یافته باشد^(۲).

یقیناً این امر اثرات بسیار مهمی - هرچند پنهان و نامحسوس - در دوره‌ی اموی، بلکه در عهد عباسی و سپس در دوره‌ی عثمانی به روشنی بیشتر در زندگی امت اسلامی نشان داده است که در این خصوص به موقع در این کتاب سخن خواهیم گفت^(۳).

۱- این امر مستلزم مطالعه‌ی کارشناسانه در زمینه‌ی تبیین حقیقت «نظریه‌ی سیاسی اسلام» است، زیرا نظام حکومتی به وجود آمده پس از زمان خلفای راشدین باعث پنهان ماندن بخش‌های فراوانی از آن شده است. لذا اصول نظری باید از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ اخذ و جنبه‌های صحیح اجرایی نیز از دوره‌ی خلفای راشدین گرفته شود.

۲- پیامبر ﷺ می‌فرماید: «والذي نفسي بيده لتأطرنهم على الحق أطراً ولتقصرنهم عليه قصراً» روایت از ابوداود و ترمذی «سوگند به کسی که زندگی‌ام در دست اوست! آن‌ها را به راه حق باز می‌گردانید و دستشان را از ستم‌گری کوتاه می‌کنید».

۳- در مورد پاره‌ای از این آثار در کتاب «واقعنا المعاصر» سخن گفته‌ام. سخن گفتن در این باره در این کتاب نیز لازم و ضروری است.

سپس در دوره حکومت بنی‌امیه انحراف سومی به وقوع پیوست و دامنه‌اش در دوره‌های بعدی رو به فزونی نهاد که عبارت بود از دست‌درازی به بیت‌المال. خلیفه اول حتی به فکر و خیالش نمی‌رسید که از بیت‌المال مسلمین درهمی برای خود بردارد تا این که مسلمانان حقوق اندکی برای ایشان مقرر کردند، زیرا در ابتدای به عهده‌گرفتن خلافت او را می‌دیدند که به بازار می‌رفت، پرسیدند: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم برای تأمین معیشت خود کار کنم! گفتند: این کار مناسب مسؤولیت خلافت نیست و خلیفه با صداقت تمام گفت: پس چگونه هزینه‌ی زندگی خود را فراهم کنم؟ بنابراین، مسلمانان با مشورتیک‌دیگر مستمري اندکی برایش مقرر ساختند. عمر از این بابت بر خود و خانواده‌اش بسیار سخت می‌گرفت، یک بار خطاب به همسرش که در پایان هفته از مازاد قوتِ روزانه‌ی خانواده نانی پخته بود، گفت: این جیره‌ای که پس‌انداز کرده‌ای افزون بر نیاز ماست، آن را به بیت‌المال برگردان! اما بنی‌امیه بذل و بخشش از بیت‌المال را با هدف یارگیری و به دست‌آوردن هواداران و تثبیت پایه‌های حکومت برای خود امری مباح می‌شمردند و عمل خویش را به عنوان (تألیف قلوب) توجیه می‌کردند! در صورتی که خداوند دادن زکات را برای (تألیف قلوب) اختصاص داده است، نه به قصد تثبیت پایه‌های قدرت خاندان حاکم! موارد فوق خلاصه‌ای است از انحرافات و کج‌روی‌های رخ داده در دوران بنی‌امیه. اما هنگام بازنویسی این دوره از تاریخ اسلام لازم است نسبت به پاره‌ای از ملاحظات و هشدارها آگاهی داشته باشیم:

۱- برای پرهیز از روایات جعلی راویان مغرض، باید روش راویان حدیث در کار نقد و پاک‌سازی روایات مبهم، ضعیف و پیچیده برای رسیدن به حقایق بی‌غل و غش، تا این که در دسترس مورخ مسلمان پای‌بند به رعایت اصل بی‌طرفی علمی قرار داده شود که خود یکی از اصول دین به شمار می‌آید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾ [الإسراء: ۳۶].

«از چیزی که از آن ناآگاهی دنباله‌روی مکن! بی‌گمان چشم، گوش و دل همه مورد پرس و جوی از او قرار می‌گیرد».

۲- مسأله دوم برعکس عبارت است از: کوشش در جهت دفاع یک جانبه از عملکرد بنی‌امیه از راه نفی و انکار همه‌ی تهمت‌های منسوب به آنان؛ بر این اساس که این تهمت‌ها از سوی دشمنان و مخالفان سیاسی این قوم مطرح شده و از همان ابتدا باطل و فاقد اعتبارند و از این رو باید برای این ادعاها و اثبات موارد عکس آن‌ها کوشید.

علل اجتناب از حرکت در مسیر فوق، عبارتند از:

اولاً، تضاد این کار با برنامه‌ی الهی که پیش‌تر گفته شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ بِالْأَيْمَانِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید، اگرچه که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان بوده باشد!»

ثانیاً این امر ما را با اشتباه مهم دیگری مواجه می‌کند که عبارت است از: اتهام و افترای تکراری در این خصوص که الگوی رفیع اسلام در عالم واقعیت غیر قابل اجراست.

حقیقت ایجاب می‌کند از دفاع یک‌جانبه دست برداریم و فرمان‌روایان ستم‌گر نیز به آسانی این ادعای بی‌پایه را مستند زورگویی‌ها و تجاوزگری‌های خود نسبت به مردم و برخورد بی‌رحمانه و سرکوب‌گرانه با آنانی که در برابر استبداد و ستمشان به مقابله برخیزند، قرار خواهند داد. به راستی که پیروی از حقیقت بر هرچیز اولویت دارد.

هر شرح و تفسیری شایستگی توجیه هرآن‌چه را در عمل روی داده است، نخواهد داشت. وظیفه‌ی شرح و تفسیر این است که نحوه و چگونگی وقوع حوادث و علل و عوامل دخیل در جهت‌دادن به این حوادث را اعم از قدرت قهریه یا آرزوهای نفسانی، روشن سازد اما هر نوع توجیه تنها زمانی صحیح خواهد بود که تأویلات فاسد و خواهش‌های نفسانی را از ارزش و اعتبار ساقط گرداند.

برای بیان تفاوت میان تفسیر و توجیه مثال ساده‌ای می‌زنیم:

وقتی می‌گوییم: فلانی از فلان شخص دیگر متنفر است، زیرا در راه رسیدن به هدفی معین با او به رقابت برخاسته یا مانع رسیدن به هدفش شده است و چون قدرت

را در دست گرفته، رقیب خود را مورد ستم و آزار قرار داده است. در این جا به تفسیر حادثه پرداخته و عوامل مؤثر در جهت دادن به آن را تبیین کرده ایم. اما از دیدگاه تفسیر اسلامی تاریخ، چنین تفسیری را برای توجیه سختگیری و خشونت اعمال شده به کار نمی بریم، چرا که با این توجیه با یکی از ارزش های اسلامی مورد نظر آیهی قرآنی زیر به مخالفت برخاسته ایم:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوۡا ۖ اَعْدِلُوۡا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾ [المائدة: ۸].

«و دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید! دادگری کنید که این کار به پرهیزگاری نزدیکتر است!»

و در حدیث قدسی آمده است:

«يَا عِبَادِي! اِنِّي حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلٰى نَفْسِيْ، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ وَحُرْمًا، فَلَا بَيْنَكُمْ تَظَالُمًا»^(۱).

«ای بندگان من! من ستم گری را بر خود حرام و آن را در میان شما نیز حرام کرده ام، پس به یکدیگر ستم نکنید.»

همچنین یکی دیگر از ارزش های اسلامی را نادیده می گیریم که همان تمایزی است که خداوند با دادن قدرت کنترل خواسته های نفسانی به انسان، وی را از سایر حیوانات متمایز کرده است و قرآن از چنین قدرت کنترلی به «حدود» تعبیر می کند:

﴿تِلْكَ حُدُوۡدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوۡهَا﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«این ها حدود و مرزهای الهی است. پس از آن ها تجاوز نکنید!»

﴿تِلْكَ حُدُوۡدُ اللّٰهِ فَلَا تَقْرُبُوۡهَا﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«این حدود و مرزهای الهی است. پس بدان ها نزدیک نشوید!»

خداوند میزان پای بندی انسان به این ضوابط و نیز تزکیه ی نفس را معیار انسانیت وی قرار داده است:

﴿وَنَفْسٍ وَّمَا سَوَّيْنَاهَا ۖ فَاَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَنَقَوَّيْنَاهَا ۗ قَدْ اَفْلَحَ مَن زَكَّٰهَا ۗ وَقَدْ

خَابَ مَن دَسَّٰهَا﴾ [الشمس: ۷-۱۰].

«و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را آفریده و تناسب کرده است! سپس به او گناه و پرهیزگاری را الهام کرده است، کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد. و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن را پنهان بدارد و بپوشاند».

پاداش اخروی را به تزکیه یا پنهان‌سازی (خواست‌های نفسانی) و التزام یا عدم التزام به احکام الهی مرتبط کرده است:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٢٧﴾ وَعَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٢٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣١﴾﴾ [النزعات: ۳۷-۴۱].

«اما کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد و زندگی دنیا را ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاهش است. اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد، قطعاً بهشت جایگاهش است».

اگر شرح و تفسیر وقایع را برای توجیه آن‌ها مورد بهره‌برداری قرار دهیم، همه‌ی معیارهای اسلامی فوق را نادیده گرفته‌ایم و این کاری‌ست که تفسیر مادی و نیز تفسیر لیبرالی جهان غرب از تاریخ بدان مبادرت می‌ورزند و هردو تفسیر ارزش‌های معنوی و اخلاقی را از حوزه عمل خود خارج می‌نمایند. وظیفه‌ی ما ایجاب می‌کند که در ارائه و شرح و تفسیر اسلامی تاریخ چه در خصوص تاریخ اسلام و چه در مورد تاریخ به صورت عام جداً از این کار بپرهیزیم^(۱).

از سوی دیگر در مقایسه با آن‌چه از ماهیت و حقیقت اسلام که در عالم واقع به جای مانده است، ضرورتاً باید به میزان و حجم حقیقی انحرافات و کج‌روی‌هایی که در دوره حاکمیت بنی‌امیه اتفاق افتاده است اشاره کرد. چنان‌که بارها گفته‌ایم: این گمان وجود دارد و از روی عمد یا غیر عمد نیز به آن دامن زده می‌شود که انحرافات و کج‌روی‌های دوران بنی‌امیه به تنهایی و صرف‌نظر از دوره‌های بعدی، اسلام را نابود کرده است! این در حالی‌ست که واقعیت خلاف این گمان را تأیید می‌کند و به سادگی و روشنی می‌گوید: اسلام به رغم انحرافات دوره اموی تقریباً از ۱۴ قرن پیش تا به

۱- در نگا: (حول التفسیر الإسلامي للتاریخ) از همین مؤلف.

امروز به دلیل جنبش بیداری اسلامی هم‌چنان باقی و پابرجا مانده است و واقعیت‌های تاریخی برای گواهی دادن در این باره به تنهایی کافی هستند.

اما قصد ما این است که با معیار قرار دادن سیمای سالم تحریف نشده دین بکوشیم حجم و حدود انحرافات مزبور را مشخص کنیم.

تردیدی نیست که در دوره اموی اسلام از نقطه‌ی اوج خود در زمان زندگی رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین دچار تنزل شد و همین امر سبب شده است که این گمانه‌زنی‌ها در اذهان شماری ایجاد و تقویت گردد که کار اسلام از آن زمان به بعد تمام شده است!

قبل از هر چیز باید اعتراف کنیم که فرض بر این نبوده است که اسلام پس از پیامبر ﷺ مدت زیادی شکوه و عظمت خود را در حد اعلای آن روز حفظ کند، زیرا حضور شخص رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین پس از ایشان دو عامل اساسی و حیاتی برای دوام و بقای اسلام در اوج شکوه‌مندی به شمار می‌آمدند که طبیعتاً هیچ یک نه قابل دوام است و نه تکرار شدنی‌ست^(۱).

هم‌چنین باید اعتراف کنیم که رسیدن نسل آن زمان به آن نقطه از اوج و عظمت کاری آزادانه و داوطلبانه - و نه از بابا تکلیف و تکلف - به شمار می‌آمده است، زیرا خداوند فتح چنان قله‌های رفیعی را بر افراد بشر واجب نکرده است، هرچند آنان را برای رسیدن به این امر علاقه‌مند کرده باشد.

در واقع موفقیت آن نسل بی‌همتا در رسیدن به نقطه‌ی اوج دین‌داری و پیشرفت بدان سبب صورت گرفته است که اعمال غیر واجب و مستحب دینی را به منزله‌ی واجبات می‌شناختند و خود را داوطلبانه مکلف به انجام آن‌ها می‌دانستند. برای توضیح بیشتر به ذکر چند مثال می‌پردازیم:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مومنان برادر یک‌دیگرند».

هم‌چنین انفاق و کمک به نیازمندان توسط ثروتمندان از طریق پرداخت زکات را واجب گردانده و کمک مالی بیشتر را به سخاوت و بخشندگی داوطلبانه‌ی افراد منوط ساخته است. اما افرادی هم بودند که خداوند درباره‌ی ایشان می‌فرماید:

۱- در صورت تمایل نگا: فصل «نظرة إلى جیل الفرید» از کتاب: (واقعا المعاصر) از همین مؤلف.

﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].

«و ایشان را بر خود ترجیح می دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند». این چنین سخاوتمندی داوطلبانه فراتر از توان مالیشان بود و از روی بی نیازی و توان گری صورت نمی گرفت، بلکه با وجود نیازمندی شدید، دیگران را بر خود ترجیح می دادند: این مقام و مرتبه ای است که همه مردم بدان دست نخواهند یافت و خداوند نیز آن را بر هیچ کس واجب نکرده است.

پیامبر ﷺ فرموده است:

«الحلال بین والحرام بین وبينهما متشابهات فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه، ومن حام حول الحمى أوشك أن يقع فيه»^(۱).

«حلال معلوم و حرام نیز معلوم است و در بین آنها مشابهاتی وجود دارد: کسی از شبهات بپرهیزد، از گناه بیزاری جسته است و آن کس که در اطراف پرچین پر سه زند، نزدیک است که به درون آن بیفتد».

لذا مسلمانان را به اجتناب از شبهات فراخوانده است. اما کسانی که در مورد خود گفته اند: «از ۹۰ درصد چیزهای حلال به سبب ترس از حرام بودن صرف نظر می کردیم» داوطلبانه به انجام اموری که خداوند و پیامبرش واجب نشمرده بودند، می پرداختند و این کار را به قصد تقرب به خدا و کسب مغفرت و رضای او انجام می دادند.

چنین رفتارهایی بود که ویژگی های بی نظیر و منحصر به فرد مسلمانان آن دوره را تشکیل می داد. اما ما احدی را براساس چنان فرمان برداری بزرگ منشا نه ای بازخواست نمی کنیم و نیز حکام اموی، عباسی، عثمانی و دیگران را با معیار رسیدن به آن قله های رفیعی که افراد جامعه ی اسلامی و در رأس آنان خلفای راشدین در دوران اوج عظمت و پیشرفت اسلام بدان ها دست یافته اند، مورد محاسبه قرار نخواهیم داد، بلکه آنان را براساس میزان انجام واجبات الهی مورد بازخواست قرار می دهیم و به سبب گناهان مرتکب شده، در روز رستاخیز در پیشگاه خداوند نیز مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت و خداوند به اراده ی خویش از گناهان شماری چشم پوشی و گروه دیگری را مجازات می کند.

یعنی ما بنی‌امیه و دیگر فرمان‌روایان را با ترازوی عدالت خلیفه دوم مورد محاسبه قرار نمی‌دهیم، اما به خاطر ستم‌هایی که در دوره «سلطنت ظالمانه» به رغم خواست الهی بر مردم رفته است، آن‌ها را بازخواست می‌کنیم. آنان را با معیار پارسایی و پاک‌دامنی خلیفه‌ی راشدین پنج‌گانه،^(۱) در تعامل با بیت المال مسلمانان بازخواست نمی‌کنیم. اما به خاطر تأویل نادرستشان درباره مصرف بیت المال برای جلب و جذب مردم به هواداری از حکومت خویش آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌دهیم، در حالی که خداوند تنها بخشی از زکات را برای ایجاد الفت در قلوب مردم نسبت به اسلام اختصاص داده است. آنان را به خاطر برخورد خشن و ظالمانه با همه‌ی مخالفان بازخواست می‌کنیم، به این علت که این مخالفت‌ها جنبه‌ی اعتراض داشته و به قصد سرنگونی حکومت بنی‌امیه، انجام نگرفته بوده است و چاره‌ی درست کار، به جای سرکوبی، خودداری از خطاهایی بود که مستمسک اعتراض معارضان قرار می‌گرفت.

اصل کلام این‌که: هبوط و سقوط اسلام از اوج و حد‌اعلای اولیه به‌تنهایی، انحراف به شمار نمی‌آید، زیرا بعد از وفات رسول اکرم ﷺ و کم‌رنگ‌شدن اثرات تربیتی جدید در دل‌ها و جان‌های مردم، وقوع چنین امری طبیعی بود و این امر به پایان کار اسلام هم نمی‌انجامد و در صورت پای‌بندی مردم نسبت به مقررات اسلام و انجام واجبات دینی - و نه بیشتر - خداوند رستگاری و سعادت همه‌ی انسان‌ها را در این جهان و نیز بهترین و ارزنده‌ترین پاداش اخروی یعنی بهشت را برای مؤمنان مقرر می‌نماید که هیچ‌کدام از نظام‌های جاهلی حاکم قادر به تحقق آن نخواهند بود.

در واقع چنان‌که گفتیم حکام اموی و سایرین به سبب انحراف از این میزان و کوتاهی در انجام حد‌عادی و معمولی تکالیف مورد بازخواست قرار می‌گیرند و تردیدی نیست که چنین کج‌روی‌ها و انحرافات عملاً رخ داده است. اما حجم و اندازه‌ی این کج‌روی‌ها چقدر بوده است؟ و چه آثار و پیامدهایی در خصوص اجرای واقعی اسلام در دوره اموی بر جای گذاشته است؟

۱- عمر بن عبدالعزیز پنجمین خلیفه‌ی راشد نسبت به بیت المال حساسیت جدی نشان می‌داد. معمولاً شب‌ها برای انجام امور مسلمانان بیدار می‌ماند و از نور شمع بیت المال استفاده می‌کرد. یک بار پسرش آمد و درباره‌ی موضوعی شخصی با او شروع به گفتگو کرد و چون خلیفه متوجه این امر شد، بلافاصله شمع را خاموش کرد!

به منظور ابطال هر نوع پندار در خصوص به پایان رسیدن راه اسلام بعد از خلفای راشدین تنها کافیست به پیشروی و گسترش جغرافیایی اسلام در دوره بنی‌امیه اشاره کنیم. شکی نیست که فتوحات اسلامی توسعه‌طلبی و کشورگشایی صرف نیستند و نباید به این اعتبار بدان‌ها نگرسته شود. در حقیقت این فتوحات بزرگ‌ترین جنبش تاریخی است که انسان را از تاریکی به روشنایی هدایت کرده است.

در مرحله نخست در ذهن روشن‌فکران میان سخن فوق و ادعای همه‌ی قدرت‌های بزرگ تاریخ مبنی بر این‌که به وجود آورندگان تمدن‌های بزرگ: تمدن‌ساز بوده‌اند و اقدامات فزون‌خواهانه‌شان به خاطر انتشار آن تمدن خاص صورت گرفته است. فقط یک نوع تشابه به وجود می‌آید.

بیایید نگاهی به امپراتوری‌های قدیم و جدید بیندازیم که در تاریخ از خود نام و نشانی بر جای گذاشته‌اند؛ امپراتوری‌های: فرعون، آشور، فینیقیه، روم، ایران، هند، چین، بریتانیا، فرانسه، آمریکا، روسیه و...

حال ببینیم این امپراتوری‌های جاهلی اولاً چگونه بر پا شده و ثانیاً چه چیزی را در جهان انتشار داده‌اند؟

درباره چگونگی شکل‌گیری این امپراتوری‌ها می‌توان بدون هیچ تردیدی چنین گفت: همه‌ی امپراتوری‌های مزبور بر پایه‌ی زور تجاوزگری و قوه‌ی قهریه بر پا شده و کشورها و ملت‌های دیگر به اجبار به اطاعت و تسلیم در برابر دولت مرکزی وادار شده‌اند و به شیوه‌های گوناگون نظیر: تأمین نیروی نظامی و دیگر نیازمندی‌ها به صورت ابزاری در خدمت دولت قوی مرکزی درآمده‌اند. این دولت‌ها از طریق انباشت ثروت و قدرت و برخورداری ستم‌گرانه از همه‌ی امکانات مادی در ازای گرسنگی و محرومیت و ذلت انسان‌های ضعیف موجبات افزایش هر چه بیشتر قدرت و سلطه‌یغاصبانه خویش را فراهم ساخته‌اند.

اما در مورد دوم تردیدی نیست که این امپراتوری‌ها در عین داشتن فساد و شر فراوان مقداری خیر و خوبی را نیز برای جهان به بار آورده‌اند، زیرا زندگی و موجودیت ذاتیشان بر مبنای هدایت الهی شکل نگرفته است و می‌تواند تنها مشتمل بر خیر اندک و فساد بسیار باشد. چرا که «از کوزه همان تراود که در اوست». آن کس که چیزی را ندارد، نمی‌تواند آن را ببخشد!

ظاهراً تمدن معاصر غرب نسبت به حالت کلی فوق وضعیت جداگانه‌ای دارد. لذا می‌خواهیم به فریفتگان و شیفتگان آن زشتی‌ها و پلیدی‌های استعمار را که همراه با تمدن مزبور و بهره‌گیری از دستاوردهای آن؛ سرزمین‌های ملت‌های جهان را با قوه‌ی قهریه اشغال می‌کنند و به چپاول ثروت‌ها و سرکوبی و آزار و اذیت ساکنان این سرزمین‌ها می‌پردازند، خاطر نشان کنیم و به آنان یادآور شویم که آخرین ثمره‌ی تمدن غرب هدیه‌ای است موسوم به «نظم نوین جهانی» که در واقع شکل جدید تعدی و تجاوزگری دولت‌های قوی علیه کشورهای کوچک به شمار می‌آید و از بارزترین محاسن نظم نوین دخالت مستقیم و غیر مستقیم دولت‌های زورگوی غربی در امور داخلی کشورهای تولیدکننده‌ی نفت است، تا منافع نامشروع خود را از طریق تولید و استخراج هرچه بیشتر و عرضه‌ی ارزان‌تر این ماده‌ی حیاتی در بازارهای جهانی تأمین کنند. این کار به پایان بردن ذخایر نفتی در کوتاه‌ترین زمان افزایش ثروت کشورهای ثروتمند و فقر ذلت و نابودی ملل فقیر را زیر نام «نظم نوین جهانی» در پی دارد. یکی دیگر از اثرات شوم نظم نوین جهانی عبارت است از: تأمین و تهیه‌ی همه وسایل و ابزارهای مورد نیاز اسرائیل برای ادامه‌ی تجاوزگری و محروم‌ساختن کشورهای عربی از هر نوع امکانات و ابزارهای دفع تجاوز^(۱).

اما پیروان ادیان آسمانی پیشین از جمله: یهودیان و مسیحیان چه چیزی را در دنیا گسترش داده‌اند؟

یهودیان دین خود را به تعصبی کورکورانه نسبت به قوم بنی‌اسرائیل تبدیل کرده و مایل به نشر و گسترش آن در میان مردم جهان نیستند تا کسی را در پرستش معبود با خود شریک نسازند! اما مسیحیان از زمان بولس (سنت پول) برای گسترش مسیحیت در سطحی وسیع در تلاش‌اند. اما چگونه؟ و چه چیزی را توسعه داده‌اند؟ آری! از همان آغاز به جای دین الهی که عیسی بن مریم حامل آن بود، به انتشار

۱- وسایل و ابزارهای لازم برای دفع تجاوز پیشکش خودشان؛ ملت فلسطین به عنوان قربانی اصلی تجاوز، حتی از طبیعی‌ترین حق، یعنی حق حیات محروم است و فلسطینی‌ها روزانه در خانه‌ها، خیمه‌ها، مزارع خود و حین مسافرت با اتومبیل به اتهام تروریسم و به نام مبارزه با آن توسط بمب‌ها و موشک‌های دشمن غاصب شکار می‌شوند و منادیان و مدافعان حقوق بشر و دموکراسی و ایضاً نظم نوین [با همان ظلم نوین] جهانی! بزرگوارانه (!) دم بر نمی‌آورند و با وقاحت هرچه بیشتر این تجاوزگری‌ها را دفاع از خود می‌نامند! (مترجم)

گونه‌ای بت‌پرستی مبادرت ورزیده‌اند که به موجب آن عیسی و جبرئیل روح القدس همراه با خدا پرستش می‌شوند:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۱۷۲].

«بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم است.»

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثُلَاثَةٍ﴾ [المائدة: ۱۷۳].

«بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خداست.»

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿۷۹﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾﴾ [آل عمران: ۷۹-۸۰].

«هیچ کسی را نسزد که خدا به او کتاب، حکمت و نبوت بخشد، آن‌گاه به مردمان بگوید: به جای خدا بندگان من باشید، بلکه [باید به آن‌ها بگوید: براساس] کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمانی خدایی باشید و به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به عنوان خدای خود قرار دهید. آیا ممکن است او شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آن که مسلمان شده‌اید؟»

آری، مسیحیان دینی را گسترش دادند که انسان را به رهبانیت ترک زندگی دنیوی و بی‌اعتنایی به نیازهای جسمانی فرا می‌خواند که از یک سو موجب رکود در زندگی، سستی و سهل‌انگاری در عرصه عمران و آبادانی و از سوی دیگر واکنشی به مراتب زشت‌تر، یعنی گرایش افراطی به لذت‌ها محض مادی و جسمی خواهد انجامید:

﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۲۷﴾﴾ [الحديد: ۲۷].

«و رهبانیت سختی پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم و خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند، اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی از ایشان که ایمان آوردند، پاداش در خورشان را دادیم، ولی بیشتر آنان از حدود الهی خارج شدند.»

به همراه چنین دینی نظام روحانی عریض و طویلی در قالب کلیسا و افراد وابسته، به ریاست پاپ برپا شد که بر ضد همه‌ی جنبه‌های زندگی دست به انواع تجاوزگری‌های زشت و قبیح می‌زد و هم‌زمان با مخالفت با تفکر و تعقل، دانشمندان را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد و آنان را از هر نوع بحث و تحقیق در زمینه‌ی علوم تجربی یا نظری باز می‌داشت. در نتیجه جامعه از هر حیث به رکود و عقب‌ماندگی دچار شد. سپس واکنش بدتری رخ داد که به شکل الحاد و تنظیم برنامه‌ی زندگی بر مبنای جدایی کامل از دین و بلکه دشمنی با دین ظهور و نمود یافته است! بدین ترتیب رسالت آسمانی توسط کلیسا به شکلی کاملاً وارونه درآمد و چه در دوران حاکمیت کلیسا بر مردم و چه در دوران پس از شورش بر ضد این حاکمیت و عدم پیروی از دستورات دین به جای اصلاح امور به انتشار فساد پرداخت.

گسترش اسلام در جهان برخلاف مسیحیت رویدادی بی‌نظیر در تاریخ است، زیرا مانند امپراتوری‌های جاهلی قدیم و جدید و یا مانند مسیحیت تحریف شده، دست به توسعه‌طلبی و تجاوزگری همراه با انتشار فساد، نزده است. در آن حرکت تاریخی بی‌نظیر، مسلمانان هدایت را به جای گمراهی و نور را به جای تاریکی گسترش می‌دادند و بندگی واقعی خداوند را به جای پرستش جعلی و دروغین حاکمان، کاهنان و بت‌های رنگارنگ انتشار می‌دادند و انسان‌های به بردگی کشیده شده را آزاد و با بازگرداندن حقوق انسانی پامال شده، آنان را به جایگاه والای «انسانی» خود باز می‌گرداندند.

هم‌چنین به گونه‌ای ارزش‌های عدالت، برادری، تسامح و همکاری متقابل را انتشار می‌دادند که در تاریخ بی‌سابقه بوده و در هیچ نظام دیگری به جز اسلام مشاهده نشده است.

مسلمانان در راستای انتشار تمدن راستین و همه‌جانبه و بلندپایه‌ی اسلام دستاوردهای آن را به خود منحصر نمی‌کنند، بلکه دروازه‌های آن را بر روی همه‌ی مسلمانان جهان می‌گشایند و مسیحیان اندلس و اروپای شرقی و یهودیان ساکن ممالک اسلامی و گاوپرستان هندی و همه‌آنانی را که هدف علم‌آموزی یا زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند، در زیر سایه‌ی تمدن اسلام قرار می‌دهند^(۱).

۱- در صورت تمایل نک: (روية إسلامية لأحوال العالم المعاصر، فصل: «أمة التوحيد بين الماضي والحاضر»).

مسلمانان ثروت‌های کشورهای فتح‌شده را غارت نمی‌کردند و مردم را به ذلت نمی‌کشیدند و سرزمین‌های فتح‌شده را عقب‌مانده نگه نمی‌داشتند تا بتوانند ادامه‌ی «سلطه‌گری» و برتری‌جویی خود بر آنان را توجیه کنند، بلکه از همان ابتدا مردم را به نیکی، یعنی اسلام دعوت می‌کردند و در صورت پذیرش برادر دینی آنان به شمار می‌آمدند و در صورت عدم پذیرش از آنان می‌خواستند نوعی مالیات موسوم به (جزیه) بپردازند که نشان‌گر عدم مقاومت آنان در برابر رسیدن پیام حق و خیر و سعادت نازل شده از آسمان به گوش و ذهن مردم بود و در صورت رد هر دو پیشنهاد، آن‌گاه جنگ روی می‌داد. البته نه به خاطر اجبار کسی به پذیرش اسلام، بلکه برای نابودی «مراکز قدرتی» که از رسیدن پیام حق به گوش و ذهن مردم ممانعت به عمل می‌آوردند^(۱).

۱- الف- هدف اصلی و اساسی جهاد در اسلام در واقع همین است و دشمنان اسلام به درستی به اهمیت آن پی برده‌اند و تصادفی نیست که سردمداران دولت آمریکا گاه و بی‌گاه با اشاره یا کنایه بر لزوم اصلاح و حذف برخی آیات قرآن (به ویژه آیات جهاد) از برنامه‌ی آموزش و پرورش کشورهای اسلامی و به ویژه کشورهای عربی، تأکید و اصرار می‌ورزند.

ب- فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ» ادعا کرده است که بالاترین دستاوردی که انسان معاصر کسب کرده، اندیشه‌ی «لیبرال دموکراسی» است و این اندیشه باید جهانی شود و تأکید کرده است که اگر لازم شود با موشک کروز (cruise) این اندیشه در جهان حاکم شود، من از آن حمایت می‌کنم! در این دهکده‌ی جهانی فرهنگ باید لیبرال دموکراسی آمریکایی باشد و.. (برگرفته از: روزنامه‌ی رسالت، ۲۸/۲/۸۳).

ج- در دوره تسلط کامل ابزارهای اطلاع‌رسانی و تبدیل‌شدن کوه‌ی زمین به دهکده‌ی جهانی دولت آمریکا بنا به توصیه‌ی ایدئولوگ معروف لیبرال دموکراسی برای رساندن پیام و استقرار حاکمیت این اندیشه، بدون هیچ نوع مجوز بین‌المللی اجازه‌ی لشکرکشی و اشغال کشورها و خرابی و نابودی و کشتار مردم و تغییر رژیم‌های حاکم از جمله در افغانستان و عراق را آن هم در فاصله‌ی هزاران کیلومتری مرزهای آمریکا به خود می‌دهد.

د- باید حضرت عیسی بیاید و مسلمانان چهارده قرن پیش و پس از آن را زنده کند و به آمریکا تحویل دهد تا آنان را به همراه مسلمانان امروزی، به جرم جهان‌گشایی، تجاوزگری و نیز تروریسم (و صد البته بدون هیچ گونه محاکمه‌ای حتی در دادگاه‌های خود آمریکا) به جهنم «گوانتانامو» و سایر زندان‌های آشکار و نهان، در کشورهای متحد آمریکا (به نوشته روزنامه‌ی واشینگتن پست و به نقل از رادیو BBC ۱۲/۸/۸۴) روانه کند و به هیچ یک از سازمان‌ها و نهادهای رنگارنگ و حتی خودساخته مدافع حقوق بشر، اجازه‌ی کوچک‌ترین رسیدگی به وضعیت این انسان‌های یرت‌شده از گردونه‌ی انسانیت را، آن هم در دوره حاکمیت اومانیسیم (humanism) ندهد. این در

پس از حذف کانون‌های ستم‌گری و محو آثار تبلیغاتی آن‌ها از اذهان، آن‌گاه مردم در سایه‌ی اسلام برای پذیرش آن‌چه بخواهند آزاد خواهند بود^(۱).

قطعاً انگیزه‌ها و ویژگی‌ها و اثرات واقعی فتوحات اسلامی، یکی از فصول اساسی تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد و مطالعه و بررسی عمیق آن، برای ابطال ادعاهای خاورشناسان و شاگردانشان از جمله «مورخان ملی‌گرای عرب» امری ضروری است^(۲). در این‌جا از دیدگاه معینی به مسأله‌ی فتوحات می‌پردازیم که عبارت است از: دلالت بر نفوذ عمیق اسلام در دل‌ها و جان‌های امتی که به حرکت درآمد؛ و اگر درون افراد این امت، از اسلام خالی بود- یا بهتر بگوییم آکنده از روح اسلام نبود- هیچ‌گاه فتوحاتی با چنین گستردگی سرعت و اثرگذاری عمیق صورت نمی‌گرفت. نخستین ادعای مغرضانه‌ی مطرح‌شده در این خصوص که به سبب بی‌پایگی اعتبار خود را از دست می‌دهد، این است که انگیزه‌های اقتصادی پشت سر فتوحات اسلامی قرار داشته است! به یقین کسی که با اهداف اقتصادی حرکت کند، در نخستین برخورد مردم را به اسلام دعوت نمی‌کند که در صورت پذیرش دعوت مانند برادر آنان را در آغوش بگیرد و به قصد شریک‌ساختن در منافی که خداوند از طریق هدایت به وی اعطا کرده است، تحت تعالیم اسلام قرار دهد! وای بر آنانی که این همه دروغ و تهمت را به تاریخ اسلام نسبت می‌دهند!

بدین ترتیب سایر ادعاهای مربوط به فتوحات اسلامی از اعتبار ساقط می‌گردند و حقیقتی مهم باقی می‌ماند که چنین حرکتی امکان‌پذیر نیست، مگر این‌که از جانب افرادی صورت گیرد که تا اعماق وجود انباشته از ایمان و علاقه‌مند و خواهان دین و مایل به انتشار آن در اطراف و اکناف جهان بوده باشند و ما در چندین کتاب به این مسأله پرداخته‌ایم که قدرت مادی به تنهایی نخواهد توانست شگفتی‌های فتوحات اسلامی را تبیین و تفسیر نماید.

حالی‌ست که مسلمانان چهارده قرن پیش برای ابلاغ پیام اسلام از یک روستا به منطقه یا روستای مجاور وسایل چندانی در اختیار نداشتند! (مترجم).

۱- به «رؤیة إسلامیة لأحوال العالم المعاصر» صفحات ۱۵۳-۱۶۳ از فصل «أمة التوحید بین الماضي والمعاصر» رجوع کنید.

۲- جای تأسف است که مورخان مسلمان از دشمنان اسلام کسب دانش می‌کنند و با تعصب از آنان مطالب را نقل می‌کنند، غافل از این‌که آثارشان به سم آغشته است!

حکومت‌های طاغوتی فراوانی قدرت خود را برای کشورگشایی به کار گرفته‌اند و نتوانسته‌اند، به اندازه‌ی حرکت‌های اسلامی به موفقیت دست یابند! چنان‌که بارها گفته‌ام بی‌تردید، با توسل به زور می‌توان سرزمین‌ها را فتح کرد، اما دل‌ها را نمی‌توان گشود! و آن‌چه در هنگام فتوحات اسلامی به وقوع پیوست، در حقیقت نه فزون‌خواهی ارضی، بلکه تنها تلاش در جهت تسخیر دل‌ها برای پذیرش اسلام بود و در بیشتر سرزمین‌های فتح شده، مردم حتی آنانی که بدون اکراه و اجبار، دین قبلی خود را حفظ کرده بودند افزون بر پذیرش آزادانه‌ی اسلام، زبان مشترک پیروان آن، یعنی عربی را به عنوان زبان ملی پذیرفتند و زبانی را که پیش‌تر به کار می‌بردند، کنار گذاشتند!

اگر فاتحان این سرزمین‌ها به معنای واقعی مسلمان نبودند و نیروی عقیده، سلوک، رفتار و حرکت خود را از اسلام کسب نکرده و در عالم واقع آن را به اجرا درنیاورده بودند، فتوحات اسلامی نمی‌توانست این همه شگفتی بیافریند. مسأله‌ی دیگر مربوط به قدرت محض، این است که در بیشتر موارد، مسلمانان از نظر نظامی، از فراوانی نیروها و تجهیزات نظامی، آلات جنگی، ابزار، خبرگی و شناخت بسیار کمتری نسبت به دشمنان برخوردار بوده و از این لحاظ برتری با طرف مقابل - که شکست می‌خورد - بوده است و چنان‌چه عنصر غیر مادی دیگری به یاری فاتحان نمی‌آمد، نمی‌توانستند بر دشمنانی که از لحاظ فنون جنگی و تعداد نفرات و تجهیزات نظامی برتر از آنان بودند، پیروز شوند. این عنصر همان عقیده زنده و بالنده‌ای است که دل‌های مؤمنان سرشار از آن بود.

این‌ها همه نشانه‌ها و دلایلی است در پاسخ به ادعاهایی که می‌گویند: انحرافات و کج‌روی‌های بنی‌امیه، اسلام را در گهواره نابود کرده است. و این نکته‌ای است که لزوماً باید زمان درازی را به تثبیت و دوام آن در جان و دل‌های خوانندگان و پژوهش‌گران اختصاص دهیم.

لازم است این تلقین پلید را که اسلام، بعد از خلفای راشدین به پایان راه رسیده است و دیگر وجود خارجی ندارد، از اذهان خوانندگان بزداييم و این مهم از طریق ارائه‌ی سیمای واقعی اسلام با رعایت کامل امانت، دقت و بیان هم‌زمان با ذکر انحرافات و کج‌روی‌ها التزام به راه صحیح و استواری‌های آن، امکان‌پذیر خواهد بود و با مقایسه مجموع انحرافات آن با استقامت‌ها و پایداری‌ها معلوم می‌شود آن‌چه از

اسلام به رغم همه‌ی کج‌روی‌ها باقی می‌ماند، بخش بزرگی‌ست و به دنبال این اقدام، فرصت مناسبی برای اندازه‌گیری و سنجش عظمت، اصالت و عمق ریشه‌های دین اسلام دست خواهد داد و به جز آن‌چه توسط دولت اموی نابود شد، جوانب و عناصر مهمی باقی مانده بود که مسلمانان در زمان خود بنی‌امیه با بهره‌گیری از قدرت و سرزندگی آن‌ها با شتاب اصرار و دلاوری هرچه بیشتر برای انتشار اسلام به تلاش و تکاپو افتاده بودند. چه در اثنای خلافت بنی‌امیه در شرق جهان اسلام و چه پس از سقوط این حکومت در شرق و استمرار آن در شمال آفریقا و پیشروی در بخش بزرگی از جنوب اروپا.

در عین حال، پس از تأکید بر این معنا و طرد آن اسطوره خبیث از اذهان، نباید انحرافات به وجود آمده توسط بنی‌امیه را بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت بشماریم. شکی نیست انحرافات رخ داده است و بایستی به عنوان انحراف در اذهان باقی بماند. هر نوع سهل‌انگاری در این زمینه، سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی به ذات ارزش‌های اسلامی و تردید در ضرورت بقای آن‌ها به شمار می‌آید؛ ارزش‌هایی که در عرصه‌ی اجرای عملی، گواه سیمای واقعی و خالص و نورانی اسلام است و از نظر ما این درس تربیتی مهمی در راستای مطالعات هدف‌مند خود، به شمار می‌رود که در عین حال مبتنی بر حقیقت علمی کامل و خالص نیز هست.

با صرف‌نظر از انحرافات دوران بنی‌امیه در عرصه‌ی اجرا، نگاهی به جامعه‌ی اسلامی می‌اندازیم تا معلوم شود این تغییرات تا چه حد بوده است؟ به نشانه‌ها و صفات ویژه‌ی جامعه‌ی اسلامی عهد خلفای راشدین - که در فصل گذشته به آن پرداختیم - باز می‌گردیم تا حدود و میزان نزدیکی یا دوری این جامعه با مردم و بی‌نظیر آن دوره، برایمان روشن گردد.

گفتیم آن جامعه عموماً پای‌بند به اسلام بود، با ایمان عمیق به خدا و روز آخرت، منطبق بر تعالیم روشن اسلام و پای‌بندی جدی بدان و در مقایسه با همه‌ی جوامع انسانی، در کم‌ترین سطح معاصی و نافرمانی بود. در این جامعه، مفهوم حقیقی امت، یعنی امت ایمانی در حد اعلا‌ی خود تحقق یافته بود. این جامعه بر پایه‌ی قواعد و آموزه‌های اخلاقی روشن و برگرفته از اوامر و ارشادات دینی استقرار یافته بود و به راستی جامعه‌ای پر از خیر و خوبی بود و مردم به کارهای بزرگ و مهم، مشغول و از

امور پست و بی ارزش، دست برداشته بودند و جامعه‌ای آماده و مهیا برای انجام کار و وظیفه در تمامی عرصه‌ها و بی تردید جامعه‌ای خدایپرست بوده است^(۱).

حال باید دید کدام یک از نشانه‌ها و صفات فوق، در جامعه‌ی اسلامی دوره بنی‌امیه تغییر یافته است؟ در این تردیدی نیست که برخی افراد جامعه یا بهتر بگوییم بیشتر آنان، به درجات متفاوت، از نقطه‌ی اوج، رو به سراشیبی سقوط نهادند، اما پیش‌تر توضیح دادیم که این وضع در ذات خود، انحراف محسوب نمی‌شود، بلکه پس از غیاب شخصیت پیامبر ﷺ از جامعه و محو آثار تربیتی نسل جدید، چنین امری نباید دور از انتظار باشد. در واقع ما در دوره‌ای نیستیم که ناظر و شاهد تحول عظیم و عمیق از جاهلیت به اسلام باشیم، بلکه در دوره بعد از آن به سر می‌بریم، پس باید نقش تزکیه‌ی پیامبر ﷺ بر روی آن نسل را به خوبی به یاد بیاوریم:

«خیرکم قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم»^(۲).

«بهترین‌های شما در عصر و زمان من هستند، سپس نسل بعد و نسل بعد و نسل بعد».

بنابراین، ما هم‌چنان در قرن‌های ممتاز به سر می‌بریم و گواهی هیچ انسانی برتر از گواهی پیامبر ﷺ نخواهد بود.

درست است که در حال حاضر ما مسلمانان در سطح (معمولی) اسلام قرار داریم، ولی توضیح دادیم که همین وضع در ذات خود، سطح بالایی به شمار می‌آید و از نقطه‌ی اوجی که نسل بی‌همتای مزبور به آن دست یافته بود، پایین آمده است و اگر مردم به اسلام پای‌بند باشند، خیر و سعادت‌ی عایدشان می‌شود که هیچ نظام دیگری قادر به تحقق آن نخواهد بود و آن‌چه در دوره اوج عظمت اسلام، مردم بدان دست یافتند، تنها خیر نبود، بلکه خیر و نیکی آرمانی به درجه‌ای رسیده بود که در تاریخ بشر سابقه‌ای نداشته است و به راستی که در جامعه‌ی بنی‌امیه افرادی در همان سطح والا و نیکو باقی مانده بودند، بلکه می‌توان مدعی شد که هیچ کدام از نسل‌های مختلف اسلامی، حتی در دوره انحطاط، اگرچه به صورت پراکنده، اما به طور کلی از نمونه‌ها و اسوه‌های والا، خالی نبوده‌اند. در واقع نکته‌ی قابل ملاحظه این است که فراوانی

۱- رک: صفحات پایانی فصل پیشین.

۲- روایت از شیخین.

چنین چهره‌هایی در جامعه‌ی سطح بالای دوران شکوه و عظمت، حالتی منحصر به فرد و غیر عادی داشته است که به تدریج و با گذشت زمان، هم‌چنان رو به کاهش خواهد بود.

اما از بابا رعایت امانت و حق باید بگوییم: به هر حال، از یک سو به سبب فتنه‌ی به وجود آمده و از دیگر سو در نتیجه‌ی خشونت اعمال شده توسط امویان برای سرکوبی مخالفان و معترضان در آن جامعه اتفاقی رخ داده است، بدین معنا که: از یک سو از میزان نظارت و مراقبت مردم بر اعمال حاکمان، پند و اندرز دادن و انتقاد از آنان در هنگام مبادرت به خطا و خلاف، برابر امر پیامبر ﷺ به تدریج کاسته شده است و از سوی دیگر، مردم روز به روز، چه در زمینه‌ی امور عبادی و چه مسافرت به گوشه و کنار مملکت در جستجوی رزق و روزی به مسائل خصوصی و شخصی روی می‌آوردند. چنین وضعی نشان‌گر آغاز لغزش مهمی به شمار می‌رود که آشکارا آثارش را در دوره‌های بعدی مشاهده خواهیم کرد^(۱).

آری؛ اهمیت انحرافات سیاسی شکل گرفته در دوره بنی‌امیه که به تدریج در جامعه‌ی اسلامی آن دوران بازتاب می‌یافت، به میزان و عمق این کج‌روی‌ها بستگی ندارد، زیرا اهمیت انحرافات سیاسی در مقایسه با حوادث آن زمان، کم‌تر بوده و به نظر بسیاری از مردم، در مقایسه به آن حوادث، قابل تحمل‌تر و توجیه‌پذیرتر به شمار می‌آمده و یا دست‌کم برای توجیه آن دلایلی وجود داشته است. ولی اهمیت مسأله در این است که به عنوان اصول تخطی‌ناپذیر در سیاست ریشه دوانده و هرکس که حکومت را در دست می‌گرفت - به جز کسانی که مشمول رحم خداوند واقع می‌شدند - در مسیر پیشینیان خویش حرکت می‌کرد و آن را در راستای توجیه عملکرد خود، به کار می‌گرفت و بر این اساس هیچ مانعی وجود نداشت که او نیز مانند آنان رفتار کند یا حتی چیزی هم بدان‌ها بیفزاید! از این رو پیامبر خدا ﷺ فرموده است:

«... ومن سنّ فی الإسلام سنة سیئة فعل بها بعده کتب علیه وزر من عمل بها ولا ینقص من أوزارهم شیء»^(۲).

۱- جهت امانت‌داری تاریخی اعتراف می‌کنیم که پرداختن به امر جهاد، هم‌چنان بر اذهان حکم‌فرما و حکومت بنی‌امیه، پیوسته در حال احیا و تقویت آن بوده است.

۲- روایت از مسلم.

«هرکس راه و شیوه زشتی را در اسلام بنیان نهد و بعد از وی به آن عمل شود [و دیگری در آن راه گام بردارد] گناه آن عمل نیز در پرونده‌ی وی ثبت می‌گردد، بدون این که از گناه آنان چیزی کاسته شود».

تقدیر الهی چنین بود که از همان ابتدا، فتنه و آشوب، دامن‌گیر جامعه‌ی اسلامی گردد و الگوهای برجسته و والای اسلام، در قالب «سوابق» و تجارب ارزنده‌ی سیاسی، مجال استقرار نیابند تا به عنوان «الگوهای عملی» مورد رعایت همه‌ی فرمان‌روایان قرار گیرند و از این رو اعمال این الگوها به مثابه عملکردهای شخصی و مرتبط با بزرگواری و فضیلت انجام دهندگان‌شان یعنی خلفای راشدین شناخته می‌شدند. این در حالی‌ست که در حقیقت، در قرآن و سنت به عنوان اصول مسلم اسلامی، به آن‌ها اشاره شده است و اگر خلفای راشدین توجه ویژه‌ای به اجرای این اصول داشته‌اند - چنان که گفتیم - به این علت بود که این چهره‌های شاخص، سنت‌ها و مستحبات را جزو واجبات قرار داده و نهایت کوشش خود را در زمینه‌ی پای‌بندی و دستیابی بدان‌ها مبذول داشته‌اند. با این وجود نباید انکار کرد که آن‌ها اصول اسلام هستند و انجام بسیاری از امور دیگری که برپایه این اصول بنا شده‌اند برای حاکم مسلمان واجب و ضروری‌ست و امری مستحب و داوطلبانه نیست.

فتنه‌ها و مشکلات گوناگون مسلمانان را مجبور کرد به احکام «ضرورت» پناه ببرند که در اسلام نیز نظیر همه‌ی نظام‌های حکومتی در وضعیت اضطراری و بنا به ضرورت، به اجرا درمی‌آیند. اما ضرورت حالتی استثنایی است و با رفع اسباب و علل از میان می‌رود و مردم به وضعیت عادی باز می‌گردند. گناه بنی‌امیه این نبوده است که به حسب نیاز، احکام فقه ضرورت را به اجرا گذاشته‌اند، بلکه جرمشان - البته به جز عمر بن عبدالعزیز - این بود که پس از استقرار نسبی نظم و آرامش در جامعه، قانون ضرورت را استمرار بخشیدند و وضعیت استثنا را به صورت اصل کلی بر جامعه تحمیل کردند و در نتیجه مردم اصول سیاسی حکومت اسلامی را فراموش کردند، یا آن‌ها را بخشی از نجابت و بزرگواری شخصی خلفای راشدین به شمار می‌آوردند. به هر حال عباسیان به طریقی که می‌توان آن را کودتای بنی‌عباس نامید، قدرت را تصاحب کردند و نه تنها سوابق و راه و روش سیاسی بنی‌امیه را به عنوان اصول اجرایی به کار گرفتند، بلکه از خود موارد تازه‌ای نیز بدان‌ها افزودند!

تردید نیست که خط انحراف، در آغاز از خط مستقیم چندان فاصله‌ای ندارد، زیرا مردم تندروی را چه در عرصه‌ی فساد و چه در زمینه‌ی اصلاح نمی‌پذیرند! در واقع زاویه‌ی بین خط انحرافی و خط اصلی، به تدریج و با مرور زمان بازتر می‌شود. به همین جهت خداوند برتری و فضیلت افراد این امت را به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان پایه‌ی ایمان به خداوند وابسته دانسته است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت] انسان‌ها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

زیرا اصل امر به معروف و نهی از منکر ابزار عملی حفظ جامعه از انحراف و اصلاح امور و بازگرداندن آن‌ها به حالت صحیح در - صورت وقوع انحراف، به شمار می‌آید. هم‌چنین بدین جهت است که خداوند نفرین خویش را به خاطر نپرداختن به امر به معروف و نهی از منکر نثار امت نفرین شده کرده است:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹].

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود عیسی، پسر مریم، لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته نافرمانی و تجاوز می‌کردند و از حد می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، دست نمی‌کشیدند و هم‌دیگر را از زشت‌کاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند!»

در صفحات پیشین گفتیم که جامعه‌ی دوره اموی تحت تأثیر دو عامل فتنه و آشوب و به دنبال آن، خشونت و بی‌رحمی بنی‌امیه در سرکوبی مخالفان به تدریج خود را از مراقبت و بازداشتن دست حکام از ارتکاب خطا کنار کشید. لذا اگر مشاهده می‌کنیم در دوره عباسیان به دامنه‌ی کج‌روی‌ها افزوده شود و مردم بازهم بیش از گذشته از مطالبه‌ی اصلاح امور دست برداشتند جای شگفتی نخواهد بود!

نه تنها انحرافات سه‌گانه‌ی دوران بنی‌امیه یعنی سلطنت ظالمانه به جای خلافت عادلانه، دست‌درازی به بیت المال و توسل به خشونت در سرکوبی معارضان و

مخالفتان، ادامه یافت و بر شدت آن‌ها نیز افزوده شد، بلکه انحرافات تازه‌ای هم پا به عرصه نهادند که در دوران امویان سابقه نداشتند. بارزترین آن‌ها خوش‌گذرانی‌هایی بود که نخست کاخ‌های خلفا و سپس امیران، وزرا، تجار، ثروتمندان و سرانجام افراد عادی شهرنشین را نیز در بر گرفت.

امویان به رغم تبدیل خلافت به سلطنت، هم‌چنان به انتخاب شایسته‌ترین فرد برای تصدی امر حکومت پای‌بند بودند، در حالی که عباسیان این امر را به شکل موروثی و نوبتی درآورده بودند و حتی اگر نوبت به طفلی می‌رسید، خلافت را به وی واگذار می‌کردند.

اما در رابطه با خشونت و بیان حدود و ماهیت آن شاید اطلاق لقب «سفاح»^(۱) به خاطر کثرت خون‌ریزی بنیان‌گذار این سلسله برایش زینده باشد.

اما در خصوص دست‌درازی به بیت المال، موارد و نمونه‌ها بسیار فراوان و غیر قابل شمارش است. بارها و بارها شعرای چاپلوس و مداحی که در مجلسشان بیان می‌کردند که پیامبر اسلام ﷺ مردم را به «پاشیدن خاک بر صورتشان» امر فرموده است، و با چند بیت شعر و با مداحی خلیفه آمده و ۱۰۰ هزار دینار انعام گرفته‌اند.

آری ۱۰۰ هزار دینار از بیت المال مسلمانان که محل هزینه‌ی آن، برابر نص قرآن، مشخص شده است. هم‌چنین بارها و بارها زنان خوش‌آواز، با آهنگ و آواز زیبای خویش^(۲)، خلیفه‌ی مست یا هوشیار را چنان به وجد می‌انداختند که دستور می‌داد ۱۰۰ هزار دینار کمی بیشتر یا کمتر به او انعام بدهند! سپس بدعت تازه‌ای، یعنی ایجاد «بیت المال ویژه» به موارد فوق افزوده شد که در آن اموال فراوان خلیفه را که از تسلط بر اموال عمومی، به دست آورده بود و خلیفه می‌توانست از این حساب هنگفت، پاداش و انعام مداحان و خوانندگان خوش‌صدایی که وی را به طرب و وجد می‌آوردند بپردازد. اما خلیفه هزینه‌ی این‌گونه معاصی را نیز از محل بیت المال می‌پرداخت و «بیت المال ویژه» سال به سال حجیم‌تر و انبوه‌تر می‌شد!

موارد فوق انحرافات هستند که امویان بنیان نهاده‌اند که در زمان خود به سبب کوچک‌بودن و شرایطی که اعتراضات مردم در ورای آن‌ها مستور می‌ماند، چندان

۱- بسیار خون‌ریز.

۲- در مورد کنیزان خوش‌صدا از صفحات بعد توضیح می‌دهیم.

مایه‌ی خطر به شمار نمی‌آمدند. اما هنگامی که به علت عدم نظارت مردم از طریق امر به معروف و نهی از منکر - که خداوند بر آن تأکید کرده و برگزیده و برتر بودن امت را به انجام این تکلیف منوط کرده است - اقدامی برای اصلاح انحرافات صورت نپذیرفت، بر حجم و دامنه‌ی آن‌ها افزوده شد تا این که در دوره عباسیان به اوج خود رسید. قطعاً چنانچه انحرافات ناگهانی و بی‌سابقه و در رأس آن‌ها رفاه زدگی‌ها و خوش‌گذرانی‌های ویران‌کننده‌ای که اندکی قبل بدان‌ها اشاره شد، دامن‌گیر هر ملتی شود، دیگر نخواهد توانست به وحدت، جدیت و پای‌بندی خود ادامه دهد و بر همین اساس دین اسلام خوش‌گذرانی و رفاه‌زدگی را عملی ناپسند می‌شمارد و با شدیدترین وجه، انسان را از آن برحذر می‌دارد:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا تَدْمِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۶].

«هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد ثروتمند، خوش‌گذران و شهوت‌ران آن‌جا را حاکم و چیره‌می‌گردانیم و آنان در آن شهر و دیار به فسق و فجور می‌پردازند. پس حکم خدا بر آن‌جا واجب و قطعی می‌گردد و آن‌گاه آن مکان را سخت در هم می‌کوبیم.»

آری! رفاه‌زدگی مانند اسیدی است که در اجسام نفوذ می‌کند و آن‌ها را از درون، پوک و سست می‌گرداند و مقاومتشان را در برابر هر ضربه‌ای از بین می‌برد! آری! فراوانی ثروت و نعمت نزد مردم به طور طبیعی باب خوش‌گذرانی را در دوره عباسیان گشود. اما همان‌طور که پیش‌تر گفتیم ثروت می‌تواند خوش‌گذرانی را تبیین کند، ولی نمی‌تواند عاملی برای توجیه آن باشد.

در زمان عمر اموال و ثروت‌های نسبتاً فراوانی در اختیار حکومت و مردم قرار گرفت. اما تصرف در آن به‌گونه‌ای بود که توانست مانع رواج فساد شود، لذا به اصحاب اجازه نداد که به قصد تجارت از مدینه خارج شوند، مبادا طبقه‌ای ثروتمند و صاحب نفوذ تشکیل شود و نوعی برتری و فساد طبقاتی در جامعه به وجود آید. افزون بر آن احتمال می‌رفت اینان که در عین حال اعضای تیم مشورتی خلیفه را تشکیل می‌دادند، به فساد مالی و خوش‌گذرانی دچار شوند که در چنین صورتی صلاحیت و شایستگی خویش را در امر مهم مشاوره از دست می‌دادند. در چنین شرایطی و قبل از آن خلیفه

هوشیارانه و با دوراندیشی بر خود و خانواده‌اش سخت گرفت، مبادا به عنوان اُسوه و الگوی بد، مردم را به فساد بکشانند.

اما اگر مال و ثروت بدون تصرف و دخالت ولی امر رها شود و راه‌کارهایی به منظور تأمین منفعت و پیش‌گیری از ضرر اندیشیده و به کار گرفته نشود، ناگزیر و براساس سنت الهی به نتایج معینی منجر می‌گردد. نه بدان سبب که ثروت ذاتاً این چنین باشد، بلکه چون از جانب افراد تلاشی برای اصلاح آفت، صورت نمی‌گیرد، آفت به تنهایی به عرصه‌ی قدرت وارد می‌شود و آفت ثروت خوش‌گذرانی و راحت‌طلبی است و راه چاره آن نیز در اختیار ولی‌امر است که با تصرف و دخالت خود، ثروت بیش از اندازه را از دست ثروتمندان خارج سازد و منافع آن را به فقرا و کل جامعه بازگرداند و با الگو و اُسوه قرار دادن خویش، روح سعی و تلاش را در میان مردم بگستراند. اما اگر ثروت بدون قاعده و ضابطه و با وجود گروهی که در راستای فساد اخلاق و روح جامعه می‌کوشند، در دست مردم رها شود، نتیجه همان خواهد شد که سنت الهی مقرر ساخته و در قرآن آمده است:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۴۱﴾﴾ [الروم: ۴۱].

«تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی که مردمان انجام می‌داده‌اند، به وجود آمده است. بدین وسیله خداوند سزای برخی از کارهایی را که انسان‌ها انجام می‌دهند، بدیشان می‌چشاند تا این که آنان برگردند».

فساد مالی همانند تمامی آفت‌های اجتماعی، مُسری است و چنان‌چه درمان و جلوگیری نشود، ناگزیر در جامعه انتشار می‌یابد و آن‌گاه که از قصر خلافت آغاز شده باشد، وضعیت بدتر خواهد بود، زیرا فرمان‌روایان همواره اُسوه‌ی مردم به شمار می‌آیند. به راستی امویان به رغم وجود و شیوع فساد مالی در میانشان در مقایسه با عباسیان کم‌تر به چنین آفتی دچار شده بودند، زیرا از یک سو سخت مشغول تثبیت نظام خویش بودند و از دیگر سو جهاد در راه خدا، آنان را به خود مشغول ساخته بود. اما عباسیان پس از استقرار حکومت به ویژه به کوشش عمدی گروهی از اطرافیان ایرانی آنان فساد و خوش‌گذرانی در میانشان به سرعت رواج یافت و از کاخ خلفا به کاخ‌های اُمراء، وزرا و سپس کاخ‌های تجاری که درآمدهای آنان سر به میلیون‌ها دینار

می‌زد، سرایت کرد و کم‌کم فساد، بغداد، پایتخت خلافت و نیز دیگر پایتخت‌های اسلامی، نظیر دمشق، قاهره و... را بدان‌سان که داستان‌های هزار و یک شب - و البته با نادیده گرفتن گزافه‌گویی‌ها و بزرگ‌نمایی‌های ناشی از تخیل هنرمندان و نویسندگان - توصیف کرده‌اند، در خود فرو برد. بی‌تردید در ارتباط با حوادث روی داده در کاخ‌های خلفای عباسی به نحو گسترده‌ای، مبالغه صورت گرفته است و این امر به ویژه در مورد شخصیت هارون الرشید نیاز مبرم به تنقیح و پاک‌سازی خواهد داشت؛ فردی که به عمد در کتب تاریخی شیعه و هم در کتاب‌های خاورشناسان عمداً و قصداً نسبت به زشت‌نمایی چهره‌اش اهتمام زیادی به کار رفته است؛ خلیفه‌ای که بنا به روایات یک سال به سفر حج می‌رفته و سال بعد به جنگ کفار، کی و کجا می‌توانسته است فرصت و مجال پرداختن به آن همه لهو و لعب و خوش‌گذرانی را داشته باشد؟! قدرت تخیل نویسندگان، هنرمندان این مطالب را سرهم‌بندی کرده و سپس تحت عنوان وقایع تاریخی - و نه مجموعه داستانی ساخته و پرداخته و آن هم برای ایجاد آرامش و سرگرمی مردم - در صفحات تاریخ به ثبت رسیده است. با این وجود شکی نیست که فساد و خوش‌گذرانی هم به عنوان حقیقتی تاریخی و انکارناپذیر، رواج داشته است و سرایت آن از کاخ‌های خلفا و امرا و وزرا به کاخ‌های تاجران و ثروتمندان نیز تردیدناپذیر است و گسترش و افزایش مجالس طرب و شراب‌خواری در کاخ‌های مزبور نیز حقیقتی تاریخی به شمار می‌آید.

این تنها یکی از مهم‌ترین انحرافات محسوب می‌شود که بدون سابقه‌ی پیشین، در جامعه‌ی دوره عباسی پدید آمده بود، اما در عین حال منحصر به خود نبوده است. آری! فتوحات گسترده‌ی اسلامی اسرای بسیاری را به همراه آورد که در میان آنان زنان مو طلایی، زیبا و افسون‌گر از ایتالیا جزیره سیسیل و دیگر مناطق امپراتوری روم دیده می‌شد. بسیاری از این زیبارویان یهودی و مسیحی بدون این که دین اسلام را بپذیرند، به کاخ‌های خلفا و امرا راه یافتند و از حضور در کاخ‌های خلفا و امرا در جهت به کارگیری نیرنگ و مکر درونی خود نسبت به اسلام نهایت بهره‌برداری را به عمل آوردند. ساده‌ترین حيله‌ی زنان مزبور، سرگرم ساختن خلفا و امرا به خود و بازداشتن آنان از پرداختن به امور مهم حکومت بود، که در نتیجه این امور در اختیار کسانی قرار گرفت که غالباً نه «امین» بودند و نه «مأمون» و مهم‌ترین حيله و نیرنگ آنان برافروختن آتش اختلافات ایجاد تفرقه و خصومت در میان خاندان خلافت و طرح

خواست‌ها و مطالباتی بود که سرانجام به جنگ داخلی میان امرا و به کارگیری سپاهیان اسلام در این منازعات انحرافی به جای به کارگیری برای جهاد در راه خدا منتهی گردید.

سپس نوبت به فتنه‌ی کنیزان می‌رسد؛ کنیزان خوش‌آوازی که به ابزار شادی و سرور مجالس کاخ‌نشینان خوش‌گذران تبدیل شده بودند. تعلیم خواندگی و نوازندگی آنان، در جامعه‌ی دوره عباسی به شغلی سودآور تبدیل شده بود که هزاران و بلکه صدها هزار دینار را به جیب صاحبان این مشاغل سرازیر می‌کرد و چنانچه عشق یکی از خوانندگان در قلب یکی از بزرگان غرق در ناز و نعمت و سرمست و غافل از همه جا و همه چیز جای می‌گرفت، این‌گونه ول‌خرجی‌ها سر به میلیون‌ها دینار می‌کشید.

شماری از شاعران، ادبا و زندگه‌ی ایرانی که در عهد بنی‌امیه چندان مجالی برای فعالیت نداشتند، فضای سراسر فسادآلود، ناپاک و بحران‌زده دوره عباسی را برای تلاش‌های مفسدانه‌ی خویش کاملاً مناسب یافتند.

ایرانیان از لحاظ علمی، فرهنگی و سیاسی خود را برتر و شریف‌تر از اعراب می‌شمردند و بخش‌هایی از شبه جزیره‌ی عربستان تحت نفوذ نظامی و سیاسی آنان قرار داشت. با ظهور اسلام و به دنبال فتوحات اسلامی امپراتوری عظیم ساسانی که مایه‌ی افتخار و مباهات آن‌ها بود، به سادگی فرو پاشید و کشور به زیر سلطه‌ی اعراب مسلمان درآمد و این وضع برای آنان - البته به جز افرادی که صادقانه و مخلصانه اسلام را پذیرفته بودند - بسیار گران آمده بود^(۱).

۱- نویسنده در این‌جا به مطالب دیگری در کتاب اشاره کرده است که چون در مجموع با واقعیات تاریخی مرتبط با ایرانیان، هم‌خوانی و هماهنگی کامل ندارد و حذف آن‌ها چندان لطمه‌ای نیز به روح مبحث وارد نمی‌آورد، از ترجمه‌ی آن‌ها خودداری به عمل آمد. هیچ‌کس نمی‌تواند توطئه‌ها و مشکل‌آفرینی‌های بازماندگان امپراتوری ساسانی را به عنوان یکی از دو ابرقدرت دنیای باستان که در برابر فاتحان عرب مسلمان به یک‌باره از هم پاشید، انکار کند. اما حساب این گروه با موضع‌گیری توده مردم ایران که خالصانه به آغوش گرم اسلام پیوستند و خود را از دست نظام مستبد ساسانی رهانیدند، متفاوت بوده است. این نیز واقعیت دارد که خدمات عظیم و همه جانبه‌ی ایرانیان در تمامی عرصه‌ها و به ویژه عرصه‌ی فرهنگی به اسلام بر صفحات تاریخ می‌درخشد و چشم بیننده را خیره می‌سازد.

پس از آن، فتنه‌ی ناشی از تهاجم فکری - فرهنگی یونانی از راه می‌رسد که به صورت منطق و فلسفه و پیامدهای آن یعنی پیدایش فرقه‌های دینی و علم کلام در جامعه‌ی اسلامی نمود و بروز می‌یابد. اگر این تعبیر درست باشد می‌توان این وضعیت را نوعی فساد و رفاه‌زدگی عقلی به شمار آورد، زیرا زمانی که مردم از امور اصلی و مهم فارغ شدند و در خود نیرو و وقت اضافی احساس کردند، آن‌را در مورد مسائل کم‌اهمیت‌تر به هدر دادند تا این که سرانجام، کار به اتلاف و نابودی این انرژی انجامید.

بیماری از آن‌جا سرایت کرد که مسلمانان برای آشنایی با علوم رایج در امپراتوری بیزانس [روم شرقی]^(۱) به آموختن زبان‌های یونانی و لاتین پرداختند و در این راه به فلسفه و منطق یونانی دست یافتند و تصورشان این بود که این دو علم برای خدمت به اسلام ابزارهای سودمندی هستند و براین اساس آموختن منطق و فلسفه به سرعت به صورت «مد» روز درآمد و هیچ‌کس بدون آگاهی از فلسفه و منطق و سخن‌گفتن به زبان آن‌ها در مجالس «روشن‌فکر» و تحصیل‌کرده به شمار نمی‌آمد! وضعیت آن‌گاه بدتر شد که خلفا با بدعت‌گذاری ساده‌لوحانه از دانشمندان یهودی و مسیحی دعوت می‌کردند که در مجالس و محافل مباحثه حضور یابند و به دفاع و ستایش از دین خود و تهاجم به اسلام بپردازند و سپس از علمای مسلمان می‌خواستند که به ادعاهایشان پاسخ دهند و آنان را مجاب و ساکت کنند!

از آن‌جا که منطق و فلسفه ابزارهایی در خدمت علم عقاید (کلام) یهودی و مسیحی محسوب می‌شدند، علمای مسلمان به ناچار می‌بایستی آن‌ها را به خوبی بیاموزند تا بتوانند با استفاده از ابزارهای مخالفان به ابطال دعاوی آنان در خصوص اعتقاداتشان بپردازند.

اما متفکران مسلمان با اثرپذیری از اندیشه‌های رقبای «الهیات اسلامی» را پی‌ریختند که از طریق آن عقاید اسلامی را در قالب علم کلام عرضه می‌کردند! و این لغزشگاه مهمی بود که عرصه را برای پیدایش فرقه‌های کج‌اندیش اسلامی هموار ساخت.

ما وظیفه داریم که هنگام مطالعه و شناخت انحرافات آن دوره بر این مهم تأکید کنیم که با وجود بیان واضح، صریح و خالص قرآنی، نیازی در خود احساس نمی‌کنیم

۱- کمی بعد راجع به جنبش علمی سخن خواهیم گفت.

که برای توضیح و عرضه‌ی عقیده‌ی خود به فلسفه‌ی یونانی یا غیر یونانی متوسل شویم، زیرا با توسل به این فلسفه‌ها عقاید روشن و واضح اسلامی را در چارچوب اصطلاحات و عبارات پیچیده و فلسفی گرفتار و برای خود مشکلات غیر واقعی، خیالی و ذهنی ایجاد و سپس خویشتن را به حل مشکلات خود ساخته مشغول می‌کنیم.

وضعیت فوق در حقیقت از پیامدهای تهاجم فکری یونانی به حساب می‌آید که ناخواسته و در جریان مباحثات و تحقیقات علمی صورت گرفته است.

انحراف بعدی به وجود آمدن تصوف بوده است که آخرین انحراف نبوده و نخواهد بود. در واقع تصوف واکنشی هم‌زمان در برابر چندین نوع انحراف بود؛ در ابتدا واکنشی در برابر فساد و خوش‌گذرانی حاکم بر جامعه بود، زیرا کسانی که می‌خواستند خود را از آلودگی‌های فساد و بی‌بندوباری جامعه نجات دهند، گوشه‌نشینی اختیار کردند و برای ارضای عواطف و احساسات دینی خویش و دوری گرفتن از زشتی‌ها و آلودگی‌ها به «ذکر» روی آوردند. هم‌چنین واکنشی بود که در برابر جزم‌اندیشی‌های فقهی از یک سو و انعطاف‌ناپذیری و مبهم‌گویی‌های ذهنی علمای کلام از دیگر سو ظاهر شد، زیرا «تخصص‌های علمی» دین را به شاخه‌های تخصصی مختلفی تقسیم می‌کرد که تقریباً به کلی از هم جدا شده بودند. به عنوان نمونه فقه که ماهیتاً دانشی عقلانی است، به صورت رشته‌ای خودکفا و بی‌اعتنا به جوانب اخلاقی نشان‌گر کمال و جامعیت دین درآمده بود؛ یا کسانی که عقاید اسلامی را به روش علم کلام مطالعه می‌کردند و برای رد انحرافات کلامی به ادبیات و منطق خود مخالفان، یعنی مباحثات عقلی و فلسفی متوسل می‌شدند، در تحقیقات خود شفافیت و طراوت عقیده‌ی اسلامی و جنبه‌ی دل‌ریا و روح‌پرور آن را نمی‌یافتند و در نتیجه عطش روحی هم‌چنان باقی می‌ماند و جویندگان را به سوی منبعی برای تأمین آن سوق می‌داد و هواداران تصوف پناهگاه مورد نظر را به آنان می‌نمایاندند و آنان هم شیفته‌ی تصوف شده و بدان پناه می‌بردند.

به ویژه عامه‌ی مردم زمانی که نزد فقها و علمای دینی پیرو عقلانیت نمی‌توانستند وجدان دینی خود را سیراب کنند، به آسانی به تصوف گرایش پیدا می‌کردند و به خیال خود به گزیر گاهی گرم دست می‌یافتند تا آنان را از فضای بی‌روح مطالعات خشک عقلانی و سردی کسانی که آموزش‌های عقیدتی را از لابه‌لای قضایای علم کلام و مبهم‌گویی‌ها و مفروضات آن به عهده می‌گیرند برهاند.

علل رواج و گسترش تصوف هرچه بوده باشد، خود این پدیده یکی از مهم‌ترین کج‌اندیشی‌هایی است که در جهان اسلام پدید آمده است. خواه از نظر ترویج افکار الحادی مانند نظریه‌ی حلول و وحدت وجود که از هند و ایران بدان راه یافته است، خواه از ناحیه‌ی گسترش انفعال، منفی بافی، بی‌تفاوتی، برداشت اشتباه از مفهوم توکل و دست‌کشیدن فرد از فعالیت در عرصه‌ی زندگی.

زمانی که انحرافات فوق هم‌زمان باهم روی داد و در مدت ۴ یا ۵ قرن به اوج خود رسید، مهاجمان صلیبی و سپس مفعولان آمدند! در این‌جا باز هم گمان می‌رفت که اسلام به پایان راه رسیده و دیگر از بین رفته است؛ اما حقیقت این چنین نبود.

از یک سو در طی این چند قرن در کنار انحرافات مزبور، جنبش زنده و پویایی در تمام جهات شکل گرفته بود که به طور جداگانه و با عنوان نهضت‌های علمی و فرهنگی اسلامی به ذکر آن‌ها می‌پردازیم که در تاریخ بی‌نظیر بوده‌اند.

از سوی دیگر شکست‌های پی در پی که در شرق و غرب بر مسلمانان وارد آمد و به سقوط حکومت اسلامی اندلس و فروپاشی خلافت عباسی در بغداد انجامید، پایان کار اسلام در جهان نبود، بلکه مجموعه‌ای از لغزش‌های میان راه بود که حرکت و جنبش تازه‌ای در پی داشت و در قالب دولت نیرومند عثمانی بروز و نمود یافت و اقدامات و تلاش‌های عظیمی را در راه پیشروی‌های اسلام در سرزمین‌های مختلف و به ویژه در اروپا به عمل آورد.

این یکی از ویژگی‌ها و شگفتی‌های اسلام است و در ادیان دیگر به چشم نمی‌خورد. تردیدی نیست که لغزش‌ها ضربات و لطمات وارد شده بر حکومت اسلامی، به راحتی می‌توانست هر حکومت دیگری را به کلی نابود کند؛ چنان‌که همه‌ی امپراتوری‌های قدیم و نیز امپراتوری‌های جدید بریتانیا، فرانسه و روسیه‌ی تحت تأثیر عوامل مشابهی با شدت کم‌تر از بین رفته‌اند.

در واقع راز قضیه در این است که اسلام نظام سیاسی مبتنی بر قدرت مادی صرف نیست، بلکه نظامی‌ست که قبل از هرچیز از ایمان و عقیده‌ی تک‌تک افراد نشات گرفته است و این تفاوتی بنیادی است که ناگزیر باید در دو زمینه مورد توجه و مطالعه قرار گیرد:

۱- موضع‌گیری جاهلیت معاصر در برابر دین و اصرار بر اداره‌ی امور جامعه بدون دخالت دین و به ویژه جدایی دین از سیاست به این گمان که چنین نظامی خیر و مصلحت انسان را بهتر و بیشتر تأمین می‌کند.

۲- فتنه‌ی ایجاد شده به وسیله‌ی مسلمانان فریفته‌ی نظام‌های سکولار جدید و این ادعا که: این گونه نظام‌ها با منفعت و مصلحت جامعه، بیشتر از اسلام، سنخیت خواهند داشت!

هرگز! شکی نیست نظام‌هایی که مبنی بر دین نیستند و به ویژه نظام‌های ضد دین با وجود استحکام ظاهری، لرزان و در معرض فروپاشی سریع قرار دارند. و به محض شیوع بیماری‌های اجتماعی و به ویژه فساد مالی از هم خواهند پاشید، زیرا از نظر افکار، اعتقادات، فعالیت‌ها و در مقام اجرای عملی، کاملاً ساخته و پرداخته دست بشرند و فاقد ارزش‌های ثابتی هستند که انسان بتواند هنگام گرفتاری در گرداب و سرگردانی و از دست دادن عقل و آگاهی بدن‌ها پناه ببرد.

اما افراد مؤمن چنین نیستند، زیرا آنان هنگام گرفتار شدن در گرداب و سرگردانی همواره تکیه‌گاه محکمی دارند و مادامی که به این ریسمان محکم چنگ بزنند، از ساحل نجات دور نمی‌شوند و امواج طوفان آنان را در خود نخواهد بلعید. افزون بر این ایمان امری است که همه‌ی افراد شخصاً و بدون ارتباط با دولت و حکومت بدان ملتزم و پای‌بندند، چرا که پیمانی است میان فرد و پروردگارش. لذا امکان دارد قدرت حاکم برای مدت طولانی به فساد دچار گردد، بدون این که مردم فاسد شوند و افراد جامعه به قراردادی که براساس اعتقادات دینی با خدای خود بسته‌اند، وفادار می‌مانند، هرچند حکومت قدرت کنترل خود را بر مردم از دست داده باشد.

شکی نیست که با مرور زمان جامعه نیز ناگزیر تحت تأثیر فساد حکومت قرار می‌گیرد، زیرا شانه خالی کردن از زیر تکالیف، یک سرشت انسانی است. خلیفه سوم در این باره گفته است: «خداوند با استفاده از قدرت موانعی از سر راه برمی‌دارد که با قرآن نمی‌توان آن‌ها را برداشت» و هرگاه قدرت دولت برای مدتی طولانی دچار ضعف یا اختلال شود، افراد ضعیف‌النفسی که تنها تحت تسلط حکومت هستند، کنترلشان را از دست می‌دهند و به انحراف کشیده می‌شوند و با گسترده شدن دامنه‌ی انحرافات و در غیاب اصلاحات لازم، سنت الهی در میان مردم به اجرا در خواهد آمد.

اما در تاریخ اسلام آیا این امر مستلزم دقت و توجه است که با وجود انحرافات حکومت عباسی جامعه‌ی اسلامی مدت زمانی طولانی هم‌چنان به پای‌بندی خود به اسلام ادامه داد و زمانی که حکومت پس از چند قرن غوطه‌ور شدن در انحرافات، سرانجام دچار فروپاشی شد، «امت اسلامی» نابود نشد و در واقع ذخایر و سرمایه‌های ارزنده‌ای در میان مردم بر جای ماند که توانست بر ویرانه‌های نظام از هم پاشیده شده، حکومت تازه‌ای بنا نهد که هم‌چنان رسالت اسلام را برای چندین قرن به عهده گیرد^(۱). از این رو دوران خلافت عباسی به رغم همه‌ی انحرافات و کج‌روی‌های صورت گرفته در ردیف دوران شکوه و پیشروی اسلام قرار داده می‌شود، نه دوران عقب‌نشینی، درماندگی و انحطاط.

گفتیم که دوره عباسی، دوره جنبش سریع و همه‌جانبه بوده است و بارزترین آن‌ها را نهضت علمی و فرهنگی تشکیل می‌دهد.

به یقین کتاب‌های فراوانی، چه به قلم نویسندگان عرب و چه خاورشناسان در ارتباط با این دو نهضت دوره عباسی به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند. اما تصور ما این است که به یکی از نکات بسیار مهم مربوط به نهضت‌های فوق دقت و توجه لازم مبذول نشده است، زیرا به ویژه کتاب‌های خاورشناسان به این مسأله اشاره ننموده‌اند و در نتیجه مورخان «عرب» که مطالب را از آنان نقل کرده‌اند، از آن نکته غفلت ورزیده‌اند. خاورشناسان در بیشتر کتاب‌های خود به تفصیل به این دو نهضت پرداخته‌اند و تأکید کرده‌اند که این‌ها صفحات پر فروع، غنی و پرمحتوا و همه‌جانبه‌ی تاریخ هستند. اما به هر حال مانند بخش‌های دیگر تاریخ دستاوردهای عظیم و درخشان آن‌ها محصول تلاش‌های برجسته و همه‌سویه‌ی افرادی بوده است که در دوره خود، درخشیده و بعد خاموش شده‌اند و مانند دیگر ارکان و اجزای تاریخ به موزه‌ی تاریخ پیوسته‌اند.

آن‌چه به ویژه در این جا می‌خواهیم آشکارا بیان کنیم، فراتر از میزان سودمندی این نهضت‌ها ارتباط آن‌ها با اسلام است و چنین مشخصه بارزی، نهضت‌های مزبور را چه در دوران شکوه و درخشش و چه پس از پیوستن به یگانگی تاریخ در نوع خود منحصر به فرد می‌نماید.

هنگام سخن گفتن از نهضت علمی مسلمان باید اشاره کنیم که مسلمانان در آغاز علم یونانیان و دیگر ملت‌ها را که یونانی‌ها آن را به ارث برده بودند. سپس فرا گرفتند به سرعت روح علمی لازم را به عنوان اساس کار کسب کردند و به تصحیح اشتباهات علمی یونانیان و به دنبال آن به افزودن مباحث کاملاً جدید و ناشناخته پرداختند که بزرگ‌ترین و بارزترین دستاوردهای این روند، ابداع روش تجربی بوده که پیشرفت‌های علمی جدید در همه‌ی رشته‌ها و شاخه‌ها، بر این روش بنا نهاده شده است. با این وجود حق مطلب را درباره‌ی این نهضت علمی بی‌نظیر به طور کامل ادا نکرده و چیزی از مشخصه بارز آن از دیگر جنبش‌های علمی تاریخ انسان را بیان نکرده‌ایم، در واقع آن‌چه نهضت مزبور را متمایز و منحصر به فرد می‌نماید، این است که این جنبش علمی گسترده از ایمان نشأت گرفته و در سایه‌ی عقیده پرورش یافته و هیچ‌گاه تضاد و ستیزی میان آن و عقیده و ایمان رخ نداده است. در حالی که ما جایگاه این ویژگی را هنوز نشناخته‌ایم و بر این اساس ضرورت ابراز و بیان آن را در هنگام بازنویسی تاریخ به روشنی احساس می‌کنیم.

برای شناخت ارزش این ویژگی خاص یا بهتر بگوییم نعمتی که نهضت علمی اسلامی را از نهضت‌های دیگر متمایز می‌سازد، با هم نگاهی به جنبش علمی معاصر دنیای غرب می‌افکنیم:

تردیدی نیست که نهضت علمی مزبور از ابتدا بر پایه‌ی خصومت با کلیسا و دین بنا شده است. منابع اروپایی ریشه‌ی این خصومت‌ها را به ترس کلیسا از گسترش علم و عقب‌نشینی خرافات نسبت می‌دهند، زیرا پایه و اساس قدرت هولناک کلیسا برای تسلط بر افکار و اذهان مردم خرافات بود. منابع فوق هم‌چنین ریشه‌ی این عداوت را با ضدیت علم با آموزه‌های تورات درباره تاریخ جهان و مسطح بودن زمین به جای کرویت آن اعتقاد به مرکزیت زمین به جای خورشید، در جهان مرتبط می‌دانند و متولیان کلیسا، در راستای همین طرز تفکر، مخالفان کتاب «مقدس» را که در رأس آنان کپرنیک، جوردانو برونو و گالیله قرار داشتند، به شکنجه و قتل و سوزاندن تهدید کردند و از آن هنگام جنگ و نزاع میان علم و دین آغاز شد.

آن‌چه منابع اروپایی در این باره می‌گویند، صحیح است. اما این منابع عمداً و به دلایلی کاملاً روشن از همان آغاز علت اصلی شورش کلیسا بر ضد نهضت علمی را نادیده گرفته‌اند عبارت است از این که جنبش‌های علمی اروپا در حقیقت از مدارس

اسلامی اندلس، شمال آفریقا و شرق جهان اسلام و از کتاب‌های علمی مسلمانان که به زبان لاتین، یعنی زبان علمی اروپای آن روز ترجمه می‌شدند، اقتباس و نقل شده بود و نسبت به اسلام و مسلمانان روح تحسین و ستایش بسیاری با خود به همراه داشت و در پی آن، کلیسا که از گسترش نفوذ اسلام همراه با نهضت علمی به هراس افتاده بود، به شدت برآشفته و برای جلوگیری از چنین نفوذی به اعمال وحشیانه و بی‌رحمانه مبادرت ورزید^(۱).

علل و عوامل هرچه بوده، رابطه‌ی میان «علم و دین» در اروپا عملاً به دشمنی کشیده شد و هریک راه خود را رفت و در این میان موجودیت و وحدت جامعه از هم گسست و در نتیجه علم خود را ملزم به ترک دین و دین نیز خود را مجبور به کنارگذاشتن علم دانست؛ این در حالی‌ست که علم و دین هر دو خطوط مستقیم فطرت بشر هستند. یعنی علاقه و رغبت نسبت به عبادات خالق، خواست فطری انسان و علاقه به شناخت و معرفت هم جزء جدایی‌ناپذیر سرشت اوست.

این‌ها هر دو کشش‌هایی هستند که خالق علیم و خبیر در سرشت انسان نهاده است تا وظیفه‌ی خلافت در زمین را به انجام رساند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«ای پیامبر! برای مردم بیان کن [هنگامی را که پروردگارت پس از فرزندان آدم نسل‌های بعدیشان را آفرید و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری! گواهی می‌دهیم».

﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰].

«این سرشتی‌ست که خداوند مردمان را بر آن سرشته است و نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است آیین محکم و استوار».

۱- وظیفه‌ی ما مسلمانان این است که ضمن بازنویسی تاریخ، این حقیقت را به همان اندازه که منابع اروپایی پنهان ساخته‌اند، به روشنی بیان کنیم، زیرا در واقع بخشی از تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد.

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾﴾ [النحل: ۷۸].

«خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی‌دانستند. و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [البقرة: ۳۱].

«سپس به آدم همه نام‌ها را آموخت».

زمانی که انسان فطرت و سرشت خدادادی طبیعی و زیبای خویش را سالم نگه دارد، انگیزه‌های فطری دین و دانش در کنار هم و پا به پای هم نقش خود را ایفا می‌کنند و انسان از یک سو کاملاً به عالم غیب معتقد می‌شود و از دیگر سو در عالم مشهود و زندگی مادی به دور از هرگونه تعارض و تناقض و انفصال به سعی و تلاش می‌پردازد:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿۱۵﴾﴾ [الملك: ۱۵].

«خداوند ذاتی‌ست که زمین را برای شما رام کرده است. پس در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید! زنده‌شدن دوباره در دست اوست».

﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۴﴾﴾ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۳﴾﴾ [الجاثية: ۱۲-۱۳].

«خداوند همان کسی‌ست که دریا را برای شما رام کرده است تا کشتی‌ها برابر فرمان و اجازه‌ی او در دریا روان شوند و شما انسان‌ها بتوانید از فضل خدا بهره‌گیرید تا شاید سپاس‌گزار شوید. و آنچه در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است، همه را از سوی خود کاملاً در اختیار شما قرار داده است. قطعاً در این نشانه‌های مهمی است، برای کسانی که می‌اندیشند!»

اما نادانی کلیسای اروپا میان دو انگیزه‌ی فطری بذر نزاع و جدایی پاشید و با این اقدام بخش عمده‌ای از هویت و موجودیت انسان را به فساد و تباهی کشاند. اروپاییان در ادامه دست به نادانی دیگری زدند و با آغاز نهضت بیداری، ریشه‌های فرهنگ

جاهلی یونان باستان را احیا کردند که در افسانه‌های آن منازعه‌ی شدیدی میان خدا (یا خدایان) و انسان در می‌گرفت و رابطه‌ی میان این دو به شدت خصمانه بود. خدایان قصد داشتند انسان را به سختی مجازات کنند، زیر چشم به مشارکت در قدرت آنان دوخته بود! و انسان هم به سهم خود به منظور اثبات ذات خویش با خدایان به ستیز می‌پرداخت و براساس میزان نافرمانی نسبت به خدایان موجودیت خود را به اثبات می‌رسانید، هم‌چنین بر پایه‌ی مفاد اساطیرِ جاهلی مزبور، انسان توانسته بود، با وجود نارضایتی خدا «علم» را از او به غنیمت بگیرد، چرا که خداوند علاقه‌ای به این نداشت که انسان را در «معرفت» و علم با خود شریک کند و می‌خواست آن را در انحصار خود نگهدارد^(۱).

ژولین هکسلی در کتاب «انسان در جهان معاصر» در این باره می‌نویسد:^(۲)

«در نتیجه‌ی بیداری این احساس در روح، اروپای معاصر هم‌چون پیشینیان خود در یونان قدیم به این احساس رسیدند که ناتوانی و نادانی تنها عوامل تسلیم انسان در برابر خداوند در گذشته بودند و حال که در سایه‌ی علم بر جهان پیرامون خویش تسلط یافته، وقت آن رسیده است که مسؤولیت همه‌ی آن‌چه را پیش‌تر در دوره ناتوانی و نادانی به خدا واگذار می‌کرد، شخصاً به عهده گیرد و خود به مقام الوهیت ارتقا یابد»^(۳).

در نتیجه‌ی نادانی‌های مزبور در جهان غرب میان علم و دین دشمنی آشتی‌ناپذیری درگرفت و نهضتِ علمیِ عظیم و مهارناپذیری در عین ضدیت با دین و تنفر از خدا و ارتقای طبیعت به مقام الوهیت،^(۴) به راه افتاد که به شدت از ذکر نام دین در عرصه‌ی علم بیزار بود و این دو آشتی‌ناپذیر و غیر قابل جمع شناخته می‌شدند:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الزمر: ۴۵].

۱- رک: (اسطوره‌ی پرومته، (Prometeus) [سارق آتش مقدس] در اساطیر یونان).

۲- Man in the modern world

۳- نک: (ژولین هکسلی [انسان در جهان معاصر] انتشارات وزارت علوم مصر، قاهره، ۱۹۵۷).

۴- داروین می‌گوید: «طبیعت، خالق همه چیز است و در این زمینه هیچ محدودیتی نمی‌شناسد!»

«هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان می‌گیرد و بیزار می‌گردند. اما هنگامی که از معبودهایی جز خدا سخن به میان می‌آید، به ناگهان شاد و خوشحال می‌شوند».

از آن‌جا که علم از لحاظ تئوری و کاربرد و به خاطر تسهیلات و وسایلی که برای ایجاد رفاه و آسایش در خدمت انسان قرار می‌دهد، از قدرت و توان بسیار بالایی برای نفوذ در جان و دل مردم برخوردار است، ناگزیر کار به جایی رسید که بشر دین را از صحنه‌ی زندگی کنار نهاد و علم را به جای آن نشانند و بر این اساس همه‌ی ارزش‌های معنوی و اخلاقی مرتبط به دین یک‌جا به دور افکنده شد و آن‌گاه بود که علم ذاتاً به عنوان وسیله‌ی گسترش فساد و الحاد مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

جنبش علمی و همه‌جانبه‌ای - نمی‌گوییم به دور از دشمنی با دین، بلکه - در سایه‌ی دین و با کمک گرفتن از آن صورت گیرد، چه نعمتی به شمار می‌آید؟ و چه احساس آرامش و اطمینان خاطری به انسان دست می‌دهد، اگر جنبش و پیشرفت علمی مزبور، نیازهای فطری خود را در عرصه‌ی شناخت و هم‌زمان با کشش‌های فطری، وی را در زمینه‌ی خداپرستی سیراب کند؟

احساس وحدت، هماهنگی عقلی و روحی فراوانی وجود انسان را در برمی‌گیرد، چنان‌چه فرد دانشمند، عابد، و فرد عابد، دانشمند باشد؟ چنین انسانی زیرا هنگام ورود به مسجد درحالی که ذهنش سرشار از علم و هنگام ورود به کارخانه یا آزمایشگاه قلبش انباشته از یاد و ذکر خدا باشد هرگز احساس پریشانی و سرگردانی نخواهد کرد. آری! کسی قدر و منزلت نعمت مزبور را می‌شناسد که وضع و حال آنانی را که در سایه‌ی جاهلیت معاصر به از هم گسیختگی شخصیت و بی‌هویتی دچار شده‌اند، مورد تأمل و بررسی قرار دهد. و حق با عمر بن خطاب بود که با ذهن ناقد و اندیشه‌ی روشن می‌گفت: «هرکس جاهلیت را نشناسد، اسلام را نیز نخواهد شناخت»!

شکی نیست که برپایی جنبش و پیشرفت علمی اسلامی که در پناه ایمان و برگرفته از اعتقادات دینی و براساس اصل «فریضه‌ی» دانش‌اندوزی، انسان را به خدا نزدیک می‌سازد، موجب شده بود که از این پیشرفت‌های علمی در راستای به فساد کشاندن اعتقاد و اخلاق جامعه - چنان‌که از پیشرفت‌های علمیِ امروزی جهان غرب، مورد استفاده قرار می‌گیرد - بهره‌برداری به عمل نیاید. پیشرفت‌های علمی جهان غرب به شیوه‌های گوناگون دین و اخلاق بشر را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ چه از طریق

ارائه‌ی نظریات به اصطلاح «علمی» که به موجب آن‌ها صفت خالق بودن از خدا سلب می‌شود، و چه از راه پخش اخبار و ادعاهای «علمی» در خصوص تولید سلول زنده توسط انسان یا عرضه‌ی فلسفه‌هایی «علمی» که دین و اخلاق و «ثابت بودن» ارزش‌ها را به طور مطلق به ریش‌خند می‌گیرند.

هم‌چنین فضایی که در آن انسان از راه عبادت به خداوند تقرب می‌جوید، مانع از آن شده بود که مسلمانان پیشرفت‌های علمی به دست آمده را برای تباهی و نابودی به کار گیرند. چنان‌که امروزه دانش هسته‌ای اعطایی خداوند، در راستای تخریب و نابودی و تهدید و ارباب و کشتار جمعی، به کار گرفته می‌شود^(۱) و هم‌چنین قرص‌های ضد بارداری با هدف اشاعه‌ی فحشا و فساد اخلاقی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

دریغ که در همه‌ی آثار خاورشناسان و غرب‌زدگان درباره‌ی نهضت علمی اسلامی، نعمت مذکور مورد ارزیابی و قدرشناسی لازم قرار نگرفته است! وظیفه‌ی ما این است که در بازنویسی تاریخ اسلام حقایقی چند را مورد تأکید و توجه کافی قرار دهیم:

۱- بی‌تردید این مسلمانان بودند که براساس رهنمودهای اسلام، روش تجربی را وارد عرضه‌ی تحقیقات علمی کردند.

نه اعراب قبل از اسلام با مباحثه‌ی علمی برای استخراج نتایج علمی سرو کار داشتند و نه علم یونانیان که مسلمانان در پی رهنمودهای اسلام به جستجوی آن پرداخته و بدان دست یافته بودند، هیچ یک مبتنی بر مشاهده، استنباط و انجام تجارب آزمایشگاهی نبودند. یونانیان به جای پرداختن به آزمایش‌های عملی و عینی فرضیه‌های کلی را از مباحث فلسفی و نظری استنباط می‌کردند.

اما اسلام از همان ابتدا مسلمانان را به کسب دانش تشویق کرد و بعد آنان را به جستجوی نظریات عملی و عینی برای استخراج حقایق واداشت.

۱- الف - در فضای غوغا سالارانه‌ی کنونی پیرامون فعالیت‌های هسته‌ای ایران به حق باید پرسید: چرا هزاران بمب هسته‌ای انبار شده در زرادخانه‌های آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه، چین و نیز رژیم صهیونیستی اسرائیل، به نام بمب هسته‌ای مسیحی یا مارکسی یا یهودی شناخته نمی‌شوند، در حالی که به تعدادی اندک از این بمب‌ها که پاکستان در اختیار دارد، موزیانه و مغرضانه نام وحشت‌انگیز بمب هسته‌ای اسلامی داده می‌شود؟ (مترجم)

رهنمودها و رویکردهای مکرر قرآنی به سوی جهان مشهود و محسوس و مسائل درون آن از جمله: توالی روز و شب، ستارگان، ابر، رعد و برق، گیاهان، حیوانات و خروج موجودات زنده از مرده و بیرون آمدن مرده از زنده با هدف معطوف ساختن توجه انسان به عظمت و قدرت خدا و نشأت گرفتن همه چیز از جانب او و اطاعت محض آن‌ها از اراده و عظمت خداوند صورت گرفته است؛ و این که پروردگار به تنهایی خالق و صاحب همه‌ی امور است و لاغیر:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد».

بنابراین، اله و معبودی حق، جز او وجود ندارد.

هم‌چنین هدف از رویکردهای فوق عبارت است از: ترغیب و تشویق انسان به شناخت هستی و بهره‌برداری از همه‌ی آن‌چه خداوند برای آبادسازی و تزئین جهان در اختیار وی قرار داده است:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلَنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿۱۲﴾﴾ [الإسراء: ۱۲].

«و (ما) شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس نشانه شب را محو کردیم، و نشانه‌ی روز را روشنی بخش ساختیم، تا (در پرتو آن) از پروردگارتان فضل (و روزی) بجوید، و تا شمارش سال‌ها و حساب را بدانید، و هرچیز را به تفصیل بیان کرده‌ایم».

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ ۗ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحُجَّجِ﴾ [البقرة: ۱۸۹].

«درباره‌ی هلال‌های ماه از تو می‌پرسند، بگو: آن‌ها نشانه‌های زمانی برای مردم و حج هستند».

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَواسِيَ وَأَنْهَارًا ۚ وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوْحَيْنِ أُتْنَيْنِ ۖ يُعْنِي اللَّيْلَ النَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۳﴾﴾ [فصل: ۳].
 ﴿مُتَجَوِّرَاتٍ وَجَنَّتْ مِّنْ أَعْنَبٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضِهَا ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۴﴾﴾ [الرعد: ۳-۴].

«و او آن کسی است که زمین را گسترانده و در آن کوه‌ها و جویبارها قرار داده است و از هرگونه ثمر و میوه‌ای، جفت نر و ماده‌ای در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای آنان که می‌اندیشند. در روی زمین قطعه زمین‌هایی در کنار هم قرار دارد و تاکستان‌ها، کشتزارها و نخلستان‌های یک پایه و دو پایه در آن موجود است که اگرچه با یک نوع آب سیراب می‌شوند، اما برخی را از لحاظ طعم بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این نشانه‌هایی برای کسانی است که عقل خویش را به کار می‌گیرند».

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمِئَةً إِلَى حِينٍ ﴿٨٠﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾﴾ [النحل: ۸۰-۸۱].

«خداست که خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشتان تبدیل کرده است و از پوست‌های چهارپایان، چادرهایی برایتان ساخته است که در سفر و حذر خود، آن‌ها را سبک می‌یابید و از پشم، کرک و موی چهارپایان، وسایل منزل و موجبات رفاه و آسایش شما را فراهم کرده است که تا مدتی از آن‌ها استفاده می‌کنید. خداوند از چیزهایی که آفریده سایه‌ها و از کوه‌ها پناهگاه‌ها برایتان پدید آورده و جامه‌هایی برایتان تدارک دیده است که شما را از گرما و جنگ، حفظ می‌کند. بدین گونه خدا نعمت‌های خود را بر شما اتمام می‌بخشد تا مطیع و مخلص او شوید».

﴿أَمِنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ لَكُمْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمِنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾﴾ [النمل: ۶۰-۶۱].

«آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان، آبی بارانده است که با آن باغ‌های زیبا و فرح‌افزا رویانده‌ایم؛ باغ‌هایی که شما نمی‌توانستید درختانشان را برویانید. آیا معبودی با خداست؟! اصلاً ایشان قومی هستند که نافرمانی

و سربلندی می‌کنند! یا کسی که زمین را به عنوان قرارگاه قرار داده است و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است و برای زمین کوه‌های پا برجا و استوار آفریده است و میان دو دریا، مانعی پدیدار کرده است؛ آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادان‌اند!»

افزون بر آن ده‌ها نمونه‌ی دیگر از این گونه اشارات در قرآن کریم یافت می‌شود که انسان را به اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و زمین و شناخت هستی و از طریق آن پی‌بردن به قدرت خدا و روی آوردن به تسخیر آنچه انسان را رازهای این جهان کشف می‌کند، در جهت عمران و آبادانی ترغیب می‌کند:

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ [هود: ۶۱].

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است.» این رویکردها، رهنمودها و امثال آن‌ها بود که مسلمانان را نخست در پی کسب علم فرستاد و آن‌ها را وادار کرد که تنها به علوم نظری و فلسفی یونان بسنده نکنند و به عرصه‌های عملی و اجرایی روی آورند و روش تجربی را به حوزه‌ی تحقیقات علمی وارد نمایند و با گام‌زدن در این راه به پیشرفت‌های عظیمی در طب، فیزیولوژی، فیزیک، شیمی، نجوم و ریاضیات دست یابند که تاریخ بر آن گواهی می‌دهد.

۲- تردیدی نیست که پیشرفت‌های علمی جدید اروپا همه‌ی بنیان‌های خود را از نهضت علمی اسلامی برگرفته است.

البته نمی‌توان منکر این حقیقت شد که اروپا در سایه‌ی تلاش فوق‌العاده‌ی خود، دامنه‌ی پیشرفت‌های علمی را به جایی رسانده است که انسان پیش‌تر حتی تصورش هم را نمی‌کرد و به‌راستی اروپا در سایه‌ی صلابت، پشت‌کار، مراقبت، خلاقیت و استعداد فطری خویش، کرانه‌های پیشرفت‌های حیرت‌انگیز را بدین حد رسانده است. اما آنچه باید بر آن انگشت نهاد، این است که مسلمانان در نتیجه‌ی چنین کوشش‌هایی دامنه‌ی نهضت علمی را به جایی رساندند که در دوره‌ی خود پیروزی بزرگی محسوب می‌شد، با این تفاوت که اروپا نهضت علمی خود را بر مجموعه‌ی عظیمی از ذخایر و اندوخته‌هایی پایه‌گذاری کرد که هم از حیث روش تحقیق و هم خود علوم در اختیار داشت. در حالی که مسلمانان زمان شروع نهضت، چنین اندوخته‌ای از لحاظ روش تحقیق علمی در اختیار نداشتند و در واقع با بهره‌گیری از رهنمودهای دینی خود به آن دست یافتند. علاوه بر این علوم کاملاً جدیدی نظیر: جبر، نقشه‌کشی و جغرافیا را نیز ابداع

کردند (به همه‌ی این‌ها علوم دینی مختص اسلام مانند علوم قرآنی، حدیث، فقه، اصول و... را نیز باید افزود که طبیعتاً نزد ملل دیگر یافت نمی‌شد).

۳- پیش‌تر اشاره کردیم که نهضت علمی اسلام در پناه عقیده و ایمان و به دور از هرگونه ضدیت با آن نشأت گرفت و مسلمانان امتیاز منحصر به فرد آن، یعنی برنامه‌ی درست علمی را از منهج ربانی برگرفتند و به واسطه‌ی آن سعادت بشریت را برای مدتی طولانی فراهم آوردند و به راستی که انسان معاصر، با از دست دادن این برنامه‌ی صحیح، به بدبختی، پریشانی و آشفتگی روانی، اضطراب عصبی و استرس و به مصداق این ضرب المثل قرآنی تبدیل شده است:

﴿رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَبِكُونَ﴾ [الزمر: ۲۹].

«انسانی با شریکان و همدستان بداخلاق».

دچار شده است، دستاوردها و موفقیت‌های نهضت بزرگ اسلامی هم‌چون فراگیر بودن، تعادل، توازن و به هم پیوستگی، پدیده‌ای نیست که با سپری شدن نسل مسلمانان فعال و خلاق آن زمان به تاریخ پیوسته باشد و در واقع راه و رویه‌ی همه‌ی انسان‌ها و همه‌ی زمان‌ها به شمار می‌آید و چنان‌که مسلمانان آن دوره در امور فوق و دیگر امور پیشرو بودند ناگزیر حرکت بیداری اسلامی معاصر باید از طریق برنامه‌های اجرایی و عملی قضیه‌ی فوق را در مقابل جاهلیت معاصر - که همه‌ی موازین و معیارها را مختل و بشریت را به سوی گمراهی و بدبختی سوق داده است - به خوبی روشن سازد. این حرکت هم‌چنین موظف است که از راه نشان دادن نمونه‌های عینی و عملی بشریت را در امر فوق و دیگر امور به راه راست بازگرداند و یقین داشته باشد که این امر بخشی از رسالت و مسؤلیتی است که در روز آخرت و در پیشگاه خداوند باید پاسخگوی آن باشد:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ

عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

بنابراین، آنچه گذشت نهضت علمی اسلامی را به عنوان بخشی از تاریخ که سپری شده است و امروز دیگر وجود خارجی ندارد، تلقی نمی‌کنیم. بلکه به عنوان برنامه‌ای

همیشگی بدان می‌نگریم که در آن دوره آن را به کار بردیم و امروز هم می‌کوشیم به آن بازگردیم و تمامی بشریت را نیز به سوی آن فرا می‌خوانیم. در این صورت نهضت مزبور از «موزه‌ی تاریخ» خارج و به صحنه‌ی زندگی امروز باز خواهد گشت و دیگر خاطره‌ای به شمار نمی‌آید که با گذشت زمان از یادها برود. بلکه به رسالت و پیامی ارزنده تبدیل خواهد شد که سعادت و پیشرفت حال و آینده‌ی جامعه بشری را در پی خواهد داشت.

آن‌چه درباره نهضت علمی اسلامی گفتیم، عیناً برای توصیف نهضت فرهنگی و تمدن اسلامی نیز مناسب است. بیشتر خاورشناسان در زمینه‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی دوره عباسی در شرق، اندلس، سیسیل و دیگر ممالک اروپایی که به تصرف مسلمانان درآمده و مدت‌ها بر آن‌ها حکم فرما بوده‌اند، به تفصیل سخن گفته‌اند. اما موضوع بحث آنان چیست؟ در ادامه جهت وضوح بیشتر مسأله پاره‌ای از نوشته‌های آنان را نقل می‌کنیم.

بی‌تردید ارزش و اهمیت هر تمدنی تنها به تعداد شهرهایی که صاحبانشان ساخته‌اند، یا راه‌هایی که احداث کرده‌اند، و یا کارخانه‌جات عظیم صنعتی که بنا نهاده‌اند، بستگی ندارد. هرچند همه‌ی این‌ها طبیعتاً در بطن مفهوم تمدن جای می‌گیرند و از این نظر میان ملل گوناگون تفاوت به چشم می‌خورد.

در حقیقت تمدن به ارزش‌ها وابسته است و بر آن‌ها متکی است و در سایه‌ی آن‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد و باز از دست رفتن ارزش‌ها تمدن نیز به سرایشی سقوط و زوال خواهد افتاد؛ اما جهان غرب هنگام بحث از تمدن^(۱) بیشتر بر جوانب مادی و محسوس تأکید می‌کند و بحث از ارزش‌ها را به مقوله‌ی فرهنگ^(۲) و اختلاف آرای گسترده‌ی مورخان و نویسندگان درباره حدود و میزان روابط و تداخل این دو مفهوم وا می‌گذارد. ولی ضروری‌ست که ما مسلمانان معیارهای ذاتی خود را با استمداد از مفاهیم دینی کسب کنیم.

آری! عمران، آبادانی و پیشرفت صنعتی، امری مطلوب و بخش مهمی از وظایف مربوط به خلافت انسان در جهان به شمار می‌رود و در قرآن به صراحت بدان اشاره

civilization - ۱

culture - ۲

شده است و اگر فرد با داشتن توان لازم در این مورد کوتاهی کند، در حقیقت در زمینه‌ی ادای تکلیف خویش مقصر قلمداد خواهد شد.

اما مسأله به امور عمرانی و صنعتی صرف محدود نمی‌شود، زیرا از این نظر کافر و مؤمن باهم برابرند و چه بسا کافر به علت توجه بیشتر به زندگی و زینت‌ها و زیبایی‌های دنیوی بر مؤمن برتری داشته باشد.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ [هود: ۱۵].

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم».

در واقع مسأله به خود انسان مربوط می‌شود که آیا هدف از هستی خویش را محقق کرده است؟ و هدف از وجود او چیست؟ آری! در این جا است که «ارزش‌ها» متفاوت و در نتیجه تمدن‌ها نیز متفاوت خواهند بود.

با معیار قرار دادن این مسأله تفاوت آرای پژوهش‌گران پیرامون سبک معماری، نحوه‌ی احداث شهرها، نوع لباس و وسایل زندگی، زیورآلات ثانویه و دیگر جلوه‌های جنبی تمدن با این پرسش بنیادین، آشکار می‌شود که:

آیا انسان هدف از خلقت خویش را تحقق بخشیده است؟ و هدف از آفرینش او چیست؟ قصد ما هرگز این نیست که در مطالعات و بررسی‌های خویش نسبت به جوانب فوق، سهل‌انگاری به خرج دهیم یا آن‌ها را به حساب نیاوریم. اما تردیدی نیست که برخلاف رویه‌ی معمول پژوهش‌گران دنباله‌رو روش و برنامه‌ی کنونی دنیای غرب، تمامی توجه و اهتمام خود را نیز به آن امور معطوف نمی‌سازیم!

بی‌تردید هدف از خلقت انسان در اذهان غربی‌ها با هدفی که خداوند و فرستاده‌اش در اسلام تعیین کرده‌اند، اختلاف بنیادی دارد، بنابر درک و فهم مردم مغرب زمین، خلقت انسان با دو هدف اصلی و عمده صورت گرفته است: حفظ زندگی خود در روند «تنازع بقا» و برخوردارگی هرچه بیشتر از لذت‌های مادی زندگی.

گاهی اوقات اروپا به گمان نادرست، تمدن خویش را به دین گره می‌زند و با محک قرار دادن مسیح، تمدن اروپا را «تمدن مسیحی»^(۱) می‌نامد که در حقیقت دروغی به این بزرگی وجود ندارد! زیرا مسیح صلی الله علیه و آله برای رهایی روح، مردم را به ترک لذات دنیوی فرا می‌خواند و می‌گوید:

«اگر کسی به گونه‌ی راست سیلی زد، گونه چپ را نیز در اختیارش بگذارد و اگر خواست پیراهنت را به زور ببرد، ردایت را نیز به وی بده!»

اما واقعیت اروپا فاصله‌ی زیادی با دعوت مسیح صلی الله علیه و آله دارد، زیرا اروپایی نه تنها گونه‌ی چپ خود را در اختیار کسی که به گونه‌ی راستش سیلی بزند قرار نمی‌دهد، بلکه این خود او است که می‌زند، غارت می‌کند و به انگیزه تجاوزگری محض و بدون آن که کسی به او صدمه‌ای برساند، به تعدی و تجاوز، دست می‌زند!

آری! این‌ها میراث دعوت مسیح نیست، بلکه میراث جاهلیت رومی‌ست که با استفاده از زور و قوه‌ی قهرآمیز می‌کوشد به خاطر منافع خود ملت‌های دیگر را به ذلت، قهقرا، عقب‌ماندگی و بردگی بکشاند و هرچه بیشتر خود را از لذت زندگی دنیوی پر از زینت، زرق و برق بهره‌مند سازد. لذا آنانی که بنیان‌های تمدن معاصر غرب را به تمدن‌های یونانی، رومی^(۲) مرتبط می‌سازند، بسیار صریح‌تر و صادق‌تر از کسانی هستند که به گمان خود تمدن مزبور را به نوعی با حضرت مسیح صلی الله علیه و آله پیوند می‌دهند.

بنیان‌های یونانی- رومی تمدن غرب، زمینه را برای پذیرش نظریه‌ی [چارلز] داروین در مورد تعبیر حیوانی از رفتار انسان فراهم ساخت. او در نظریه‌ی خود اصل تنازع بقای حاکم بر رفتار حیوانات را به رفتار انسان نیز تعمیم داد و بدین گونه تعبیر و تفسیر حیوانی از رفتار انسان در خصوص برخورداری از لذات جسمی، به شکل بی‌بند و باری جنسی- که ابزارهای اطلاع‌رسانی امروزی، عملاً به پخش و نشر آن مشغول‌اند- نمود می‌یابد. آری! داروین می‌گوید: انسان حیوانی تکامل‌یافته است و این تکامل بر دو مورد متمرکز است:

۱- افزایش حجم مغز:

پس او مدعی است از آن جا که انسان توانست به طور مستقیم روی دو پا بایستد و سرش را به جای معلق بودن در فضا به تنه بچسباند، مغزش بزرگ تر شد و قدرت سخن گفتن پیدا کرد و هوشش افزایش یافت.

۲- تکامل انگشت شست دست، به نحوی که به او امکان داد، ابزار و ادوات را با آن در دست بگیرد و بدین وسیله هوش و ذکاوت خود را در کارهای عملی نشان دهد.

اگر انسان غربی این چنین و اهدافش آن چنان باشد، تفسیر دنیای غرب از تاریخ و تمدن بر دو امر اساسی متمرکز می‌گردد:

۱- ادوات و ابزارهای جنگی.

۲- وسایل لذت بردن.

حیوان تنها با نیروی بدنی می‌جنگد. اما حیوان تکامل یافته و انسان شده، افزون بر قدرت بدنی، از عقل خود نیز کمک می‌گیرد و بر این اساس ادوات جنگی را به شکل سیاست، جنگ، علم و تکنولوژی درمی‌آورد. حیوان، تنها از لذت‌های جسمی بهره می‌برد. اما حیوان تکامل یافته و انسان شده، در کنار لذت‌های بدنی صرف «هنر» را نیز به خدمت می‌گیرد.

بدین ترتیب دنیای غرب در امر مطالعه و شناخت «تمدن» بر قدرت سیاسی، نیروی نظامی، پیشرفت‌های علوم و تکنولوژی، آبادانی، طرز لباس، رفاه، آرامش، زیورآلات، وسایل تزیین و... تأکید می‌کند.

اما دین اسلام درباره همه‌ی این قضایا نظر دیگری دارد. پیرامون هدف از آفرینش انسان، خداوند در قرآن کریم به روشنی سخن گفته است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پریان و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.»

خداوند در قرآن ابعاد و جوانب عبادت را به تفصیل توضیح می‌دهد و آن را نه مجموعه‌ای از اعمال عبادی صرف، بلکه امری در برگیرنده همه جوانب زندگی به شمار می‌آورد:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١١٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾

[الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است؛ خدا را هیچ شریکی نیست».

خداوند امور بسیاری را در زیر مجموعه‌ی عبادات جای می‌دهد:

- ۱- اعتقاد به این که معبودی جز خدا وجود ندارد و محمد ﷺ فرستاده اوست.
- ۲- منحصر ساختن اعمال عبادی به خدای یکتا و بدون شریک.
- ۳- اجرای شریعت خداوندی و کنار نهادن سایر قوانین.
- ۴- در پیش گرفتن اخلاق برگرفته از (لا إله إلا الله).
- ۵- آبادسازی زمین فقط براساس برنامه‌ی الهی و چشم‌پوشیدن از هر راه و روش دیگر.

بدین گونه، عبادت تمامی کارهای انسان و همه‌ی امور زندگی را در بر می‌گیرد. خداوند هم‌چنین برخورداری از لذت‌های زندگی را به مثابه‌ی جزیی از هدف موجودیت انسان، مورد اشاره قرار می‌دهد:

﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ [البقرة: ۳۶].

«و برای شما مدتی در زمین، مکان، قرارگاه، فرایند و بهره‌مندی است.»
ولی برای برخورداری و بهره‌مندی مرزهایی تعیین کرده است که آن را از سطح حیوانی پست، به مقام شایسته‌ی انسان و «انسانیت» بالا می‌برد.

به همین دلیل همسر را مایه‌ی آرامش و دوستی و مهربانی قرار داده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ [الروم: ۲۱].

«و یکی از نشانه‌های خداوند این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفریده است تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت.»
مال و ثروت را برای مصرف و انفاق در راه خیر، اختصاص داده است نه خوش‌گذرانی و اسراف و تکبر:

﴿قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۱۵].

«بگو: آنچه از [مال] پسندیده، صدقه و انفاق می‌کنید، از آن پدر و مادر و خویشاوندان، یتیمان، بیچارگان و در راه‌ماندگان است و هر کار نیکی که می‌کنید، خداوند از آن آگاه است».

قدرت و نیرو به انسان داده است تا آن را برای جهاد در راه پیروزی دین خدا به کار گیرد، نه این که به ستم‌گری، زورگویی و سرکشی بپردازد:

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۷۴].

«کسانی که زندگی دنیا را در مقابل دست‌یافتن به پاداش آخرت می‌فروشند باید در راه خدا جنگ کنند و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته شود، یا این که پیروز گردد، پاداش بزرگی بدو می‌دهیم».

این چنین است که عبادت همه‌ی جنبه‌ها و عرصه‌های زندگی را دربر می‌گیرد. از همین رو با تأکید بر تفسیر اسلامی تاریخ و تمدن و توجه به مقام عظیم انسانی این پرسش مطرح می‌شود که آیا انسان هدف از خلقت خود را تحقق بخشیده است؟ و از چه وسایلی در این زمینه استفاده کرده است؟

در این صورت سیاست، جنگ، علم، فناوری و هنر، صرفاً ابزارهای تحقق هدف مزبور به شمار می‌آیند، نه خود هدف. این ابزارها تحت قواعد و ضوابط ربانی قرار دارند و صحت یا بطلان هر عملی توسط آن‌ها سنجیده می‌شود و خود ذاتاً هدف و معیار به شمار نمی‌آیند.

با مقایسه‌ی دو تمدن باهم و برتری یکی از آن دو از همان ابتدا نمی‌پرسیم که هریک چند شهر ساخته‌اند؟ چه میزان راه احداث کرده‌اند؟ چه سلاح‌هایی تولید کرده‌اند؟ چند بار در جنگ پیروز شده‌اند؟ سبک معماری آن‌ها چگونه بوده است؟ از چه نوع زینت‌ها و زیورآلاتی استفاده کرده‌اند؟ و مجالس و محافل سرگرمی و خوش‌گذرانیشان چگونه برگزار می‌شده است؟

در حقیقت این‌ها پرسش‌هایی هستند که بعد از پرسش اصلی و اولیه - در صورت تمایل - مطرح می‌سازیم:

آیا انسان‌های متمدن، چنان که باید حق عبادت خدا را به جا آورده‌اند یا به بیراهه رفته و غیر خدا را پرستیده‌اند؟

آیا سؤال پرسش‌های دیگری نیز به دنبال می‌آورد:

آیا احکام آنان مطابق شریعت خداوند بوده است، یا از قوانین دیگری پیروی کرده‌اند؟ آیا قواعد و ضوابط الهی بر برنامه‌ی فکری و شیوه‌ی سلوک و رفتارشان حاکم بوده است یا این ضوابط را رها کرده و به قوانین غیر الهی پناه برده‌اند؟ اخلاق الهی داشته‌اند یا خُلق و خوی شیطانی؟

سپس نوبت به طرح پرسش در ارتباط با ادوات جنگی فرا می‌رسد. اما برخلاف نظر مورخان غربی این پرسش نه یک بخش، بلکه هم‌زمان دارای دو جنبه است. از یک سو درباره خود ابزارها، ماهیت، میزان دقت، پیشرفت، برتری و... آن‌ها می‌پرسیم و از سوی دیگر پرسش به عرصه و زمینه و موارد به کارگیری آن‌ها مربوط می‌شود: آیا در راه پیروزی دین خدا و خدمت به آن به کار رفته است یا در زمینه‌ی نافرمانی خداوند و ناسپاسی نعمت‌های او؟

پس از درک مطلب فوق به مفهوم روشنی از اصطلاح «تمدن» به معنای اسلامی آن دست می‌یابیم و در چارچوب این اصطلاح پیرامون نهضت «تمدن اسلامی» سخن می‌گوییم. بی‌تردید بارزترین ویژگی این تمدن، «اسلامی» بودن آن است؛ این تمدن از ایمان نشأت گرفت و در سایه‌ی آن رشد پیدا کرد و هم‌چنان بیانگر و نمایان‌گر راستین اسلام بود تا این که از راه مستقیم اسلام، منحرف و به فساد و تباهی دچار شد.

آری! در عرصه‌های صنعتی و تشکیلات و سازمان‌های اجتماعی از جمله بنای شهرها، احداث راه‌ها و کاخ‌های زیبا، پیشرفت‌های صنعتی، توزیع امتیازات و نظام‌مندی و هماهنگی در زمینه‌ی اداره منافع عمومی به دستاوردهای بزرگی دست یافت. اما چنان‌که گفتیم این‌ها در میان میان بیشتر تمدن‌ها یا به عبارت دقیق‌تر در میان همه‌ی تمدن‌ها^(۱) مشترک هستند، هرچند از لحاظ درجه و میزان پیشرفت و برتری با یک‌دیگر متفاوت باشند.

اما پس از آن‌که به بحث درباره‌ی آن دستاوردهای شگفت‌انگیز، روی آوریم - و این کاری‌ست که اکنون تحت تأثیر برنامه‌ی دنیای غرب انجام می‌دهیم - لازم است به بحث درباره‌ی آن‌چه تمدن اسلامی را از دیگر تمدن‌ها متمایز می‌کند بپردازیم.

۱- منظور ما در این‌جا از «تمدن» به معنای لغوی محض آن یعنی عملکرد شهرنشینان در مقایسه با بادیه‌نشینان است، نه مفهوم اصطلاحی و ارزشی آن.

برای درک این مسأله همان گونه که در ارتباط با نهضت علمی اسلامی عمل کردیم. نخست نگاهی به تمدن معاصر غرب یا بهتر بگوییم «جاهلیت معاصر غرب» می‌اندازیم^(۱).

تردیدی نیست که جاهلیت معاصر غرب از نظر عمران و آبادانی همه جانبه‌ی زمین به جایی رسیده که در تاریخ بی‌سابقه است و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی امکان رسیدن به موفقیت‌هایی را فراهم ساخته است که انسان قبلاً حتی نمی‌توانست تصورش را بکند.

اما جایگاه انسان در این جاهلیت در کجا قرار دارد؟

آری! انسان موجودیت خود را به اثبات رساند، و از لذات دنیوی اشباع شد. اما با کدام معیار این موجودیت را محقق ساخت و تا چه اندازه از لذت‌های دنیوی بهره جست؟

براساس معیارهای اسطوره‌ای یونان بشر توانسته است؛ یعنی از طریق نافرمانی خدا و ضدیت با اوامر اجتناب هدفمند از هدایت‌های الهی و خروج هرچه بیشتر از دایره‌ی دین و ارزش‌ها و اخلاقیات آن موجودیت خود را محقق سازد! هم‌چنین با توجه به معیارهای حیوان تکامل یافته‌ی داروین نیز انسان از راه فرو رفتن در لذت‌های دنیوی و به کارگیری همه‌ی کوشش وقت و زندگی خویش در این راه زندگی نهایت بهره و لذت جسمی و مادی برد.

اما براساس مقیاس و معیاری که خداوند برای بزرگداشت انسان مقرر کرده، وضع به گونه‌ی دیگری است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰].

«ما انسان‌ها را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزی بخشیده و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری داده‌ایم.»

۱- منظور ما در جاهلیت مفهوم قرآنی آن است در صورت تمایل نک: «تمهید فی معنی الجاهلیه» از

کتاب: رؤیة اسلامیة احوال العالم المعاصر).

از دلایل محترم شمردن انسان این است که خداوند از روح خود در انسان دمید و نفخه‌ی آسمانی لطیف و شفافِ روحانی به وی بخشید تا تیرگی گلی را که انسان از آن ساخته شده بود روشن سازد:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿۷۱﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۷۲﴾﴾ [ص: ۷۱-۷۲].

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی از گل می‌آفرینم، هنگامی که آن را سرو سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید».

لذا انسان از لحظه‌ی آفرینش به صورت موجودی مادی و در عین حال روحانی درآمد که نفخه‌ی روحش از مستی خاک جدا نمی‌شود و خدای خود را آگاهانه می‌شناسد و با بصیرت به عالم غیب اعتقاد پیدا می‌کند و با جسم خود روی زمین راه می‌رود، و روحش وابسته به آسمان است.

آری! انسان زیبای خوش‌قد و قامت همین است.

پس این کجا و انسانِ اسطوره‌ای یونانیِ نافرمانِ خداوند و نیز حیوان تکامل‌یافته‌ی داروینیسیم کجا؟^(۱)

اکنون به انسان معمولی و عادی در تمدن اسلامی نگاهی می‌اندازیم:

انسانی را می‌بینیم که در عالم مشهود و محسوس با قدرت تمام کار می‌کند، شهرها را آباد می‌کند، راه می‌سازد، به دنبال کشف مجهولات به سرزمین‌های دور دست می‌رود، زمین را شخم می‌زند، مواد خام را به محصولات صنعتی تبدیل می‌کند، در پی تأمین منافع عمومی است، به اندازه‌ی زمان و فرصت موجود به یادگیری می‌پردازد و برای گشودن دروازه‌های تازه به روی علم می‌کوشد و... در همه‌ی حالات و شرایط به خدا و روز آخرت ایمان و اعتقاد کامل دارد و در تلاش‌های گسترده‌ی خود به دستورات خدا پای‌بند است و به رضایت او چشم طمع و امید می‌دوزد. واقعاً چه نعمت بزرگی ست که شخصیت انسان را یک‌پارچه و منسجم می‌سازد و مانع پراکندگی و سرگشتگی و تباهی می‌شود.

خداوند چنین موجودی را آفریده و توان تحرک تلاش و نشاط را فطرتاً به او بخشیده و با هدف آبادسازی جهان او را «جانشین» خود کرده است:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [آل عمران: ۱۴].

«برای انسان محبت شهوات جلوه داده شده است؛ از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت، مقادیر فراوان طلا و نقره، اسبهای نشان‌دار و چهارپایان، کشت و زرع، اینها کالای دنیای پست فعلی است.»

هم‌چنین توجه به آفریدگار و عبادت برای او فطری انسان است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«هنگامی را [به یاد آور] که پروردگارت فرزندان آدم را از نسل آدمی‌زادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خود گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری! گواهی می‌دهیم!»

﴿فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰].

«این سرشتی‌ست که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد! این است دین و آیین محکم و استوار. اما بیشتر مردم نمی‌دانند.»

چنین موجودی در سایه استعدادهای ذاتی و فطری خویش از توازن، تعادل و همبستگی درونی برخوردار است؛ یعنی نه کاملاً به جنبه‌ی جسمی صرف (قبضه‌ی گل) متمایل می‌گردد و نه به جوانب روحی (نفخه‌ی روح). با جسم خود (البته نه گلی سخت، سفت و تیره) حرکت می‌کند و راه می‌رود و روشنایی و درخشندگی روح را نیز با خود دارد و در سایه‌ی چنین حرکت و جنبش درست و متوازنی تمدن بی‌نظیر اسلامی را پی افکند و آن را از دیگر تمدن‌های بشری متمایز ساخت.

براین اساس لازم است که سخن خود را بر این جنبه‌ی تمدن اسلامی متمرکز سازیم و روش‌ها و برنامه‌های دنیای غرب ما را فریفته و مجذوب نقش و نگار و زیبایی ظاهری، سبک معماری، مدل لباس، زیورآلات و... نسازد. این به معنای نادیده انگاشتن

دستاوردهای مذکور نیست، بلکه هشدار از تأکید و پافشاری بیش از اندازه بر آن‌هاست. چرا که در حقیقت مهم‌ترین، و ارزشمندترین جلوه‌های تمدن به شمار نمی‌آیند به یقین ایجاد ارتباط بین زندگی دنیوی و زندگی اخروی زندگی برای دنیا و زندگی برای آخرت و ایجاد ارتباط میان جسم و روح و مادیات و معنویات و بین فعالیت عملی و فضایل اخلاقی و... والاترین چیزی است که آدمی در دنیا به آن دست می‌یابد و فقط در این صورت است که به معنای واقعی کلمه «متمدن» شناخته خواهد شد!

از این رو موارد فوق شایسته‌ی آن هستند که مورد توجه و تأکید کامل قرار گیرند و پرداختن به جنبه‌های دیگر به منزله‌ی تکمیل نقاشی چهره و افزودن جزئیات پیکر موجود زنده به شمار می‌آیند.

نخستین مکانی که در مرکز «شهرهای اسلامی» از ابنیه، سبک معماری، خیابان‌ها، حجم، وسعت و نظم اماکن عمومی، نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند، «مسجد جامع» آن شهرهاست. حال به شهرهای امروزی نگاه کنید تا تفاوت موجود را ببینید! مرکز شهر امروزی را بازار یا تفریح‌گاه تشکیل می‌دهد و این روشن‌ترین گواه شیوه‌ی توجه و علائق مردم یا جهت‌دهی به اهتمامات و نظرات آنان است.

در این میان ساکنان شهرهای اسلامی روز خود را با روی آوردن به خدا آغاز می‌کنند و سپس همراه با یاد و ذکر خدا در پی منافع و نیازهای خود می‌روند. اینان شبانه‌روز پنج بار به نماز می‌ایستند و در فاصله‌ی میان نمازها نیز خدا را فراموش نمی‌نمایند.

حال به خانه‌ی یک مسلمان نگاه کنید: آن‌چه در نگاه اول و قبل از شیوه‌ی معماری و مصالح به کار رفته در آن از قبیل سنگ، ملاط، تزیینات، دکوراسیون و انواع لوازم منزل، جلب توجه می‌کند، شیوه‌ی معماری و نقشه‌ی داخلی آن است که به گونه‌ای طراحی شده است که به زنان خانواده امکان می‌دهد آزادانه و به دور از نگاه نامحرمی که شرعاً نباید بر «حریم داخلی» منزل چشم بیاندازد، امور منزل را اداره کنند؛ این آموزه‌ی دینی و اخلاقی است که خانه‌های امروزی به کلی فاقد آن‌اند و آن‌ها اتاق خواب و نیز زنان منزل بیش از آن‌چه باید و لازم است، در معرض دید همگان قرار دارند!

پس از آن به «مؤسسات» و نهادهای تمدن اسلامی و مفاهیم و نشانه‌های آن‌ها بنگرید: «دیوان قضا» دستاورد اسلامی اصیلی است که مهم‌ترین ویژگی آن را استقلال

قاضی و مصونیت کامل وی در برابر خطر برکناری به خاطر صدور احکام خلاف طبع قدرتمندان تشکیل می‌دهد!

«دیوان حسبه یا احتساب» نیز دستاورد اسلامی اصیلی است که وظیفه‌اش اجرای فرمان الهی امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان معیارشناسایی بهترین است و حصول امینان نسبت به پای‌بندی مردم به حلال و حرام بوده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت] انسان‌ها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

هم‌چنین «دیوان اوقاف» نیز گواه علاقه‌ی درونی مردم به انجام کارهای نیک و انفاق در راه خدا بوده است. تحصیلات رایگان مسابقه‌ای بود که مسلمانان از این نظر بسیاری از ملل روی زمین را پشت سر نهادند و هم‌چنین معالجه‌ی رایگان بیماران در بیمارستان‌های دولتی، از مظاهر و جلوه‌های بارز تمدنی است که از روح اسلام نشأت گرفته بود.

پاک‌بودن جامعه‌ی اسلامی از جرم نه به معنای عدم وقوع آن - که چنین چیزی در طول تاریخ در هیچ‌یک از جوامع انسانی مشاهده نشده است - بلکه به معنای کاهش شدید جرم - که موجب می‌شود، مردم نسبت به جان و مال و ناموس خود احساس اطمینان و آرامش کنند - از دیگر ویژگی‌های چنین جامعه‌ای بود^(۱). پاکیزگی جامعه از انحرافاتمانند شراب‌خواری و فحشا^(۲) نیز چنان وضعیتی را داشته است.

علاوه بر این روح دوستی و مهربانی تا بدان حد بوده است که ساکنان یک محله در یک شهر از نظر مشارکت در شادی و غم یک‌دیگر، خود را اعضای یک خانواده به شمار می‌آوردند.

۱- و این چیزیست که جاهلیت معاصر به شدت از فقدان آن رنج می‌برد.

۲- پاک‌بودن - در این‌جا نیز چنان‌که در مورد جرم گفتیم - به معنای کامل نیست، چون چنین چیزی در عالم بشری غیر ممکن است، بلکه بدان معناست که این امور شایع و کثیرالوقوع نبوده‌اند.

آنچه گفته شد، لب و روح تمدن اسلامی را تشکیل می‌دهد که آن را از تمدن‌های دیگر متمایز می‌کند و وظیفه‌ی خواننده و پژوهش‌گر این است که بر آن تأکید و اصرار کند، نه بدان سبب که تنها بخشی از تاریخ این ملت است، بلکه به خاطر رسالت و مسؤولیتی که این تمدن روزگاری انجام داده است و اجرا و عملی‌شدن دوباره‌ی آن را وظیفه‌ی خود می‌داند و به منظور بالا بردن مقام «انسان» همه‌ی افراد بشر را از طریق ارائه‌ی الگوی عملی و اجرایی به انجام آن فرا می‌خواند.

هیچ‌کس در این تردید ندارد که آرمان‌گرایی این تمدن به واسطه‌ی استبداد سیاسی فرمان‌روایان عباسی - البته به جز شماری که فطرتاً عادل و با ستم‌گری مخالف بودند به شدت - به لرزه افتاد، اما باید به حقیقتی که پیش‌تر بیان گردید، بازگشت و آن این است که: در طول تاریخ اسلام، فساد حکمرانان، همواره همان نتایجی را در پی نداشته است که نظام‌های بشری بی‌ارتباط با اعتقادات دینی و بی‌اعتقاد به خدا در صورت فساد حکامشان بدان‌ها دچار شده‌اند، زیرا در نظام دینی پای‌بندی‌های مردم به انگیزه‌ی تقرب به خداوند صورت می‌گیرد، نه خوف از حاکم. آری! امت اسلامی فعالیت‌های تمدن‌ساز خود را به معنای کامل اسلامی آغاز کرد که روح، ماده، آخرت، عمل و اخلاق را باهم و در کنار هم در بر می‌گیرد و بنا به انگیزه‌ی درونی و نه فراهوان حکام و نه تحت تأثیر بیگانگان، بلکه در راستای اجرای عملی مفاهیم دینی و در حقیقت به عنوان روش و برنامه‌ی کامل و دربرگیرنده‌ی جوانب زندگی به تلاش می‌پردازد.

اگر بالندگی تمدنی مسلمانان نسبت به زمان خود مدتی به تأخیر افتاد، امری کاملاً طبیعی بود؛ زیرا در سال‌های نخستین ظهور اسلام مسلمانان سخت مشغول تحکیم پایه‌ها و بنیان‌های عقیدتی در درون و در زندگی واقعی خود بودند و پس از کسب آمادگی درونی، حرکت سازندگی را آغاز کردند. اما آن‌چه می‌خواهیم بیان کنیم، این است که اقدامات و فعالیت‌های تمدن‌ساز، از ابتدا در هسته‌ی اولیه‌ی اسلام نهفته بود، همان‌گونه که جوانه‌ی درخت در شاخه‌اش نهفته است و به محض حصول شرایط مناسب رشد و نمو خود را شروع می‌کند. هم‌چنین باید اضافه کنیم که جنبه‌های «ارزشی» مرتبط به تمدن اسلامی از همان ابتدا همراه با اعتقاد به (لا إله إلا الله) و (محمد رسول الله) پا به عرصه وجود نهاده‌اند. به آیات نخستین سوره قرآن کریم نگاه کنید. در این آیات از پاره‌ای از عادات و اخلاق جاهلی به شدت انتقاد و تلویحاً به ترک

و جای‌گزینی آن‌ها با آراسته‌شدن به اخلاق جدید. یعنی اخلاقیات الهی و توحیدی سفارش می‌شود:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيظْفَىٰ ﴿٦﴾ أَنْ رَّأَاهُ اسْتَغْفَىٰ ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ﴿٨﴾﴾ [العلق: ۶-۸].

«قطعاً انسان‌ها اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند. سرکشی و تمرد می‌کنند بی‌تردید بازگشت به سوی پروردگار تو خواهد بود».

طغیان و نافرمانی از احساس توهم بی‌نیازی ناشی می‌شود و از ویژگی‌های تمدن‌های جاهلی است و به اشکال مختلف نمود و ظهور می‌یابد؛ از جمله به صورت طغیان و ستم‌گری‌های نظام سرمایه‌داری که فقرا را بی‌رحمانه می‌بلعد؛ یا به صورت نظام کمونیستی که به سبب ستم‌گری‌ها و زورگویی‌های خود به سرنوشت محتوم فروپاشی دچار شد و سرانجام به شکل زورگویی «دولت‌های بزرگ»^(۱) که با استفاده از نهادهای مرسوم به «شورای امنیت»! حق و اجازه‌ی قانونی هر نوع تجاوزگری را از طریق تصویب قطعنامه‌های پیشنهادی تنها به وسیله‌ی بالا بردن دست به معنای تصویب در جلسات شورای مزبور به خود اختصاص می‌دهند و سایرین را در برابر متوقف‌ساختن روند اجرای عدالت توسط خود وادار به سکوت اجباری می‌سازند.

آری! مخالفت با هر نوع طغیان و ستم‌گری از یک سو و یاد و نام خدا و روز آخرت از سوی دیگر، خشت اول بنای تمدن غیر جاهلی یعنی تمدن اسلامی‌ست که در آن مردم به عبادت خدای یکتا می‌پردازند و در پناه اعتقاد به روز آخرت و حساب و جزا، آرزوهای نفسانی خود را مهار می‌کنند و جایگاه و منزلت انسان را ارتقا می‌دهند.

۱- دولت‌های دارای حق ناعادلانه‌ی وتو لازم به توضیح است که بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ م و پایان جنگ سرد و تک قطبی‌شدن جهان و به ویژه پس از حادثه‌ی مشکوک انفجار برج‌های دو قلوی سازمان تجارت جهانی نیویورک در یازدهم سپتامبر سال ۲۰۱۱ م. اصطلاح قدرت‌های بزرگ، دیگر محلی از اعراب ندارد! درست است که پنج عضو دائم شورای موسوم به امنیت، ظاهراً از حق وتو برخوردارند، ولی این تنها دولت آمریکا است که با یکه تازی، منافع فزون خواهانه و ستم‌گرانه‌ی خود را با استفاده از قدرت نظامی و مصوبات شورای امنیت و دیگر مجامع بین‌المللی، بر جهانیان تحمیل می‌کند و هر دولتی را که با خواست‌های نامشروع و قلدرهای او و نیز تجاوزگری‌های اسرائیل مخالفت کند با وارد کردن اتهام کلیشه‌ای «هواداری از تروریسم» مرعوب و وادار به سکوت می‌کند. (مترجم)

با بهره‌گیری از پیام اسلام و الهام از اوامر و نواهی و در سایه‌ی توجیهاات رهنمودها و هشدارهای آن بود که چنان تمدن عظیم و با شکوهای به صورت کاملاً مستقل پا به عرصه وجود نهاد و اگر از ابزارها و عناصر برگرفته از تمدن‌های ایران و روم شرقی [بیزانس] بهره گرفت، به خاطر نیازی بود که به سبب فقدان این عناصر و ادوات در تاریخ اعراب قبل از اسلام در خود احساس می‌کرد. باید خاطر نشان ساخت که میان به وجود آمدن خود به خودی یک پدیده و ایجاد آن از طریق استفاده از ادوات و وسایل دیگران تفاوت بارزی وجود دارد. به وضوح مشاهده می‌شود که «نهضت علمی اروپا» خود به خود و بدون وجود زمینه پیشین یا بدون بهره‌گیری از تجارب ملل دیگر به وجود نیامده است، بلکه در نتیجه‌ی تماس صلح‌آمیز با مسلمانان در اندلس و تماس و برخورد با آنان در جنگ‌های صلیبی و... بود که اروپا از تاریکی قرون وسطی بیرون آمد و سپس با استمداد از «عزم زندگی» موجود نزد مسلمانان، نهضت را آغاز و در پی آن هم مولود جدید و هم اسباب و عوامل رشد و نمو آن را از مسلمانان گرفت^(۱).

اما تمدن اسلامی با آن عظمت و شکوه پس از چند قرن، به علت رواج و افزایش انواع انحرافات در میان دولت‌مردان و نیز دیگر افراد جامعه از اوج عظمت و برتری، روی در سرانشیبی سقوط نهاد و سنت خدا بر آن جاری شد:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الروم: ۴۱].

«تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی به وجود آمده است که مردمان انجام می‌داده‌اند. بدین وسیله خدا سزای برخی از کارهایی را که انسان‌ها انجام می‌دهند، بدیشان می‌چشاند تا این که آنان برگردند».

بی‌تردید فسادی که دامن‌گیر دولت‌مردان و افراد جامعه شده بود، علاوه بر بدعت‌ها، مصیبت‌ها، صوفی‌گری، بی‌تفاوتی و کنار گذاشتن جدیت در امور، مهم‌ترین

۱- مسأله‌ی فوق جداً شایان توجه و تفصیل است. غربی‌ها بارها در نوشته‌های خود کوشیده‌اند این تفکر را به مسلمانان القا کنند که: مسلمانان تمدن خود را در اثر تماس با تمدن سرزمین‌های مفتوحه به دست آورده‌اند و این مغالطه از خلط میان اراده‌ی تمدن‌جویی و ابزارهای به کار رفته در روند تمدن‌آفرینی ناشی می‌شود؛ مورد اول، تمدن آفرین است، ولی دومی نه!

عوامل فروپاشی به شمار می‌آیند. مایه‌ی شگفتی‌ست که خاورشناسان و شاگردان و پیروانشان در میان تاریخ‌نگاران عرب به هنگام بحث و بررسی و تحقیق پیرامون «تمدن اسلامی» از دوره‌هایی که این تمدن به انحراف کشیده شد؛ یعنی دوره‌های شیوع فساد و خوش‌گذرانی و انصراف از امور جدی و با ارزش به نیکی یاد می‌کنند! گویی به نظر آنان تمدن یعنی همین فساد و خوش‌گذرانی‌های مهلک و سقوط ارزش‌های والای انسانی!

آن انحرافات به عنوان میراث جاهلیت یونان و روم، عبارت بود از: مادی‌گری و آراستن زندگی دنیوی با هدف کسب لذت و بهره‌مندی هرچه بیشتر از لذت‌های مادی، در جهان غرب کاملاً مفهوم و مقبول شناخته می‌شود^(۱). اما چه شده است که ما مسلمانان در زمینه‌ی انحرافات مزبور، در پی آنان افتاده‌ایم، حال آن‌که درباره‌ی تمدن، تعریف خاص خود را داریم که از روح، مفاهیم، اوامر و نواهی دین اسلام برگرفته شده است.

به یقین لازم است که در مطالعه و تحقیق پیرامون تمدن اسلامی مفاهیم و ذهنیات خود را به گونه‌ای تعدیل کنیم که با باورهای اسلامی، هماهنگ و همساز باشند.

کوتاهی امت در انجام وظایف دینی و غفلت از امر مراقبت، مواظبت و هوشیاری همیشگی در برابر دشمنان و همچنین کوتاهی در زمینه تهیه‌ی وسایل لازم برای اعلا‌ی کلمه‌ی توحید و ترک امر به معروف و نهی از منکر و کوتاهی در مورد ایمان به خدا، سبب شدند که کیفر و عقاب الهی، به صورت تهاجم نیروهای صلیبی و حمله‌ی وحشیانه‌ی مغول نازل شود. لازم است خواننده بیاد بیاورد که مهاجمان صلیبی، تجاوزات خود را خیلی زودتر و در زمان پیامبر ﷺ آغاز کردند. دولت روم به محض آگاهی از شگل‌گیری نیروی جدیدی در شبه جزیره‌ی عربستان به طور جدی خود را برای سرکوبی آن آماده کرد. هرقل^(۲) از پذیرش دعوت صلح‌جویانه‌ی پیامبر ﷺ سرباز زد و به دنبال آن تحرکات صلیبی به منظور نابودی اسلام، سرانجام به جنگ‌های خونینی انجامید که مسلمانان، پیروزمندانه به شام، آسیای صغیر و سپس مصر و نوبه

۱- در صورت تمایل، نک: («الجاهلیة المعاصرة» در: رؤیة إسلامیة لأحوال العالم المعاصر).

۲- هراکلیتوس امپراتور روم شرقی (بیزانس) (مترجم).

(سودان) و شمال آفریقا گام نهادند و رومیان را از این مناطق بیرون راندند. کینه‌ها و تلخی‌های این شکست مفتضحانه در دل‌های صلیبیون انباشته شد و پیوسته در پی فرصت مناسبی برای حمله به مسلمانان و بیرون‌راندن اسلام از مناطق فتح‌شده و از دل‌های مردم این مناطق بودند. اما در دوران قدرت امویان و شکوه و اقتدار عباسیان، جرأت چنین کاری را به خود نمی‌دادند.

با رواج فساد، سستی، راحت‌طلبی و دست‌کشیدن مردم از ریسمان محکمی که به امر خداوند بدان چنگ زده بودند، تبدیل‌شدن اختلافات و جنگ‌های تجزیه‌طلبانه و استقلال‌خواهانه‌ی حکام ایالات در دستگاه خلافت به هدف اصلی آنان، به راه انداختن نبردهای داخلی بر سر گسترش قلمرو تحت امر خود و به خدمت‌گرفتن سپاهیان اسلام در این راه به جای جهاد در راه خدا سنت محتوم الهی در مورد مسلمانان به اجرا درآمد:

﴿وَلَا تَنْزِعُوا قَتَفِشْلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۶].

«کشمکش مکنید که درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبتتان از بین می‌رود!» فرصت‌طلبانی که کینه‌های سیاه به مدت بیش از ۴ قرن در دل‌هایشان انباشته شده بود، به رهبری کلیسا و فرماندهی پاپ، مردم را به جنگ با مسلمانان فرا خواندند. خوانندگان و پژوهش‌گران برای مقابله با ادعاهای دروغینی که قصد دارند ماهیت حقیقی جنگ‌های صلیبی را تحریف و آن‌ها را جنگ‌های اقتصادی زیر لوای دین بشناسانند، ناگزیر باید این را به خوبی درک کنند که جنگ‌های مزبور صد در صد ماهیت صلیبی داشتند. مصلحت صلیبی‌ها معاصر ایجاد می‌کند که دروغ‌های مزبور را هرچه بیشتر رواج دهند تا بتوانند بر اهداف تهاجم جدید صلیبی که از زمان استیلا بر اندلس آغاز شده است و باهم پیمانی کامل همه‌ی دشمنان اسلام، از جمله صهیونیست‌ها، بت‌پرستان و گروه‌های گمراه مدعی اسلام، تا به امروز ادامه دارد، پرده بپوشانند.

ساده‌لوحانه و ابلهانه خواهد بود، اگر ما آن ادعاهای دروغین را باور کنیم، چه رسد به این که در نوشتار، گفتار، سخنرانی، و جلسات درس و بحث خود به ترویجشان پردازیم و با دست خویش جام زهری را که سر راهمان نهاده‌اند، سرکشیم و به دیگران هم بنوشانیم!

در جواب این مدعیان که سؤال می‌کنند: آیا استیلا و تسلط بر گنج‌ها، منابع و ثروت‌های مشرق زمین، هدف صلیبیون نبوده و آیا ممالک غیر اسلامی را نیز به قصد بهره‌کشی اقتصادی مورد تجاوز قرار نداده‌اند می‌گوییم: آری! اما عامل اقتصادی، تنها انگیزه‌ی اصلی جنگ بر ضد اسلام و نیز سفرهای «اکتشافی» اروپاییان، پیش از تهاجم مسلحانه به سرزمین‌های اسلامی نبوده است.

واسکودوگاما [دریانورد پرتغالی] و کاشف دماغه‌ی امید نیک^(۱)،^(۲) در پایان مسافرت و رسیدن به جزایر «هند شرقی»^(۳) و البته به فرماندهی ابن ماجد^(۴) دریانورد مسلمان عرب، به جای آن که بگوید: اکنون به ثروتی که در مشرق زمین به دنبال آن بودیم، دست یافتیم، با عبارتی که آشکارا نشان از تفکر صلیبی داشت، چنین گفت: «اکنون طناب را به گردن اسلام افکنده‌ایم، تنها مانده است که با کشیدنش آن را خفه کنیم!»

ماژلان پرتغالی نیز در مسافرت اکتشافی خویش و رسیدن به فیلیپین - که سرزمینی اسلامی به شمار می‌رفت - چهار بار از پاپ تقاضا کرد که به او اجازه دهد تا با حمله‌ی نظامی این کشور را به قلمرو «ممالک صلیبی» ضمیمه کند، ولی پاپ چون به قدرت او برای انجام این کار اعتماد نداشت، سه بار درخواستش را نپذیرفت، اما پس از احراز شایستگی وی برای انجام این مهم با تقاضایش موافقت کرد! اما هنگام نصب صلیب بر فراز یکی از جزایر اسلامی به دست مسلمانان به قتل رسید.

با تمامی این اوصاف ما مسلمانان با آب و تاب فراوان به فرزندان خود درس می‌دهیم که مردم وحشی جزیره‌ی مزبور، چون قدر سفرهای اکتشافی او را نمی‌شناختند، او را به قتل رساندند!

آری! استعمار سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی دور دستی را در آسیا و آفریقا به اشغال خود درآورد و بهره‌کشی کامل منابع اقتصادی این سرزمین‌ها را آغاز کرد. اما به

۱- مسلمانان قرن‌های پیش این مسیر را می‌شناختند، از زمانی که روابط بازرگانی آنان میان چین شرقی و بریتانیا در غرب از این راه صورت می‌گرفت؛ مسلمانان نقشه‌های دریایی دقیقی برای هدایت کشتی‌ها در آن سواحل دور دست، در اختیار داشتند.

۲- این دماغه در منتهی‌الیه جنوبی قاره‌ی آفریقا است. (مترجم).

۳- اندونزی فعلی.

۴- نمی‌دانیم ابن ماجد چگونه به خدمت این صلیبی مکار در آمده بود؟!

جز در ممالک اسلامی یا دارای ساکنان کم و بیش مسلمان، جنگ‌های مذهبی را به راه نینداخت!

آری! این جنگ‌ها صد در صد صلیبی بودند و این مسأله با چشم‌دوختن آنان به تاراج ثروت‌ها و منابع کشورهای شرقی به مثابه‌ی انگیزه‌ی دوم و نه اصلی، هیچ تعارضی ندارد. چرا که با تحقق هدف اصلی صلیبی‌ها یعنی تسلط بر سرزمین‌های اسلامی و کوشش برای نابودی اسلام، اهداف اقتصادی نیز خود به خود، به تحقق خواهد پیوست.

بر این اساس، ضروری‌ست که نکته‌ی فوق برای خوانندگان و پژوهش‌گران کاملاً روشن شود تا بتوانند به درک درستی از جریان طرح‌ها و برنامه‌های صلیبی - صهیونی، در تاریخ معاصر عموماً و قرن‌های نوزدهم و بیستم^(۱) دست یابند.

جنگ‌های صلیبی زمانی اتفاق افتاد که مسلمانان به علت اختلاف، نزاع، سستی و سرگرمی به لذت‌های دنیوی و به واسطه‌ی به فراموشی سپردن فریضه‌ی الهی امر به معروف و نهی از منکر، شکستشان امری کاملاً طبیعی بود. یا بی‌اعتنایی سلبی، در غفلت کامل باقی می‌گذاشت به‌گونه‌ای که نه تنها به اصلاح انحرافات نمی‌انجامد، بلکه آن‌ها را تشدید و تقویب هم می‌کند.

اما درس و پندی که باید از این مقطع به طور کامل گرفته شود، این است که با وجود وقوع همه‌ی انحرافات، کار اسلام به پایان نرسید! درست است که مسلمانان به خواب سنگینی فرو رفته بودند، ولی ذخایر و اندوخته‌های زنده، هم‌چنان در جان و دل آنان باقی بود و می‌توانست منشأ عمل و زندگی دوباره واقع شود؛ لذا به محض کنار رفتن پرده‌ها و احساس نزدیکی خطر، مسلمانان به جنبش درآمدند و روحیه‌ی سلحشوری و جهادی را که خداوند از قرن‌های گذشته بدانان بخشیده بود، دوباره به دست آوردند و جنگ‌های دلیرانه‌ای را آغاز کردند و سپس پیروزی به دست فرماندهی که حقیقت کامل را دریافته و به اطلاع مردم نیز رسانده بود به اوج خود رسید. بی‌تردید مسلمانان به علت دوری از راه و روش الهی شکست خورده‌اند به همین دلیل تنها راه پیروزی، پای‌بندی به اوامر خداوند و بازگشت به همان راهی‌ست که از آن منحرف شده‌اند.

۱- و آغاز قرن بیست و یک. (مترجم)

از این رو صلاح الدین ایوبی پیش از آن که فرمانده نظامی و طراح عملیات جنگی باشد، رهبر و پیشوای راستین امت و یک دعوت‌گر بزرگ اسلامی بود که توانست پیروزی را در آغوش بکشد و با این پیروزی، سرنوشت جنگ‌های صلیبی بعد از خود را نیز رقم زد که در حقیقت تنها مراحل تکمیلی این پیروزی قطعی به شمار می‌آید. آری مسأله‌ی جنگ‌های صلیبی این گونه بود. اما مسأله‌ی تجاوز مغول نیز در همان مسیر حرکت می‌کند و به همان نتایج منتهی می‌شود. سپاهیان مغول با تهاجمی ویران‌گر و بی‌وقفه از مرزهای غربی چین، به راه افتادند و بر سر راه خود هر چه از تمدن، ثروت و سپاه یافتند، به نابودی کشاندند و هیچ چیز نتوانست سد راه تهاجم آنان شود و در ادامه‌ی مسیر، بقای حکومت عباسیان در بغداد را که جز پیکری خراب و ناتوان و غیر قابل زندگی و بقا، چیزی از آن باقی نمانده بود و دسیسه‌ها، توطئه‌ها، طمع حکام، کشمکش‌های داخلی و همدستی با دشمنان، سرپای آن را در خود فرو برده بود درهم کوبیدند. سپاهیان مهاجم در بغداد به کشتار فجیعی دست زدند که در جریان آن صدها هزار نفر از مسلمانان به قتل رسیدند و به سبب این کشتار بی‌رحمانه آب رودخانه‌ی دجله به مدت چهل روز، به سرخی گرایید و کتابخانه‌ی معروف بغداد، با همه‌ی ذخایر علمی خویش نابود و به جولانگاه اسبان و سوارانی تبدیل شد که ارزش علم، دین، فرهنگ و تمدن را نمی‌شناختند!

آری! ملک مظفر قَطْر^(۱) در نقش صلاح الدین ایوبی ظاهر شد و حقیقت مسأله را شناخت و خطاب به مردم گفت: مسلمانان به طور یقین، به علت سستی و سهل‌انگاری نسبت به دین خود، از مغول شکست خوردند. لذا باید به اسلام روی آورند تا خداوند نیز وعده‌اش را به اجرا درآورد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵].

۱- مظفر قطر، پادشاه و فرمانده سپاهیان مصر که در رمضان ۶۵۸ ق/ ۱۲۶۰ م لشکریان مغول را در عین جالوت فلسطین به سختی درهم شکست و در نتیجه، پیشروی‌های مغول، برای همیشه متوقف شد. (مترجم)

«خداوند به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جای‌گزین خواهد کرد، چنان‌که پیشینیان را جای‌گزین‌نسل‌های قبل از خود کرده است. هم‌چنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش تبدیل می‌نماید به‌گونه‌ای که مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک برای من قرار نمی‌دهند».

﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۶].

«این وعده‌ایست که خدا داده است و او هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

آری! فریادی از روی صدق و اخلاق بود که در برابر مصیبتی بس بزرگ در روزی مهم و تاریخی، وضعیت را به کلی دگرگون ساخت و پیروزی و یاری خدا آشکار شد و عزت و شوکت از دست رفته به مسلمانان بازگشت. ذلت مسلمانان به جایی رسیده بود که سرباز مغولی بدون سلاح به فردی مسلمان برخورد می‌کرد و به او می‌گفت: از جای تکان نخور تا شمشیر بیاورم و تو را بکشم! و آن فرد، سرجایش می‌خکوب می‌شد تا مغولی برگردد و او را بکشد!

مسلمانان عزت از دست‌رفته را باز یافتند و حادثه‌ی بزرگ‌تر از آن نیز اتفاق افتاد؛ مغولانی که در برابر تهاجم ویران‌گر خویش از مرزهای غربی چین تا روستای عین جالوت در فلسطین با مقاومت چندانی مواجه نشده بودند، به دنبال نخستین شکست، به هراس افتادند و ضمن فرار مفتضحانه و در جستجوی راز و رمز شکست خود و پیروزی غیر منتظره‌ی مسلمانان سرانجام پاسخ خود را در کلمه‌ی اسلام یافتند و از آن روز، شروع به گرویدن به دین جدید کردند و پس از تثبیت اسلام در قلب‌هایشان دشمنی‌های گذشته را با تمام ویرانی‌ها و خرابی‌ها کنار نهادند و به جرگه‌ی مجاهدان حامی اسلام درآمدند.

اکنون وظیفه‌ی ماست که اندوخته و بازمانده‌ی نهایی دوران امویان را از نظر گذرانیم؛ درباره دوره عباسیان نیز همین روال را در پیش بگیریم:

مشاهده کردیم که انحراف از زمان حکومت بنی‌امیه آغاز شد و رو به فزونی نهاد و موارد تازه‌ای بدان افزوده شد و هم حکومت و هم جامعه با درجات متفاوت، از اسلام

فاصله گرفتند و همه‌ی این‌ها از یک سو و سنت الهی از دیگر سو موجب شدند که سرنوشت حتمی و قطعی نظام و مردم رقم بخورد. لذا حکومت عباسیان از صفحه‌ی روزگار محو و زخم‌های عمیقی بر پیکر جامعه، ایجاد شد، با این اوصاف موجودیت و ذات اسلام بر جای ماند.

در واقع دولت عباسیان در بغداد (و دولت اسلامی اندلس) به عنوان شاخه‌های یک درخت، خشک شدند و به زمین افتادند. اما ریشه‌های همان درخت همچنان زنده ماند و توانست شاخه‌های تازه‌ای را جای‌گزین شاخه‌های از دست رفته نماید و این‌گونه بود که دولت جوان عثمانی پا به عرصه‌ی وجود نهاد و به مدت چند قرن به حیات خود ادامه داد و بخش‌های گسترده‌ای از جهان را به تصرف درآورد و بارها و بارها پنجه در پنجه‌ی دشمنان اسلام افکند.

از آن‌جا که به عمد و از روی قصد اتهامات فراوانی به حکومت عثمانی وارد آمده و تحریفات و زشت‌نمایی‌های زیادی، نسبت به حقیقت آن صورت گرفته است، بررسی و شناخت واقعیت‌های مربوط به آن حکومت، مستلزم توجه و عنایت ویژه‌ای است. شکی نیست که دوره عثمانی دوره‌ای پر از شگفتی‌ها و تناقضات فراوان بود که هم‌زمان پیشرفت، عظمت، ضعف و درماندگی را در بر می‌گیرد، به نحوی که نظیر و مانند آن را در تاریخ نمی‌یابیم.

- پیشروی‌های سریع و برق‌آسای نظامی و هم‌زمان، ضعف و درماندگی فکری و فرهنگی!

- توان نظامی و سیاسی که جهان را به وحشت انداخته بود، در کنار فقر علمی و ضعف معرفت دینی!

- حماسه‌ی دینی فروزان و اخلاص و فداکاری در راه خدمت به اسلام، بدون آگاهی و شناخت کافی در مورد حقایق و مقاصد دین!

- ضعف سیاسی، نظامی و فقر فرهنگی و علمی!

همه‌ی این‌ها نظام عثمانی را فرا گرفت و جهان اسلام تاکنون آثار و پیامدهای آن را با تمام وجود احساس می‌کند.

هرچند این دوره انحرافات و عیوب و ستم‌گری‌های بسیاری به خود دید. در مجموع، سیمای زشتی که مغرضانه و هدف‌مندانه ترسیم می‌شود، نبوده است.

وظیفه‌ی ما در این کار تحقیقاتی ایجاب می‌کند که به ارزیابی مجدد حوادث و وقایع آن دوره بپردازیم تا بتوانیم به دور از هرگونه جانبداری و هواداری - خواه بدگویی و عیب‌جویی ناحق، خواه دفاع و تمجید نابه‌جا - حقایق تاریخی را استخراج کنیم. در این‌جا حقایقی وجود دارد که لازم است خواننده پیش از ورود به جزئیات از آن‌ها آگاه شود و سپس جزئیات مربوط به آن‌ها را به یاد بسپارد:

۱- اگرچه اروپای صلیبی از همه اسلام و مسلمانان متنفر است اما شکی نیست که عثمانی‌ها از نظر اروپای صلیبی، منفورترین مسلمانان بودند، زیرا این عثمانی‌ها بودند که از راه تهاجم نظامی، به مراتب بیش از فاتحان عرب در داخل اروپا پیشروی کردند و سراسر منطقه‌ی بالکان را به تصرف درآوردند. و «وین» پایتخت اتریش را محاصره و چیزی نمانده بود آن را تصرف کنند (هم‌چنین‌نیلینگراد فعلی، پایتخت امپراتوری روسیه را محاصره کردند و نزدیک بود آن را به تصرف درآورند).

اروپاییان، فتح قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم شرقی را در سال ۱۴۵۳ م که قرن‌ها مایه‌ی افتخار و مباهات آنان بود، هیچ‌گاه فراموش نخواهند کرد^(۱). ویلفرد کنت ول اسمیت، خاورشناس معاصر کانادایی در کتاب (اسلام در دنیای معاصر) می‌نویسد:

«تا زمان کارل مارکس و برپایی کمونیسم، محمد ﷺ - یعنی اسلام - تنها دشمن راستین تمدن غرب، در سراسر تاریخ به شمار می‌آمد و تردیدی نیست که بیان میزان این خصومت و تقابل و هم‌چنین میزان تهدیدی که در آینده آشکار می‌شود، وظیفه بسیار مهمی است.

۱- امپراتوری عظیم روم باستان، سرانجام تحت تأثیر عوامل مختلف در سال ۳۹۵ م رسماً به دو بخش تقسیم شد: روم غربی به پایتختی رم (پایتخت ایتالیا) و روم شرقی، به پایتختی قسطنطنیه. روم شرقی را به خاطر شهر کوچک بیزانتیوم که قسطنطنیه در آن‌جا بنا شد، بیزانس نیز می‌نامند. با تصرف قسطنطنیه (استانبول) در سال ۱۴۵۳ م به دست سلطان محمد دوم (فاتح) عثمانی، امپراتوری روم شرقی سقوط کرد و متصرفات آن به تصرف دولت عثمانی درآمد. تاریخ‌نگاران اروپایی به جهت اهمیت این رویداد، آن را پایان دوره قرون وسطی و آغاز قرون جدید نام نهاده‌اند (مترجم).

در دو عرصه‌ی نظامی و دینی تهاجمی مستقیم صورت گرفت. مسیحیت یک‌باره «زیباترین سرزمین‌های امپراتوری روم» را به دولت جدید تسلیم کرد و همه امپراتوری در معرض خطر نابودی قرار گرفت. آری! سقوط کشور چکسلواکی به دست کمونیسم در سال ۱۹۴۸ م هرگز چنان هول و هراس و جنجالی در جهان غرب معاصر به راه نینداخت که پیشروها و پیروزی‌های مستمر و مداوم دولت عظیم و با ابهت و مهار نشدنی عثمانی، برای چند قرن اروپا را بدان دچار ساخته بود.

خطر اسلام نیز هم‌چون کمونیسم، متوجه عرصه‌ی فکری نیز هست و باورهای این دین جدید قویاً بر انکار و نقض اصل بنیادین عقیده‌ی مسیحیت - به عنوان اعتقاد متعالی و محور تمدن اروپا - اصرار می‌ورزد. تهدیدات اسلام با قدرت و شدت در حال افزایش است و تقریباً نصف جهان مسیحیت را در نور دیده و تنها نیروی جذابی به شمار می‌آید که ده‌ها میلیون نفر از مسیحیان را از آیین خود جدا و به آغوش خویش کشیده است»^(۱).

از آن‌جا که عثمانی‌ها بیشترین تهاجمات را به اروپا انجام داده و قسطنطنیه را تصرف کرده بودند، اروپاییان کینه‌ی صلیبی شدیدتر و عمیق‌تری نسبت به آنان - در مقایسه با سایر مسلمانان - در دل می‌پروراندند.

۲- قطعاً خشم و بغض اروپای صلیبی نسبت به عثمانی‌ها علت دیگری نیز داشته است، زیرا با فرو نشستن امواج پیشروی اعراب مسلمان در اروپا به سبب سقوط دولت کوچک اسلامی اندلس در ۱۴۹۲ م، صلیبی‌ها خود را برای حمله و تصرف بقیه‌ی جهان اسلام (چنان‌که در فصل بعدی خواهد آمد) از هر لحاظ، آماده کرده و به شدت آرزوی شکست و نابودی اسلام را در سر می‌پروراندند. اما قدرت نظامی دولت عثمانی آنان را به هراس انداخت. و لذا نتوانستند از سوی شرق به سرزمین‌های اسلامی نفوذ کنند و مانند جنگ‌های اول صلیبی، بیت المقدس را به تصرف درآورند و به حرکتی گند از ناحیه‌ی غرب نیاز پیدا کردند. اروپاییان، پس از آن به جای جامه‌ی عمل پوشاندن به آرزوی راه انداختن جنگ تمام عیار صلیبی، سپاهیان مسلمان عثمانی را در برابر خود یافتند که سرزمین‌هایشان را در خود اروپا مورد

۱- ویلفرد کانت ول اسمیت، الإسلام في التاريخ الحديث، (Islam in Modern History) ص ۱۰۵ -

۱۰۶ «متن انگلیسی». چاپ آکسفورد، ۱۹۶۶.

هجوم قرار می‌دادند و در واقع به مدت چند قرن پایان تهاجمات صلیبی را به تعویق انداختند، تا این که خلافت عثمانی ضعیف شد و توانستند آن را نابود کنند. با توجه به آنچه گذشت، آتش کینه‌شان بر ضد حکومت عثمانی هر روز بیشتر زبانه می‌کشید.

۳- صهیونیسم جهانی دشمنی خاصی نسبت به دولت عثمانی در دل می‌پروراند. به این دلیل که سلطان عبدالحمید با وجود وعده‌های فریبنده‌ی «تئودور هرتزل» و دیگر رهبران صهیونیسم، هرگز حاضر نشد سرزمین فلسطین را برای اقامت به قوم یهود واگذار کند. لذا در صدد برآمدند تا با همکاری صلیبی‌ها (چنان که در فصل بعد خواهد آمد) حکومت عثمانی را برای همیشه از میان بردارند.

خشم و خصومت نسبت به خلافت عثمانی هم‌چنان سراسر نوشته‌های آنان را فرا گرفته است و از این رو کار زشت‌نمایی هرچه بیشتر سیمای آن، به صورت خواست و آرزوی مشترک اتحاد صلیبی - صهیونی جهانی در آمده است و در منابع و کتاب‌های تاریخی خود، دوران حکومت عثمانی را به عنوان زشت‌ترین و بدترین بخش تاریخ جهان می‌شناسانند! بسی جای تأسف است که این‌ها همان منابعی هستند که بیشتر تاریخ‌نگاران عرب (جز آنانی که مورد رحمت خدا قرار گرفته‌اند) مطالبشان را در آثار و نوشته‌های خود نقل می‌کنند!

۴- طرح تجزیه‌ی حکومت عثمانی و جهان اسلام منافع اصلی اتحاد صلیبی - صهیونی را به خوبی تأمین می‌کرد. تا جایی که توانستند بخش‌های مختلف آن را یکی پس از دیگری فرو بلعند. حال آن که تا زمان یکپارچگی و اتحاد حکومت عثمانی از رویارویی با آن و درهم شکستنش ناتوان مانده بودند. بر همین اساس با همه‌ی وسایل و امکانات موجود، برای برانگیختن خصومت و تنفر شدید و عمیق به ویژه در کشورهای نسبت به دولت عثمانی و با هدف جدا ساختن این منطقه سعی و تلاش به عمل آوردند و با بهره‌جویی از زشت‌گویی‌ها و عیب‌جویی‌های به حق یا ناحق در مورد حکومت عثمانی تا توانستند به عمق و دامنه‌ی این خصومت افزودند. سپس خصومت و تنفری را که خود ایجاد کرده بودند (ابتدا توسط مسیحیان لبنان و سوریه و بعد لورنس

[عربستان]]^(۱) به صورت بخشی از تاریخ درآوردند؛ گویی خود به خود و به دور از تحریک و ترغیب به وجود آمده است! سپس از این کینه و نفرت خودساخته برای بدگویی و عیب‌جویی نسبت به دولت عثمانی و سلب اعتبار از آن بهره‌برداری کردند.

۵- چنان‌که خواهیم گفت، اتحاد صلیبی - صهیونی عزم خود را برای محو و نابودی حکومت اسلامی از روی زمین جزم کرده بود. چرا که وجود آن را مانع بزرگی برای استواری و استقرار قدم‌های خویش در جهان اسلام می‌شناختند. از این رو زشت‌نمایی هرچه بیشتر چهره‌ی اسلام و ایجاد تنفر نسبت به آن در درون مسلمانان برای تسهیل پروژه‌ی ریشه‌کنی اسلام، به یکی از وظایف آنان درآمد بود: بدین جهت در امر زشت‌نمایی و تحریف همه تاریخ اسلام کوشیدند، اما توجه و تأکید ویژه‌ی خود را بر دولت عثمانی حتی پس از ساقط کردن آن متمرکز ساختند و زشتی‌ها و خطاهای آن را آن گونه بزرگ نشان دادند که گویی همه چیز را فرا گرفته بود تا مردم را نسبت به حکومت اسلامی به صورت عام بدبین کنند. به طوری که هرگاه و هرجا که مسلمانان ندای حکومت اسلامی سر می‌دهند، مبلغان و کارگزاران صلیبی - صهیونی بی‌درنگ فریاد برمی‌آورند: آیا حکومت عثمانی و ستمگری‌هایش را از یاد برده‌اید؟ اگر خواهان حکومت اسلامی هستید، بفرمایید!

این‌ها مجموعه علل و عواملی‌ست که اتحاد صلیبی - صهیونی را بر آن داشت تا با بهره‌جویی از ستم‌گری‌ها، خطاها و کج‌روی‌های این حکومت و بزرگ‌نمایی این ویژگی‌ها و معرفی دولت عثمانی به عنوان قدرتی مخوف و سراسر کینه و خصومت تلاش‌های خود را در راستای زشت‌نمایاندن و تحریف هرچه بیشتر واقعیت‌های این حکومت به کار گیرند و تا زمانی که چهره‌ی حکومت اسلامی، در برگرفته‌ی این همه نفرت و دشمنی است، هرگونه ندای مسلمانان در خصوص بازگشت دوباره به حکومت اسلامی را برای همیشه خاموش سازند.

شایسته است که خواننده پیش از ورود به جزئیات مربوط به حکومت عثمانی، حقایق فوق را بشناسد تا پیشاپیش از این امر آگاه شود که خود را با تهاجمی برنامه‌ریزی شده و هدفمند بر ضد این حکومت روبرو خواهد یافت.

ما مطلقاً علاقه‌ای نسبت به دفاع از ستمگری‌ها، خطاها و کج‌روی‌های دوران حکومت عثمانی در خود نمی‌بینیم، بلکه وظیفه‌ی خود می‌دانیم به همان شیوه‌ای که پرده از انحرافات امویان و عباسیان برکشیدیم، به مطالعه و شناخت دوران حکمرانی سلاطین عثمانی نیز بپردازیم و در عین حال نیز وظیفه‌ی خود می‌دانیم که به صورت عینی و واقع‌بینانه، به حقایق پایبند باشیم و به پیروی از منابع صلیبی - صهیونی اروپایی، یا تحت تأثیر نفرت ناشی از تحریکات این دشمنان، به بدگویی و زشت‌نمایی مغرضانه‌ی دولت عثمانی مبادرت نوزیم.

در صورت پای‌بندی به نکات فوق به روشنی از حقایق زیر در خصوص مزایا و معایب حکومت عثمانی آگاه خواهیم شد:

۱- با توجه به واقعیت‌های ناشی از ضعف، سستی، تجزیه و درهم ریختگی جامعه‌ی اسلامی اواخر دوره‌ی عباسیان عثمانی‌ها به عنوان خون تازه‌ای در پیکر اسلام به حساب می‌آمدند که قدرت آن را احیا کردند و روح جدیت در کارها را باز گرداندند و ناتوانی‌ها و ناامیدی‌ها را به قدرتی بی‌پروا و کوبنده تبدیل کردند و عظمت‌ها آفریدند و افتخار و عزت مسلمانان را برانگیختند و مسلمانان تا پایان خلافت عثمانی آن را هم‌چنان مایه‌ی افتخار و سربلندی خود می‌دانستند.

۲- آنان در عرصه‌های نظامی و سیاسی از خلاقیت و برتری بی‌نظیری برخوردار بودند و توانستند اروپای صلیبی را چندین قرن در نبردها و رویارویی‌ها و مانورهای خود به شکست، ذلت و سرافکنندگی بکشانند.

۳- دولت عثمانی با اتکا به توان برتر نظامی اروپا را برای مدتی طولانی به هراس و وحشت انداخت و دست کم به مدت چهار قرن، سد راه تهاجمات اروپایی‌ها برای اشغال دوباره‌ی سرزمین‌های اسلامی شد و این امر به‌تنهایی نزد خدا و مردم، برای آنان کافی است. همگان - حتی کسانی که از حکومت عثمانی دل‌خوشی نداشتند - مشاهده کردند که پس از فروپاشی خلافت اسلامی، جهان اسلام، به چه خواری، ذلت، تباهی و ضعفی دچار شد و به ویژه جدا شدن

سرزمین مقدس فلسطین از پیکر اسلام و واگذاری آن به یهود را با چشمان خود مشاهده کردند!

۴- بی‌تردید عثمانی‌ها هواداران مخلص و بی‌ریای اسلام بودند و صادقانه تمام تلاش و توان خویش را در راه گسترش، انتشار، افزایش، قدرت، عزت و پیروزی آن به کار گرفتند.

۵- آنان برای چندین قرن وحدت و یکپارچگی دنیای اسلام را حفظ کردند و با زوال و نابودیشان جهان اسلام به گونه‌ای بی‌سابقه از هم پاشید و به خوان یغمایی تبدیل شد که جریانات فکری، سیاسی و قومی گوناگون از داخل و خارج هریک بخشی از آن را ربودند.

موارد فوق امتیازانی‌اند که «مورخان عرب» تحت تأثیر منابع صلیبی - صهیونی یا نفرتی که آنان در میان اعراب علیه دولت عثمان به راه انداختند، غافلانه از کنارشان می‌گذرند. بدتر از آن‌که به جایی می‌رسد که مورخان مزبور با دست خود چیزی می‌نویسند و یا بر زبان جاری می‌سازند که آسمان و زمین از آن منزجر و متنفر می‌شوند و حکومت عثمانی را استعمار ترکی می‌نامند! و هیچ درک و شناختی از نتایج تکرار این شبهه که سرسپردگی به اتحاد صلیبی - صهیونی به بار می‌آورد به طوری که ناآگاهانه علیه دین، هستی و تاریخ خود سخن می‌گوییم نداریم.

مسلم است که مسلمانان هرگز هم‌دیگر را به استعمار خود در نمی‌آورند. اما غیر مسلمان از روی تعصب دینی خویش ممکن است اسلام را استعمار به شمار آورد و این گفته‌ای‌ست که آشکارا رنگ و بوی تعصب دارد، زیرا اسلام هرگز در سرزمین‌های مفتوحه - هرچند ساکنان آن‌ها بر دین خود نیز پای فشرده باشند - به استعمارگری دست نزده است، زیرا هرگز به ستم‌گری، غارت، اموال، توهین به کرامت و تجاوز به ناموس و آبروی مردمان ممالک مفتوحه نمی‌پردازد. در صورتی که استعمار پلید، هر جا گام می‌نهد، به همه‌ی اقدامات غیر انسانی فوق مبادرت می‌ورزد!

اما این‌که مسلمانی چنین سخن زشت و ناپسندی درباره حاکم مسلمان مجری و پیرو شریعت الهی بر زبان آورد، گناهی بزرگ است که آسمان‌ها و زمین را به لرزه می‌افکند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این باره می‌فرماید:

«إسمعوا وأطيعوا وإن استعمل عليكم عبد حبشي كأن رأسه زبيبة، ما أقام فيكم كتاب الله تبارك وتعالى»^(۱).

«اگر حتی غلامی حبشی که سرش مانند مویز [سیاه و پر از چین و چروک] باشد، به فرمانروایی تان منصوب شد، مادامی که احکام خداوند را بر پا می‌دارد، از او اطاعت کنید!»

شاید بتوان گفت: او فرماندهی ستم‌گر است یا دست به منکرات و کارهای زشت و ناسپند می‌زند. اما نمی‌توان او را استعمارگر خواند، مگر این که مسلمانان به سبب دست برداشتن از مفاهیم دینی به تباهی و نابودی کشانده شوند^(۲).

در کنار همه‌ی خوبی‌ها و مزایای فوق‌معايب و نقص‌های بسیاری نیز قابل ذکرند:

۱- سلاطین عثمانی نخستین خلفای غیر عرب بودند و زبان عربی نیز نیاموختند و این زبان، رکن رکین فهم و درک قرآن و شریعت است و بی‌تردید نیاموختن آن با وجود شجاعت ظاهری، مانعی اساسی در راه فهم اسلام به شمار می‌رود. ترکان به رغم دلاوری و روح حماسی جوشانشان به طور کامل از روح اسلام سیراب نشده بودند و این به معنای نفی وجود افرادی که با خلوص تمام از روح این دین سیراب گشته بودند نخواهد بود. لذا با وجود پذیرفتن اسلام بعضی از مؤسسات نهادها و عادات دوران جاهلیت خویش، از جمله نظام زمین‌داری انقطاع یا فئودالیسم را هم‌چنان حفظ کردند؛ نظامی که وارد اسلام شد، بدون آن‌که از قابلیت پذیرش برخوردار باشد^(۳). اما عثمانی‌ها با همه‌ی بی‌عدالتی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی

۱- روایت از بخاری.

۲- روشن است که این کلمه تنها در سایه‌ی «قومیت عربی» ساخته‌ی مسیحیان لبنان و سوریه به کار رفته است و سپس تحت تأثیر دسیسه‌های صلیبی - صهیونی به قصد تجزیه‌ی جهان اسلام و غصب فلسطین عرب‌های مسلمان نیز آن را به کار برده‌اند.

۳- بیشتر مردم نظام اقطاعی اروپا، یعنی فئودالیسم و اقطاع اسلامی را که در تاریخ ذکر می‌شود، درهم می‌آمیزند. اقطاع اسلامی به قطعه زمینی گفته می‌شود که سلطان وقت برای تعمیر و نگهداری به بعضی از اشخاص واگذار می‌کرد و این تنها تشابه لفظی است. اما از لحاظ محتوا، این دو نظام تفاوت فراوانی با یکدیگر دارند و اقطاع موجود در میان ترکان عثمانی با فئودالیسم اروپایی شباهت بیشتری داشت.

موجود در آن به نشر و گسترش آن در قلمرو حکمرانی خود پرداختند که برای توضیح شاید بتوان عنوان «نظام پاشایی» بر آن اطلاق کرد.

۲- عثمانی‌ها در راستای حفظ یکپارچگی قلمرو خود و جلوگیری از تجزیه‌ی آن توسط حکام طماع محلی نظیر آنچه در عهد عباسیان اتفاق افتاد، سیستم اداره‌ی خاصی را به کار گرفتند که معایب آن بیش از محاسنش بود. به این منظور کارگزاران ایالات را برای زمانی کوتاه به کار می‌گماشتند تا نتوانند به جمع‌آوری هوادارن بیشتر و ایجاد «مراکز قدرتی» بپردازند که شرایط و امکانات رسیدن به استقلال و جدایی از دولت مرکزی را برایشان فراهم آورد. از دیگر سو نیز این فرمان‌روایان اهتمام کم‌تری به امور مردم داشتند و در دوران کوتاه مسؤولیت خود به مال‌اندوزی دست می‌زدند و بدین گونه بر معایب و خطاهای «نظام پاشایی» فزوده می‌شد.

در رفتار عثمانی‌ها نظیر همه‌ی ملت‌های دارای تمایلات نظامی‌گری، نوعی خشونت و شدت عمل نسبت به مردم بلاد مفتوحه وجود داشت و این چنین رفتاری با روح اسلام، فاصله‌ی بسیاری دارد؛ روحی که تفاوتی میان نظامی و غیر نظامی قائل نیست و فرماندهان خودخواه نظامی را تنها در میدان جنگ یعنی در برابر دشمنان به کار می‌گیرد، نه این که آنان را رویاروی مردم قرار دهد.

هر چند حکام عثمانی خوی نظامی‌گری را برای مقابله با خود ترکان نیز به کار بردند. اما ترکان این رفتارها را تحمل می‌کردند، زیرا از لحاظ داشتن خوی سلحشوری، با فرمان‌روایان خود دارای وجه اشتراک بودند. اما مردم سرزمین‌های مفتوحه در این رفتار ترکان، نوعی بی‌رحمی و سنگدلی غیر قابل تحمل می‌دیدند که دشمنان اسلام، از این رفتار برای برانگیختن تعصبات قومی و تحریکات تجزیه‌طلبانه، به خوبی بهره‌برداری کردند.

۳- عثمانی‌ها به سبب عدم درک درست مسائل دینی از بازشدن باب اجتهادی که در پایان حکومت عباسیان بسته شده بود، جلوگیری کردند. به گمان آنان هرچه در عرصه‌ی فقه گفتنی بود، گفته شده است و دیگر کسی حق ندارد مطالب تازه‌ای بدان بیفزاید. افزون بر آن به نظر آنان مُحدثان، شایستگی و صلاحیت اجتهاد را نداشتند.

در حقیقت این تفکر یکی از علل مهم جمود و رکود فقه در روزگاری بود که مسائل تازه‌ای در جامعه پدیدار شده بود که گشودن باب اجتهاد را برای در بر گرفتن و درآوردن مسائل جدید تحت ضوابط شرعی لازم و ضروری می‌نمود. لذا مادامی که مسائل تازه‌ای در زندگی مردم پدید می‌آید، فقه اسلامی نباید به رکود و توقف دچار شود. در نتیجه حوادث و جریان امور بدون پوشش و نظارت شریعت به گسستی انجامید و خلا به وجود آورد که یهودیان و مسیحیان فرصت طلب فریبکارانه «قوانین و سازمان‌های» اروپایی را با ادعای عدم مخالفت و تناقض با اهداف و مقاصد شریعت اسلامی به «سلاطین» القا کردند و در نهایت این لغزش به این توهم بزرگ منجر شد که شریعت تنها عهده‌دار امور مربوط به گذشته است و راه حل مسائل تازه را باید در نظام غرب جستجو کرد! بر این اساس وظیفه‌ی بازیگران و فعالانی که قصدشان حذف تدریجی شریعت اسلامی و احکام الهی از عرصه‌ی مسائل و قوانین عمومی و اجتماعی و محدود کردن آن به «قوانین احوال شخصیه» بود آسان‌تر شد.

آنچه گذشت مهم‌ترین محاسن و معایب حکومت عثمانی به شمار می‌آیند و ما نیز به هیچ عنوان رغبتی به کاستن از معایب مزبور در خود نمی‌بینیم، بلکه چنان‌که گفتیم، اشتیاق وافر داریم تا به بیان و بررسی و مطالعه‌ی دقیق و ریشه‌یابی و چگونگی ابتلای مسلمانان امروز به این عیوب بپردازیم.

اما نادیده گرفتن همه‌ی آن محاسن به بهانه‌ی این عیوب و یا بزرگ نمایی معایب و اشتباهات حکومت عثمانی به راستی چیزی نیست به جز پایمال کردن حقی که بنا به دستور خداوند موظف به پیروی از آن هستیم، هم‌نوا شدن با اتحاد صلیبی - صهیونی بر ضد دولت عثمانی و بر زبان راندن منویات درونی آنان. تا بدین وسیله گناه و جنایتشان در برچیدن حکومت عثمانی را به بوته‌ی فراموشی سپرده و از هر تلاشی برای برپایی دوباره‌ی حکومت اسلامی صرف‌نظر کنیم. لذا باید آگاهانه و هدف‌مندانه به مطالعه و بررسی این امر بپردازیم و برای ابراز و اظهار حق به دور از تأثیرات آمال و آرزوهای مختلف مجدانه بکوشیم.

اما تردیدی نیست که جامعه‌ی اسلامی دوران عثمانی به انواع انحرافات دچار شد و به ویژه پس از گرفتار شدن به بیماری‌های مزمن دوره عباسی بیش از گذشته استعداد و آمادگی آن را داشت که به انحرافات و بیماری‌های اجتماعی مبتلا شود؛ چون به

راستی بیشتر توان خود برای انتخاب عناصرِ مقاوم (پادزهر) مصونیت ساز خود در برابر انحرافات و امراض (اجتماعی) را از دست داده بود.

شدیدترین و رایج‌ترین حالات انحرافی جامعه‌ی اسلامی عبارت بود از: تحول تدریجی دین به مجموعه‌ای از عادت‌ها و آدابِ تهی از حقیقت و روح دین که پای‌بندی به آن‌ها به درجه‌ی تقدیس رسیده بود! لذا ساختن مسجد در نظر مردم چک سفید ورود به بهشت شناخته می‌شد، هرچند صاحب مسجد، هزینه‌ی آن را از راه کسب حرام به دست آورده باشد. هم‌چنین دست‌بوسی پدر و مادر نشانه‌ی ادب و صلاح فرزند به شمار می‌رفت، گرچه بعد این فرزند به هر گناهی دست می‌زد؛ حجاب نشان از شرم و حیای زن داشت؛ هرچند در زیر لوای آن جریاناتی در درون و برون کاخ‌های بزرگان اتفاق می‌افتاد!

هم‌چنین تبدیل دین به طریقت‌های مختلف صوفیه به نحوی قابل ملاحظه، سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و با وجود انگیزه‌ی اخلاص دست کم در بعضی از افراد و برقراری نوعی ارتباط میان مسلمانان از راه انتشار تصوف در بیشتر کشورهای اسلامی اما به خاطر روحیه‌ی بی‌تفاوتی مانعی عمده در راه تحرکات فعال و سازنده در عالم واقعیت به شمار می‌رفت و افزون بر آن نوعی کج‌روی اعتقادی بود که مورد قبول عامه‌ی مسلمانان قرار نمی‌گرفت. سرانجام دین به صورت مجموعه‌ای از خرافات از جانب مشایخ اولیا و صاحبان مقامات و کرامات درآمد و مردم را از توجه به حقیقت دین به مثابه‌ی نظامی بیدار و پویا و مبتنی بر واقعیت و مشتمل بر همه‌ی جوانب زندگی باز داشت و به جای اهتمام به تهیه‌ی اسباب و وسایل مردم را به روی آوردن به سوی امور خارق العاده و کرامات سوق داد.

این جریان تحول مهمی در زمینه‌ی درک و فهم مردم از اسلام و طریقه‌ی پرداختن به امور دین به شمار می‌آید و با وجود پیشروی‌های عظیم و خیره‌کننده‌ی نظامی دوران عثمانی در اروپا و آسیا و... اثرات بسیار مهمی در زمینه‌ی تغییر مسیر تاریخ اسلام از خود بر جای نهاد و در حقیقت عصر ضعف و انحطاط آغاز شد.

دوره معاصر آغاز دوران ضعف

پیش از شروع سخن درباره‌ی آغاز دوران ضعف و درماندگی وظیفه‌ی خود می‌دانیم که حجم واقعی موجودیت اسلام را در جهان در مدت ۱۰ قرن که دوره «پیشرفت اسلام» نامیده‌ایم بشناسیم تا بتوانیم از میزان موفقیت‌های امت اسلامی در رسیدن به هدفی که خداوند او را مأمور تحقق آن ساخته است، آگاه شویم و نیز میزان و حجم خسارت عدم موفقیت در رسیدن به هدف مزبور و نیز زیان‌های کل بشریت را از این حیث مورد ارزیابی قرار دهیم.

به یقین چنان‌که در ابتدای کتاب گفتیم، وظیفه و رسالت امت اسلامی، به خود مسلمانان محدود نمی‌شود، بلکه رسالتش این است که پیشگام و نماینده‌ی همه‌ی انسان‌ها باشد:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

امت اسلامی تا زمانی که در صحنه حضور داشته باشد، خیر و منفعت خود و بشریت را با هم تأمین می‌کند و در صورت عقب‌نشینی و درماندگی خود و بشریت را به گرداب زیان و خسارت می‌افکند و هردو حالت در تاریخ اسلام رخ داده است. در دوره پیشروی با قدرت نظامی، سیاسی، علمی، فکری و فرهنگی موجودیت خویش را به اثبات رساند و جهان کشف‌شده‌ی آن روز در قاره‌های آسیا، آفریقا و اروپا را تحت تأثیر قرار داد و در دوره واپسروی و انحطاط مورد تهاجم دشمنان قرار گرفت و موقعیت خود را از دست داد و هم‌زمان بشریت از الگوی صحیح و هدایت بخش اسلام محروم شد و به مرحله‌ای از جاهلیت گام نهاد که با سرکشی و خودخواهی سراسر جهان امروز را به زیر سلطه‌ی خود درآورد و در نهایت نیز آن را به سوی بدبختی و بدفرجامی سوق خواهد داد. آگاهی از این حقیقت مهم برای مسلمانی که به مطالعه‌ی تاریخ اسلام

می‌نشینند، همواره لازم و ضروری‌ست. اما دست کم به دو جهت و شاید هم بیشتر، این امر برای مسلمان معاصر، ضرورت بیشتری خواهد داشت:

۱- ضعف و ذلتی که امروزه امت اسلامی در آن به سر می‌برد، سبب می‌شود فرزندان امت قدر و منزلت پدران و گذشتگان و هم‌چنین وظیفه و رسالت الهی و آسمانی خویش را فراموش کنند، زیرا می‌بینند که مسلمانان نَفَس‌زنان در پشتِ سرِ قافله در حرکت‌اند. در نتیجه ارزش و نقش خود را ناچیز می‌شمارند و اساساً قبول ندارد که اسلام روزگاری نقش رهبری و پیشگامی کاروان پیشرفت و ترقی بشریت را در تاریخ عهده‌دار بوده است.

۲- ضعف و ذلت کنونی سبب می‌شود که مسلمان امروزی هدفی را که باید به خاطر آن زندگی کند از یاد ببرد، زیرا هدف او این نیست که نفس‌زنان به دنبال کاروان جاهلیت به راه افتد! بلکه هدف او عبارت است از: باز گرداندن دوباره‌ی جایگاه و موقعیت رهبری جامعه‌ی بشری و هدایت انسان‌های گمراه به راه راست. هر اندازه تصور رسیدن به چنین هدفی در حال حاضر به علت عقب‌ماندگی همه جانبه‌ی امت، بعید به نظر برسد، اما مسلمان معاصر هرگز نباید احساس و آگاهی خود را نسبت به رسالت آسمانی از خود دور کند تا جایی که این احساس به مثابه‌ی انگیزه‌ای برای تلاش جدی جهت برون رفت از وضعیت عقب‌ماندگی و پس از آن ادامه‌ی الگو صحیح اسلامی، به شمار آید و از طریق آن معانی و مفاهیمی را که بشریت امروز فاقد آن است و به سبب فقدان آن معانی - به رغم همه‌ی موفقیت‌ها و دستاوردهای مادی و صنعتی - غرق بدبختی و شقاوت شده است، به وضوح تمام بیان کند.

تأکید بر ضرورت این شناخت برای مسلمان معاصر به خاطر آن است که آگاهانه یا ناآگاهانه در زمینه‌ی ارزیابی موقعیت خویش به آرا و نظرات اروپاییان اعتماد و اتکا می‌کند و روشن است که منابع و مراجع اروپایی تحت تأثیر خصومت و کینه‌ی صلیبی به عمد ارزش‌های اسلام و امت اسلامی را خوار می‌انگارند و تاریخ اسلام را به عنوان جزیی

کم‌اهمیت و حاشیه‌ای از تاریخ بشر به شمار می‌آورند و به سرعت از کنار آن می‌گذرند!^(۱)

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَا سَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾ [الأحقاف: ۱۱].

«کافران درباره‌ی مؤمنان می‌گویند: اگر چیز خوبی بود، هرگز آنان برای رسیدن به آن از ما پیشی نمی‌گرفتند. چون خودشان به وسیله آن هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این یک دروغ قدیمی است.»

منابع اروپایی آن‌گاه که در مورد تمدن اسلامی سخن می‌گویند، به هر طریق ممکن از تأکید بر «ارزش‌هایی» که این تمدن در جهان انتشار داده است، خودداری نمی‌کنند، بلکه توجه خود را بر زیبایی‌ها و زینت‌ها و بناها و آثار مادی تمدن، متمرکز می‌سازند و این‌ها - با همه‌ی عظمت و شکوه خود - تنها تأثیری گذرا و لحظه‌ای در اذهان بر جای می‌گذارند؛ اما از کنار «ارزش‌هایی» که واقعاً اثرات همیشگی و دایمی بر جای می‌گذارند و ارزش و موقعیت حقیقی به «تمدن اسلامی» می‌بخشند، به آسانی می‌گذرند. اینان از یک سو تحت تأثیر غرور اروپایی خود و از دیگر سو به سبب کینه‌ی صلیبی مایل نیستند هیچ نوع ارزش‌پایداری به تمدنی غیر از تمدن اروپایی و ریشه‌های دیرینه‌ی یونانی و رومی آن نسبت دهند.

با توجه به همه‌ی علل و عوامل فوق تأکید بر ارزش و اهمیت دستاوردها و پیشرفت‌های امت اسلامی در دوره شکوه، عظمت و پیشرفت و آثار پایدار آن بر جامعه‌ی بشری و نیز میزان خسارات مسلمانان و زیان‌های وارده بر جامعه‌ی بشری در دوران شکست و پسرفت مسلمانان، امری واجب و لازم است. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، به یقین توحید با همه‌ی مفاهیم ارزش‌ها و امور اخلاقی که در بردارد، بزرگ‌ترین چیزی است که امت اسلامی تقدیم «بشریت» کرده است.^(۲)

منابع اروپایی بنا به سرشت و ماهیت خود به ارزش و اهمیت توحید در رابطه با «انسان» اشاره‌ای نمی‌کنند، چرا که توحید در اعتقادات دروغین اروپا - که ساخته و

۱- برای مثال نک: (دائرة المعارف تاریخی، تحت اشراف هامرتن با عنوان «تاریخ العالم» و (معالم

تاریخ الإنسانية، و اثر ویلز؛ قصة الحضارة، ویل دورانت و...)

۲- به فصل اول «الإسلام» همین کتاب رجوع کنید.

پرداخته‌ی «سنت پول» بوده و آن را وحی آسمانی می‌پنداشت - جایی ندارد. لذا ممکن نیست ناگهانی و فی‌البداهه به ارزش چیزی که از همان ابتدا و هنگام رد دعوت اسلام از دست داده است اعتراف کند.

جاهلیت اروپای معاصر که به سبب شرایطی ناشی از ستم‌گری‌های کلیسا بر قصد دین دست به شورش زد. هم‌چنین در فرهنگ خود این فکر را رواج داد که دین در زندگی انسان امری کم‌اهمیت و حاشیه‌ای‌ست و بهتر آن است که به خاطر آزادی، پیشرفت و ترقی خود را از بند آن برهاند و از این رو مسلمان امروزی که در معرض تهاجم فکری اروپا قرار گرفته و با معیارهای اروپایی به سنجش و ارزیابی خود می‌پردازد، نسبت به ارزش حقیقی توحید به مثابه‌ی بزرگ‌ترین هدیه‌ی آسمانی که بشریت را به سوی خیر و سعادت دنیا و آخرت هدایت می‌کند و افکار، رفتار و احساسات او را تحت قواعد و ضوابط درست درمی‌آورد و وی را به مقام والای تکریم و شایستگی «خلافت» و مکلف به آبادسازی جهان ارتقا می‌دهد، احساس و شناختی نخواهد داشت.

به خاطر این امر به ناچار باید در مطالعه و بررسی و شناخت دوره شکوفایی اسلام اهتمام و توجه خویش را بر حقیقت توحید و بیان اثرات واقعی آن در زندگی مسلمانان و ایجاد نهضت‌های علمی و فرهنگی که اروپا از آن اقتباس کرد و از تاریکی به روشنایی گام نهاد متمرکز کنیم.

در فصل پیش در مورد نهضت‌های علمی و فرهنگی فوق و این که از دین نشأت گرفته و بدون هیچ‌گونه تضادی در سایه‌ی دین و به کمک آن، رشد و توسعه یافته‌اند، سخن گفته‌ایم و در این جا قصد داریم بر اثرات این دو نهضت بر اروپا و این که توحید اسلامی و نمود و تجلی آن که بخش اصلی تمدن اسلامی را تشکیل می‌دهد و نقش مهم آن‌ها را در زمینه‌ی بیداری مردم غفلت زده، عقب‌مانده، جاهل و زیر ستم فئودالیسم و مظالم کلیسا و رهایی آنان از این نابسامانی‌ها و دستیابی به خیر و خوبی‌های زندگی امروزی تأکید کنیم و نیز بر این نکته انگشت بنهیم که رد دعوت توحید توسط اروپاییان و پیامدهای ضد توحیدی تمدن آن قاره، عامل اساسی همه‌ی بدبختی‌ها، شرارت‌ها و مشکلات زندگی کنونی آنان است.

همه‌ی این‌ها خواننده را ملزم می‌سازد که ارزش واقعی توحید را که امروزه عواملی چند هم‌زمان آن را می‌پوشانند، بشناسد و ما پیش‌تر به دو عامل، یعنی کوتاهی و

بی‌توجهی منابع اروپایی نسبت به توحید و بی‌ارزش دانستن دین به صورت عام و ایجاد تنفر نسبت به آن در میان مردم توسط جاهلیت معاصر به مثابه‌ی عوامل بازدارنده‌ی کار، فعالیت، ترقی و آزادی انسان اشاره کرده‌ایم و اضافه می‌کنیم که وضعیت کنونی حاکم بر مسلمانان امروزی نیز یکی از عوامل نادیده‌گرفتن بر نقش و اهمیت توحید به شمار می‌آید، زیرا مسلمان معاصر، اعتقاد دارد که به توحید پای‌بند است و از طرفی خود و ملتش را از لحاظ عقب‌ماندگی علمی، فرهنگی، فکری، اخلاقی، نظامی و سیاسی در پایین‌ترین سطح می‌بیند و این تصور ذهنش را فرا می‌گیرد که توحید نقشی در پیشرفت یا عقب‌ماندگی اجتماعی نخواهد داشت. (البته اگر تحت تأثیر القای اروپا به این باور نرسد که توحید از عوامل عقب‌ماندگی انسان به شمار می‌آید!)

بدین سبب شناخت حقیقت توحید، آن گونه که مسلمانان قرون اولیه اسلام عملاً بدان پای‌بند بوده‌اند و نیز درک این واقعیت که نسل‌های بعدی مسلمانان از مسیر حقیقی توحید منحرف شده‌اند، هرچند به گمان خود بر آن استقامت داشته‌اند، ضروری‌ست تا در سایه‌ی این شناخت بتوان به درک درستی از دستاوردهای واقعی این امت در دوره برتری و پیشرفت نایل آمد.

هم‌چنین تعمیق ایمان به روز آخرت یکی از اقدامات و برنامه‌های امت اسلامی و بزرگ‌ترین هدیه‌ی او به مردم بوده است و همین امر تمدن اسلام را از لحاظ توازن، شمول و هم‌بستگی به شکلی منحصر به‌فرد و بی‌مانند درآورده است که خواست‌ها و نیازهای دنیا و آخرت و نیازهای جسم و روح را به صورتی هماهنگ و پا به پای هم در برگرفته و آراسته‌شدن به اخلاق اسلامی را برای مدتی طولانی سهل و آسان کرده است. در نتیجه چنان‌که پیش‌تر گفته شد، جامعه‌ی اسلامی به خاطر ترس از عذاب خدا و امید به رضایت و بهشت وی، از شراب‌خواری، فحشا و سایر جرایم پاک مانده بود و از این‌رو انتشار اسلام حامل مفاهیم و اخلاقیات فوق، در بخش‌های گسترده‌ای از کره‌ی زمین یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دستاوردهای این امت در راستای انجام وظیفه‌ی الهی خود و تحقق کرامت «انسانی» است.

مسلمان امروزی آن‌گاه که چهره‌ی خود را در آینه‌ی اروپا می‌نگرد، طبیعتاً از دستاوردهای عظیم فوق هیچ بازتابی در منابع و نوشته‌های اروپایی نخواهد یافت. برعکس آن‌چه می‌بیند، تصویری کاملاً وارونه از فتوحاتی‌ست که مسلمانان در اجرای فرمان الهی و به خاطر اعتلای مقام انسان، بدان‌ها اقدام کرده‌اند و این فتوحات را

عملی تجاوزگرانه و فزون خواهانه بر ضد مردم اروپا نشان می‌دهد که در مقابل کینه خصومت و سعی در زشت‌نمایی چهره‌ی اسلام و مسلمانان توسط اروپایی‌ها روبرو خواهد شد.

بدین سبب وظیفه‌ی ما هنگام بازنویسی تاریخ اسلام ایجاب می‌کند که مسلمان معاصر را کاملاً از این حقایق آگاه سازیم و تصویر راستین اسلام را که مدت‌هاست در آینه‌ی جهان غرب نمی‌یابد، به او بنمایانیم و چنان‌چه تسامح و خوش‌رفتاری بزرگ منشانه‌ی مسلمانان را نسبت به آن عده از ساکنان ممالک مفتوحه که از پذیرفتن اسلام سر باز زدند، به مطالب فوق بیفزاییم، دستاورد دیگری را به سلسله دستاوردهای ارزشمند مسلمانان افزوده‌ایم که مسلمان معاصر بازتاب آن را در بعضی از کتاب‌های خاورشناسان نظیر کتاب «الدعوه‌ی الی الاسلام»^(۱) اثر توماس آرنولد خواهد یافت. اما به رغم همه‌ی ستایشی که آرنولد در این کتاب نسبت به مسلمانان به عمل می‌آورد، تصویری زشت از آنان ترسیم می‌کند، زیرا هدف او منصرف کردن مسلمانان از فریضه‌ی جهاد در راه نشر دعوت بر پایه‌ی این ادعاست که اسلام نیازی به جهاد ندارد و گفتار و رفتار نیک و توأم با احترام در این زمینه کافی است.^(۲)

مسأله هرچند باشد، برخورد بزرگ‌منشانه‌ی مزبور دستاورد منحصر به فرد تاریخی مسلمانان است و وظیفه‌ی مسلمان امروزی ایجاب می‌کند که ارزش و اهمیت آن را در مقام مقایسه با رفتار وحشیانه‌ی استعمارگران اروپایی نسبت به ساکنان سرزمین‌های اشغال شده و به ویژه کشورهای اسلامی به خوبی بشناسد. (به عنوان نمونه کافی است به سرنوشت برده‌هایی که توسط اروپاییان اشغالگر از آفریقا ربوده شده و در مزارع آمریکا به کار اجباری گرفته شدند و رفتار وحشیانه و بی‌رحمانه با این برده‌ها که منابع اروپایی خود نیز به آن اذعان کرده و کلیسای وقت اروپا نیز از این عمل غیر انسانی ستایش به عمل آورده بود، اشاره کنیم) آری! تفاوت میان آن رفتار بزرگوارانه و این عمل وحشیانه، بیانگر تفاوت روح و ماهیت دو تمدن است: تمدنی با ریشه و منشأ الهی و تمدنی جاهلی.

۱- The Preaching of Islam

۲- برای آگاهی بیشتر نک: (المستشرقون والإسلام).

در نگاه به نهضت‌های علمی و فرهنگی مسلمان معاصر به بعضی از نویسندگان منصف اروپایی نظیر بریفولت برمی‌خورد که در کتاب «بناء الانسانیه»^(۱) چنین می‌نویسد:

«علم به تنهایی عامل بازگرداندن زندگی به اروپا نبود، بلکه عوامل و محرک‌های دیگری از جانب تمدن اسلامی پرتوهای نورانی خود را بر زندگی اروپاییان افکند»^(۲). مسلمان معاصر نویسندگان بسیاری را نیز خواهد یافت که گمان می‌کنند برتری مسلمانان در عرصه‌ی علم و فرهنگ چیزی فراتر از حفظ میراث بر جای مانده از یونانیان - که اروپا در دوره ظلمت قرون وسطی مورد فراموشی یا بی‌توجهی قرار داده بود - نیست که پس از بیداری و ضمن احیای نهضت خود،^(۳) میراث مزبور را از مسلمانانی که آن را حفظ کرده بودند، باز پس گرفتند!

پژوهش‌گر تاریخ اسلام باید بداند که مسأله چنین نبوده است و آنچه اروپا از مسلمانان اقتباس کرد، تنها بازمانده‌ی تمدن یونانی نبود، زیرا آثار آن مدت‌ها قبل از عرصه‌ی زندگی خود اروپا نابوده شده بود، بلکه تمدنی سازنده، پویا، کامل و الهام گرفته از وحی و ساخته‌ی اسلام بود، هرچند بعضی از ادوات و عناصر را از این یا آن تمدن به خدمت گرفته باشد. و به طور یقین مهم‌ترین عنصری که اروپا در نتیجه‌ی ارتباط با مسلمانان اخذ کرد، همان عزم و اراده‌ی حیات است که استفاده از علم و تمدن اسلام را برای او فراهم ساخت^(۴). آری! اثرپذیری اروپا از تمدن اسلامی چنان همه جانبه بود که تقریباً هیچ یک از جنبه‌های زندگی اروپاییان از آن بی‌تأثیر نمانده است.

بنابراین جنبش‌های اصلاح‌طلبانه‌ی دینی بر ضد سلطه‌ی استبدادی پاپ‌ها یکی از اثرات تمدن اسلام بر مردم اروپاست و هم‌چنین قیام و شورش بر ضد قدرت ستمگرانه‌ی زمین‌داران (فئودال‌ها) که هم‌زمان قوای سه‌گانه‌ی مقننه، مجریه و قضائیه را در دست مالکان بزرگ اروپا متمرکز ساخته بود، از اثرات اسلام به حساب می‌آید. علاوه بر این کوشش برای ایجاد «امت» واحد با قانون واحد که مردم سراسر اروپا از آن تبعیت کنند،

۱- making of humanity

۲- برگرفته از: تجدید الفکر الدینی، محمد اقبال، ترجمه‌ی عباس محمود از متن عربی.

۳- در دوره رنسانس (مترجم)

۴- در صورت تمایل رک: (رؤیة إسلامیة لأحوال العالم المعاصر، فصل «الجاهلیة المعاصر»).

با اثرپذیری از امت واحده‌ی اسلامی صورت گرفته است. هرچند تلاش‌های اروپا تنها در چارچوب محدود ملیت، به موفقیت دست یافته است^(۱).

ساخت حمام در منازل به پیروی از مسلمانان صورت گرفته است که در همه‌ی منازل آنان برای ادای فریضه‌های غسل و وضو حمام وجود داشته است. در حالی که اروپاییان تنها در مراکز شهرها دارای حمام‌های عمومی بودند که برای شستشوی تن و لباس از آن‌ها استفاده می‌کردند. زمانی که دادگاه‌های تفتیش عقاید برای اخراج، کشتار و نابودی وحشیانه‌ی مسلمانان اندلس بر پا شده بود، وجود حمام در منازل نشانه‌ی آن بود که صاحب مسلمان آن در حمام پنهان شده است که فوراً او را دستگیر و به شکنجه‌گاه منتقل می‌کردند!

نظام دانشگاهی غرب عیناً از دانشگاه‌های اسلامی گرفته شده است که به موجب آن استاد لزوماً «دانشجو» را تا پایان تحصیلات تحت مراقبت و اشراف خود قرار می‌دهد و ضمن ارجاع به منابع مورد نیاز، پیرامون مباحث درسی با او به بحث و مناقشه کافی می‌پردازد تا پیش از اعطای اجازه^(۲) فارغ‌التحصیلی به دانشجو از توان و ظرفیت علمی وی اطمینان حاصل کند. استفاده از «شنل» و کلاه مرسوم در دانشگاه‌های غربی تقلیدی از عبا و عمامه‌ی استادان مسلمان به شمار می‌رود^(۳).

هم‌چنین ادبیات و سبک معماری حتی بنای کلیساها تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفته است که بر در و دیوار بعضی از آن‌ها ناخودآگاه عباراتی برگرفته از مساجد نقش بسته است.

بر همه‌ی موارد فوق باید روش تجربی در زمینه‌ی تحقیق علمی و انقلابی را که در شیوه‌ی تفکر مردم اروپا به وجود آورد افزود.

اگر اروپا به انگیزه‌ی غرور اروپایی و خصومت صلیبی می‌کوشد تا تأثیرات اسلام بر جامعه‌ی غرب را ناچیز و کم‌اهمیت جلوه دهد، مسؤولیت مورخ مسلمان ایجاب می‌کند حقایق را با ذکر دلایل محکم علمی اظهار و ابراز کند تا گفتارش ادعایی بی‌دلیل

۱- بیشتر ملت‌های اروپای امروز تحت عنوان «اتحادیه‌ی اروپا» با هم متحد شده‌اند، برخلاف ملت‌های مسلمان که عکس این مسیر را می‌پیمایند. (مترجم)

۲- لیسانس (Licence).

۳- دکتر علی شریعتی نیز در مقدمه کتابچه «یک جلوش تا بی‌نهایت صفرها» به این امر اشاره کرده است. (مترجم)

شناخته نشود و مسلمان معاصر از حجم و میزان حقیقی دستاوردها و موفقیت‌های ملل مسلمان در دوران پای‌بندی به اسلام آگاه شود.

اما در ارتباط با دوره ضعف و عقب‌ماندگی مسلمانان مطالعه و بررسی اموری چند بر ایمان حائز اهمیت است:

۱- بررسی علل و عواملی که به عقب‌ماندگی و ضعف مسلمانان منجر شد و بحث و مناقشه درباره‌ی اوهایمی که دشمنان اسلام در این زمینه رواج می‌دهند.

۲- پیامدها و نتایج ضعف و عقب‌ماندگی از جمله سست‌شدن بنیان‌های امت از درون و تهاجم صلیبی از بیرون.

۳- زیان‌هایی که به علت ضعف مسلمانان دامن‌گیر بشریت شده است.

هر یک از امور فوق نیاز به شرح و بسط دارد. در ارتباط با تفسیر و تبیین دوره عقب‌ماندگی و واپس روی دو تصور رواج دارد که به رغم تفاوت در ریشه و جهت‌گیری هر دو به یک نتیجه می‌انجامند:

اولاً: علت انحطاط افزایش روز افزون قدرت اروپا تا بدان حد بوده است که مسلمانان توان مقابله با آن را از دست دادند؛ ثانیاً: بی‌تردید اسلام نسبت به زمان خود نهضتی پیشرو و سازنده به شمار می‌رفته است که در اثر تحولات عمیق کنونی دوره آن به سر آمده است، زیرا بشر به جایی رسیده است که این دین دیگر توان مطابقت و همراهی با آن را ندارد و خود به مانعی عمده در مسیر تحول و ترقی تبدیل شده و لذا بر اساس جبر تاریخ سرنوشتی جز نابودی نداشته است!

توجیه اول بیان واقعیت است. آری! قدرت و پیشرفت اروپا عملاً افزایش یافت، در حالی که قدرت اسلام رو به کاهش نهاد و این روند به پیروزی اروپا و شکست اسلام منتهی شد.

این مسأله درست است. اما در رابطه با اسلام باید گفت علت کاهش قدرت آن علل و عوامل پیرامونی آن بودند نه ذات خود این دین؛ و این سؤال هم‌چنان به انتظار پاسخ روشنی نشست است که چرا قدرت و توانمندی اسلام رو به کاهش و کاستی نهاد؟

مسلماً کافی نیست بگوییم: اروپا قدرتمند شد و با مسلمانان به نزاع و درگیری پرداخت و کوشید به جای آنان تجارت جهانی را در دست گیرد و در صدد بود با تصرف دریای سرخ راه بازرگانی آنان را قطع کند و جهان اسلام را به محاصره درآورد و به نقاط ضعف آنان دست یابد و...

همه‌ی این‌ها برای توضیح و توجیه علل و نحول پسرفت و ضعف مسلمانان کافی نیست، زیرا اول بار نیست که با یک قدرت عظیم جهانی مواجه می‌شوند. آن‌ها با امپراتوری روم جنگیدند و او را شکست دادند، هم‌چنین بر امپراتوری ایران پیروز شدند، بعدها با صلیبی‌ها که چند برابر آنان نیرو در اختیار داشتند، به نبرد پرداختند و برای مدتی از آنان شکست خوردند و بعد قدرت خود را باز یافتند و آن‌ها را نیز به سختی درهم کوبیدند. پس از آن با خیل عظیم مغول جنگیدند و از آنان شکست خوردند و بعد در نبردی قهرمانانه در عین جالوت فلسطین آنان را درهم شکستند و به دنبال آن مغولان به جرگه‌ی مسلمانان پیوستند و در شمار قوی‌ترین مدافعان اسلام درآمدند. با این تفصیل افزایش روزافزون قدرت اروپا به عنوان یک واقعیت نمی‌تواند عقب‌نشینی امت اسلامی از صحنه را توجیه و تبیین کند.

اما چنان‌که روشن است، تصور دوم تحت تأثیر تحلیل مادی تاریخ صورت می‌گیرد و اگر گویندگان این سخن لزوماً کمونیست یا مارکسیست نباشند، به هر صورت تحلیل مادی تاریخ از غرب و شرق اروپا نشأت می‌گیرد، زیرا مبانی زندگی و تفکر در هر دو ناحیه‌ی این قاره یکسان است.

مغالطه‌ی یا - اگر با حسن نیت بگوییم - اشتباه این توضیح و تبیین در این است که واقعیت مسلمانان این دوره را بر خود اسلام شاهد می‌گیرد و تصور می‌کند که مسبب این اوضاع و شرایط خود اسلام است و نه آن گونه که حقیقت دارد؛ یعنی دوری مسلمانان از اسلام!

توضیحات و توجیهاات فوق به رغم اختلاف میان آن دو از لحاظ منشأ و جهت‌گیری سرانجام به نتیجه‌ی واحدی می‌رسند که به موجب آن هرچه در عمل رخ داده است، لزوماً می‌بایست رخ می‌داد و مسلمانان جز گردن‌نهادن به جبر تاریخ گزینه‌ی دیگری پیش روی نداشتند.

از این رو ضمن مطالعه و بررسی آن دوره از تاریخ شرح مفصل علل و عوامل درماندگی و انحطاط مسلمانان از اهمیت جدی برخوردار خواهد بود.

در کتاب (واقعا المعاصر)^(۱) تا حدی به شرح این علل و عوامل پرداخته‌ایم. اما در این جا لازم است به منظور اصلاح برداشته‌های نادرست درباره‌ی این حادثه‌ی عظیم

۱- در صورت تمایل نک: (فصل «خط الانحراف» در: واقعا المعاصر).

که موجبات بر هم خوردن تعادل قوا را در جهان فراهم آورد، اشاراتی کوتاه و سریع داشته باشیم.

تردیدی نیست که امت اسلامی حکمرانان و مردم، به بیماری‌هایی دچار شد که در صفحات پیشین به مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده‌ایم؛ هم‌چنین فتنه‌های تکان‌دهنده‌ی داخلی و تهاجمات ویران‌گر خارجی دامن وی را گرفت که می‌توانست هر نوع نظام حکومتی ناوابسته به دین را به کلی نابود سازد، چنان‌که امپراتوری عظیم روم، زیر ضربات قبایل وحشی «هون» و «گوت» که ضرباتشان به مراتب سبک‌تر از تهاجمات مغول‌ها به جهان اسلام بود، درهم فرو ریخت؛ و نظام کمونیستی معاصر روسیه از همان آغاز جوانی و با برخورداری از قدرت زیر فشارهای ناشی از گرسنگی مردم از هم پاشید. اما سقوط نظام اسلامی مبتنی بر اعتقادات دینی به رغم حملات پی در پی خارجی و انحرافات گوناگون داخلی چندین قرن به تعویق افتاد، اما سرانجام درهم فرو ریخت.

آری! بدن سالم و بانشاط به رغم وجود بیماری‌های نهان درونی، از تحرک و تلاش باز نمی‌ایستد و آثاری از این بیماری‌ها بر چهره‌اش دیده نمی‌شود، ولی اگر تدابیر و درمان‌های لازم در مورد این بیماری‌ها صورت نگیرد، سرانجام اثرات خود را نشان خواهند داد.

وضعیت جامعه‌ی اسلامی این چنین بود. جامعه از ایمان نشأت گرفته و از نیروی فعال و پرتحرک برخوردار بود. سپس انحرافات رخ داد. ولی برای چند قرن تأثیر چندانی بر فعالیت و حرکت جامعه بر جای ننهاد و سرانجام لحظاتی فرا رسید که کنترل و نظم خود را از دست داد، چنان‌که در جریان جنگ‌های صلیبی و تجاوزات مغول اتفاق افتاد. اما بار دیگر چنان به جمع‌آوری نیرو دست زد که گویی به کلی شفای خود را باز یافته بود و در نهایت، زمانی که به سبب عدم معالجه یا دست کم عدم معالجه‌ی قطعی، بیماری‌ها رو به فزونی نهادند و جسمی که سرشار از انرژی و نیرو بود، ناگهان به زمین افتاد و در بستر بیماری به انتظار مرگ نشست.

پس باید به جستجو و تشخیص بیماری‌هایی برویم که سرانجام جامعه را به نابودی کشاند.

آری! بشر بنا به سرشت و طبیعت خود دوست دارد از زیر بار تکالیف، شانه خالی کند:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَيِّبَىٰ وَلَمْ يُحْدِ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

«در آغاز کار ما به آدم فرمان دادیم، اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده‌ی استواری مشاهده نکردیم».

و شفای الهی این سهل‌انگاری تذکر و یادآوری است:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الذاریات: ۵۵].

«پند و اندرز بده، زیرا پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند»!

معنای استمرار و افزایش میزان غفلت و بی‌اعتنایی این است که یادآوری و تذکر کافی یا چندان مثر ثمر نبوده است. لذا تذکر کلامی به تنهایی کفایت نمی‌کند و باید از طریق نمونه، الگو و اسوه شایسته صورت پذیرد.

زمانی که تذکر و یادآوری در کم‌ترین حد مطلوب قرار داشت، یا به وسیله‌ی اسوه شایسته لازم تقویت نشد، ناگهان دو جریان فکری متضاد دامن‌گیر مسلمانان شد: تفکر «مرجئه» و «تصوف».

تفکر مرجئه چنین می‌گوید: ایمان یعنی تصدیق و اقرار و لذا اعمال در حوزه تعریف ایمان قرار نمی‌گیرند! و می‌افزاید: معصیت به باور و عقیده‌ی انسان زبانی نمی‌رساند! و می‌گوید: مادامی که ایمان در قلب انسان جای داشته باشد دیگر چیزی برایش اهمیت نخواهد داشت! خلاصه بنده‌ی خدا می‌تواند حتی بدون انجام یکی از واجبات اسلام! امید ورود به بهشت را داشته باشد

اما تصوف تنها وسیله تقرب بنده به خدا و امید ورود به بهشت را از راه انجام او را و اذکار و تسبیح می‌شناسد، هرچند واقعاً در انجام همه‌ی اعمال و واجبات دینی از جمله آبادانی زمین، عبادت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی و اهمال نموده باشد.

پس از آن استبداد سیاسی از راه رسید و به تدریج مردم را از اهتمام نسبت به امور سیاسی منصرف و تصور پرداختن بدان را به عنوان یکی از واجبات فرد مسلمان از اذهان آنان خارج ساخت و اسلام را کم کم در چارچوب عبادات؛ یعنی ادای اعمال عبادی محض محدود کرد.

پیامد این‌گونه انحرافات و کج‌روی‌ها این بود که مفاهیم اسلام به تدریج در جان و قلب مسلمانان فاسد و تباه شد^(۱). مفهوم (لا إله إلا الله) از برنامه‌ی کامل زندگی به کلماتی تکراری و خالی از محتوا تقلیل یافت و مفهوم عبادت حالت و معنای شمول و فراگیری تمامی اعمال و افکار و مشاعر انسان را از دست داد و به اعمال عبادی خاص منحصر گردید و پس از آن رو به قهقرا رفت و در نهایت به شکل حرکتی بی‌هدف و ماشینی درآمد.

مفهوم قضا و قدر از نیرویی ایجابی و تحرک‌آفرین به مفهومی سلبی و به دور از تحرک و اعتماد بی‌جهت و بیمار گونه تغییر یافت.

مفهوم دنیا و آخرت و هم‌بستگی به وجود آمده به وسیله اسلام میان آن‌ها جای خود را به جدایی و از هم‌گسیختگی سپرد و به صورت دو جهان جدا و متضاد در برابر هم‌دیگر قرار گرفتند و لذا سعی و تلاش در راه یکی معنایش اهمال و دست‌برداشتن از کار در راه دیگر بود.

مفهوم جهاد در چارچوب به اصطلاح جهاد دفاعی و آن هم در صورت مساعد بودن شرایط^(۲) منحصر و محدود شد.

مفهوم تعلیم و تربیت به رعایت یک سلسله عادات و آداب تکراری محدود شد و هدف اصلی و اساسی یعنی پرورش نسلی مسلمان به معنای حقیقی، مثبت، فعال، بالنده و با تحرک در تمامی جنبه‌ها و در عین حال خداپرست رها گردید.

مفهوم علم به علوم شرعی محض منحصر شد و علوم طبیعی که بزرگ‌ترین وجه امتیاز مسلمانان در دوره پیشرفت و شکوفایی شناخته می‌شد به فراموشی سپرده شد. با افزوده‌شدن انواع بدعت‌ها و معاصی به موارد فوق خروج اعمال و اخلاق از مسیر صحیح و مقتضای ایمانی و اخلاقی و سرگرم‌شدن مردم به امور خارق العاده و کرامات به علت ناتوانی در انجام فریضه‌ی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر به راستی عوامل سقوط امت اسلامی به ژرفای دوزخ واپس‌گرایی تکمیل شد.

آری! علل و عوامل سقوط این‌ها هستند و نه پیشرفت‌های اروپا و پایان یافتن نقش تاریخی اسلام. آری! همه‌ی این بیماری‌ها به عقب‌ماندگی مسلمانان در همه‌ی

۱- در صورت تمایل رک: (مفاهیم ینبغیان تصحیح).

۲- به زبان امروزی: در صورتی که با منافع اسرائیل و آمریکا در تضاد نباشد. (مترجم)

عرصه‌های سیاسی، نظامی، علمی، فرهنگی و اخلاقی انجامید و علت این عقب‌ماندگی فاصله‌گرفتن تدریجی مسلمانان از اسلام بود. اما ذات اسلام آن نظام الهی هرگز از کاروان پیشرفت عقب نمی‌ماند و این خود افراد هستند که در زمینه‌ی تحقق اسلام در زندگی خود عقب می‌افتند و به عنوان عقب‌مانده شناخته می‌شوند و اسلام هم‌چنان ماهیت خود را حفظ می‌کند.

آگاهی از این امر به ویژه برای مسلمانان امروزی از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا مسلمان امروزی هم‌چنان از زبان دوست و دشمن می‌شنود که مشکل امت اسلامی عقب‌ماندگی است! اما عقب‌ماندگی در چه زمینه‌هایی؟ اقتصادی، علمی، صنعتی، نظامی، سیاسی و...؟

آن‌چه در این خصوص گفته می‌شود، واقعیتی‌ست ناقص که زیان آن بیش از منافعش است، چرا که علت اصلی این عقب‌ماندگی را پنهان می‌دارد و تشخیص نادرستی در مورد بیماری ارائه می‌دهد و در نتیجه آن نسخه‌ی نادرست تجویز می‌کند.

آیا عقب‌ماندگی جزو سرشت این امت است؟

آیا عقب‌ماندگی جزو طبیعت اسلام به شمار می‌آید؟

دشمنان به مسلمانان معاصر این چنین تلقین می‌کنند، تا آن‌ها را از منبع واقعی قدرت خویش - که موجب هراس آنان می‌شود و از بازگشت دوباره‌ی وی به سوی آن منبع می‌ترسند - رویگردان سازند و آن‌ها را به جهتی سوق می‌دهند که همه‌ی توان و طاقت خویش را هدر دهند، بدون آن‌که به شفای لازم دست یابند!

آن‌ها خطاب به مسلمان امروزی می‌گویند: شما اشخاصی نادان، فقیر، ناتوان و بیمار هستید. لذا به تحصیل علم بپردازید، اقتصاد خود را سرو سامان دهید، سلاح‌های پیشرفته بخرید، به وضع سلامت خود سرو سامان بخشید و وسایل اطلاع‌رسانی خود را متحول سازید! برای این که نه سینما دارید، نه تئاتر، نه رادیو و تلویزیون، نه موسیقی، نه هنر و نه «فولکلور»^(۱) و همه‌ی این‌ها نشانه‌های تمدن و پیشرفت‌اند و هم‌زمان در گوش آن‌ها زمزمه می‌کنند: «دین» را رها کن! چرا که همه‌ی مصیبت‌ها از دین است!

۱- فولکلور یعنی هنرهای بومی و محلی از قبیل: رقص و آواز و مجالس و...

مسلمان امروزی همه‌ی نصایح بالا را چه با صدای بلند و چه با نوای آرام، شنید و به افتتاح مدرسه و دانشگاه پرداخت و برای تحول اقتصاد خود کوشید و سلاح‌های پیشرفته و مخرب خرید و بهداشت و سلامت خود را سرو سامان داد. سینما، تئاتر و رادیو و تلویزیون دایر کرد و به خلق آثار هنری فولکوریک و غیر فولکوریک پرداخت و هم‌زمان با آن به طور کلی از دین رویگردان شد و بیش از یک قرن از عمرش را در این تجربه‌ی «فرهنگی» و تمدن‌آفرین هدر داد. اما نتیجه چه شد؟

آثار و ظواهر تمدن عملاً نزد مسلمان معاصر نمایان گشت. خیابان‌ها از اتومبیل‌های رنگارنگ و منازل از وسایل برقی نوارهای موسیقی و فیلم‌های ویدیویی انباشته شد و رویدادهای جهانی اعم از حوادث مهم و جدی یا سرگرم‌کننده و صحنه‌های زشت و قبیح از طریق کانال‌های تلویزیونی به سمع و نظر او رسید و به ظواهر علم و نیز شمار فراوانی از عناوین و مدارج علمی دست یافت.

سرانجام چه شد؟

نتیجه آن بود که از هر لحاظ از نظر فکری، سیاسی، اقتصادی و حتی در خصوص وسایل سرگرمی و لهو و لعب به دنباله‌روی و تقلید از غرب پرداخت، اما از صلابت، استواری و جدیت در امور، اخلاقیات، مدیریت، قدرت سازماندهی، دورنگری و نظریات علمی جهان غرب برای حل مشکلات و مسائل خود چیزی به دست نیاورد و در اتخاذ مواضع سیاسی مناسب توفیقی کسب نکرد. سراسر اداراتش را رشوه‌خواری فرا گرفت و بر همه‌ی این‌ها بی‌بند و باری‌های اخلاقی و جنسی نیز افزوده شد!

فلسطین از دست رفت و دیگر سرزمین‌های اسلامی در معرض خطر مشابهی قرار گرفتند و اتحاد صلیبی - صهیونی در مدت یک قرن به مطامع و خواسته‌هایی دست یافت که چندین قرن از دست‌یافتن به آن‌ها بازمانده بود.

به راستی که عقب‌ماندگی علمی، صنعتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و...

امری واقعی است و ناگزیر باید آن‌ها را برطرف ساخت.

ولی ما مسلمانان اگر هم‌چنان بخواهیم به وسیله‌ی اعمال جراحی زیبایی به درمان سطحی دمل چرکین بپردازیم و از درمان اساسی و ریشه‌ای خودداری کنیم - که به گمان خود داریم در این زمینه کاری انجام می‌دهیم - حاصل کارمان همان چیزی خواهد بود که در زمان بیش از یک قرن به دست آورده‌ایم: پیشرفت بیماری در درون و ادامه‌ی جراحی زیبایی در بیرون!

به ناچار باید به علل و عوامل عقب‌ماندگی برگردیم و آن‌ها را شناسایی و برطرف کنیم: شانه خالی کردن از انجام تکالیف و وظایف داشتن تفکرِ مرجئه، تصوف، استبداد سیاسی، کج‌فهمی، بی‌تفاوتی، از کار بازماندن، رواج و گسترش بدعت‌ها و خرافات و... ناگزیر باید برای تصحیح انحرافات عقیدتی اقدام کنیم.

لاجرم باید بدانیم، آن‌چه را مسلمان امروزی به عنوان عقیده‌ی درست و ایمان کامل می‌شناسد، جامه‌ایست پاره سوراخ!

برای درک و فهم معنای (لا إله إلا الله) و مقتضیات واقعی آن در رفتار، تفکر و احساسات و تعیین منبعی برای روش و برنامه‌ی زندگی انسان مسلمان ناگزیر باید به درک و فهم نسل‌های پیشین رجوع نمائیم. مسلمان معاصر خواهد گفت: با دست‌های خالی و بدون هیچ نوع امکانات و با شهرها و خیابان‌های ویران و دیگر گرفتاری‌ها و مشکلات را رها کنیم و به اصلاح باورهای دینی مردم بپردازیم؟!

این سخنی بسیار ساده‌لوحانه است و در چندین کتاب بدان پاسخ گفته‌ایم. پیامبر ﷺ هنگام تصحیح اعتقادات مردم نمی‌گوید: دست از طلب روزی بردارید، چیزی نخورید و از جای خود حرکت نکنید، تا اعتقادات و باورهایتان را اصلاح کنم! بلکه از قول خداوند خطاب به آنان می‌گوید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ۗ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ [الملک: ۱۵].

«او کسی‌ست که زمین را برای شما رام گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده‌شدن دوباره در دست اوست.»

﴿وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۗ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ [القصص: ۷۷].
«به وسیله‌ی آن‌چه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش مکن!»

پیامبر در این زمینه رهنمودهای بسیاری را به آنان نشان داد و مردم نیز عقاید و باورهایشان را اصلاح کردند و هم‌زمان در همه‌ی جهات به حرکت فعالیت و تلاش پرداختند و این همان چیزی‌ست که مسلمان معاصر باید از آن آگاهی داشته باشد.

مسلمان معاصر وظیفه دارد به تحصیل علم بپردازد، اقتصادش را در مسیر رشد قرار دهد، سلاح‌های مورد نیاز را بخرد،^(۱) راه مواصلاتی بسازد، وضع بهداشت و سلامت خود را بهبود بخشد و ابزارهای خود را پیشرفته و متحول سازد و در عین حال ایمانش را تقویت و بیماری‌هایش را درمان کند.

اما تفسیر مادی تاریخ به این گمان دامن می‌زند که اسلام در زمان خود نهضتی پویا و پیشرو محسوب می‌شد، اما تحول تاریخ آن را در خود بلعید و هضم کرد و بر آن پیشی گرفت و امروز به عنوان نهضتی ارتجاعی و عقب‌مانده و سد راه پیشرفت و ترقی جامعه‌ی بشری شناخته می‌شود و چنان‌چه مسلمان امروزی در خصوص این گمان تحت تأثیر این همه تبلیغات و سم‌پاشی‌های فکری قرار نگرفته بود، شایسته‌ی آن نبود که مورد بحث و مناقشه قرار گیرد.

می‌پرسیم: اسلام در چه عرصه‌هایی از زمان عقب افتاده است؟ آیا مانند قدرت‌های «بزرگ» در طغیان و تجاوزگری سیاسی عقب مانده است به طوری که پیش‌تر به آن اشاره کردیم که جلوگیری از اجرای عدالت و رسیدن حق به صاحب حق را سر لوحه‌ی برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های خود قرار می‌دهند و تنها با اشاره‌ی انگشت (در جلسات شورای مرسوم به امنیت) بدان لباس قانون هم می‌پوشانند؟!

آیا در جنگی که اتحاد صلیبی - صهیونی به قصد نابودی مسلمانان در سراسر جهان به راه می‌اندازد عقب افتاده است؟!

یا در بت‌پرستی‌های نوع جدید تحت عناوین مختلف: وطن‌پرستی، منافع ملی، آرا و افکار عمومی در سطوح ملی و بین‌المللی «مدپرستی»، آزادی، علم، هنر و...؟

آیا در زمینه بلعیده‌شدن کامل انسان توسط ارزش‌های مادی و بازداشتن او از همه ارزش‌های والای معنوی؟ بی‌بند و باری اخلاقی و آزادی جنسی؟!

یا در شراب‌خواری و اعتیاد به مواد مخدر و افزایش جرایم اجتماعی دچار عقب‌ماندگی شده است؟!

یا در از هم‌پاشیدگی خانواده و فرار جوانان؟!

آیا اسلام در این زمینه‌ها و زمینه‌های مشابه از زمان عقب افتاده است؟

۱- اصل این است که خود سلاح‌های مورد نیازش را تولید کند. ولی ما از واقعیت امروزی مسلمانان سخن می‌گوییم.

به یقین آنچه اسلام در آن از زمان عقب افتاده، پیشرفت‌های مادی و صنعتی مسلمانان در مقطعی از دوران زندگیشان است. آری؛ شکی نیست که زمان نسبت به این موفقیت‌ها و دستاوردها پیشی گرفت، نه بدان سبب که مسلمانان به آخرین نقطه‌ی پیشرفت رسیده و برای همیشه در آن توقف کرده باشند، بلکه نادیده‌گرفتن و رها کردن رهنمودهای اسلام سبب شده است که محصولات صنعتی، فرهنگی و عملی آنان متوقف گردد و اگر پای‌بندی‌های گذشته‌ی خویش نسبت به دستورات و رهنمودهای اسلام را حفظ می‌کردند، از آن‌جا که ابزارهای لازم را نیز خود قبل از ملت‌های دیگر تهیه کرده و در اختیار داشتند، می‌توانستند موفقیت‌ها و پیشرفت‌های صنعتی، علمی و فرهنگی را ادامه دهند، همان‌گونه که بعدها اروپا در این مسیر و باشتابی بیشتر نهضت خود را آغاز کرد و ادامه داد.

بنابراین، توقف مسلمانان در این نقطه برخلاف تحلیل‌گران مادی تاریخ بدان علت صورت نگرفته است که به آخرین حدی که اسلام توانسته بود امکان‌رسیدن بدان را فراهم سازد، دست یافته باشند، بلکه بدان سبب صورت گرفت که در نتیجه‌ی شیوع و بروز بیماری‌ها و انحرافات درونی انگیزه‌ی اصلی و اساسی پیشرفت روز به روز ضعیف و ضعیف‌تر شده بود.

بی‌تردید مسلمانان به سبب کوتاهی در زمینه‌ی پیروی از برنامه‌ی الهی مسؤولیت همه‌ی جریانات و حوادث پیش آمده را به عهده خواهند داشت، زیرا پای‌بندی به سنت الهی امکانات رسیدن به قدرت و برتری را برای آنان فراهم آورده بود^(۱). اما در همین‌جا قصد داریم بر این نکته اصرار و تأکید کنیم که: نه اسلام نسبت به زمان عقب‌مانده است و نه التزام و پای‌بندی به این دین مسلمانان را دچار عقب‌ماندگی می‌کند. در واقع عامل اصلی و اساسی عقب‌ماندگی مسلمانان همان عقب‌ماندگی آنان در عرصه‌ی تحقق اسلام است.

اما چگونه ممکن است اسلام از کاروان بشریت عقب بیفتد؟!

آیا پرستش خدای یگانه و دست‌برداشتن از بت‌پرستی، عقب‌ماندگی از کاروان بشریت محسوب می‌شود؟!

آیا برقراری تعادل و توازن میان نیازهای جسمی، روحی، دنیایی و اخروی، ایمان به عالم غیب و کار و کوشش در دنیا عقب‌ماندگی است؟!

آیا رهاکردن انسان از دست ستم‌گران از طریق کنار نهادن پرستش آنان و جهت‌دادن همه‌ی عبادت‌ها به سوی خدا عقب‌ماندگی است؟!

آیا پیشرفت در عرصه‌ی تحقیقات علمی همراه با داشتن ایمان به خدا عقب‌ماندگی است؟!

آیا پرداختن به کارهای همه‌جانبه‌ی فرهنگی همراه با ایمان به خدا و روز آخرت عقب‌ماندگی است؟!

آیا رفتار بزرگ‌منشانه با صاحبان ادیان مخالف عقب‌ماندگی است؟!

آیا جلوگیری از پرستش انسان توسط انسان دیگر از طریق ممانعت از حلال و حرام‌دانستنِ خودسرانه امور عقب‌ماندگی است؟!

آیا حفظ و استحکام روابط خانوادگی توسط اسلام عقب‌ماندگی است؟!

آیا پاک‌سازی جامعه از مشروبات، مخدرات و جرایم عقب‌ماندگی است؟!

آیا احساس آرامش درونی و امنیت مردم نسبت به جان و مال و ناموس خود عقب‌ماندگی است؟!

شکی نیست غربی‌ها که از دین به عنوان پدیده‌ای ارتجاعی و عقب‌مانده و مانع پیشرفت و تمدن صحبت می‌کنند، در حقیقت از تجربیات خاص خود درباره‌ی دین تحریف‌شده‌ی کلیسا سخن می‌گویند و سپس آن را تعمیم می‌دهند. همان‌گونه که کودکان تنها تجربه‌ی خاص خویش را درست می‌پندارند و تجربیاتی را که به نتایجی غیر از تجربیات آنان بینجامد، تصدیق نمی‌کنند. اروپا به حقیقت دین خدا دست نیافته است، بلکه دیانت و «سنت پولس» را که به گمان خود همان مسیحیت است، شناخته است. اروپا آزاد است هرچه را بخواهد به دین خودش نسبت دهد و بیشتر آن‌چه می‌گوید، درباره مسیحیت کلیسا صحت دارد. اما اطلاق حکم کلی بر همه‌ی ادیان از جمله دین آسمانی حق، آن هم در دوره‌ای که با افتخار از تحقیقات بی‌طرفانه‌ی علمی نام برده می‌شود، نوعی ظلم و عیب‌جویی غرض‌ورزانه است. ساده‌ترین دلیل بر اشتباه‌بودن صدور حکم کلی، آن است که اروپا در زمان التزام و پای‌بندی نسبت به دین بنا به اعتراف خود در جهل و عقب‌ماندگی به سر می‌برد تا جایی که دوران مزبور را «قرون وسطی» می‌نامد. در صورتی که مسلمانان در هنگام التزام به دین بنا به

اعتراف خود اروپاییان، صاحبان علم و تمدن به شمار آمده‌اند و این امر برای بیان تفاوت میان اسلام و مسیحیت کلیسا و نادرستی این تعمیم کافی خواهد بود.

در ارتباط با علل واپس‌روی و انحطاط، تصور سومی نیز وجود دارد که مستلزم بحث و مناقشه است. نه بدان سبب که مانند دو تصور پیشین به کلی نادرست باشد، چرا که متضمن بخشی از حقیقت است؛ بلکه از آن جهت که همه‌ی عوامل را به آن نسبت دهیم و بزرگ‌ترین علت بشناسیم. یعنی این که همه‌ی علل و عوامل انحطاط را به حساب دولت عثمانی بگذاریم!

به طور یقین چنین تصویری را اتحاد صلیبی - صهیونی به اعراب تلقین و تقویت کرده است تا بتواند آتش خصومت و کینه‌ورزی آنان نسبت به ترکان را هرچه بیشتر برافروزد و از این راه تجزیه‌ی جهان اسلام را بر خود آسان کند و سپس بخش‌های جدا شده و پاره پاره‌ی آن را به راحتی فرو بلعد.

آری؛ عقب‌ماندگی و شکست عملاً در دوره‌ی حکومت عثمانی اتفاق افتاده است و به سهم خود، مسؤولیت آن را نیز بر عهده خواهد داشت؛ اما همه‌ی مسؤولیت را تنها به گردن این دولت انداختن نیز نوعی بی‌انصافی و ستم ناشی از کینه‌ایست که شاعر درباره‌اش چنین می‌گوید:

چشم رضایت از دیدن هر عیبی ناتوان است ولی چشم کینه همه‌ی عیوب را آشکار می‌سازد.

وعین الرضا عن کل عیب کلیه
ولکن عین البغض تبدي المساویا
در حالی که فرمان خداوند چیز دیگری است:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾ [المائدة: ۸].

«و دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید، دادگری کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.»

نخست باید بپذیریم که غرور ناشی از حرکت‌های موفقیت‌آمیز فاتحان بزرگ دولت عثمانی در زمینه‌ی گسترش دامنه‌ی فتوحات و برقراری آرامش و امنیت در مرزها و سرکوبی دشمنان و استقرار پایه‌های حکومت سبب شده بود که عثمانیان دولت خود را بزرگ‌ترین قدرت جهانی به شمار آورند. لذا به تدریج عزم و اراده‌ی دولت‌مردان رو به سستی نهاد و فساد نظام را در بر گرفت. حالا دیگر دولت عثمانی مانند گذشته در

جهت حفظ استقرار و استحکام ارکان نظام، تلاش چندانی به کار نمی‌گرفت و در زمینه‌های مختلف از جمله توسعه‌ی علم در جامعه، تشویق و حمایت از دانشمندان و صنعت‌گران ماهر، توجه لازم به ارتش و به‌سازی آموزش و تسلیحات آن و عنایت به امور و منافع مردم اهتمام چندانی به خرج نمی‌داد و همه‌ی موارد فوق به صورت رواج نوعی بی‌تفاوتی و بی‌مبالاتی و خودداری از کار و کوشش و عقب‌ماندگی در بیشتر عرصه‌های زندگی به روشنی بازتاب یافت.

هم‌چنین باید بپذیریم که غرور یا غفلت فوق‌الذکر موجب شده بود که دولت عثمانی قدرت فزاینده‌ی اروپا را کم‌تر از آنچه بود، ارزیابی کند و با این اطمینانِ دروغین که اروپا هر اندازه نیرومند شود، نخواهد توانست بر حکومت سلاطین عثمانی غلبه کند، جدیت چندانی در راستای کسب آمادگی و تدارک ساز و برگ نظامی لازم برای رویارویی با اروپا به کار نبرد.

هم‌چنین باید بپذیریم که سوء مدیریت در سرزمین‌های اسلامی سبب شده بود که فرمان‌روایان محلی به جای منافع و مصالح مردم به امور خصوصی و شخصی بپردازند و در این راستا مالیات‌های سنگینی بر مردم تحمیل کنند و رقم قابل ملاحظه‌ای به امور عام‌المنفعه اختصاص ندهند. این امر سبب شده بود که «خدمات عمومی» باکندی و کاستی ارائه شود و فقر در میان مردم گسترش یابد و پرواضح است که فقر عامل اصلی عقب‌ماندگی است!

دولت عثمانی به عنوان ولی امر مسلمین از جانب خدا باید در همه‌ی موارد فوق پاسخ‌گو باشد. اما آیا عوامل عقب‌ماندگی فقط این‌ها هستند؟

آیا دولت عثمانی تفکر «مرجئه» را به وجود آورد و در میان مردم رواج داد و سبب شد که مردم با اطمینان از کافی بودن اقرار و ایمان حتی بدون انجام هیچ کدام از واجبات با خیال آسوده دست از کار بردارند؟ یا این بیماری در زمان به قدرت رسیدن دولت عثمانی در جامعه شیوع یافته بود؟

آیا دولت عثمانی تصوف را به وجود آورد؟

بلکه باید گفت: شکی نیست که دولت عثمانی تصوف را تقویت کرد و پایه‌ها آن را در مناطق مختلف جهان اسلام استحکام بخشید. چرا که فرمان‌روایان و عالمان این سلسله در شمار پیروان این طریقت درآمدند؛ اما اگر بگوییم: عثمانی‌ها از همان ابتدا تفکر صوفی‌گری را به وجود آورده‌اند، سخن گزافی گفته‌ایم، زیرا چنین تفکری

در سایه‌ی حکومت عباسیان شکل گرفت و گسترش یافت، بلکه بهتر است بگوییم: ترکان خود زمان پذیرش اسلام به آن دچار شدند، چون در آن زمان تصوف سیمای مردمی و مقبول اسلام شناخته می‌شد! هرچند عثمانیان در راستای استحکام و ترویج این تفکر تا آن‌جا پیش رفتند که این سخن شایع شده بود: «هرکس شیخ ندارد، شیطان شیخ اوست!» در واقع معتقد بودند که از این راه دارند به اسلام خدمت می‌کنند!

آیا دولت عثمانی استبداد سیاسی را بنا نهاد که به موجب آن مردم از امر نظارت بر اعمال حاکمان و امر به معروف و نهی از منکر باز داشته می‌شدند و به اصطلاح در لاک خود فرو رفته بودند و برخی اعمال عبادی در زندگی دنیوی را به عنوان دین مورد تأکید قرار می‌دادند؟

تردید نیست که دولت عثمانی در این قضایا سهیم بوده است. ولی آیا باید سنگینی گناه فرمان‌روایان اموی عباسی و ممالیک را نیز افزون بر گناه خویش بر دوش بکشد؟! یا این که بیشترین سنگینی بر دوش کسی خواهد بود که از ابتدا این روش‌های ناپسند غلط را بنیان نهاده است؟

فرض کنیم حکومت عثمانی در زمینه‌ی توسعه و تقویت آموزش و پرورش مرتکب کوتاهی شده باشد،^(۱) آیا این امر بقیه‌ی مردم حکومت‌های پیشین را از بابت کوتاهی در این خصوص معاف می‌دارد؟ دانشگاه الازهر دارای موقوفات خاصی بود که آن را از هر نوع مساعدت مالی دولت بی‌نیاز می‌کرد. آیا دولت عثمانی آن را به کوتاهی در زمینه‌ی آموزش علوم طبیعی به این بهانه که آموزش این علوم مخالف اوامر دینی است و باید تنها به علوم دینی بسنده کرد، فرا خوانده بود؟ در صورتی که امام محمد غزالی قرن‌ها پیش آموختن علوم طبیعی را فرض کفایه شناخته است. یعنی اگر آنانی که توان این کار را دارند به آن نپردازند، همه‌ی مردم از این لحاظ گناه‌کار دانسته می‌شوند!

زمانی که دین نزد بیشتر مردم به مجموعه‌ای از عادات و اعمال بی‌محتوا و بی‌روح درآمده، آیا این وضعیت در کشورهای مختلف اسلامی با هم متفاوت بوده است؟

۱- حقیقت آن است که سلاطین اوایل عثمانی در زمینه‌ی گسترش آموزش و پرورش گام‌های بزرگ برداشته و اعتبارات سخاوتمندانه‌ای به آن اختصاص می‌دادند؛ اما پس از آن که از قدرت دولت و استقرار ارکان آن اطمینان یافتند، عزمشان در این زمینه نیز رو به سستی نهاد.

حقیقت آن است دولت عثمانی در سال‌های اخیر و پس از سپری شدن عهد فاتحان بزرگ همانند بخشی از جامعه‌ی اسلامی از انواع مختلف امراض و انحرافات رنج می‌برد! و مسؤولیت دولت عثمانی به عنوان ولی امر مسلمین ایجاب می‌کرد که به درمان این بیماری‌ها و سر و سامان دادن به اوضاع جامعه بپردازد. اما این مسؤولیت را یا اصلاً انجام نداد یا انجام آن چندان رضایت‌بخش نبود. با این وصف بیان حقیقت ایجاب می‌کند تذکر دهیم که این بیماری‌ها از قبل در جامعه‌ی اسلامی شیوع پیدا کرده و هم‌چنان رو به فزونی می‌رفته است تا سرانجام آن را به هلاکت کشاند. آری! همه‌ی جامعه‌ی اسلامی در پیشگاه خداوند مسؤول عدم معالجه‌ی بیماری‌های خود است و نمی‌تواند همه‌ی مسؤولیت را متوجه دولت عثمانی سازد و خود از زیر آن شانه خالی کند، زیرا همه‌ی مسلمانان، دولت‌مردان، علما و عامه‌ی مردم به درجات مختلف مسؤول حفظ دین اسلام هستند:

﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾﴾ [القیامة: ۱۴-۱۵].

«بلکه انسان از وضعیت خودش آگاه است، حتی اگر عذرهایی برای خود بیاورد و بهانه‌تراشی کند».

به راستی که همه‌ی جامعه را چُرت فرا گرفت و سپس به خواب عمیق فرو رفت! اما پیامدهای عقب‌ماندگی مزبور یعنی فاصله‌گرفتن از حقیقت اسلام بیش از اندازه زشت و زیان‌آور بوده است و نیازی به گفتن نیست که دوره‌ی که امروزه امت اسلامی در آن به سر می‌برد، بدترین دوره‌ی همه تاریخ وی به شمار می‌آید.

بی‌تردید امت اسلامی تاکنون بحران‌ها شکست‌ها و ناکامی‌های بسیاری را پشت‌سر گذاشته است، اما به دلیل استحکام بنیان و ساختار خود همه‌ی صدمات و آسیب‌ها را تحمل کرده و توانسته است دوباره قدرت و توان از دست رفته را برای مقاومت و پایداری و حتی آغاز حرکت جدید به شیوه‌ای که گویی اتفاقی نیفتاده است، باز یابد؛ به عنوان مثال: بحران ارتداد اعراب بادیه‌نشین پس از وفات پیامبر ﷺ جنگ‌های صلیبی حمله‌ی ویران‌گر مغول و بحران سقوط اندلس به دست مسیحیان صلیبی و نابودی اسلام در آن سرزمین قابل ذکرند.

به یقین می‌بینیم که این‌ها بحران‌های شدیدی هستند، ولی دیده می‌شود که امت اسلامی چگونه بعد از هریک از آن‌ها نهضت و حرکت خود را دوباره از سر می‌گیرد، گویی از این بابت آسیبی ندیده است!

به راستی مصیبت اندلس در نظر همه‌ی مسلمانان شرق و غرب بسیار شدید و بزرگ بوده است. چرا که برای نخستین بار اسلام از سرزمینی که قرن‌ها در آن جا می‌زیسته و حکمرانی داشته بیرون رانده می‌شود. ولی حادثه‌ی تلخ و اندوه‌بار از دست‌رفتن اندلس در سال ۱۴۹۲ م با همه‌ی شدت چند زمانی در نفوس و درون مسلمانان باقی نمانده و اراده‌ی آنان را سست نکرد، زیرا دولت جوان و تازه‌نفس عثمانی کوته زمانی پیش از آن (۱۴۵۳م) قسطنطنیه را تصرف کرده و دروازه‌های اروپا را از جانب شرق به لرزه درآورده بود که در نتیجه دروازه‌های مزبور گشوده می‌شود و امواج پیشروی‌های اسلامی با شتاب به درون اروپا به پیش می‌تازد.

اما واپسین بحران زمانی رخ داد که پیکر امت به سبب ابتلا به بیماری‌های فراوان ناتوان و رنجور شده بود و توان مقاومت چندانی را در خود نمی‌دید. بنابراین، در برابر واقعیت موجود چاره‌ای جز تسلیم و ترک مقاومت نداشت. پس از آن راه برای حمله‌ی نهایی دشمنان به باز مانده‌ی آثار حیات وی هموار شد و کار امت اسلام به جایی رسید که در سراسر تاریخ نظیرش قابل مشاهده نیست و جهانیان مورد ریشخندش قرار می‌دهند. چنان که شاعر قدیم در هجو قبیله‌ی تیم می‌گوید:

در غیاب قبیله‌ی تیم هر چیز سیر عادی خود را طی می‌کند و در حال حضور هم از آنان اجازه گرفته نمی‌شود

يقضى الأمر حين تغيب تیم ولا یستأذنون وهم شهود
شکی نیست تلخ‌ترین دوران تاریخ مسلمانان - البته نه همگی آنان - دوران قتل عامشان توسط مغولان بوده است. زمانی که سرباز مغول در یکی از خیابان‌های بغداد مسلمانانی می‌گفت: همین جا باش تا شمشیرم بیاورم و تو را بکشم! و او نیز همان جا می‌ماند تا سرباز مغول با شمشیر برگردد و او را به قتل برساند!

اما ذلت و زبونی امروز مسلمانان به مراتب دردناک‌تر و مهلک‌تر است! اتحاد صلیبی - صهیونی به دنیای اسلام می‌گوید: منتظر باش تا اعضای بدنت را قطع کنم! و او نیز منتظر می‌ماند و دشمن می‌آید و اعضای وی را از هم جدا می‌سازد و او نیز از جای خود تکان نمی‌خورد! می‌گوید: فلسطین را از دستت می‌گیرم و او نیز ساکت و بی‌حرکت در انتظار می‌نشیند و فلسطین را از دست می‌دهد! می‌گوید: در سرزمین‌های اسلامی حکومت‌های غیر اسلامی بر پا می‌کنم و او هم چنان منتظر می‌ماند تا در ممالک اسلامی رژیم‌های غیر اسلامی استقرار یابد و مسلمانان را قتل عام کند و با

ذلت و زبونی آواره سازد! و امت هم تکانی به خود نمی‌دهد! مصیبت بارتر این که بیشتر این بلاها و خواری‌ها به دست افرادی صورت می‌گیرد که با داشتن نام‌های اسلامی به نمایندگی از اتحاد صلیبی - صهیونی به کشتار، آواره کردن و دور کردن مسلمانان از دین دست می‌زنند و بینی آنان را به خاک می‌مالند. آری! برای نخستین باری است که در تاریخ اسلام چنین اتفاقی رخ می‌دهد.

بیاید باهم این مسأله را از آغاز مورد بحث و پیگیری قرار دهیم تا بتوانیم اموری را که منتهی به ایجاد چنین وضعیتی شده است بشناسیم!

پس از سقوط آخرین دولت کوچک اسلامی اندلس در سال ۱۴۹۲ م، پاپ فرمان تقسیم سرزمین کفار - یعنی مسلمانان - و تأسیس دولت‌های اسپانیا و پرتغال را صادر کرد و به این دو دولت دستور داد به تعقیب و کشتار مسلمانان در خارج از اندلس بپردازند. پرتغال نخستین دولتی بود که در اجرای این فرمان سفرهای «اکتشافی» را آغاز کرد. هدف این سفرها شناخت سرزمین‌های اسلامی نفوذ به اعماق آن‌ها و یافتن گذرگاه‌های بی‌دفاعی بود که نیروهای صلیبی بتوانند از طریق آن‌ها به اعماق این سرزمین‌ها دست یابند نخستین فردی که در سال ۱۵۱۷ م یعنی یک ربع قرن پس از سقوط غرناطه،^(۱) سفرهای اکتشافی خود را آغاز کرد، واسکودوگاما بود. یادآوری می‌شود پیروزی کامل بر مسلمانان در خود اندلس و تعقیب افرادی که به خاطر رهایی از شکنجه‌های وحشیانه‌ی دادگاه‌های تفتیش عقاید^(۲)، به مسیحیت تظاهر می‌کردند، دو قرن تمام طول کشید و با شکست کامل اسلام و محو همه‌ی اصول و بنیان‌های آن همه چیز پایان یافت^(۳).

اروپاییان با استفاده از نقشه‌های جغرافیایی مسلمانان به شناخت جهان اسلام دست یافتند! زیرا اروپا تا آن زمان در لاک خود فرو رفته بود و از جهان خارج چندان اطلاعی نداشت. اما پاپ با صدور فرمان، مسیحیان را از هر لحاظ برای حرکت سریع و دستیابی به اهداف صلیبی خویش آماده ساخت و پرتغالیان اولین اروپاییانی بودند که به سرزمین‌های اسلامی قدم نهادند و سپس دیگر اروپاییان از آنان پیروی کردند و بر

۱- غرناطه: آخرین پایگاه اسلام در اندلس (مترجم).

۲- Inquisition (مترجم).

۳- امروزه در اسپانیا نهضتی شکل گرفته است که می‌کوشد ریشه‌های اسلام فراموش شده‌ی خود را باز شناسد و دوباره به دامن اسلام باز گردد.

این اساس بر سر تصرف ممالک اسلامی رقابت شدیدی میان اروپاییان درگرفت. تا جایی که در قرن نوزدهم همه‌ی کشورهای اروپایی به حرکت درآمدند و مستعمراتی در دنیای اسلام به دست آوردند و به جز خود ترکیه و بخش‌هایی از شبه جزیره‌ی عربستان همه‌ی سرزمین‌های اسلامی به قدم‌های صلیبی‌های آلوده شد. در واقع همه‌ی ممالک اسلامی در برابر تجاوزگران مقاومت کردند. اما نتیجه‌ی جنگ از قبل معلوم بود، زیرا مسلمانان برای دفاع از خویش در برابر تهاجم مرگبار دشمن چیزی در دست نداشتند.

همین جا می‌پرسیم: مسؤولیت این شکست بر عهده‌ی چه کسی است؟

هیچ‌کس نخواهد توانست از زیر بار این مسؤولیت شانه خالی کند! نه فرمان‌روایان، نه علما و نه عامه‌ی مردم! تردیدی نیست که یهودیان و مسیحیان و عموم مشرکان دشمنان طبیعی این امت‌اند و از آنان انتظار نمی‌رود با مشاهده‌ی ضعف و بی‌خبری مسلمانان نسبت به موقعیت خویش از روی مهربانی دست بر شانه‌های آنان بگذارند و بگویند: بیاید! از خواب غفلت برخیزید و قدرت از دست رفته را باز یابید! بلکه تنها کاری که از دشمنان انتظار می‌رود، این است که فرصت طلایی پیش آمده را غنیمت شمارند و بر «مرد بیمار»^(۱) بتازند و پیش از آن‌که بیدار شود کارش را تمام کنند! خداوند در ارتباط با دشمنی و کوشش همیشگی آنان در راستای روی‌گردان ساختن مسلمانان از دین خویش به ما هشدار می‌دهد:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰].

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نخواهند شد، مگر این که از آیین ایشان پیروی کنی».

﴿وَلَا يَزَالُوْنَ يَفْتَلُوْنَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا﴾ [البقرة: ۲۱۷].

«پیوسته با شمار خواهند جنگید، تا اگر بتوانند شما را از آیین‌تان برگردانند». وقتی که ما از دین خود و اوامر خدای خود غفلت می‌ورزیم، آیا باز هم می‌توانیم بگوییم: صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها چنین و چنان کردند؟! می‌گوییم: شکی در جنایت کار بودن آن‌ها نیست.

روشن است که ضعف یک ملت نمی‌تواند و نباید مجوز و مستمسک تهاجم ملت قوی به ملت ضعیف قرار گیرد، زیرا چنین وضعی فقط در دنیای حیوانات وحشی رخ می‌دهد

۱- اروپاییان در قرن نوزدهم به حکومت عثمانی لقب «مرد بیمار اروپا» داده بودند. (مترجم)

نه در عالم بشری که خداوند او را محترم و برتر از دیگر آفریدگان دانسته است. امت اسلامی آن امت بی‌مانند تاریخ به موجب تعلیم و تربیت الهی از هر نوع حمله به ملت‌های ضعیف خودداری کرده و تنها با دولت‌های بزرگ و قدرتمند به نبرد پرداخته است و هیچ سرزمینی را به هدف خوار کردن ساکنانش و غارت ثروت‌هایش مورد حمله قرار نداده است. این امت به فرمان خداوند تنها با کفارِ مُحارب که قوانین الهی را زیر پا نهاده باشند، می‌جنگد؛ آن هم نه به هدف این که آنان را در برابر خود به تسلیم مجبور سازد، بلکه اسلام را به ایشان پیشنهاد می‌کرد و اگر با پذیرش اسلام از گمراهی دست برمی‌داشتند، دشمنی‌ها به کلی پایان می‌یافت و برادر دینی هم‌دیگر می‌شدند. چرا که دشمنی‌ها جنبه‌ی شخصی و فردی نداشت و به قصد فزون‌خواهی یا علیه شخص خاصی صورت نمی‌گرفت، بلکه فقط برای خدا و در راه خدا بود. لذا اگر از پذیرش اسلام سرباز می‌زد، می‌بایست دستم کم با پرداخت جزیه [مالیات سرانه] به دولت اسلامی از نافرمانی خود در برابر خداوند دست بردارند و در صورت نپذیرفتن دین اسلام و نپرداختن جزیه آن‌گاه جنگ آن هم با رعایت شرایط و اوامر خدا و رسول در می‌گرفت.

اما یهودیان، مسیحیان و مشرکان چنین راه و رفتاری در پیش نمی‌گیرند، زیرا تربیت ربانی را نیاموخته و روح و معانی رفیعِ مختص به بندگی خدا را نشناخته‌اند. از این رو می‌گوییم: آنان (صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها) واقعاً مجرم پیمان‌شکن و بی‌وجدان‌اند! آری! فرومایگی سراسر وجودشان را در برگرفته و هم‌چون حیوانات وحشی، درنده‌خو هستند. اما هیچ‌کدام از این‌ها امت اسلامی را از انجام مسؤولیت معاف و میرا نمی‌سازد، زیرا خداوند تمام این موارد را به آنان گوشزد کرده است:

﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا لَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾ [التوبة: ۱۰].

«آنان درباره‌ی هیچ فرد با ایمانی خویشاوندی و پیمان را رعایت نمی‌کنند و ایشان تجاوز پیشه‌اند».

یعنی تجاوزگری و پیمان‌شکنی و گناه‌کاری جزو ویژگی‌های اصلی خصلت آنان است.

به جز هشدار درباره دشمنان خداوند به مؤمنان وعده می‌دهد که چنان‌چه بر راه او پایدار باشند و صبر و تقوا پیشه سازند، نیرنگ دشمنان به آنان آسیبی نمی‌رساند:

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾

[آل‌عمران: ۱۲۰].

«و اگر بردباری کنید و بپرهیزید، حيله‌گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند شکی نیست که خداوند بدان چه انجام می‌دهند احاطه دارد».

اما معنای مطلوب صبر و تقوا چیست؟

این‌ها نیروهای فعال و مثبت بزرگی هستند که خداوند به مثابه‌ی مانعی بلند، در برابر نیرنگ دشمنان قرار می‌دهد و نیرنگ را به خودشان برمی‌گرداند.

خداوند به مسلمانان یادآور می‌شود که دشمنان اگر بتوانند، آنان را از دینشان برمی‌گردانند. لذا صبر مورد نظر یعنی بردباری در برابر تکالیف و سختی‌های اسلام و از آن جمله فراهم آوردن قدرت و ساز و برگ‌ی که دشمنان خدا و مسلمانان را بترساند:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ أَلْحِيلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ [الأنفال: ۶۰].

«برای آنان تا آن‌جا که می‌توانید، نیرو و اسب‌های ورزیده آماده کنید تا بدان وسیله دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و کسان دیگری جز آنان را به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید در حالی که خدا آنان را می‌شناسد».

تقوای مطلوب به معنای پرهیز و دوری‌گزیدن از خشم و غضب خداوند است و این امر جز با پیروی از اوامر و دوری از نواهی او ممکن نیست، از جمله اوامر خداوند برپایی حقیقت دین و عبادت خالصانه‌ی وی، و هم‌چنین برقراری عدالت میان مردم و وحدت و پرهیز از تفرقه می‌باشد:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰].

«روی خود را خالصانه متوجه آیین [حق] کن! این سرشتی‌ست که خداوند مردمان را بر آن آفریده است. نباید شریعت خدا را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار».

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶].

«تنها خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید»!

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید»!

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

«و همگی به ریسمان محکم الهی چنگ زنید و از تفرقه بپرهیزید!»
علاوه بر آیات فوق خداوند امور دیگری را هم به مسلمانان گوشزد و به آنها دستوراتی داده است.

در صورتی که صبر و تقوای مورد نظر خداوند در میان مؤمنان حکم فرما شود، دشمن چگونه می‌تواند به اسلام آسیب برساند؟!

نسل‌های اولیه این چنین به فهم اوامر و رهنمودهای خداوند دست یافته بودند. این دین چنان‌که خداوند و پیامبرش خبر داده‌اند، خوش‌بختی و سعادت دنیا و آخرت را برای فرد به ارمغان خواهد آورد. اما این خیر و خوبی برخلاف آنچه پیروان اندیشه‌ی «مرجئه» به مسلمانان قرن اخیر القا می‌کنند، با تصدیق و اقرار محض تحقق نمی‌یابد و ناگزیر باید در این راه کوشش کرد و بدون تلاش و کوشش هیچ دستاوردی به دست نخواهد آمد.

قطعاً در دین اسلام دکمه‌های جادویی وجود ندارد تا با فشار دادن آنها بتوان گره از همه‌ی مشکلات بشری گشود، بلکه حل مشکلات و برپایی زندگی سالم به تلاش و کوشش همیشگی خود انسان وابسته است.

حال اگر این سؤال مطرح شود: چنان‌چه هیچ چیز بدون تلاش به دست نمی‌آید، پس برگزیدن دین خدا به عنوان برنامه‌ی زندگی چه فایده‌ای دارد؟ و چنان‌چه رسیدن به هر نتیجه‌ای در گرو رنج و زحمت خود انسان باشد، چه تفاوتی میان دین خدا و ادیان جاهلی وجود دارد؟ پاسخ این است که: تفاوت در نوع ثمره و دستاورد و نه در شیوه‌ی سعی و کوشش به کار رفته برای تولید محصول نهفته است؛ زیرا ثمره‌ی طیبه و ثمره‌ی خبیثه هر دو به آماده‌سازی زمین، بذریابی، آبیاری، نگهداری و مراقبت نیازمندند. اما تفاوت عمده میان این دو میوه آشکار است؛ یکی از آنها بعد از کوشش به کار رفته به‌رغم شیرینی ظاهری سمی و دیگری خوش‌بو، خوش‌مزه و سالم است.

منهج ربانی هم‌چون بذریست که در زمین پاشیده می‌شود و به همان کوشش‌های هر نظام دیگری در زمینه‌ی آموزش مفاهیم آن به مردم و تعهد آنان به عدم انحراف از اصول نظام و ایجاد مقاومت در برابر آسیب‌های روانی که به انحراف می‌انجامد، نیازمند خواهد بود و در پایان کار و بعد از سعی و کوشش لازم آن‌گاه به نظامی دست می‌یابیم

که از هر لحاظ بی نظیر و تنها نظامی است که ورود به بهشت را برای مردم در آخرت تضمین می کند و عادلانه ترین و فراگیرترین سیستمی خواهد بود که انسان می تواند در زندگی دنیوی خویش بر پا سازد و در پرتو آن به آزادی، کرامت راستین، امنیت، آرامش، برکت و استقرار دست یابد.

آری مسلمانان نسل های نخستین این امر را به خوبی از کلام خدا و رهنمودهای پیامبر ﷺ دریافته بودند:

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا﴾ [التوبة: ۱۰۵].

«بگو: انجام دهید».

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ [الرعد: ۲۹].

«خوشا به حال آن کسانی که ایمان می آورند و کارهای شایسته می کنند و چه جایگاه زیبایی دارند!»

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ [الأنعام: ۱۳۲].

«و هر کدام براساس اعمال خود دارای درجاتی هستند».

هم چنین دانسته بودند که به مجرد ایمان قلبی به (لا إله إلا الله) و (محمد رسول الله) و بیان لفظی شهادتین دین اسلام به بار نخواهد نشست. در واقع با عمل به مقتضیات (لا إله إلا الله) و تبدیل آن به واقعیت حقیقتی است که می توان انتظار دستیابی به نتایج مطلوب را داشت و مقتضیات آن یعنی کلیات دین نازل شده بر بندگان و جایگاه و منزلت آنان در دنیا و آخرت به میزان عملکرد به مقتضیات یاد شده، بستگی دارد و به نسبت کوتاهی در این زمینه جایگاه بندگان در دنیا و آخرت متزلزل خواهد شد و این جاست که کوشش و جهاد مؤمنان حالت نوافل و عبادت غیر واجب را ندارد، بلکه به عنوان واقعیتی زنده سراسر زندگیشان را در بر می گیرد تا دین اسلام را عیناً در عالم واقع محقق گردانند:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنَى السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ

وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [کردار] کسی است که به خدا، روز واپسین، فرشتگان، کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده باشد و اموالش را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد، به خویشاوندان، یتیمان، درماندگان، در راه‌ماندگان و گدایان دهد و آن در راه آزادسازی بردگان صرف کند، نماز را بر پا دارد، زکات را بپردازد و او وفاکنندگان به پیمان خود بوده است، همان کسانی که هنگامی که پیمان ببندند و در برابر فقر، بیماری و به هنگام نبرد شکیبا هستند. اینان کسانی‌اند که راست می‌گویند و پرهیزگاران واقعاً اینانند».

دغدغه‌ی همیشگی آنان دستیابی به نیکی طاعت و بندگی بود، نه این که فقط نظاره‌گر اعمال دیگران باشند و بدون انجام عمل امید و آرزوی سعادت و رستگاری در سر بیرورانند، زیرا خداوند خطاب به آنان می‌فرماید:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾﴾ [النساء: ۱۲۳-۱۲۴].

«[پاداش و مجازات در قیامت] نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است؛ هرکس که کار بدی انجام دهد، در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت. کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، داخل بهشت می‌شود و کم‌ترین ستمی به او نمی‌شود».

آن گاه که همه‌ی این مفاهیم والا را فراموش کردند و در حالی که درندگان وحشی به کمینشان نشسته بودند، غیر از رسوایی و خواری و تباهی چه چیزی می‌توانست در انتظارشان باشد؟

«يوشك أن تداعى عليكم الأمم كما تداعى الأكلة إلى قصعتها».

رسول خدا می‌فرماید: «زمانی فرا می‌رسد که ملل [جهان] بر شما هجوم می‌آورند، آن گونه که گرسنگان به ظرف غذا حمله‌ور می‌شوند! یارانش گفتند: ای رسول خدا! به خاطر این که در آن روز تعدادمان کم خواهد بود؟!»، پیامبر فرمود:

«إنکم یومئذ کثیر ولکنکم غثاء کغثاء السیل ولینزعن اللہ مهابتکم من صدور أعدائکم، ولیقذفن فی قلوبکم الوهن».

«آن زمان تعداد شما فراوان است، اما مانند کف روی آب هستید و خداوند هیبتتان را از قلب دشمنانتان خارج می‌سازد و ضعف و سستی وجودتان را در بر می‌گیرد».

گفتند: ای رسول خدا! ضعف و سستی چیست؟ فرمود:

«حب الدنيا وکراهية الموت».

«دل‌سپردن به دنیا و ناپسند شمردن مرگ»^(۱).

واقعاً هم این چنین شد!

هجوم به جهان اسلام بیش از سه قرن به درازا کشید تا سرانجام در برابر قدرت اتحاد صلیبی - صهیونی سر تسلیم فرود آورد. اما تهاجم اتحاد صلیبی - صهیونی این بار با ابزارهای مدرن صورت پذیرفت تا بتواند شرایط استقرار خود را برای بیشترین زمان ممکن فراهم سازد و آخرین ضربه را بر پیکر اسلام وارد کند. برخلاف جنگ‌های صلیبی اولیه این بار دشمن تنها با سلاح وارد کارزار شده است. لویی نهم که در جنگ‌های صلیبی اول به اسارت مسلمانان درآمده بود، قبل از آزادی از طریق پرداخت فدیة در دوران اسارت در زندان منصوره‌ی مصر به صلیبی‌ها سفارش کرده بود که در جنگ با مسلمانان تنها بر سلاح تکیه نکنند، بلکه بکوشند به خاستگاه قدرت آنان یعنی ایمان و عقده‌شان یورش برند که در این صورت بر آنان دست خواهند یافت!

آری! صلیبی‌های جدید نصیحت و سفارش مزبور را به خوبی شنیدند و به طور کامل اجرا کردند. بی‌تردید مشاهده‌ی آثار خلل و نقاط ضعف مسلمانان آنان را در این زمینه تشویق و ترغیب می‌کرد، زیرا صلیبی‌ها از روزی که به دستور پاپ مسلمانان را از اندلس بیرون رانده بودند، به دقت وضعیت آنان را تحت مراقبت داشتند و مشاهده‌ی عینی عقب‌ماندگی مسلمانان از حقیقت اسلام آنان را به تجاوز ترغیب کرد و اینان بودند که مردم را از این مسأله آگاه کردند:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶].

«آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، او [پیامبر] را می‌شناسند، بدان‌گونه که پسران

خود را می‌شناسند».

آری صلیبی‌ها به خوبی از اوضاع و احوال مسلمین آگاهند که چگونه امپراتوری روم شرقی را نابود کردند و در کم‌تر از نیم قرن سرزمین‌های اسلامی را از اقیانوس اطلس در غرب تا هند در شرق و سپس فراتر از آن گسترش دادند و به خوبی می‌دانند که مسلمانان چگونه آنان را در جنگ‌های صلیبی، تارو مار کردند و صلاح الدین ایوبی و لشکریان مسلمان تحت فرمانش چه کسانی بودند و سرانجام می‌دانند که جهل و ضعف و بی‌تفاوتی و خرافات چگونه جای علم و قدرت و اراده و خلاقیت را گرفت.

آن‌ها آمدند و آن‌چه را اصطلاحاً «تهاجم فرهنگی»^(۱) نامیده می‌شود و هدفش خارج‌ساختن اسلام از قلب‌های مسلمانان یا به گفته‌ی پدر زویمر^(۲) بازداشتن مسلمانان از پای‌بندی به اسلام است، با خود به همراه آوردند و برای رسیدن به این هدف ابزارهای متعددی را به خدمت گرفتند. و از همان ابتدا و به دلایل روشن نگاه خود را بر دو نقطه‌ی بسیار مهم جهان اسلام متمرکز کردند: استانبول و قاهره.

استانبول مرکز خلافت و قدرت سیاسی، نظامی و قاهره، محل دانشگاه الازهر و مرکز علم، فرهنگ و معنویت جهان اسلام به شمار می‌آمد. لذا فشار خود را بر این دو نقطه تشدید کردند، زیرا می‌دانستند تا زمانی که مسلمانان از حمایت و پشتیبانی سیاسی نهادی به نام حکومت اسلامی برخوردار باشند و هم‌چنین بتوانند در زمینه‌ی مسائل فقهی و دینی به مراکز و کانون‌های فرهنگی و معنوی خود مراجعه کنند، هیچ کدام از طرح‌ها و برنامه‌های دشمن تأثیرگذار نخواهد بود.

مطالعه و بررسی این دوره البته با دید اسلامی صحیح، یکی از وظایف مسلمان معاصر است؛ چرا که بیشتر آثار و نوشته‌هایی که در این زمینه در دسترس اوست، در حقیقت بخشی از پروسه و برنامه تهاجم فرهنگی به شمار می‌آید که هدفش بازداشتن وی از راه اسلام و منصرف‌ساختنش از نگرش و مراقبت اسلام‌مدارانه نسبت به مسائل گوناگون است تا هرآن‌چه را در زمینه‌ی دوری از تفکر جهان‌بینی و سلوک اسلامی از وی خواسته می‌شود گردن بنهد و به صورت برده‌ی جهان غرب درآید و هرچه را غرب بگوید و دستور دهد، بپذیرد و انجام دهد. عیناً مانند چهارپایی که با چشمان بسته به

۱- الغزو الفکری.

۲- کشیش مسیحی پروتستان که زمان درازی را در ممالک عربی، به سر برده و یکی از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود.

خیال این که در راه مستقیم حرکت می‌کند در خرمن به دور خود بچرخد و برای صاحب خویش خرمن بکوبد! و به مقدار علفی که صاحب در اختیارش می‌گذارد، قناعت کند!

دولت فرانسه تحرکات صلیبی خود را در ترکیه چنین آغاز کرد و با نیرنگ [سلطان] سلیمان قانونی^(۱) را مجبور ساخت که فرانسویان مقیم کشور عثمانی را از شمول قوانین شریعت اسلامی معاف و با آنان بر طبق قوانین فرانسه موسوم به «امتیازات بیگانگان»^(۲) رفتار کند و کشورهای دیگر اروپایی نیز یکی پس از دیگری چنین درخواستی را مطرح کردند که مورد اجابت دولت عثمانی قرار گرفت. به این ترتیب اتباع هر دولت تحت حمایت قوانین و کنسول‌گری کشور خود قرار گرفتند و با احساس آرامش و امنیت کامل در قلمرو عثمانی به لهو و لهب و خوش‌گذرانی و فساد مشغول شدند تا جایی که به مثابه‌ی «دولت در دولت» در راستای منافع کشورهای متبوع خود در جریان امور کشور میزبان آشکارا و پنهان اعمال نفوذ می‌کردند و یهودیان و مسیحیان نیز در داخل کشور به پایگاهی برای پرتاب تیرهای زهرآگین خویش بر ضد اسلام تبدیل شدند.

اتحاد صلیبی - صهیونی از دیگر سو دولت عثمانی را به عمد به درگیری‌ها و کشمکش‌های مداوم دچار کرد تا مجالی برای استقرار و آرامش نداشته باشد. هرگاه دولت شورشی را سرکوب می‌کرد، بی‌درنگ با شورش تازه‌ای مواجه می‌شد و دولت‌های روسیه، فرانسه و بریتانیا به ترتیب عهده‌دار تحریک اقلیت‌های دینی ارتدوکس، کاتولک و پروتستان و نیز برانگیختن کشورهای منطقه‌ی بالکان و «اعراب» بر ضد حکومت اسلامی «ترک‌ها» شده بودند.

هدف همه‌ی این طرح‌ها و توطئه‌ها روشن بود: تجزیه‌ی کشور و تضعیف و تحلیل نیروهای آن تا بتوانند بر حکومت عثمانی غلبه کنند و بخش‌های آن را از هم جدا سازند و هدفی را که در دوره قدرت و شوکت دولت مزبور برای چند قرن نتوانسته بودند بدان دست یابند، عملی کنند!

سرانجام توانستند تمامی نقشه‌ها و برنامه‌های خود را اجرا کنند و بی‌تردید قطع مراحل پایانی این طرح‌ها، خبیث‌تر، جسورانه‌تر و شدیدتر بودند. چون درگیری‌های

۱- همانان بودند که به قصد ترغیب وی به ضدیت بیشتر با احکام شریعت لقب «قانونی» به او دادند.

۲- capitulation (مترجم).

همیشگی دولت عثمانی را فرسوده و ناتوان کرده بود و بر این اساس گروه‌های یهودی و مسیحی جرأت یافتند آشکارا دست به کار شوند. و در این راستا گروه‌های یهودی به ظاهر مسلمان (یهود دونم) به احیای شعار ملی‌گرایی ترکی مربوط به دوران پیش از اسلام کوشیدند احساسات و گرایش‌های نژاد ترک را بر همه‌ی شئون حکومت مسلط گردانند^(۱). هدف این کار برانگیختن احساسات ناسیونالیستی اعراب و هدایت آن - البته با تأیید انگلیس و فرانسه - توسط مسیحیان سوریه و لبنان بود. اینان توانستند ضدیت و دشمنی خود با اسلام را تحت پوشش شعارها و فریادهای ملی‌گرایی عربی پنهان کنند و به تدریج و با اغفال شماری از مسلمانان این فکر را رواج و گسترش دهند که عرب‌بودن هم‌زاد مسلمان‌بودن است و این اعراب بودند که در طول تاریخ پرچم اسلام را بر دوش کشیدند و از این رو تضادی میان ملی‌گرایی عربی و مسلمان‌بودن وجود ندارد.

زمانی که شمار این فریب‌خوردگان و در رأس آنان شریف حسین^(۲) افزایش یافت، در حقیقت با مقدمه‌چینی و تحریک لورنس^(۳) و به رهبری ظاهری شریف حسین و فرماندهی لُرد «آلن بی»^(۴) انقلاب بزرگ عربی [جنگ اعراب بر ضدی] اعلان و آغاز گردید.

۱- تتریک.

۲- شریف حسین [حسین بن علی هاشمی] در پایان جنگ و ضمن بازگشت با دست خالی گفته بود: انگلیسی‌ها مرا فریب دادند! زیرا قول داده بودند که در مقابله کمک‌های اعراب در جنگ بر ضد عثمانی او را به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان و فرمان‌روای همه اعراب منصوب کنند! [توضیح مترجم: باید یادآور شد که نه تنها رؤیای ایشان تعبیر نشد، بلکه تنها ۳۱ سال بعد از شکست عثمانی و صد البته در نتیجه‌ی «خیانت بزرگ عربی» سرزمین اعراب، تجزیه و با مرزبندی‌های مصنوعی به حسب ظاهر به سرسپردگان استعمار انگلیس و فرانسه واگذار شد و از همه اسفناک‌تر سرزمین فلسطین به مثابه‌ی قلب تپنده اعراب و مسلمانان از دست رفت].

۳- Tomas Lawrence، نویسنده افسر و جاسوس زبردست انگلیسی در خاورمیانه‌ی عربی، ملقب به پادشاه بی‌تاج و تخت عرب که وظیفه‌اش تحریک و آماده‌سازی اعراب برای قیام و شورش بر ضد دولت عثمانی بود و به نحو احسن نیز وظیفه‌اش را به پایان برد. (مترجم)

۴- ژنرال Edmund Allenby، فرمانده انگلیسی نیروهای متفقین در جنگ اول جهانی در خاورمیانه که یکی از سرزمین‌هایی که آن را اشغال کرد فلسطین بود. صهیونیست‌ها به پاس خدماتش به آن‌ها نامش را بر یکی از بزرگترین خیابان‌های بیت المقدس گذاشتند. (مترجم)

آلن بی، هنگام ورود به بیت المقدس در سال ۱۹۱۷ م گفت: «جنگ‌های صلیبی امروز پایان یافت»^(۱) نامبرده در یادداشت‌های خود اعتراف می‌کنند: «اگر یاری ارتش «اعراب» نبود، نمی‌توانستیم عثمانی‌ها را شکست دهیم!»! از شگفتی‌های جنگ صلیبی این که: آلمان در جنگ اول جهانی متحد ترکیه بر ضد متفقین غربی بود. اما به محض تصرف بیت‌المقدس توسط صلیبی‌ها به خاطر این پیروزی (!) در آلمان مراسم جشن و شادمانی برگزار شد تا آن‌جا که دولت ترکیه ناگزیر شد به متحد خود تذکر دهد که چنین مراسمی با روح پیمان دو کشور در تضاد است و بعد از آن دولت آلمان به منظور مراعات احساسات مسلمین دستور داد از افراط در اظهار سرور و شادمانی خودداری به عمل آید!^(۲)

بزرگ‌ترین گستاخی غربی‌ها در سلسله برنامه‌های جدید بر کناری سلطان عبدالحمید بود، زیرا همه‌ی امیدها و انتظارات آنان در خصوص وعده‌ی واگذاری سرزمین فلسطین تحت عنوان وطن ملی یهودیان، را بر باد داده بود. این فرمانروای مسلمان با وجود تمام «رشوه‌هایی» که به شخص او و دولت عثمانی پیشنهاد شده بود - که می‌توانست طمع مالی هر حاکم دنیاطلبی را برانگیزد و ارضا کند و به تصور غریبان سلطان نیز یکی از این حکام به شمار می‌آمد - حاضر نشد دست خویش را به خیانت آلوده سازد.^(۳)

اقدامات بعدی حکومت‌های غربی عبارت بود از: سپردن زمام‌داری ترکیه به آتاترک، براندازی رسمی خلافت اسلامی، کشتار ده‌ها هزار مسلمان، منع اذان به زبان عربی و حذف الفبای عربی^(۴) در نگارش ترکی. تا از این راه بتوانند پیوند نسل‌های آینده‌ی ترکیه را از همه‌ی میراث‌های اسلامی خود دور کنند.

۱- دقیقاً پنجاه سال بعد ژنرال دیگری از همین طایفه یعنی «موشه دابان» وزیر جنگ اسرائیل در پایان شکست مفتضحانه‌ی اعراب در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و زمان ورود به بخش شرقی بیت المقدس همین گفته را تکرار کرد. (مترجم).

۲- نک: (رساله دکترا تحت عنوان «محمد عاکف وجهوده فی الدعوة الإسلامیة» عیسی یوجاآر دانشگاه ام القرى، ۱۴۱۱ ق.

۳- شخصیت و آوازه هیچ کدام از حاکمان مانند سلطان عبدالحمید تخریب نشده است و علت حقیقی به راه انداختن جار و جنجال بر ضد او خودداری وی از واگذاری وطن ملی به یهودیان در فلسطین است.

۴- و جایگزین الفبای لاتین با همه‌ی مشکلات فنی و فونتیکی آن! (مترجم)

زمینه‌سازی و فراهم‌آوردن تمهیدات لازم و کسب پشتیبانی کامل صلیبی‌ها برای تأسیس دولت یهود در فلسطین از راه غصب بخشی از میهن اسلامی و واگذاری آن به یهودیان از دیگر اقدامات دولت‌های غربی به شمار می‌آید^(۱).

در ارتباط با مصر باید گفت فرانسه از همان ابتدا حرکت صلیبی خود را در قالب تهاجم نظامی به این کشور در سال ۱۷۹۸ م با هدف جداکردن این کشور از اسلام و جهان عرب و به راه‌انداختن نعره‌های فرعون‌ی در این سرزمین آغاز کرد تا بتواند آثار اسلامی دانشگاه الازهر را - که دانشجویان سراسر جهان اسلام برای آموختن زبان عربی و علوم دینی بدان روی می‌آوردند - به کلی از بین ببرد.

فرانسویان پس از آن که به سبب شورش‌های پی در پی و مقاومت مسلحانه‌ی مردم و درگیری با انگلیسی‌ها نتوانستند در مصر باقی بمانند، با آغوش باز زمام‌داری محمد علی پاشا^(۲) را پذیرفتند و به وسیله او تمامی برنامه‌های خود را به اجرا درآوردند^(۳).

۱- واقعیت آن است که تأسیس اسرائیل یک اقدام صهیونیستی محض - آن گونه که انسان در ابتدا تصور می‌کند - نبوده است و اگر حمایت صلیبی‌ها نبود، دولت اسرائیل تأسیس نمی‌شد و نمی‌توانست به زندگی ادامه دهد، چه رسد به این که با فزون خواهی‌های خود گاه و بیگاه بخش‌های تازه‌ای از میهن اسلامی را به اشغال درآورد. برای درک این حقیقت که تأسیس دولت مزبور در سرزمین اسلامی فلسطین به مثابه‌ی موجودیتی صیونیستی، پیامد و نتیجه‌ی توطئه‌ی نیروهای صلیبی بوده، باید به گزارش سال ۱۹۰۷ م لرد کامیل رجوع شود که در آن می‌خوانیم: «آری؛ در این جا ملتی متحد و یک‌پارچه در سرزمینی به هم پیوسته و ممتد از اقیانوس تا خلیج فارس (یعنی منطقه‌ی عربی جهان اسلام) با دین واحد و گذشته‌ی تاریخی مشترک و آرمان مشترک در چنگ قدرت ما قرار دارد، اما گاه تکانی به خود می‌دهد. تصور کنید اگر غول خفته بیدار شود، وضعیت فردای ما چگونه خواهد بود؟ سپس راه حل ارائه می‌دهد: ناگزیر باید دولتی بیگانه و دولت متحد غرب و دشمن مردم منطقه در قلب این سرزمین تأسیس کنیم تا بتواند حلقه‌ی ارتباطی این مردم را قطع کند و هر زمان که غول بخواهد برخیزد، به مثابه‌ی نیشی گزنده از آن استفاده کنیم! آری! این دولت اسرائیل است! گزارش لرد کامیل، انتشارات اتحادیه‌ی عرب قاهره).

۲- محمد علی پاشا یکی از فرماندهان ترک نژاد از اهالی آلبانی که در جریان رقابت‌های انگلیس و فرانسه در مصر، وارد صحنه‌ی نظامی شد و با شکست‌دادن انگلیسی‌ها در سال ۱۸۰۷ م آنان را از مصر اخراج و در نهایت حکومت این کشور را در دست گرفت و سلسله‌ی خدیوها مصر را بنا نهاد. (مترجم).

۳- در صورت تمایل نک: (به فصل «آثار الانحراف» از کتاب «واقعا المعاصر»).

سپس انگلیسی‌ها آمدند و با اشغال مصر در ۱۸۸۲ م تمامی طرح‌های صلیبی - صهیونی را گام به گام و با دقت و بهره‌گیری از سبک خاص انگلیسی «آهسته ولی با اطمینان»^(۱) به اجرا درآوردند و بر این اساس برای حذف آموزه‌های دینی از برنامه‌های آموزشی مرسوم در جامعه به افتتاح مدارس سکولار^(۲) یا شبه سکولار دست زدند و زمینه را برای اشتغال دانش‌آموختگان این نوع مدارس و کسب موقعیت‌های ممتاز اجتماعی و تغییر سیمای اسلامی جامعه فراهم ساختند. در عین حال راه را بر فارغ التحصیلان دانشگاه الازهر برای رسیدن به مقامات و مسؤولیت‌های اجرایی سد کردند. به گونه‌ای که اینان مطلقاً نمی‌توانستند شغلی برای خود دست و پا کنند و به صورت طبقه‌ای بیکار، منزوی و فاقد هر نوع تأثیر بر مسیر حوادث اجتماعی درآمدند. پس از آن روزنامه نگاران مارونی [مسیحی] لبنانی را وارد صحنه نمودند و شبکه‌ی گسترده‌ی مطبوعاتی دایره کردند که در آغاز خط مشی سکولار خود را پنهان می‌کرد. ولی بعداً آشکارا و به خوبی وظیفه‌ی هدایت افکار و اندیشه‌های مردم را به سوی اروپا و «تمدن اروپایی» انجام داد. هنر «تئاتر» را تقویت کردند تا آن‌چه را مخالف عقاید و سنن اسلامی مردم بود، به نمایش بگذارند و اذهان را برای پذیرش عقاید غریب و ناشناخته فراهم سازند و بتوانند به تدریج آنان را از جرگه‌ی مسلمانان خارج سازند.

سپس زن مسلمان را به نام آموزش و آزادی از منزل بیرون کشیدند و اخلاق او و به تبع آن اخلاق جوانان را به فساد کشیدند. شریعت الهی را کنار نهادند و به جای آن قوانین بشری را در جامعه حاکم و اجرا کردند. شراب‌خواری و فحشا را مباح دانسته و داد و ستد ربوی را رواج دادند و در همه‌ی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری «رهبران» و کارشناسان مورد نظر خود را آموزش دادند و همه‌ی این طرح‌ها را به زیور ترقی و پیشرفت آراسته و به مردم عرضه داشتند و خلاصه همه‌ی آن‌چه می‌توانست پیوند انسان مسلمان را با اسلام قطع کند و او را به صورت برده‌ی رام و مطیع جهان غرب درآورد انجام دادند.^(۳)

۱ - Slow but sure

۲ - علمانیت (secularism): جدایی دین از سیاست. (مترجم)

۳ - در کتاب «واقعا المعاصر» شرح اقدامات انگلیسی‌ها در مصر آمده است. هم‌چنین در همه‌ی نقاط عالم اسلامی برنامه‌های مشابه وجود دارد.

به مسلمانان امروزی چنین گفته می‌شود که همه اقدامات و برنامه‌های به اجرا در آمده برای «رهاندن» جهان اسلام از عقب‌ماندگی و پیوستن به کاروان تمدن لازم و واجب بوده است و جهان اسلام در برابر خود دو گزینه بیشتر در اختیار نخواهد داشت: یا در سایه‌ی حکومت اسلامی عثمانی، هم‌چنان به عقب‌ماندگی ادامه دهد، یا عقب‌ماندگی و حکومت اسلامی عثمانی را با هم کنار بگذارد و برای دستیابی به تمدن پیشرفت و رهایی از نابودی حرکت کند!

در این راستا افزون بر چند برابر سخنِ باطل و بیهوده حقایقی چند مورد بهره‌برداری قرار گرفته است:

به مردم گفته می‌شود که ملت عرب در سایه‌ی حکومت عثمانی مورد ستم قرار گرفته و ناگزیر باید او را از ستم رهانید. آری! ستم‌گری ترکان نسبت به اعراب یک واقعیت است. اما چاره آن رها شدن از دست اسلام نخواهد بود! گفته می‌شود به زنان ظلم شده است و ناگزیر باید آنان را از ستم رهانید. آری! مظلومیت زنان حقیقت دارد. ولی چاره‌ی این کار خارج‌ساختن زنان از دایره‌ی دین اسلام نیست!

گفته می‌شود در سایه‌ی حکومت عثمانی عقب‌ماندگی دامن‌گیر جهان اسلام شده است و ناگزیر باید آن را از این حالت رهانید. آری! عقب‌ماندگی در سال‌های آخر حکومت عثمانی صرف‌نظر از این که سلاطین عثمانی به تنهایی مسؤولیت آنان را به عهده داشتند یا همه‌ی مسلمانان در این امر مسؤولیت مشترک داشته‌اند، یک حقیقت است. اما راه برون رفت از آن بردگی عبودیت جهان غرب و خروج از دین اسلام نیست.

بدین ترتیب «حقایق» فراوانی در مقابل مسلمانان امروزی مطرح می‌شود تا او را به دست برداشتن از اسلام قانع کنند.

واقعیت این است که گزینه‌ی سوم یعنی اصلاح انسان به وسیله‌ی اسلام به عنوان تنها راه رهایی، از دید مسلمان معاصر پنهان شده است. به یقین همه‌ی بیماری‌های جوامع اسلامی ناشی از دوری از حقیقت اسلام و رواج ترکیبی از خرافات و اوهام به نام این دین بوده و راه علاج تمامی این بیماری‌ها را نیز باید در بازگشت به حقیقت فراموش‌شده‌ی اسلام جستجو کرد! ولی چنین راه درمانی به شدت اتحاد صلیبی - صهیونی جهانی را به هراس انداخته و کوشیده است تا تصور آن را به طور کامل از

اذهان مسلمانان دور یا آنان را از چنین راه علاجی متنفر سازد و مسلمانان را در برابر این گزینه‌ی دشوار قرار دهد: یا هم‌چنان مسلمان و عقب‌مانده باشند، یا دست از اسلام بردارند و با دنباله‌روی از اروپا به کاروان تمدن و ترقی پیوندند!

چنین گزینه‌هایی برای مسلمانان بسیار مشکل بود. اما به تدریج در درون جامعه‌ی اسلامی گروهی موسوم به «طبقه‌ی روشن‌فکر» شکل گرفت و طبق اهداف و برنامه‌های غرب پرورش یافت و بنا به خواست و اراده‌ی اتحاد صلیبی - صهیونی فریاد رهایی از اسلام و پیروی از خط مشی جهان غرب سر داد و از آن‌جا که این فریاد به زبان خود مردم و توسط گروهی مسلمان برمی‌آمد، به راحتی توانست امت اسلامی را به درون امواج «غرب‌زدگی»^(۱) بلغزاند. منادیان پیروی از غرب عموماً عناوین دهن پرکنی را نظیر: مبارز، مصلح، انقلابی و... یدک می‌کشیدند^(۲).

به دنبال گسترش امواج غرب‌زدگی مورد نظر به اصطلاح مصلحان جامعه ملت کم کم از دین، اخلاق، عادات و آداب خود هرچه بیشتر فاصله گرفت و شخصیت و هویتش از هم پاشید و به فرموده پیامبر ﷺ به «کف روی آب» تبدیل شد. اما با این وجود نیز نتوانست جنبه‌های ایجابی و مفید تمدن غرب را که پیش‌تر برشمردیم، به دست آورد، زیرا این امر مستلزم سعی و کوشش است و برده بدون اجازه‌ی ارباب نمی‌تواند به سعی و تلاش دست بزند و اگر به حال خود نیز رها شود، سستی، تن‌پروری و عقب‌ماندگی، سراسر وجودش را در برمی‌گیرد. ارباب طبیعتاً هرگز به این فکر نیست که برده‌ی خود را به سعی و کوشش حقیقی و سازنده و رفع حالت عقب‌ماندگی وادار سازد، زیرا عقب‌ماندگی بردگان به نفع ارباب است تا بتواند به سلطه‌گری خویش ادامه دهد و برده را به راهی بکشاند که خود می‌خواهد نه او! درست است که ارباب مسبب عقب‌ماندگی نبوده است، بلکه کوتاهی در امر دین، امت مسلمان را به چنین حال و روزی انداخته است، اما ارباب به نفع خود از آن بهره می‌برد و مایل به ابقا و تشدید این وضعیت است. برده هم‌زمان ترغیب می‌شود که مانند ارباب لباس بپوشد و دست و پا شکسته به زبان او سخن بگوید، مثل او به عمد

۱- غرب‌زدگی در برابر «تغریب» به کار رفته است، اگرچه ترجمه‌ی دقیق آن نیست. (مترجم)

۲- یکی از آثار احمد امین کتابی با عنوان «زعماء الاصلاح» است که در آن به ذکر افرادی که به نام رهبران اصلاحات در جهان اسلام به فساد دست زده‌اند، پرداخته شده است.

شراب بخورد و به گناه و معصیت دست بزند تا به گمان خود از هر لحاظ شبیه ارباب شود و در نتیجه در سرایشی سقوط قرار بگیرد.

آری! اسرائیل در چنین فضایی پا به عرصه‌ی وجود نهاد!

فراموش نکنیم در این جا نکته‌ی بسیار مهمی در تاریخ معاصر اسلام وجود دارد و از دید بیشتر مسلمانانی که تاریخ را از نقطه نظر مصلحان جامعه مطالعه می‌کنند، پنهان نگه داشته می‌شود که باید در هنگام بازنویسی تاریخ بر آن تأکید کنیم؛ زیرا این دوره‌ی تاریخ اسلام به سبب آن که در اثر امواج ناشی از تهاجم فکری و نوشته‌های خاورشناسان و شاگردان غرب زده آنان هرچه بیشتر تحریف و زشت‌نمایی شده است، نیاز مبرم‌تری به بازنویسی خواهد داشت.

آری! مسلمانان به واسطه‌ی آن‌چه از اسلام در درونشان باقی مانده بود بر ضد اشغالگران بیگانه شوریدند و این همان چیزی بود که لُرد کاملی هنگام سخن درباره‌ی ملت مسلمان عرب وحشت و هراس خود را چنین آشکار می‌سازد: «هم اکنون غول در چنگ قدرت ما قرار دارد. اما گاه و بیگاه تکانی به خود می‌دهد. اگر از خواب بیدار شود، وضعیت فردای ما چگونه خواهد بود؟!»

آری! ملت الجزایر بیدار شد و در برابر فرانسه اشغالگر ایستاد و انقلاب معروف به «انقلاب یک میلیون شهید» را به راه انداخت.

همه‌ی ملت‌های شمال آفریقا بر ضد اشغالگران دست به انقلاب زدند: مراکش و تونس بر ضد فرانسه و لیبی بر ضد ایتالیا.

مصر، سودان و عراق بر ضد اشغالگری انگلیس و سوریه در برابر فرانسه اشغالگر قهرمانانه برخاستند و هم‌چنین در همه‌ی سرزمین‌های اشغال‌شده‌ی جهان اسلام انقلاب‌هایی به قصد رهایی از چنگ کفار و بازگرداندن آن‌ها به دامن اسلام برپا شد که در صورت پیروزی و بازگرداندن سرزمین‌های اشغال‌شده به آغوش اسلام برای اتحاد صلیبی - صهیونی مصیب بزرگی به شمار می‌آمد.

ولی حیل‌گری و دوراندیشی اتحاد صلیبی - صهیونی و غفلت مسلمانان از طرح‌ها و برنامه‌های دشمنان به رغم بقای وجدان دینی در عین فقدان شناخت کافی نسبت به حقیقت اسلام سبب شدند که مسلمانان فریب بخورند و فرصت طلبان به سادگی انقلاب را دچار انحراف کنند.

قطعاً اتحاد صلیبی - صهیونی به تعبیر لرد کامبل «تکان‌های غول» را از همان آغاز زیر نظر گرفت و خود را از هر حیث برای رویارویی با آن آماده کرد و به آرامی و به تدریج برای این امر بسیار مهم و به عهده‌گرفتن به موقع رهبری شورش و منحرف کردن آن از خط اسلام به مسیر ملی‌گرایی یا میهن‌پرستی غیر اسلامی گروهی را به نام رهبر پرورش داد، زیرا حال که استعمار سرانجام باید برود، بهتر آن است که کشور را به جای رزمندگان مجاهد زیر پرچم اسلام - که ممکن نیست راه حل‌های نیمه‌کاره را بپذیرند و یا در نیمه‌ی راه با دشمن کافر رو در رو شوند - به دست گروهی راحت‌طلب و سست‌اراده بسپارد! بلکه بهتر آن است به جای سپردن کشور به لشکریان خود - که دیدنشان احساسات مردم را برمی‌انگیزد و بر ضد نیروهای اشغالگر به شورش وادار می‌سازد - به کسانی که خود شخصاً پرورش‌شان داده است، واگذار نماید. این در حالی است که رهبران وطنی دست پرورده، تا جایی که بتوانند به اجرای اوامر و تأمین منافع استعمارگران می‌پردازند و به پاداش این خوش خدمتی‌ها شهوت ریاست و قدرت‌طلبی خود را اشباع می‌کنند و هم او و هم آنان از خطر اسلام در امان می‌مانند!

در پرتو این حقیقت بود که می‌بینیم «سعد زغلول» چه بر سر انقلاب مصر آورد؛ انقلابی که ریشه در «الازهر» داشت و به انقلاب ملی تغییر یافت و شعارش این شد:

«دین برای خدا و وطن برای همه!»^(۱)

هم‌چنین «بن بلا»^(۲) چه بر سر انقلاب یک میلیون شهید آورد و آن را به انقلاب سوسیالیستی غیر دینی تغییر داد. هم‌چنین «سوکارنو»^(۳) در اندونزی و «بورقیبه»^(۴) در تونس و دیگر «قهرمانان ملی» چه بلایی‌هایی بر سر انقلاب مردم آوردند. به طوری که گفته شد: این دوره از سخت‌ترین دوران‌ها در تاریخ اسلام است و آن چه در کتاب‌ها و اسناد جدید در این خصوص نوشته شده است، بیشترین تأثیر را بر روند گمراه‌سازی

۱- در صورت تمایل در مورد داستان سعد زغلول و نحوه‌ی پرورش وی توسط انگلیس، نک: (واقعنا المعاصر).

۲- احمد بن بلا، احمد سوکارنو و حبیب بورقیبه، نخستین رؤسای جمهوری الجزایر و اندونزی و تونس پس از کسب استقلال (مترجم).

۳- منبع قبلی.

۴- همان منبع قبلی.

مسلمانانِ امروزی داشته است و خود جزیی از تهاجم فکری را تشکیل می‌دهد که هدفش بازداشتن مسلمانان از پای‌بندی به اسلام است.

بدین جهت باید در بازنویسی تاریخ به تفصیل تاریخ این دوره و شرح کامل توطئه‌ها و دسیسه‌های اتحاد صلیبی - صهیونی بر علیه اسلام و دامنه‌ی دخالت آنان در شئون زندگی مسلمانان و نیز نقش آگاهانه‌ی یا ناآگاهانه «رهبران» دست‌آموز و دروغین وطنی در به اجرا در آوردن این طرح‌ها پرداخته شود. هم‌زمان این اصل مورد تأکید قرار گیرد که همه‌ی این نقشه‌ها و دسیسه‌ها و در رأس آن‌ها تهاجم فکری، بدون غفلت مسلمانان و عقب‌ماندگی آنان از حقیقت اسلام نمی‌توانست به موفقیت دست یابد و به راستی امت اسلامی به سبب کوتاهی در نگهداری امانتی که خداوند از اول به وی سپرده است، مسؤول اصلی تمامی مصیبت‌هایی‌ست که از جانب دشمنان بر او وارد شده است و به جز بازگشت صادقانه و مخلصانه به سوی دین هیچ راهی برای رهایی از این بلاها و آسیب‌ها نخواهد داشت.

سومین مسأله‌ی مربوط به دوران معاصر زیان‌هایی‌ست که به خاطر عقب‌ماندگی امت اسلامی از اسلام حقیقی به جامعه‌ی بشری وارد آمده است.

بی‌تردید مسلمان امروزی تحت تأثیر تهاجم فکری و پیش از آن به سبب ضعف روحیه به عقده‌ی حقارت و عدم اعتماد به نفس و کوچک‌بینی نقش تاریخی خویش دچار شده است و از درک میزان اثرگذاری امت اسلامی بر وضعیت جامعه بشری، چه در دوره شکوفایی و چه در دوره انحطاط ناتوان است.

مسلمان امروزی اگر علی‌رغم زشت‌نمایی‌های موجود در منابع و نوشته‌های غربی و یا مطالب نقل‌شده از آنان توسط تاریخ‌نگاران عرب در خصوص چهره‌ی اسلام توانسته باشد به درک برخی از تأثیرات اسلام بر جامعه‌ی بشری در دوره شکوفایی دست یابد، به یقین توانایی شناخت چنین اثراتی را در دوران معاصر نخواهد داشت، زیرا دنیای پیرامون خود را در حال جنب و جوش، تکاپو، تلاش و سازندگی می‌بیند و هم‌زمان مسلمانان را مشاهده می‌کند که خسته، کوفته و بی‌حال برای رسیدن به کاروان بشریت نفس‌زنان به راه افتاده، ولی به آن نمی‌رسند!

مسلمان چگونه می‌تواند در جهان نقشی داشته باشد، در حالی که عاجز و ناتوان است و اختیار امور خود را ندارد، چه رسد به این که اختیار امور دیگران را داشته باشد!

نقش مورد نظر ما در این جا ناشی از آن نیست که مسلمان معاصر در وضعیت کنونی عواملی را در اختیار دارد تا بتواند به وسیله‌ی آن‌ها بر دیگران تأثیر بگذارد. برعکس به سبب اثرات سلبی ناشی از این حقیقت است که عوامل و عناصر لازم برای تأثیرگذاری بر دیگران را در دست ندارد.

به یقین چنان‌که بارها گفته‌ایم رسالت امت اسلامی تنها به خود مسلمانان، محدود و منحصر نمی‌شود؛ بلکه مأموریت وی این است که پس از پیامبر ﷺ حامل پیام و رسالت او باشد و نقش رهبری و هدایت همه انسان‌ها به صراط مستقیم را بر دوش گیرد:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸].

«ما تو را برای همه انسان‌ها فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵].

«ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه، مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم».

هم‌چنان که پیامبر ﷺ گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده بوده است، امتی نیز که حامل رسالت اوست، گواه، مژده‌رسان و بیم‌دهنده خواهد بود:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ

عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر

شما گواه باشد».

﴿وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[آل عمران: ۱۰۴].

«باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر

کنند».

چنان‌چه امت اسلامی بر دین خدا استقامت کند و در زمینه‌ی گسترش دعوت به اسلام بکوشد، عملاً به الگویی برای بشریت تبدیل خواهد شد، زیرا خود به صورت الگو و

اسوهی راستین درآمده و پیام و هشدار لازم را ابلاغ کرده است. بعد از آن اگر فردی کوتاهی کند و از راه و برنامه‌ی خداوند منحرف شود، مسؤولیت به عهده‌ی خودش خواهد بود و نمی‌تواند روز قیامت عذر و بهانه‌ای بیاورد که پیام حق به او نرسیده و در عالم واقعیت شاهد اجرای آن نبوده است تا آن را دریابد!

اما زمانی که امت اسلامی از راه مستقیم روی برگرداند، چه کسی گواهی‌دهنده و الگوی جهانیان خواهد بود و چه کسی مژده و هشدار دهد؟ چه کسی بشریت را به راه خیر و سعادت رهنمون شود؟ چه کسی مدل و اسوه‌ی راستین را به وی عرضه کند تا هدایت یابد یا حجت و دلیل خود را در پیشگاه خدا از دست بدهد؟

پس از آن که امت اسلامی از راه راست، روی برتافت، آن چه در عمل رخ داد، این بود که الگوی نیک و سالم از دیدگان پنهان گردید و مدل فاسد، نمایان شد و عرصه را به کلی فرا گرفت و در سراسر جهان استقرار یافت و خود امت را نیز به قصد محو و نابودی کامل مورد تهاجم و تجاوز قرار داد.

نمی‌گوییم که وجود الگوی خوب در صحنه و جهاد امت اسلامی در راه گسترش دعوت، بشریت را به کلی به راه راست هدایت می‌کند و فساد را در سراسر جهان ریشه‌کن می‌سازد، زیرا این امر با خواست و مشیت ربانی سازگار نیست:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ ۗ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹].

«اگر پروردگارت می‌خواست، مردمان را ملت واحدی می‌کرد. ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد و خداوند برای همین ایشان را آفریده است.»

اما وجود اسوه و الگوی درست و جهاد در راه گسترش اسلام دو نتیجه دربر خواهد داشت: حجت مردم در پیشگاه خداوند در روز قیامت ساقط می‌شود و براساس تقدیر الهی دامنه‌ی فساد فروکش می‌کند و بر جهان حکم فرا نخواهد شد:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۲۵۱﴾﴾ [البقرة: ۲۵۱].

«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر رفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد. ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف دارد.»

زمانی که امت اسلامی دچار ضعف شد و از اسلام راستین عقب افتاد، اروپای جاهلی در صحنه ظاهر شد و همین جا احساس می‌شود که باید دو نکته را برای مسلمان معاصر روشن کرد:

بی‌تردید براساس اصطلاحات قرآنی، اروپا هر اندازه هم به پیشرفت علمی و قدرت مادی و صنعتی دست یافته باشد، باز هم جامعه‌ای جاهلی به شمار می‌آید، زیرا چنان که باید به عبادت خدا نمی‌پردازد و در عرصه‌ی زندگی از روش و منهج ربانی پیروی نمی‌کند^(۱).

هم‌چنین قدرت و پیشرفت اروپا با قدرت امت اسلامی رابطه‌ی معکوس دارد. همین‌جاست که در رابطه با قدرت و پیشرفت کنونی اروپا این تصور بر اذهان غالب می‌شود و مفاد آن چنان‌که در کتاب «رؤية إسلامية لأحوال العالم المعاصر» گفته‌ایم، عبارت است از این‌که: اروپاییان ذاتاً مردمانی متمدن، برتر، خلاق و موفق به شمار می‌آیند و سزاوار آن‌اند که در سایه‌ی برتری ذاتی و فطری خود و صرف‌نظر از قدرت و ضعف امت اسلامی بر سراسر دنیا تسلط یابند! ریشه‌های این پندار در مورد اروپاییان به غرور معروف آنان برمی‌گردد. اما وجود آن نزد مسلمانان ضعیف و خودباخته ریشه در احساس شکست و ناتوانی درونی آنان در برابر غرب و سرگستگی و سراسیمگی ناشی از این احساس دارد، این در حالی‌ست که با مراجعه به حوادث تاریخی بی‌پایه بودن این تصور آشکار می‌گردد.

اروپاییان پیش از آشنایی و برخورد با مسلمانان چه وضعیتی داشته‌اند؟ هم‌چنین قبل از آن‌که قدرت مسلمانان به ضعف کاهش یابد و جهان اسلام و ثروت‌های آن مورد تاخت و تاز و چپاول قرار گیرد، در چه وضعیتی به سر می‌برده‌اند؟ تردیدی نیست که قدرت و پیشرفت کنونی اروپا هم‌زمان از این دو امر نشأت گرفته است:

اولاً: در اثر تماس آشنایی و ارتباط با مسلمانان و پس از قرن‌ها غفلت و بی‌خبری ناشی از سلطه‌ی کلیسا علاقه به زندگی و تحرک و کسب علم در اروپا به وجود آمد و شکوفا شد. اروپایی‌ها اگر ذاتاً پیشرو، متمدن، خلاق و شکست‌ناپذیر بودند، از همان

۱- در صورت تمایل نک: («الجاهلیة المعاصرة» در: رؤية إسلامية لأحوال العالم المعاصر).

ابتدا دین تحریف شده و ساختگی «سنت پول» را به سادگی و آسانی نمی پذیرفتند و برای مدت ۱۰ قرن به ستم نظام فئودالیسم و طغیان کلیسا تن در نمی داد! ثانیاً؛ به خاطر ضعف مسلمانان اروپا بعد از آن که با بهره گیری از دانش و تمدن مسلمانان قدرتمند شد، بی درنگ اقدام به استعمار جهان اسلام کرد و از راه غارت و تاراج ثروت‌ها و منابع آن هرچه بیشتر بر ثروت و قدرت خویش افزود و با استفاده از این ثروت‌های چپاول شده، جایگاه خویش را استحکام بخشید و توانست در عرصه‌ی پژوهش‌های علمی به پیشرفت‌های بی نظیری دست یابد و در پناه آن قدرت و سلطه‌ی خود را بر جهان بگستراند.

زدودن توهم مزبور برای مسلمان معاصر حایز اهمیت فراوان است تا احساس ضعف و شکست درونی خود در برابر اروپا را کاهش دهد و با آگاهی از این مسأله که شرایط تاریخی معینی موجبات قدرت و پیشرفت اروپا را فراهم آورده است، و علت توانمندی و برتری ذاتی فطری اروپایی‌ها نبوده است. در این صورت تصور این که امکان دارد شرایط تاریخی دیگری موجبات افول یا زوال قدرت و سلطه آن‌ها را فراهم سازد و نیز ادامه‌ی سلطه‌گری این قوم بر جهان تا ابد، امری قطعی و حتمی نخواهد بود، امری ساده به شمار خواهد آمد.

از سوی دیگر پی بردن به این امر که پیشرفت‌های اروپا در نتیجه‌ی ضعف و ناتوانی امت اسلامی بوده مسلمان معاصر را نسبت به مسؤولیت خویش در این مورد آگاه می‌سازد و او را به کار و کوشش در جهت بر طرف ساختن این ضعف ناگهانی و غیر عادی از طریق برطرف کردن علت اصلی، یعنی دوری از حقیقت اسلام، تشویق و ترغیب کرده و یقین حاصل می‌کند که اگر از طریق بازگشت به راه و روش اسلام راستین قدرت خویش را باز یابد، گردن‌کشی و طغیان فعلی اروپا می‌تواند به شکل گسترده‌ای رو به زوال و نابودی بنهد. در این زمینه به عنوان مثال نفت، یعنی شاه‌رگ حیاتی اروپا را در نظر بگیریم: چنانچه مسلمانان دارای این ثروت طبیعی خدادادی از جایگاه نیرومندی برخوردار می‌بودند، به راحتی می‌توانستند با استفاده از آن سرکشی اروپا را مهار کنند و جلوی طغیان‌ش را بگیرند و کرامت پایمال شده و اموال غصب شده‌ی خود را بازستانند و دنیای غرب را از اعطای کمک به اسرائیل برای نابودی موجودیت اسلام باز دارند.

این‌ها حقایقی هستند که مسلمان امروزی از درک و شناخت آن‌ها ناتوان است، زیرا منابع و مراجع و اسناد در دسترس، تاریخ او و به ویژه دوره‌ی معاصرش را وارونه نشان می‌دهد. از این رو مسائل فراوان و بسیار مهمی درباره‌ی اسلام از زاویه دید و درک وی پنهان می‌ماند و بر این اساس شرح و بیان کامل این مسائل به هنگام بازنویسی تاریخ بسیار ضروری به شمار می‌آید.

حال به مسأله‌ای که در این مرحله‌ی بحث و بررسی در پی آن هستیم، یعنی شرح و بیان^(۱) «حدود و میزان خسارت جهان و اثر انحطاط مسلمین» باز می‌گردیم که نام یکی از آثار استاد ابوالحسن ندوی است.

آری! الگوی درست از صحنه خارج و الگوی فاسد در عرصه ظاهر شد و به تنهایی بر آن سیطره یافت.

در این‌جا فقط به ذکر بارزترین و آشکارترین شرارت‌ها، زشتی‌ها و بدی‌هایی که نتیجه‌ی جای‌گزینی الگوی ناسالم سراسر جهان را فرا گرفته است، می‌پردازیم:

- ۱- حاکمیت استعمار با همه فساد، شرارت، بلاها و وحشی‌گری‌هایش؛
 - ۲- ظهور و رواج ارزش‌های مادی به جای ارزش‌های معنوی زینده‌ی مقام والای انسانی.
 - ۳- گسترش سلطه‌ی جهانی یهود و دستیابی به همه‌ی امکانات لازم جهت به اجرا درآوردن تمامی نقشه‌های شوم و ضد بشریشان؛
 - ۴- رواج و انتشار بی‌دینی و فساد اخلاقی در سراسر جهان.
 - ۵- مدیریت اقتصاد جهانی بر پایه‌ی ربا و به تبع آن رواج فساد در جهان.
- هرکدام از نکات فوق در بازنویسی تاریخ به شرح و بسط کامل نیازمندند. اما در این مرحله‌ی کار تحقیقی فرصتی بیش از اشاره‌ای گذرا به هرکدام و ارتباط آن‌ها با مسأله‌ی عدم حضور امت اسلامی در صحنه‌ی جهانی نخواهیم داشت.
- اما در مورد استعمار روشن است که بیشترین سرزمین‌های مستعمره را ممالک اسلامی تشکیل می‌دادند و ما انگیزه‌های صلیبی این پدیده‌ی شوم را در صفحات قبل شرح دادیم. اما این انگیزه‌ها هرچه بود چنان‌چه امت اسلامی قدرت خویش را حفظ می‌کرد، چنین پدیده‌ای قطعاً روی نمی‌داد، زیرا با وجود نیروی بازدارنده‌ی

۱- «حدود و خسارت جهان و انحطاط مسلمین» اثر علامه ابوالحسن علی ندوی.

مسلمانان برای اروپا- با تمامی خواسته‌های سیری‌ناپذیرش- در نوردیدن و تصرف جهان اسلام فوق العاده دشوار می‌نمود و در آن صورت اروپا هم‌چنان در چنبره‌ی کشمکش‌های توسعه‌طلبانه‌ی داخلی گرفتار می‌شد. چنان‌که این امر در جنگ‌های داخلی ایتالیا بین سال‌های ۱۴۹۴ و ۱۵۵۹ م و سایر جنگ‌های مشابه، در این قاره اتفاق افتاد و قطعاً برای تضعیف و از پای درآوردن مردم اروپا کفایت می‌کرد تا دیگر مجال و فرصتی در جهت افزایش قدرت و لشکرکشی به جهان اسلام و غارت ثروت‌های آن نداشته باشد.

اما رواج و تسلط ارزش‌های مادی به جای ارزش‌های معنوی، یکی از نشانه‌ها و ویژگی‌های جاهلیت معاصر به شمار می‌آید. از آن‌جا که اروپا بر حذف معنویات پای می‌فشرد و تمایل چندانی به خروج از این وضع و دستیابی به مقام والای انسانی نداشت، می‌بایست این وضعیت در مرزهای قاره‌ی اروپا محدود و محصور گردد و این پدیده مانند امروز عالم‌گیر نشود، زیرا وجود اُسوه و الگوی درست که بتواند میان ارزش‌های مادی و معنوی و خواسته‌های جسمی و روحی و عمل برای دنیا و کردار برای آخرت، تعادل و توازن برقرار سازد، رواج الگوهای فاسد را محدود می‌کند. حال این که آن‌چه به سبب عدم حضور امت اسلامی در صحنه عملاً به وقوع پیوست، سقوط و نابودی ارزش‌های معنوی و انسانی و تبدیل آن‌ها به خوبی و خصلت انسانِ امروزی متأثر از «تمدن غربی» بود و حتی در خود جهان اسلام نیز رواج و گسترش یافت. چرا که در غیاب مصونیتی که ایمان صحیح در انسان به وجود می‌آورد، دنیای اسلام در معرض بیماری قرار گرفت و تلفاتِ بیماری آمده از غرب، در جهان اسلام بیش از خود دنیای غرب می‌باشد، زیرا تمدن غرب همراه با بیماری جوانب مثبت و مفیدی را نیز در اختیار انسان غربی قرار می‌دهد؛ در صورتی که جهان اسلام به بیماری‌های تمدن غرب مبتلا شد، در حالی که چیزی از جنبه‌های مثبت و سازنده‌ی تمدن غرب را به دست نیاورد.

گسترش سلطه‌ی جهانی یهود نیز خود داستان‌درازی دارد^(۱). اما راه‌های آن بسیار گسترده‌اند. آنان تحت تأثیر عقیده‌ی برتری‌جویی و ریشه‌ی آن یعنی خود را قوم برگزیده‌ی الهی پنداشتن و نیز عقده‌ی ستم تاریخی ناشی از سوء رفتار خود آنان که به

۱- در صورت تمایل، داستان را به تفصیل در فصل «دور الیهود في إفساد أوروبا» از کتاب «مذاهب فکریة معاصرة» یا فصل «السيطرة العالمية لليهود» در کتاب «رؤية إسلامية» مطالعه کنید.

نوبه‌ی خود معلول و نتیجه‌ی برتری‌جویی خیالی داشتنِ حقِ مسلمِ فرمان‌روایی جهانی است و بر این اساس قلب‌هایشان مالمال از کینه و دشمنی نسبت به بشریت یا به گفته‌ی خودشان «الأمیین» یا غیر یهود شده است و به انگیزه‌ی همین دشمنی کهن و قدیمی، تلاش همیشگی خود را برای به فسادکشاندن و نابودی اخلاق جامعه بشری به کار می‌گیرند و بنا به تعبیر «تلمود» به فسادکشاندن ایمان و اخلاق مردم ابزار اصلی آنان برای «استحمار» غیر یهود است: «امیون (غیر یهود) الاغ‌هایی هستند که خداوند برای سواری دادن به قوم برگزیده‌ی خود آفریده است و هرگاه یکی از آن‌ها از پای درمی‌آید، بر دیگری سوار می‌شویم!»

آری! یهود قرن‌های زیادی برای استحمار ملت‌های دیگر می‌کوشیده‌اند. اما نیرنگ آنان در دامنه‌ی محدودی صورت می‌گرفت تا این که طی سه قرن اخیر فرصت تاریخی بی‌نظیر و بی‌سابقه‌ای برای آنان فراهم شد تا بتوانند به گونه‌ای دامنه‌دار به اجرای برنامه‌ها و مقاصد شوم خود بپردازند.

آن‌چه در این جا اهمیت دارد، ارتباط این مسأله با عدم حضور مسلمانان در صحنه است، از این رو می‌گوییم: این فرصت آن‌گاه برای یهود فراهم شد که نشانه‌های سرپیچی مردم اروپا بر ضد دین را با چشم خود مشاهده کرد، زیرا حماقت‌ها و ستمگری‌های کلیسا موجب شده بود که مردم نسبت به دین بیزار شوند و به توصیف خداوند: «هم‌چون گورخران از شیر رم کرده» از ورود به حوزه‌ی فضل و رحمت خدا فرار کنند! در چنین اوضاع و احوالی یهودیان بر الاغ‌های آماده سوار شدند و به فساد در زمین پرداختند. پس از آن با افزایش روزافزون ضعف و ناتوانی امت اسلامی، صلیبی‌ها نیز از راه رسیدند و به اتفاق یک‌دیگر ایمان، اعتقاد و اخلاق مسلمانان را به فساد و تباهی کشاندند.

حال فرض کنیم امت اسلامی از دین خود عقب نمانده و دچار ضعف و ناتوانی نشده بود، در چنین صورتی موفقیت یهود و تسلط این قوم بر جهان چه سمت و سویی پیدا می‌کرد؟

دو حالت ممکن بود اتفاق افتد: یا وجود الگو و مدل درست، اروپا را پس از پشت سر نهادن مانعی که صلیبی‌ها در برابر اسلام نهاده بودند، به پذیرش دین اسلام ترغیب می‌کرد و در آن صورت همه‌ی فرصت‌ها از دست یهود خارج می‌شد.

یا بهرغم وجود الگوی صحیح و راستین در مجاورت مرزهای شرقی و غربی اروپا، مردم این قاره همچنان بر گمراهی اصرار می‌ورزیدند و در آن صورت یهود تنها می‌توانست به اجرای طرح‌های شروانه‌ی خویش فقط در درون مرزهای جغرافیایی اروپا بپردازد. چرا که اروپا با وجود امت اسلامی توانمند و مسلط نمی‌توانست چندان نفوذی بر سایر ممالک داشته باشد.

برای توضیح بیشتر به ذکر چند مثال می‌پردازیم:

یهودیان با بهره‌گیری از انقلاب ضد کلیسایی و ضد فئودالیت‌ی فرانسه، شبکه‌های فراماسونری خود را به قصد برافروختن آتش انقلاب و تغییر ماهیت ضد کلیسایی آن به ضدیت با خود دین و برپایی نخستین دولت سکولار اروپا «در فرانسه‌ی پس از انقلاب» گسترش دادند.

این یک رویداد اروپایی محض بود و اگر امت اسلامی با عقیده، نظام، قدرت، تمدن و پیشرفت‌های علمی خود پابرجا بود، این امکان وجود داشت که آثار انقلاب مزبور را در مرزهای جغرافیایی اروپا محدود کند و در این صورت آفت‌های سکولاریسم و بی‌دینی به اروپا منحصر می‌شد و به نقاط دیگر جهان سرایت پیدا نمی‌کرد. سپس انقلاب صنعتی روی داد و بازهم یهود در دو زمینه‌ی مهم از آن بهره‌برداری کرد:

۱- تأمین مالی صنایع با استفاده از ربا به شیوه‌ای که توانستند از این راه ثروت‌های هنگفتی را گرد هم آورند و به جیب بزنند و در نتیجه اقتصاد، سیاست، ابزارهای اطلاع‌رسانی و... را در سطح جهان را در دست گیرند.

۲- ایجاد جامعه‌ی عاری از اخلاق از راه اشتغال و به فساد کشاندن زنان و گسستن روابط خانوادگی به بهانه‌ی «استقلال اقتصادی زنان» و ترویج فحشا به عنوان پایه و اساس روابط جنسی، به جای ازدواج و پیوند خانوادگی. بدین ترتیب شر و تباهی امروزی در سراسر دنیا گسترش یافت و البته اگر امت اسلامی ناتوان نشده و از ادای رسالت خود نسبت به مسلمانان و همه‌ی بشریت روی گردان نشده بود آن شر از بین می‌رفت یا دامنه‌ی آن بسیار محدود می‌گردید.

به فرض این که با وجود پیشرفت‌های علمی در جهان اسلام ابزارها و بنیان‌های انقلاب صنعتی به جای اروپا در ممالک اسلامی ایجاد می‌شد. در این صورت پیشرفت‌های صنعتی بر پایه‌ی ربا قرار نمی‌گرفت. چرا که ربا در اسلام حرام است. لذا راه‌های ثروت اندوزی یهود که از طریق آن بر جهان تسلط یافت، بسته می‌شد و زن نیز

به کار کردن نیازی پیدا نمی‌کرد، زیرا به موجب دستورات اسلام همیشه فرد دیگری ضامن تأمین معیشت اوست، و برای سیر کردن شکم خود مجبور به کارکردن نخواهد بود.

آری! مشکلات اروپا از آن‌جا سرچشمه گرفت که کشاورزان روستاها را در جستجوی کار ترک کردند و به شهرها روی آوردند و خانواده‌های خود را بدون سرپرست و نان‌آور رها ساختند و به دنبال آن زنان نیز به پیروی از مردان ناگزیر از رفتن به شهرها و کارکردن برای تأمین نیازهای خود شدند و به این ترتیب بذر به فساد کشاندن کل جامعه افشاندند شد.

بی‌تردید چنان‌چه صنایع ماشینی در ممالک اسلامی برپا می‌شد، هیچ توجیهی برای اشتغال زنان در خارج از منزل و در نتیجه از هم‌پاشیدگی بنیان‌های خانواده و نابودی ارزش‌های اخلاقی وجود نداشت.

اگر فرض کنیم پیشرفت‌های صنعتی جهان اسلام مانع پیشرفت‌های صنعتی اروپا نمی‌شد و مجال و میدان به فسادکشاندن هم‌چنان در دست یهود باقی می‌ماند، روند فساد در جامعه‌ی اروپا محصور و محدود می‌شد و به صورت ویژگی عمومی کل «جهان متمدن» در نمی‌آمد! پس اگر زن اروپایی به فساد کشیده شد و از همه‌ی قید و بندهای دینی و اخلاقی رها می‌گردید، لزوماً به معنای آن نیست که باید همه‌ی زنان جهان و از جمله زنان مسلمان به یک باره و به سبک اروپایی - یهودی در فساد و بی‌بندوباری غرق شوند.

سپس چارلز داروین با نظریه‌ی تکاملی خویش از راه رسید. یهود از تئوری او برای نابودی بقایای ارزش‌های پایدار جامعه‌ی اروپا و بنای «فرضیه‌ی تکامل» که دین، اخلاق، ازدواج و خانواده را اموری در حال تحول و دگرگونی می‌پندارد و معتقد است که این مفاهیم در «جامعه‌ی پیشرفته‌ی صنعتی» جای خود را به مفاهیم ضد خود داده است، به خوبی بهره‌برداری به عمل آورد.

پس از آن سه نفر یهودی یعنی کارل مارکس، زیگموند فروید و امیل دورکیم، با اندیشه‌های معروف خود در زمینه‌ی ضدیت با دین، اخلاق و عادات انسانی به صحنه گام نهادند و با انتشار آرا و تئوری‌های آنان بقایای ارزش‌های پایدار زندگی انسان در سراسر جهان نابود شد. باز هم البته می‌شد فساد و تباهی را جبران یا در چارچوبی

محدود کرد؛ مشروط به آن که امت اسلامی را ضعف و ناتوانی فرا نگرفته بود و از ادای رسالت خود نسبت به مسلمانان و کل بشریت کوتاه نیامده بود!

آنچه تئوری داروین را در چارچوب الحاد و بی‌دینی قرار داد، صرفاً تحقیق علمی نبود، در واقع دشمنی کلیسا با علم و دانشمندان و اعمال احمقانه و بی‌خردانه‌ی متولیان آن از جمله: سوزاندن دانشمندان و به کار بردن شکنجه‌های منجر به مرگ به بهانه‌ی اظهارات ضد دینی آنان، اساس نظریه‌ی داروین را تشکیل می‌داد! از این رو دانشمندان نیز متقابلاً با دین و مقررات و قواعد دینی به ستیز برخاستند تا بتوانند سلطه‌گری کلیسا را به کلی از بین ببرند و گرنه تئوری تکاملی داروین - در عین حال که به درستی آن معترف نیستیم^(۱) به خودی خود مستلزم آن نیست که حق آفرینش را از خدا سلب کند و به جای خداوند به «طبیعت» نسبت دهد! نظریه‌ی مزبور هم‌چنین مستلزم ادعای خلقت ذاتی و نفی هدف و هدفمندی مسأله‌ی آفرینش و تصور آفریننده‌ی جدیدی برای آن یعنی طبیعت نیست؛ چرا که طبیعت بی‌هدف و کورکورانه عمل می‌کند!^(۲)

چنانچه داروین در فضایی پرورش می‌یافت که الگوی علمی اسلامی حاکم می‌بود، که به موجب آن تضاد و تعارضی میان علم و دین وجود ندارد، بلکه به عکس در چنین فضایی علم در پناه دین و نشأت گرفته از ایمان رشد می‌کند، نامبرده چه بسا از همان ابتدا از چارچوب الحادی نظریه‌ی خود یا به عبارت بهتر فرضیه‌ی علمی خویش عدول می‌کرد و آن را در قالبی ارائه می‌داد که تضاد و تعارضی با دین نداشته باشد و در نتیجه فرصت و مجال انتشار بی‌دینی در لباس پیشرفت علمی را در اختیار یهود قرار نمی‌داد! و اگر الگوی اسلامی برای انصراف داروین از گمراهی کافی نبود، به یقین سموم تراوش شده از جنبه‌های الحادی فرضیه‌ی او محدود به مرزهای اروپا محصور می‌شد و به شکل فعلی سراسر جهان را فرا نمی‌گرفت. هم‌چنین افکار سه نفر یهودی نامبرده که از داروینیسم اقتباس شده بود، در کشورهای اروپایی محصور و محدود می‌گردید و به علت مبتنی بودن بر پایه تفسیر حیوانی از انسان در سایر نقاط جهان مقبولیت چندانی نمی‌یافت.

۱- امروزه در نتیجه‌ی پیشرفت‌های علمی پس از دوره داروین، فرضیه‌های مخالف با تئوری داروین ارائه شده است و انسان را از دیدگاه نظریه‌ی داروین نمی‌نگرند.

۲- داروین می‌گوید: Nature Works haphazardly (طبیعت کورکورانه عمل می‌کند).

بدین ترتیب سلطه‌ی جهانی یهود با تمام شرارت‌ها و زشتی‌هایی که به سبب غیاب امت اسلامی از صحنه جهانی به وجود آورده بود، ادامه یافت و حضور توانمندانه اسلام کافی بود تا اساساً جلوی چنان سلطه‌ای را بگیرد یا حداقل از میزان شرارت آن بکاهد.

اما درباره گسترش بی‌دینی و فساد اخلاقی در جهان باید گفت: با توجه به بحث پیشین درباره‌ی یهود روشن می‌شود که عدم حضور امت اسلامی در صحنه، عنصر اساسی شکل‌گیری وضعیت کنونی است. نمی‌گوییم یهود منشأ بی‌دینی در اروپا بوده است، بلکه مردم اروپا در برابر ستم‌گری‌های کلیسا و حکومت به نام دین به کفر و بی‌دینی روی آورده‌اند. اما تردیدی نیست که یهود به این روند دامن زد، زیرا طرح‌های آنان را در خصوص استعمار ملت‌های دیگر تحقق می‌بخشد و اینان نیز به سبب دین‌گریزی شایسته‌ی آن‌اند که مورد استعمار قرار گیرند:

﴿أُولَئِكَ كَانُوا لِنَعْمٍ بَلٍ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«اینان مانند چهارپایان و بلکه سرگشته‌ترند؛ اینان واقعاً بی‌خبرند!»

هم‌چنین فساد اخلاقی یکی از پیامدهای طبیعی خروج از منزل و «آزادی» زن به شمار می‌آید. با این وصف یهود نقش مهمی در زمینه‌ی ترویج فساد در سطحی گسترده از راه اجرای طرح‌های گوناگون برای بالابردن هزینه‌ی زندگی کاهش قدرت خرید پول، ایجاد تورم اقتصادی و ناتوانی جوانان فارغ التحصیل و جدید الاشتغال نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده داشته است.

یهود هم‌زمان برای این نوع جوانان همه‌ی ابزارهای فساد را فراهم می‌آورد، از سویی دیگر دختران جوانی که توفیق ازدواج پیدا نمی‌کنند، در دام جاذبه‌های جنسی گرفتار می‌شوند و به این ترتیب به گفته‌ی «ویل دورانت» در کتاب «لذات فلسفه» از هردو طرف فساد رخ می‌دهد! تازه اگر همه‌ی این‌ها به یهود نسبت داده شود تمامی آن‌چه ذکر شد، می‌توانست در محیط اجتماعی اروپا محدود و محصور شود و به صورت «عرف» جهانی درنیاید به شرط آن‌که الگوی اسلامی جامعه‌ی بشری را به صعود و پیشرفت تشویق و ترغیب می‌کرد، برخلاف یهود که نسل بشر را به سقوط و نابودی سوق می‌دهد.

اما در مورد ربا می‌توان گفت: واقعاً بزرگ‌ترین فاجعه‌ی اقتصادی جامعه‌ی معاصر است.

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَيْسِ﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«کسانی که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند مگر هم‌چون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی کرده باشد».

بنا به گزارش یک کارشناس آلمانی نتیجه‌ی حتمی و قطعی ربا عبارت است از: افزایش و تجمع ثروت در دست عده‌ای که پیوسته از تعداد آنان کاسته می‌شود و افزایش فقر در میان گروهی که پیوسته بر تعدادشان افزوده می‌شود! و این عمل حرام، به تنهایی برای بدبختی جامعه‌ی بشری کافی است.

اگر الگوی اسلامی رشد اقتصادی بدون ربا ادامه می‌یافت، رباخواری تا بدان حد انتشار نمی‌یافت که مردم گمان کنند فعالیت اقتصادی بدون ربا امکان‌پذیر نیست و در چنان شرایطی سود و زیان عادلانه میان مردم توزیع می‌شد، بدون آنکه که از بابت استمرار رباخواری ستمی بر آنان وارد آید:

﴿وَإِنْ تُبْتِئُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۹].

«و اگر توبه کردید، اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است؛ نه ستم می‌کنید و نه به شما ستم می‌شود».

همه‌ی موارد بالا را باید به قدرت هولناکی که یهود از طریق فعالیت‌های ربوی به دست آورده‌اند افزود. اینان در طول تاریخ با سوء استفاده از نیازهای مردم و از راه‌های حرام و نامشروع هرچه بیشتر به ثروت‌اندوزی دست زده‌اند.

آن‌چه گفته شد مهم‌ترین مصیبت‌ها و بدبختی‌هایی هستند که به علت عدم حضور امت اسلامی در صحنه‌ی جهانی دامن‌گیر جامعه‌ی بشری شده است و اگر مسلمانان در عرصه‌های جهانی حضور یابند و واقعاً به انجام رسالت و تکالیف اسلامی بپردازند و الگوی درست و راستین آن را به مردم عرضه نمایند چه تغییر آشکاری در وضعیت جامعه‌ی بشری به وجود خواهد آمد! شکی نیست وضعیت کنونی که انسان و انسانیت در سراسر جهانی زوال و سقوط قرار گرفته‌اند، به این شدت نبود. پیشرفت‌های شگفت‌آور فعلی لازمه‌اش آن بود- و می‌توانست- به جای شقاوت و بدبختی‌هایی که امروزه سراسر جهان را در بر گرفته است و آن را به زوال و نابودی تهدید می‌کند، موجبات سعادت و آرامش و استقرار بشریت را فراهم آورد.

«بررسی خسارت‌های وارده به جهان بشریت در اثر انحطاط مسلمانان» شایسته‌ی آن است که در نوشتن تاریخ دوره انحطاط امت اسلامی بیش از پیش مورد بررسی قرار گیرد تا مسلمان معاصر نسبت به مسؤولیت خود در زمینه‌ی هدایت جامعه‌ی بشری و معنای کلام خداوند به شناخت لازم دست یابد:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌رو قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

بیش از به پایان بردن سخن درباره‌ی این دوره می‌خواهیم به نکاتی که در بازنویسی تاریخ تأکید بر آن‌ها را واجب و لازم می‌شماریم و هم‌چنین درس‌هایی را که از این نکات گرفته می‌شوند و هدف حقیقی مطالعه و بررسی تاریخ به شمار می‌آیند، مورد اشاره قرار دهیم:

۱- لازم است بر مسؤولیت ناشی از کوتاهی مسلمانان در امور دین خدا تأکید شود که مسؤولیت مشترک حاکمان، دانشمندان و عموم مردم است و هیچ کس جز به اندازه‌ی به کارگیری کوششی که خداوند توانش را به وی داده است از آن رهایی نمی‌یابد؛ همین کوتاهی‌ها و کم‌کاری‌ها بود که به ضعف، عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمانان انجامید، و افزایش قدرت اروپاییان و «جبر تاریخ» مدعی پایان‌یافتن نقش و وظایف و اهداف تاریخی دین و تبدیل آن به عامل بازدارنده‌ی تحرک، تمدن و پیشرفت، موجب و علت وضعیت کنونی نیست. هم‌چنین اسلام، دین راستین خداوند تا برپایی قیامت اهدافش هرگز به پایان نخواهد رسید و نه از تاریخ و نه از هیچ تمدن و برنامه‌ی انسانی باز نخواهد ماند. و بهترین حالت آن است که اسلام را در عرصه‌ی زندگی تحقق بخشد تا بتوانند به اوج توان و برتری انسانی دست یابند.

۲- ضروری‌ست بر این نکته تأکید شود که آن‌چه در نتیجه‌ی کوتاهی در امور دین، دامن‌گیر امت اسلامی شده سنت الهی است و با کسی تعارف و رو در بایستی ندارد و این که خداوند در زمینه‌دادن قدرت دنیوی به کافران و

مسلمانان با دو نوع سنت متفاوت رفتار می‌کند، هرچند دو گروه از لحاظ ضرورت به کارگیری تلاش و کوشش برای کسب قدرت باهم مشترکند. اما تفاوت دو نوع سنت، در این نهفته است که خداوند به اندازه‌ی سعی و تلاش به کار برده شده توسط کفار به آنان پاداش می‌دهد. چرا که اجر و مزد آنان را در این جهان می‌دهد و چیزی برای آخرت آنان ذخیره نمی‌کند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم و حقی از آنان ضایع نمی‌گردد. آنان کسانی‌اند که در آخرت جز آتش دوزخ، بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود و کارهایشان پوچ و بی‌سود می‌گردد».

اما به مسلمانان حتی در صورت به کارگیری تلاش و کوشش چیزی نخواهد داد، مگر این که بر امر خداوند استقامت ورزند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جای‌گزین در زمین خواهد کرد. هم‌چنان که پیشینیان آن‌ها را جای‌گزین قبل از خود کرده است. هم‌چنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد کرد و خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند به طوری که خواهند پرستید و چیزی را به عنوان شریک برابیم قرار نخواهد داد».

سبب این امر آن است که اجر و ثواب را برای آخرت آنان ذخیره می‌کند و به این جهت مادامی که دست به نافرمانی زنند و بر آن پای بشارند، چیزی به آنان نخواهد

داد. در واقع مسلمانان را از یاری و قدرتی که به کفار می‌دهد، محروم می‌سازد تا به سوی او باز گردند و آن‌گاه پاداش دنیا و ثواب نیک آخرت را به آنان اعطا خواهد کرد. آنچه در این درس اهمیت دارد، این است که مسلمانان دریابند که سعی و کوشش آنان برای به دست آوردن ابزارهای توان‌مندی اروپا بدون بازگشت به سوی خدا چیزی عایدشان نخواهد کرد و این امر را به مدت بیش از یک قرن آزموده‌اند و به جز نتایج جزئی و سطحی دستاورد دیگری نداشته‌اند و حال و وضع آنان روز به روز بدتر شده است و مانند کف روی آب از دیگران پیروی می‌کنند! در حقیقت راه درست در ابتدا بازگشت به خدا و سپس اتخاذ اسباب و ادوات است. آن‌گاه خداوند توان از دست‌رفته را به آنان باز می‌گرداند و آن‌ها را مشمول فضل و رحمت خویش قرار می‌دهد در نتیجه به سعادت دنیا و آخرت نایل خواهند شد.

۳- باید بر این نکته تأکید شود که شکست نظامی مسلمانان از جهان غرب طی دو قرن گذشته، عامل قطعی خواری، زبونی و خودباختگی آنان در برابر خیر و شر دنیای غرب نیست، بلکه عامل تعیین‌کننده همانا شکستِ درونی ناشی از خلأ عقیدتی و روحی از اسلام حقیقی است، زیرا زمانی که مسلمانان با قلب‌های سرشار از ایمان از نظر نظامی در برابر دشمنان شکست می‌خورند، این شکست آنان را منزوی و درمانده نمی‌کند، چرا که خداوند به آنان فرمود:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹].

«و سست نشوید و اندوهگین نگردید، و شما برتر هستید؛ اگر مؤمن باشید».

لذا برتری جویی ایمانی موجب می‌شود که درماندگی و ذلت درونی و روحی از آنان دور شود و تحرک سریعی را برای تبدیل شکست به پیروزی از سر بگیرند و هرگز احساس نکنند که داشته‌های دشمنان بهتر از چیزی است که نزد آنان یافت می‌شود. چرا که اینان از پشتوانه دین خدا و برنامه‌ی ربانی برخوردارند و دشمنان، متکی به دین و برنامه‌ی جاهلی‌اند و میان جاهلیت و اسلام تفاوت از زمین تا آسمان است!

اما در جریان شکست اخیر بود که نقص و خلل بسیاری در بنیان‌های اعتقادی پدیدار شد و بدین سبب یأس و درماندگی روحی دامن‌گیر مسلمانان گردید و برای نخستین بار شیفته‌ی داشته‌های دشمنان شدند و پنداشتند که هر آنچه در دست دشمنان است، بهتر از چیزهایی است که اینان در دست دارند. این شیفتگی تنها به برتری از نظر داشتن ابزار و دانش‌ها محدود نمی‌شود؛ چرا که این حقیقتی است آشکار،

که برتری در زمینه‌ی عقاید، افکار، اخلاق، مؤسسات، نهادهای اجتماعی و نوع رفتار، احساس می‌شود و به راستی که این مصیبت و فاجعه‌ی بزرگی بود که راه تهاجم فکری را هموار ساخت و سبب شد که در یک یا نیم قرن مردم از اسلام روی بر تافته و به اروپا متمایل شوند.

یکی از نشانه‌های بارز این وضعیت این است که مسلمانان از همان اوایل دریافتند که به بعضی از ابزارهای تمدن‌ساز پیرامون خود یعنی ایران و روم نیازمندند و آن‌ها را به راحتی پذیرفتند. اما در زمینه‌ی افکار، عقاید، رفتار، تشکیلات موجود پیرامون خود، چیزی را نیاموختند. چرا که به باور آنان همه‌ی این‌ها بخشی از جاهلیت به شمار می‌آمد و وجود اسلام و برنامه‌ی ربانی کافی بود که مسلمانان را از این بابت بی‌نیاز سازد و بر همین اساس زبان یونانی [و لاتینی] را آموختند تا بتوانند علوم را فرا گیرند. اما از اخذ اساطیر و خرافه‌های یونانی خودداری کردند، زیرا آن‌ها را اسطوره‌های جاهلی و خالی از حقیقت ربانی شناخته شده به شمار می‌آوردند. اما در مرحله دوم یعنی دوره‌ی عقب‌ماندگی و انحطاط بدون استثنا همه چیز را فرا گرفتند! یکی از «اساتید ادبیات» در این خصوص می‌گوید: «کسی که اسطوره‌های یونانی را نخوانده باشد نه ادیب است و نه می‌تواند ادیب به شمار آید!» و این امر دلیلی بر عمق دامنه‌ی حقارتی‌ست که مسلمانان نسبت به غرب در خود احساس می‌کردند!

۴- لازم است به همه‌ی چهره‌هایی که در دوره انحطاط در جامعه، درخششی داشته‌اند، نگاه تازه‌ای انداخته شود تا بتوان بر حسب معیارهای اسلامی به ارزیابی شهرت و اعتبار آنان پرداخت. به یقین استعمار و تهاجم فکری به بزرگ‌نمایی مجموعه‌ای از این اشخاص پرداخته است؛ البته نه به سبب ارزش و اعتبار ذاتی آنان، بلکه به اندازه‌ی خدماتی که برای به اجرا درآوردن نقشه‌های دشمنان انجام داده‌اند. خواه این خدمت‌گزاری از روی غفلت و بی‌خبری صورت گرفته باشد خواه آگاهانه و به انگیزه‌ی نوکری و مزدوری بیگانه باشد.

واقعیت نشان می‌دهد کسی که از روی ناآگاهی خود را در خدمت دشمن قرار می‌دهد، مانند فردی‌ست که آگاهانه در برابر دست‌مزد به چنین کاری می‌پردازد، ولی از لحاظ نیت درونی باهم متفاوتند: اولی به گمان خود به اسلام و مسلمانان خدمت می‌کند و دیگری به خوبی نسبت به وظیفه‌ی خود آشناست و ارباب را می‌شناسد در ازای خدمت از او دست‌مزد و پاداش می‌گیرد و ضرورتی هم ندارد که پاداش فقط

جنبه‌ی مالی داشته باشد، بلکه ممکن است از بابت خدمت‌گزاری خود به مقام ریاست، شهرت، ارضای خواسته‌ها و امیال پست نفسانی دست یابد.

با مرور اسامی چهره‌هایی که در دوره‌ی فوق به‌گونه‌ای وسیع در جهان اسلام درخششی داشته‌اند، تنها شمار اندکی را سزاوار مقام منزلت و شهرت می‌یابیم و بیشتر آنان دست پرورده‌ی اتحاد صلیبی - صهیونی بوده‌اند تا بتوانند با انجام وظایف معینی به خدمت اهداف پلید آنان درآیند. هم‌چنین درمی‌یابیم که استعمارگران صلیبی - صهیونی به خاطر امتیازات خاص این چهره‌ها از لحاظ هوش، ذکاوت، قدرت سخنوری و هم‌چنین خباثت، حلیه‌گری و فرومایگی، آنان را برگزیده و پس از آن که آن‌ها را با شستشوی مغزی، ترسیم خطوط و ارائه‌ی راه‌کارهای لازم برای خدمت به اجرای نقشه‌های خود مهیا ساختند، با کمک دستگاه‌های تبلیغاتی به ویژه روزنامه‌ها هاله‌ای از عظمت را در اطرافشان به وجود آوردند تا انظار و اذهان توده‌ی مردم را متوجه آنان سازند. در میان این چهره‌ها، سیاست‌مداران، متفکران، ادبا، شعرا و هم‌چنین «هنرمندانی» به چشم می‌خورند که توده‌ها را سرگرم و از توجه به مسائل جدی و با اهمیت باز می‌دارند.

با چنین معیاری به سنجش این شخصیت‌ها می‌پردازیم: رفاعة طهطاوی، محمد عبده، جمال الدین افغانی، سعد زغلول، قاسم امین، لطفی سید، طه حسین و ده‌ها چهره‌ی دیگر. و به رغم تفاوت جایگاه اینان از ناآگاهی و غفلت تا مزدوری و ضعف شخصیت به عنوان صفت مشترک در همه‌ی اینان دیده می‌شود. چهره‌هایی به مراتب ضعیف‌تر و زبون‌تر از آنچه دستگاه‌های تبلیغاتی گمراه‌کننده به بزرگ‌نمایی آنها پرداخته‌اند. آری! اینان ذاتاً در مقابل غرب، احساس حقارت، کمبود و خواری می‌کردند و به راستی اگر شخصیت آنان دارای چنان عظمتی بود که دستگاه‌های تبلیغاتی ترسیم می‌کردند، در برابر روند [غرب‌زدگی] موضع دیگری در پیش می‌گرفتند و جهت‌گیریشان به سوی اسلام ناب می‌بود و کوششی برای سازش میان اسلام و «تمدن غرب» که هدف نهایی آن تثبیت ارزش‌های غربی و اطاعت مسلمانان از جهان غرب است. به عمل نمی‌آوردند!

اما در ارتباط با قهرمانی‌های دروغین^(۱) فرماندهان نظامی جهان معاصر اسلام هرچه گویی پروایی نیست!

بالاخره لازم است بر این حقیقت مهم تأکید شود که علاج آن چه در دوره انحطاط دامن گیر امت اسلامی شده است، در یوزگی و گدایی از سفره‌های رنگین دنیای غرب و تدوین قوانین و ترویج افکار وارداتی نیست. آری! علم و تکنولوژی را می‌توان وارد نمود و مانعی هم ندارد- البته با دوری از روح بی‌دینی که همراه با علم و فناوری در غرب تبلیغ و اعمال می‌شود- اما افکار و مؤسسات اجتماعی و قوانین جزایی از عقیده و شریعت گرفته می‌شود؛ و انسان حق ندارد آن‌ها را از غیر خدا دریافت کند:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

[المائدة: ۵۰].

«آیا حکم [قوانین و داوری دوران] جاهلیت را می‌خواهند؟ برای افراد پرهیزگار چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند؟»

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیامبرش داوری کرده باشند، اختیاری از خود ندارند.»

به راستی قضیه بسیار مهم است و برخلاف تصور شکست‌خوردگان و خودباختگان در برابر غرب مسأله‌ی «تبادل فرهنگی (!)» نیست، بلکه مسأله، مسأله‌ی کفر و ایمان است؛ یا مسلمان هستیم و قوانین و برنامه‌های خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ می‌گیریم و یا در غیر این صورت از دین خدا خارج شده‌ایم!

اگر بر این معانی و نکات تأکید کنیم، بی‌تردید از دوره انحطاط و واپسروی پند گرفته‌ایم و چنین درسی توشه‌ی راهمان خواهد بود.

بیداری اسلامی

جنبش بیداری اسلامی تقدیر الهی است و در برابر همه‌ی کوشش‌هایی که دشمنان به قصد نابودی اسلام به کار می‌برند، پیروز خواهد شد:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۖ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۲۱].

«خداوند بر کار خود چیره و مسلط است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

برنامه‌ریزان اتحاد صلیبی - صهیونی و مأموران و مجریان آنان بر این گمان بودند که هجمه‌ی دقیق، منظم و حساب‌شده‌ی اخیر آنان آخرین ضربه‌ی کشنده‌ای خواهد بود که نفْس‌های پایانی اسلام را گرفته و برای همیشه آنان را از دست دشمنی که قرن‌های طولانی با او در ستیز بوده‌اند، آسوده خواهد ساخت. ناگهان جنبشی که بازگشتِ دوباره اسلام را به صحنه نوید (یا از نقطه نظر آنان هشدار) می‌دهد، همه را غافل‌گیر کرد:

﴿وَمَكْرُؤًا مَّكْرًا وَمَكْرَنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [النمل: ۵۰].

«ایشان نقشه‌ی مهمی کشیدند و ما هم نقشه‌ی مهمی کشیدیم، در حالی که ایشان خبر نداشتند.»

چه چیزی روی داد که پس از خوابی که بیش از دو قرن به درازا کشید، جنبش بیداری رخ داد؟

به نظر ما این امر هیچ جای شگفتی نیست و اسلام قلب تپنده‌ی امت به شمار می‌آید و اگر امت به قلب طبیعی خود بازگردند، مایه‌ی تعجب نیست، بلکه شگفتی آن است که از قلب طبیعی دست بردارد و در عوض این‌که، برای بیماری‌های قلبی خود راه معالجه بی‌ماید تا سلامتی را به قلب طبیعی خدادادی باز گرداند و به زندگی عادی ادامه دهد، بکوشد با قلب مصنوعی که به سرعت از کار می‌افتد، زنده بماند:

﴿فَظَرَّتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰].

«این سرشتی‌ست که خداوند مردمان را بر آن سرشته است و نباید سرشت خود را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

ولی شگفتی دشمنان به حد دهشت و سراسیمگی رسیده و پس از آن خصومت‌های درونیشان به اوج خود می‌رسد و خویشان را برای یورش جدید آماده می‌کنند.

آنان شگفت‌زده می‌شوند، چرا که اگر تقدیر غالب و برتر الهی بر بقا و ادامه حیات اسلام تا روز قیامت جاری نشده بود. نقشه‌ها، توطئه‌ها و کوشش‌های دشمنان عملاً برای زدودن بازمانده‌های اسلام از قلب‌های مردم کفایت می‌کرد:

«لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين في الأرض إلى يوم القيامة»^(۱).

«گروهی از امت من هم‌چنان تا روز قیامت در جهان پیروز خواهند بود».

به عنوان نمونه به شرح بخشی از نقشه‌های شیطانی آنان، یعنی مقدمه‌چینی برای تأسیس دولت اسرائیل می‌پردازیم:

در سال ۱۸۹۷ م کنگره‌ی جهانی صهیونیسم به ریاست [تئودور] هرتزل، در شهر بال سوئیس تشکیل شد و لزوم تأسیس دولت یهود را در مدت ۵۰ سال تصویب کرد. ببینیم در این ۵۰ سال به چه کارهایی دست زده‌اند؟

ابتدا نزد سلطان عبدالحمید عثمانی رفتند و پیشنهادی به او عرضه داشتند که به سادگی می‌توانست هر فرمانروای بی‌اعتقادی را بفریبد تا تقاضای آنان در خصوص اعطای بخشی از سرزمین فلسطین برای تأسیس وطن ملی یهود را بپذیرد. به خود او رشوه‌ای بالغ بر ۵۰ میلیون لیره طلا که ارزش آن چندین برابر ارزش فعلی بود، پیشنهاد کردند که مالک چنین مبلغی در شمار یکی از ثروتمندترین افراد آن دوره قرار می‌گرفت. هم‌چنین نیز پیشنهاد کردند که با میانجی‌گری از دولت‌های روسیه، فرانسه و انگلیس بخواهند از تحریک اقلیت‌های موجود در سرزمین عثمانی دست بردارند. این اعمال تحریک‌آمیز همواره دولت عثمانی را به شدت به زحمت انداخته بود، به گونه‌ای که هر جا موفق می‌شد آشوبی را سرکوب کند، در نقطه‌ای دیگر آشوب تازه‌ای برپا می‌شد تا دولت عثمانی روی استقرار و آرامش به خود نبیند و نفسی تازه نکند. وام‌های بلند مدتی را نیز برای دمیدن جان تازه‌ای به اقتصاد ورکشسته‌ی دولت عثمانی به وی عرضه داشتند^(۲).

۱- روایت از: احمد و ابوداود و ابن ماجه.

۲- اقتصاد عثمانی به سبب فساد مالی سلاطین اخیر در شرف سقوط قرار گرفته بود؛ برای مثال نگاه کنید به قصر «ضولمة بهجة» سلطان عبدالمجید که در ادوات، تأسیسات و تزیینات آن چند

اما سلطان مسلمان ضمن رد همه‌ی این پیشنهادهای وسوسه‌انگیز خطاب به آنان چنین گفت: «این سرزمین متعلق به من نیست، سرزمین مسلمانان است و آن را با خون خود آبیاری کرده‌اند و در هر وجب آن شهیدی خفته است و نمی‌توانم حتی از یک وجب آن دست بردارم!»^(۱)

از آن هنگام تصمیم گرفتند که سلطان عبدالحمید را بر کنار کنند و عملاً این کار را انجام دادند و حزب «اتحاد و ترقی» را به صحنه آوردند که بیشتر اعضای آن را یهودیان به ظاهر مسلمان تشکیل می‌دادند تا اداره‌ی حکومت را در دست گیرند و برای براندازی خلافت برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی کنند.

سپس با در دست داشتن دسته‌های گاز انبری که از دو سو اسلام را در بر گرفته بود، مقدمات برافروختن آتش جنگ جهانی اول را با هدف نابودی کامل دولت عثمانی فراهم آوردند. از جانب ترکان با به راه‌انداختن نعره‌های قومی ترکی و دعوت به پایان ترکیسم^(۲) حکومت ترکان را واداشتند تا اعراب را تحت انواع فشار و آزار و سرکوبی قرار دهند.

از جانب اعراب لورنس^(۳) [جاسوس معروف] را به قصد برپایی [به اصطلاح] «انقلاب بزرگی عربی» بر ضد خلافت و هموار ساختن راه‌های تجزیه و از هم‌پاشیدن بیش از پیش دولت عثمانی نزد اعراب فرستادند و در این راستا با فریفتن شریف حسین، از طریق وعده‌های رنگارنگ، او را به اعلان رسمی شورش و قطع و تخریب راه آهن استانبول - مدینه وادار کردند. شایان ذکر است این خط آهن یکی از دستاوردهای بزرگ سلطان عبدالحمید بود و طراحان و توطئه‌گران اتحاد صلیبی - صهیونی را به شدت خشمگین کرده و خار چشم آنان شده بود. با قطع این راه ارتباطی و امدادسانی

تن طلای خالص به کار رفته بود! و سلطان عبدالحمید در دوران سلطنت خود همه‌ی دیون دولت را بدون استفاده از وام، باز پرداخت نمود و شخصاً برای مشارکت در این امر کار می‌کرد.

۱- رد پیشنهاد تأسیس وطن ملی یهود در فلسطین توسط سلطان عبدالحمید یکی از علل اساسی خصومت آنان بر ضد او بود و به نحوی بی‌سابقه به زشت‌نمایی و تخریب شخصیت و آوازه‌ی وی پرداختند! و دریغ که تاریخ‌نگاران ما در نوشته‌های خود از منابع و مراجع آنان استفاده می‌کنند. به جز عده‌ای اندک که مورد رحمت خدا قرار گیرند!

۲- پایان ترکیسم Pan Turkism (مترجم).

۳- پیش‌تر در پاورقی به این دو چهره‌ی جاسوسی و نظامی انگلیسی اشاره رفته است. (مترجم)

مهم نظامی، هزاران نفر از سپاهیان عثمانی در سرزمین‌های عربی به محاصره‌ی متفقین غربی درآمدند و وحشیانه قتل عام شدند. هم‌زمان «سپاهیان عرب» به فرماندهی [ژنرال] آل‌نبی به قصد نابودی کامل دولت عثمانی به حرکت درآمدند. آل‌نبی در این خصوص می‌گوید: «بدون کمک و یاری سپاهیان عرب نمی‌توانستیم عثمانی را شکست دهیم!» سپاهیان که اتحاد صلیبی - صهیونی را در امر اشغال قدس یاری دادند و عطش شدید درونی آل‌نبی [و اسلافش] را سیراب کردند به طوری که [با اشغال بیت المقدس و راندن سربازان عثمانی از خوشحالی] گفت: «جنگ‌های صلیبی هم اکنون پایان یافت»^(۱)!

سپس آن‌چه از دولت عثمانی باقی مانده بود و به گفته‌ی خود آنان «میراث مرد بیمار» اروپا را میان انگلیس و فرانسه - دو هم پیمان یهودیان - تقسیم کردند و در سرزمینی یکپارچه و دارای امت و دولتی یکپارچه دولت‌هایی ضعیف، دست نشانده و متنازع، تأسیس کردند که در رأس هر یک از آن‌ها مردی قرار گرفته بود که دید طمع به مُلک برادر خود می‌دوخت و بر ضد وی از اتحاد صلیبی - صهیونی کمک می‌خواست.

بدین ترتیب فلسطین نیز عملاً تحت قیومیت بریتانیا قرار داده شد تا در اجرای مفاد اعلامیه‌ی معروف «بالفور»^(۲) وزیر خارجه‌ی یهودی وقت بریتانیا و تحت نظر و سرپرستی «ساموئل هوار» نماینده‌ی عالی رتبه‌ی یهودی انگلستان، این سرزمین را برای تأسیس دولت اسرائیل آماده کند.

۱- جنگ‌های صلیبی با اشغال قدس توسط آل‌نبی در سال ۱۹۱۷ م به پایان نرسیده است و مادامی که اسلام در جهان موجود باشد، هرگز هم به پایان نخواهد رسید، زیرا خداوند بزرگ چنین مقرر فرموده است: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۷]. «پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیین‌تان برگردانند».

اما سخن آل‌نبی بر میزان خصومت قلبی صلیبی‌ها و احساس آرامش درونی او به واسطه‌ی اشغال قدس دلالت دارد.

۲- Arthur James Balfour در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ م طی اعلامیه‌ی معروف خود به نام دولت متبوع خویش اعلام کرد: یهودیان می‌توانند در فلسطین برای خود دولتی تأسیس کنند. (مترجم)

در این میان «رهبران» وطنی با برافراشتن پرچم ملی‌گرایی وظیفه‌ی خود را در برگرداندن مردم از اسلام به نحو احسن انجام دادند و نویسندگان و «روشن‌فکران» نگاه و نظر مسلمانان را از اسلام دور و متوجه جهان غرب کردند و به جای جامعه‌ی خویش از مشکلات اروپا و راه‌حل‌های اروپایی سخن گفتند^(۱) و درباره‌ی تفکر، فرهنگ، تمدن، پیشرفت و ارزش‌های جهان غرب تا توانستند گوش و ذهن مسلمانان را پر کردند و نیز در خصوص زن از بندرسته و لگام‌گسیخته‌ی اروپایی داد سخن دادند، به امید این که بتوانند «زن شرقی» را هم مانند او عملاً از طریق دعوت به رهایی از قید دین و اخلاق رها کنند!

مطبوعات، سینما و سپس رادیو (تلویزیون هنوز وارد صحنه نگردیده بود) و نیز تصاویر برهنه و سواحل و پلاژهای پر از مردان و زنان عریان مسؤولیت از بین بردن هرآنچه احتمالاً از حیث اهتمام و توجه به مسائل مهم و جدی در درون جوانان باقی مانده باشد، به عهده گرفتند. این‌ها همه دست به دست هم دادند تا جوانان مسلمان را به شکل افرادی سست، بی‌اراده، پوچ، بی‌هدف، سطحی‌نگر و دنباله‌رو ظواهر بی‌محتوا درآورند.

سپس آن‌گاه که در سال ۱۹۴۷ م - دقیقاً ۵۰ سال بعد از اجلاس کنگره صهیونیست‌ها در سوئیس - زمان دقیق فرا رسید، خون و روح نظامی صهیونیسم که تسلیحات و تدارکات و آموزش آن به عهده‌ی انگلیس و فرانسه یعنی دوستان قسم‌خورده‌ی یهود قرار گرفته بود، به حرکت درآمد و پس از انجام وظایف محوله در خط مستقیم مورد توافق قبلی «رهبران» منطقه ایستاد و... و اسرائیل در سرزمین اسلامی متولد شد!

آری! آیا واقعاً توطئه‌ای می‌تواند دقیق‌تر، پلیدتر و همه‌جانبه‌تر از این وجود داشته باشد؟! و با وجود همه‌ی این‌ها مسلمانان بیدار می‌شوند.

ما به مسأله‌ی بیداری اسلامی اهمیت بسیاری می‌دهیم و به دلایلی چند نویسندگان و پژوهندگان را فرا می‌خوانیم که هنگام بازنویسی تاریخ فصل مهمی را به این امر اختصاص دهند:

۱- یعنی کنار زدن دین و جایگزین ساختن سکولاریسم و بی‌دینی به جای آن.

۱- به سبب دلالت مهم این مسأله بر درستی این نکته که اسلام برخلاف تصور عده‌ای به پایان راه خود نرسیده است!

خیلی‌ها گمان می‌کردند که اسلام پس از دوره خلفای راشدین به انتهای راه رسیده است! و ما در بخش‌های آغازین کتاب گمان آنان را به کلی باطل و بی‌پایه اعلام کردیم و توضیح دادیم که نهضت گسترش اسلام در جهان و پذیرش آن از سوی قاطبه‌ی ملت‌های گوناگون به تنهایی برای اثبات این قضیه کفایت می‌کند که بعد از کشته‌شدن عثمان و نزاع میان امام علی و معاویه و باز ایستادن سیرِ صعودی، اسلام به پایان راه نرسیده و بالندگی، فعالیت، توان‌مندی و قدرت پیشروی خود را در جهان نه در قالب نظری و شعاری، بلکه در جهان واقعیت و به صورت نیروی محرکه‌ی امت هم‌چنان حفظ کرده است.

عده‌ای گمان می‌کردند با سقوط دولت عربی بنی‌امیه و پایان دوره بنی‌عباس اسلام به پایان راه رسیده است و بالاخره تصور بعضی‌ها این بود که با فروپاشی خلافت عثمانی قطعاً کار اسلام تمام شده و به تاریخ پیوسته است و اینان بیش از سایرین به راستی گمان خود اطمینان داشتند، زیرا همه‌ی دلایل و نشانه‌های پایان کار را در برابر خود می‌دیدند. دیگر از موجودیت سیاسی، فکری، اخلاقی و حتی عادت‌ی و سنتی اسلام چیزی باقی نمانده بود. موجودیتی سنتی که به رغم سرایت بیماری‌های مرگ‌آور در همه‌ی جوانب حیات امت اسلامی توانسته بود طی دو قرن آخر حکومت عثمانی آن را سر پا نگهدارد.

اما همه‌ی این گمان‌ها نادرست بود. هیچ کدام از بحران‌های شدید و از جمله بحران اخیر با این که اسلام را تا آستانه‌ی نابودی به پیش برد، نتوانست آن را از پای درآورد؛ زیرا تقدیر برتر الهی این بود که این دین تا روز قیامت در جهان باقی بماند و خداوند هر چه را مقدر سازد، اسبابش را نیز تدارک می‌بیند:

﴿إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق: ۳].

«خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد، بدان دسترسی پیدا

می‌کند؛ خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای قرار داده است.»

اسبایی که خداوند به دنبال بحران حاد اخیر، برای ماندگاری اسلام فراهم آورده است، همان حرکت بیداری اسلامی است و به حقیقت که گام اصلی و اساسی این جنبش در شبه جزیره عربستان و توسط شیخ محمد بن عبدالوهاب برداشته شد و اگر

تقدیر الهی بر این بود که امت در پی این جنبش از خواب غفلت بیدار شود، مسیر تاریخ را تغییر می‌داد. اما امت اسلامی در آن هنگام استعداد و آمادگی آن را نداشت که بیدار شود! چرا که در خوابی عمیق فرو رفته بود و فریاد رسای شیخ محمد را کابوسی آزار دهنده می‌پنداشت و بی‌درنگ تظاهر به ناشنوایی کرد و چشمانش را فرو بست و دوباره به خواب گران فرو رفت!

میان افکار و حرکت شیخ محمد و امت خواب‌آلود حداقل در مورد دو مسأله برخورد و مناقشه درگرفت: مسأله‌ی تصوف و مسائل پیرامون آن از قبیل پرستش قبور و اولیا و مشایخ و خرافه‌پرستی و مسأله‌ی توسل به رسول خدا ﷺ و دیگر شخصیت‌های بزرگ مسلمان که از دنیا رفته بودند، در حالی که هر دو قضیه نزد عامه‌ی مردم جزو امور قطعی غیر قابل بحث و جدال دینی به شمار می‌آمدند. بر همین اساس میان فراخوان شیخ محمد برای تصحیح عقیده و آنچه مردم آن دوره عقیده‌ی راستین می‌پنداشتند، کار به نزاع و مشاجره کشید! سپس شرایطی سیاسی پدید آمد که مدت‌ها به استمرار انحراف در جامعه انجامید.

افرادی با این ادعا که نهضت شیخ نه جنبشی اصلاح‌گرانه و در راستای رهایی امت از گمراهی و بازگشت به اسلام راستین، بلکه نوعی نافرمانی سیاسی است، سلطان [عثمانی] را به واکنش در برابر آن برمی‌انگیختند. نویسندگان بر آن است هرچند این امر مستلزم تحقیق تاریخی است و نگارنده در حال حاضر ابزار این کار را در دست ندارد - که اتحاد صلیبی - صهیونی در زمینه‌ی برافروختن آتش خشم سلطان بر ضد جنبش مزبور نقش فراوانی داشته است، زیرا محمد علی، فرمان‌روای دست‌نشانده‌ی فرانسه در مصر، آمادگی خویش را برای سرکوبی کامل نهضت توحیدی شیخ محمد در شبه جزیره‌ی عربستان اعلام داشت و سلطان عثمانی نیز عملاً او را به این امر گمارد^(۱). لازم به ذکر است که محمد علی، سلطان عثمانی را دوست نداشت و از این رو با سپاهی که تعلیمات و تسلیحات آن را دولت فرانسه عهده‌دار شده بود، با سلطان وارد

۱- محمد علی و نقش وی در جنگ با اسلام موضوعی بسیار مهم است و به حد کافی مورد تحقیق قرار نگرفته است. انتظار می‌رود که پژوهشگران مسلمان به این موضوع توجه کنند تا بتوانند با استفاده از مستندات علمی به روشن‌گری نقش مزبور بپردازند.

جنگ شد و حتی در یکی از این نبردها در آستانه‌ی پیروزی بر سلطان قرار گرفت^(۱). نامبرده طرفدار اسلام هم نبود و هم او بود که جریان غرب‌زدگی^(۲) را با خواست و کمک دولت فرانسه در مصر بنیان نهاد! لذا به گمان نویسنده فرانسه که از زمان سلطنت سلیمان قانونی نزد سلاطین عثمانی شأن و منزلت ویژه‌ای داشته است، سلطان را واداشت که از محمد علی و فرزندانش برای شکست و نابودی جنبشی که می‌خواست مسلمانان غفلت‌زده را بیدار کند، بهره‌گیرد. این در حالی بود که اتحاد صلیبی - صهیونی از هر جهت خود را برای کشتار آنان آماده می‌ساخت.

مسئله هرچه بود مدت‌ها چنین تصور می‌شد که نهضت در گهواره خفه شده و دامنه‌های آن به مرزهای جغرافیایی شبه جزیره‌ی عربستان محدود گردیده است این امر نیز جزو سلسله اوهامی به شمار می‌آید که آهنگ مرگ می‌زد و از مژده‌های زندگی روی برمی‌گرداند! اما در واقع نهضت شیخ محمد در نهان به زندگی ادامه می‌داد تا این که تقدیر الهی فرصت مناسب را فراهم آورد تا در راستای آگاه‌سازی مسلمانان شاخه‌های خود را بگستراند و به شکل نهضت بیداری اسلامی معاصر در سراسر جهان اسلام انتشار دهد. قبل از هر چیز و به خاطر این که وجود نهضت بیداری دلالت بر این دارد که اسلام کارش تمام نشده و هم‌چنان خون در رگ‌هایش جاری است، با اصرار می‌گوییم، در بازنویسی تاریخ، اختصاص فصلی ویژه بدان امری لازم و واجب است و به یقین به جز امت اسلامی در سرنوشت هیچ قومی نیامده است که پس از آن همه گرفتاری‌ها و آسیب‌ها هم‌چنان به زندگی خود ادامه دهد و این امر اساساً به طبیعت و سرشت دین اسلام مربوط می‌شود که به راستی دین فطرت است و خداوند اصول آن را حفظ و مقرر کرده است که به مدت چند قرن به صورت عینی و عملی در جهان واقع

۱- بریتانیا برای توقف تهاجم محمد علی و امضای قرار داد (کوتاهیه) که به موجب آن محمد علی متعهد شد که به قدرت خلافت تجاوز نکند و در مقابل فرمانروایی مصر، همراه با ولایت اسمی سلطان به او و بازماندگانش سپرده شود، میانجی‌گری کرد. لازم به ذکر است که دخالت بریتانیا به قصد حمایت از سلطان یا خلافت در برابر تجاوز صورت نمی‌گرفت! در واقع در آن زمان خود را برای تسلط بر منطقه آماده نساخته بود و بیم آن داشت که فرانسه همه‌ی غنایم را به تنهایی در دست گیرد! لذا فروپاشی دولت عثمانی را تا زمان کسب آمادگی لازم به تعویق انداخت! پس از فراهم‌شدن شرایط متفقین در زمینه نابودی کامل خلافت، در جنگ جهانی اول به توافق دست یافتند و [در جنگل وحوش] بریتانیا سهم شیر را به خود اختصاص داد.

۲- غرب‌زدگی در برابر «تغریب» به کار رفته است، هر چند معنای لفظی دقیق آن نیست. (مترجم)

تحقق پذیرد و در مجموع به صورت اندوخته‌ای زنده و پویا در دسترس همه‌ی آنانی قرار گیرد که خداوند دل‌هایشان را بر روی حق گشوده است. نهضت بیداری اسلامی شعله‌ی کوچک و کم فروغی محسوب می‌شود که به موقع مشتعل و پر فروغ می‌گردد و برای تحقق عملی و واقعی اسلام به حرکت درمی‌آید! و این دلالت و نشانه خود به تنهایی شایسته‌ی آن است که دیدگان را به سوی خود جلب کند. هم‌چنین به خاطر دلالت تاریخی نهضت بیداری اسلامی لزوماً باید فصلی ویژه بدان اختصاص داده شود. آری! نهضت زمانی پدید آمد که از یک سو اتحاد صلیبی - صهیونی همه‌ی سعی و تلاش خود را برای نابودی کامل اسلام به کار گرفته بود و از دیگر سو هم‌زمان شرایطی رخ داد که جاهلیت معاصر در آستانه‌ی فروپاشی و نابودی قرار داشت.

برای هرکدام از این دو امر دلیل تاریخی خاصی وجود دارد:

درباره‌ی امر نخست دلیلش این است که خداوند چنین مقدر کرده است که اسلام باقی و برقرار بماند و اگر تقدیر خداوند - و نه خواست انسان - بر این بود که اسلام نابود گردد، ترفند اخیر اتحاد صلیبی - صهیونی به عنوان آخرین ضربه‌ی کشنده کافی بود.

قطعاً نیرنگ صلیبی - صهیونی سخت و ضربه‌ای کاری بود و در عین حال مسلمانان در نهایت ضعف و ناتوانی به سر می‌بردند. چرا که در بالاترین نقطه‌ی انحراف از حقیقت اسلامی قرار گرفته بودند و چنین شرایطی برای شکست و نابودی اسلام فرصتی بسیار مساعد و مناسب بود. آری! توطئه‌گران نقشه‌های خود را به دقت طرح‌ریزی و با دقت بیشتر و به دور از هراس مداخله‌ی هر قدرت زمینی آن‌ها را به مرحله‌ی اجرا درمی‌آوردند.

نقطه‌ی اوج همه‌ی این برنامه‌ها و توطئه‌ها به کار گماردن «آتاترک» همراه با اعطای سخاوتمندانه‌ی عناوین قهرمانی‌های دروغین به او بود تا بتواند نظام دیرپای خلافت را براندازد و شرارت‌های خود را در قالب اصلاحات و نجات مملکت به انجام رساند. آن‌ها قبلاً هم سعی کافی مبذول داشته بودند تا از طریق تهاجم فکری و رواج غرب‌زدگی مصر را از مسیر اسلامی خود خارج سازند. اما خداوند توانا تقدیرش جز این بود! زیرا همین کاری که به قصد شکست و نابودی اسلام صورت گرفته بود، موجب شد که حسن البنا نهضت تاریخی خویش را بر پا نماید! ایشان با خود گفته بود: حال که نظام خلافت از بین رفته است، چرا برای برقراری مجدد آن کوشش نکنیم؟! و به

خاطر همین هدف، تشکیلاتی را سازمان‌دهی کرد که دامنه‌های آن بیشتر نقاط جهان اسلام را در بر گرفت:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ۝ وَأَكِيدُ كَيْدًا ۝ فَمَهْلِكُ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ رُؤِيدًا ۝﴾

[الطارق: ۱۵-۱۷].

«آنان پیوسته به نیرنگ می‌پردازند و نقشه می‌کشند و من هم همیشه نیرنگ می‌زنم و نقشه می‌ریزم، پس به کافران مهلت بده! بدیشان مختصر مهلتی بده!»^۱

پس از آن چنان‌چه تقدیر الهی بر این می‌بود که اسلام کارش به آخر رسد، آن‌چه اتحاد صلیبی - صهیونی برای پیروزی بر جنبش بیداری اسلامی به دست مزدوران خود انجام دادند، می‌توانست اسلام را به کلی نابود کند. پس از آن‌که نقشه‌ی تأسیس دولت یهودی در سرزمین اسلامی با موفقیت به اجرا درآمد،^(۱) و نمایش قدرت نظامی با استقرار در خط مستقیم مورد توافق قبلی پایان یافت. حضور ناگهانی فداییان وابسته به جنبش «اخوان المسلمین» در جنگ فلسطین، همه را غافل‌گیر و آشفته ساخت. یهودیان به محض وقوع درگیری در بعضی از صحنه‌های نبرد، دریافتند که با نیرویی غیر از آن‌چه به موجب توافق قبلی قرار بود به جنگ آنان بیاید، روبرو هستند! چرا که بانگ «الله اکبر و لله الحمد» آنان را به شدت به هراس انداخت و با ترک سلاح و ساز و برگ خود گریختند تا بتوانند جانشان را نجات دهند!

همان وقت مقرر شد که به خاطر تأسیس و استقرار اسرائیل - صرف نظر از فزون‌خواهی‌های آینده‌اش - نابودی این گروه از اخوان المسلمین امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. درست به خاطر رسیدن به این هدف کودتاهای نظامی را یکی پس از دیگری در منطقه به راه انداختند تا حکام دست‌نشانده، با پیروی از کمال آتاترک پیشوای بزرگ کفر و سرسپردگی به محافل صلیبی - صهیونی که بیشتر او را به قدرت

۱- یکی از خباثت‌های نیرنگ غربی‌ها آن است که منطقه‌ای را که اسرائیل در آن ایجاد شده و یا اسرائیل در راستای رسیدن به هدف خود یعنی اسرائیل بزرگ قصد توسعه‌طلبی آن را در سر می‌پروراند، «خاورمیانه» می‌نامند تا بتوانند صیغه‌ی اسلامی - عربی آن را از بین ببرند، زیرا اگر وضعیت اسلامی و حتی عربی خود را حفظ کند، دیگر اسرائیل جایی در آن نخواهد داشت. اما اگر به منطقه‌ای صرفاً جغرافیایی تبدیل شود، هرکس تکانی به خود بدهد، می‌تواند در آن‌جا مکانی برای خود بیابد!

نشانه بودند، بتوانند سیطره‌ی خویش را بر سرزمین‌های اسلامی استحکام بخشند و اسلام را در منطقه نابود سازند.

دولت‌های برآمده از کودتاهای نظامی در سایه‌ی قهرمان پروری‌های ساختگی و دروغین دست به آزار، شکنجه، قتل و آواره کردن مسلمانان زدند. این رفتارها چنان وحشیانه زشت و بی سابقه بود که تاریخ قرن‌ها پیش نظیر آن‌ها را فقط در دادگاه‌های تفتیش عقاید اندلس برای نابودی کامل اسلام به خود دیده بود. از این رو ثبت و شرح کامل این ماجراها و زشتی‌های آن‌ها از وظایف اصلی تاریخ‌نویسان مسلمان به شمار می‌آید^(۱).

اگر تقدیر الهی چنین بود که نهضت بیداری اسلامی نابود شود، به طور یقین چنین شکنجه‌های وحشیانه‌ای می‌توانست به آسانی طومار آن را درهم پیچد. چرا که شدت و سختی این رفتارهای ضد انسانی بسیار فراتر از توان و تحمل بشر است^(۲). ولی آن چه در عمل اتفاق افتاد، این بود که هر بار در پی کشتار مسلمانان موج تازه‌ای از جوانان مؤمن به حرکت درآمد و با پشت سر گذاشتن موانع و با علم قبلی به این که چه می‌خواهند و در معرض چه خطراتی از آزار و کشتار و آوارگی قرار می‌گیرند، خود را از هر جهت برای دفاع از اسلام آماده و مهیا می‌سازند و سنت الهی این چنین است. در حالی که ستم‌گران و گردن‌کشان همواره از آن غافل‌اند و به وسوسه‌ی شیطان به اعمال خبیث، پلید و ضد بشری دست می‌زنند:

﴿قَاتِلْ أَصْحَابَ الْأُخْدُودِ ۝ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ۝ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا فُعُودٌ ۝ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ۝ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۝ ۸﴾
 ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ ۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ

۱- یاران و مجریان کودتاهای نظامی به سبب وجود خصلت‌های ویژه‌ای از جمله: جنون خودبزرگ‌بینی و سنگ‌دلی و نفرت از اسلام برگزیده می‌شدند و هرگاه فردی چنین صفت‌هایی را به وفور در خود می‌دید، به اذیت و آزار بی‌رحمانه‌ی مسلمانان دست می‌زد و راه تحقق اهداف اتحاد صلیبی - صهیونی را هموارتر می‌ساخت.

۲- «جهان آزاد» به کارگیری شکنجه‌های وحشیانه بر ضد مسلمانان را می‌بیند و می‌شنود و دم بر نمی‌آورد. در حالی که اگر به یک مسیحی یا یهودی یا بت‌پرستی آزاری برسد دنیا و «کمیت‌های حقوق بشر» به هیجان درمی‌آیند!

وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَوَلَّهُمْ عَذَابٌ أَلْحَرِيقِ ﴿١١﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١٢﴾
[البروج: ۴-۱۱].

«نفرین بر صاحبان گودال باد! گودال پر از آتش دارای هیزم و شعله‌های فراوان. وقتی آنان بر کناره‌ی گودال آتش نشسته بودند و ایشان عذابی را تماشا می‌کردند که بر سر مؤمنان می‌آوردند. شکنجه‌گران هیچ ایرادی، عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند، جز این که ایشان به خداوند قادر چیره و شایسته‌ی هرگونه ستایشی ایمان داشتند! خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمان‌ها و زمین از آن اوست و بر هر چیزی حاضر و ناظر است. بی‌گمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند تا از دین الهی برگردند و سپس توبه نمی‌کنند و از کرده‌ی خویش پشیمان نمی‌شوند، قطعاً عذاب دوزخ دامن‌گیر ایشان خواهد شد و همچنین عذاب آتش سوزان بهره‌ی آنان خواهد بود. قطعاً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شک باغ‌های بهشت از آن‌ها است که از زیر آن‌ها رودها روان است و این است رستگاری و کامیابی بزرگ».

مسأله میان مؤمنان و دشمنان دین تا ابد این چنین خواهد بود.

دلایل روشن تاریخی نشان می‌دهند که هر نوع آسیبی که از جانب مجرمان و گناه‌کاران به نهضت بیداری وارد شده باشد، نوعاً امدادی تازه به شمار آمده و هر خون جدیدی که ریخته شده باشد، شعله‌های نهضت را فروزان‌تر کرده است. از سوی دیگر چنان که گفتیم، جنبش بیداری زمانی پدیدار می‌شود که تمدن جاهلی اروپا رو به نابودی می‌رود.

در این‌جا تقدیر الهی فراتر از همه‌ی نیرنگ‌های انسانی حوادث جاری را اداره می‌کند و هیچ چیز نمی‌تواند بر سر راه حرکت سنت‌های ربانی به سوی اهداف تعیین شده، مانعی به وجود آورد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٥﴾ فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [الأنعام: ۴۴-۴۵].

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آن گاه که بدان چه بدیشان داده شد، شاد و مسرور شدند ما ناگهان ایشان را گرفتیم و آنان مایوس و متحیر ماندند. نسل ستم کاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزااست.»

به یقین اروپاییان در زمینه‌ی کفر و بی‌ایمانی تا آن جا پیش رفتند که در تاریخ بشر بی‌سابقه است و خداوند درهای همه چیز را به روی آنان گشوده است تا به تدریج آنان را دچار بلا و مصیبت سازد:

﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾﴾ [القلم: ۴۴-۴۵].

«ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجه نشوند، به سوی عذاب خواهیم کشاند و به آنان فرصت می‌دهم. نقشه و چاره‌جویی من دقیق و استوار است.»

سپس به موجب سنت الهی و به صورت ناگهانی و در حالت بیم و امید خرابی و نابودی فرا می‌رسد:

﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٤٧﴾﴾ [النحل: ۴۵-۴۷].

«آیا توطئه‌گران بدکردار احساس امنیت می‌کنند از این که ممکن است خداوند آنان را به دل زمین فرو برد؟ یا این که عذاب الهی از آن جا که انتظارش را ندارند و به گونه‌ای که به دلشان خطور نمی‌کند به سراغشان بیاید؟ یا این که به هنگام رفت و آمدشان ایشان را بگیرد؟ به هر حال آنان نمی‌توانند درمانده کنند. یا این که در بیم و هراس ایشان را نگاه دارد؟ چرا که خداوند بسیار مهربان و دل‌سوز است.»

امروزه مردم در ترس و هراس به سر می‌برند و خردمندان آنان را از سرانجام شوم استمرار وضعیت کنونی برحذر می‌دارند که نتیجه‌ای جز نابودی در پی نخواهد داشت و خداوند به شیوه‌ای که در علم خود مقدر کرده است، با آنان برخورد می‌کند. اکنون که نشانه‌های فنا و نابودی آشکار شده است و خردمندان قوم نیز آن‌ها را به روشنی مشاهده می‌کنند، آنچه برای ما اهمیت دارد، تولد جنبش بیداری اسلامی به عنوان

بخشی از تقدیر الهی است که شواهد تاریخی روشنی نیز بر این امر دلالت دارند و یکی از نقاط عطفی به شمار می‌رود که بعدها مسیر تاریخ را تغییر خواهد داد^(۱).

بدین ترتیب در هنگام بازنویسی تاریخ نیاز پرداختن به امر نهضت بیداری را به شدت احساس می‌کنیم، زیرا باورمان این است که راه حل همه‌ی مشکلات کنونی جهان اسلام در آن یافت خواهد شد.

اگر مشکلات جهان اسلام را عقب‌ماندگی علمی، صنعتی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... فرض کنیم در حالی که ما با این فرض موافق نیستیم، بلکه مشکلات اصلی و اساسی را تنها عقب‌ماندگی از حقیقت اسلام می‌شناسیم که سر منشأ همه‌ی عقب‌ماندگی‌های فوق است. به هر حال فرضاً اگر موارد مزبور را به عنوان مشکلات پذیرفتیم به طور قطع چاره‌ی آن‌ها را جز در بازگشت به اسلام نخواهیم یافت.

این گفته از نظر «روشن‌فکران» غرب‌زده عجیب می‌نماید. چرا که آنان دین را علت و عامل عقب‌ماندگی می‌شناسند و بازگشت به آن را فاجعه‌ای تلقی می‌کنند که ممکن است امت را به سراشیبی سقوط و نابودی سوق دهد!

ولی ما می‌گوییم: شواهد تجربی یک قرن یا بیشتر بعضی از ممالک اسلامی^(۲) را نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا در این مدت کشورهای اسلامی کوشیده‌اند بر عقب‌ماندگی خود غلبه کنند و برای رسیدن به این هدف همه‌ی وسایل و ابزارهای موجود را به کار گرفته‌اند و در این باره مدرسه و دانشگاه تأسیس کردند، بناهای باشکوه ساختند، کارخانه‌هایی را که مُجاز بودند ساختند و افتتاح کردند، تئاتر، سینما، رادیو، تلویزیون «اپرا» کاباره و سالن رقص دایر کردند. زنان را به شیوه‌ی مردان و برای کار بیرون از منزل آموزش دادند. در بیشتر ممالک پارلمان تشکیل دادند و شماری از زنان را به عضویت آن و شماری دیگر را به عضویت در هیأت وزیران درآوردند و با صرف هزینه‌های هنگفت در کشورهای دیگر سفارت‌خانه‌های پر زرق و برق تأسیس کردند و...!

۱- در این خصوص در فصل آینده سخن خواهیم گفت.

۲- به عنوان مثال: این تجربه هم‌زمان با تجاوز فرانسه به مصر در سال ۱۷۸۹م آغاز شد و تا این لحظه ادامه دارد، و نتایج آن هم کاملاً روشن است.

با وجود همه‌ی این‌ها، آیا عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی از میان رفته یا حجم و دامنه‌ی آن افزایش یافته است؟

هر اندازه که این حقیقتِ غیر قابل انکار بارزتر و برجسته‌تر می‌شود به علل و عوامل مختلفی توسل می‌جویند، به جز علت اصلی که از ذکر آن اکراه دارند. چون آنان را قلباً آزار می‌دهد.

بی‌تردید برده‌ی مقلد و دنباله‌رو در انجام کارهای بزرگ و مهم به موفقیت دست نمی‌یابد، چرا که نه دارای هویت است و نه از خود هدف و انگیزه‌ای دارد و پیشرفت کشور جزو کارهای بزرگ و مهمی است که «برده‌ی» بی‌اراده، شایستگی انجام آن را ندارد، بلکه صلاحیت این کار مختص «ارباب» است که خود دارای شخصیت، هویت و هدف ذاتی است.

علم، علم است. اما برده فقط حق دارد که ظواهر علم را بیاموزد و در عوض ارباب حق دارد، روح و مغز آن را فرا گیرد! تمدن ظاهراً تمدن است. اما برده تنها با جنبه‌های تقلیدی آن سر و کار دارد. ولی ارباب در این مورد آگاهانه و هدف‌مندانه دست به کار می‌شود و هم‌زمان معنا و مفهوم تمدن را نیز درمی‌یابد!

به این سبب ما مژده می‌دهیم که نهضت بیداری تنها راه درمان بیماری مزمن و ریشه‌دار است. یعنی بیماری از دست‌دادن هویت که نخست به علت دوری از اسلام دامن‌گیر امت اسلامی شد و پس از آن از طریق غرب‌زدگی منتهی به تقلید عمیق‌تر و فراگیرتر شد.

به یقین می‌توان گفت: نهضت بیداری در این عرصه از دو امتیاز بزرگ برخوردار است: بازگشت به اسلام از راه رجوع به منابع اصلی، یعنی کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و سیره‌ی مسلمانان صدر اسلام نه از راه رجوع به گرد و غباری که قرن‌ها روی هم انباشته شده و صفا و پاکی دین الهی را پوشانده است که با وجود این مردم آن را به نام اسلام می‌شناسند! و امتیاز دوم عبارت است از موضع‌گیری متعادل و متوازن در برابر «تمدن غرب».

همه‌ی آن‌چه از غرب می‌آید، به صرف غربی بودن نباید کنار گذاشته شود. هم‌چنین هر آن‌چه که از غرب می‌آید، به صرف غربی بودن نباید به طور کامل پذیرفته شود!

در تمدن مزبور - که به یقین تمدنی جاهلی است،^(۱) عناصر سودمند بسیاری وجود دارد و مسلمانان به شدت بدان‌ها نیازمندند، زیرا در دوره خواب‌آلودگی درازمدت خود آن عناصر سودمند را از دست داده یا از آن‌ها عقب مانده‌اند. از جمله: پیشرفت در زمینه علم و تکنولوژی جدید و پایداری در زمینه‌ی سعی و کوشش، خلاقیت و سازندگی، روح علمی و واقع‌نگری در امور.

هم‌چنین در تمدن جاهلی مزبور سموم مهلک بسیاری نیز وجود دارد؛ از جمله: بی‌دینی، الحاد و فساد اخلاقی، مادی‌گرایی^(۲)، انکار علم روح و معنویات غرق‌شدن در لذات مادی زندگی قانون‌گذاری بر پایه‌ی نفی قوانین آسمانی از هم پاشیدن خانواده، تباهی سرشت انسانی و سقوط به جایگاه حیوانی.

با این تفصیل عدم پذیرش همه‌ی آن‌چه از غرب می‌آید، عیناً مانند آن است که هر آن‌چه از غرب برسد، به طور کامل پذیرفته شود و پر واضح است که هردو رویکرد نادرست و نامتعادل‌اند. در حقیقت موضع‌گیری درست آن است که جنبه‌ی گزینشی داشته باشد. بدین معنا که آن‌چه نیاز داریم و در عین حال مخالفی با عقیده، شریعت، اخلاق، عادات و آداب اسلامی نداشته باشد، برمی‌گزینیم و جز آن را کنار می‌گذاریم، زیرا مخالف عقیده، یا شریعت اسلام است. و عقیده و شریعت با هم دین را تشکیل می‌دهند! نهضت بیداری کنونی موضعی آگاهانه و متوازن و متعادل اتخاذ می‌کند. یعنی مسلمانان را به استفاده از پیشرفت‌های صنعتی، علمی و فرهنگی دنیای غرب فرا می‌خواند و هم‌زمان آنان را از ذوب‌شدن در موجودیت و هویت غرب، برحذر می‌دارد. امری که به خروج از دین می‌انجامد.

با چنین روحیه‌ی جهان اسلام قادر خواهد بود که مشکلات خود را حل کند و هر زمان که هویت از دست رفته‌اش را باز یابد، برای استفاده از پیشرفت‌های صنعتی و علمی جهان غرب در مقایسه با وضعیت برده‌وار کنونی به مراتب توان بیشتری خواهد داشت و آن‌گاه به پیش می‌تازد و بر عقب‌ماندگی خود یعنی بر حالتی که به اعتقاد پاره‌ای از مردم مشکلی دشوار و به اعتقاد گروهی دیگر، مشکلی حل‌نشده است غلبه خواهد کرد.

۱- در این کتاب به معنای اصطلاحی جاهلیت، آن گونه که در قرآن کریم آمده است، اشاره کرده‌ایم.

۲- materialism (مترجم).

آنچه در این زمینه لازم است عبارت است از: عزم، اراده، قدرت درک درست مسائل، پایداری در کار و کوشش، همکاری و تعامل برای رسیدن به هدف مشترک و... اینها همه ویژگی‌های اصیل اسلامی هستند که مسلمانان زمانی که اسلام در درونشان استوار بود، آنها را کسب کرده بودند و زمانی که جدیت در امر دین را از دست دادند، این ویژگی‌ها نیز از دست رفت و امروز و فردا با توکل به خدا و بازگشت صادقانه به اسلام دوباره آنها را به دست خواهند آورد.

سرانجام باید در هنگام بازنویسی تاریخ فصلی ویژه به نهضت بیداری اسلامی اختصاص داده شود، زیرا تاریخ این رویداد به ثبت نرسیده است و آنچه در این خصوص در دست داریم، در بیشتر موارد سخنان دشمنان است و تردیدی وجود ندارد در آنها- به دلایلی کاملاً روشن- سیمای نهضت بیداری اسلامی تحریف و زشت‌نمایی شده است!

گروه متحد صلیبی- صهیونی که به شدت اوضاع را زیر نظر دارند و نیز دنباله‌روان و مجریان بی‌چون و چرای اوامر، ترفندها و نقشه‌های آنان بر این گمان بودند که برای همیشه از دست اسلام راحت شده و آن را به گونه‌ای سرکوب کرده‌اند که هیچ گاه کمر راست نخواهد کرد و هنگامی که پس از آن همه سعی و کوشش، نهضت بیداری آنان را غافل‌گیر ساخت، به گونه‌ای به خشم آمدند که در تاریخ سابقه‌ای نداشت و کینه‌ی صلیبی- صهیونی به درازای ۱۴ قرن! در درونشان به راه افتاد!

بنابراین، در زمینه سیاه‌نمایی سیمای نهضت نهایت کوشش را به کار بردند، به این امید که جلوی پیشروی‌های آن را بگیرند و آن را به محاصره درآورند تا بتوانند به طور کامل نابود سازند.

آیا این موضع‌گیری عجیب می‌نماید؟!

و آیا موضع‌گیری کل جاهلیت در برابر قضیه‌ی (لا إله إلا الله) از همان ابتدا جز این بوده است؟!

چنانچه کینه‌ای را که در درون و دل‌های یهودیان و مسیحیان پنهان شده بود و به گفته‌ی «ویلفرد کنت ول اسمیت» اروپا نمی‌تواند آن را فراموش کند^(۱). و هم‌چنین کینه‌ای که اتحاد صلیبی- صهیونی به سرسپردگان غرب‌زده‌ی خویش تلقین کرده

۱- پیش‌تر در همین کتاب به اظهارات نامبرده اشاره شده است.

است، به موارد فوق بیفزاییم همه‌ی آن‌ها سلسله عواملی هستند که برای زشت‌نمایی سیمای اسلام و ایجاد نفرت نسبت به جنبش بیداری اسلامی با هدف ایجاد نفرت نسبت به اسلام دست به دست هم داده‌اند و برای رسیدن به خواسته‌ی شومشان با تمام وجود تلاش می‌کنند.

به یقین جنبش بیداری اسلامی گزینه‌ی سومی است که آگاهانه و با هدفی خاص در برابر این دو گزینه‌ی دشوار از مسلمانان پنهان کرده بودند: یا هم‌چنان مسلمان و در عین حال عقب افتاده باقی بمانید. یا از اسلام دست بردارید و به اروپا روی آورید تا به پیشرفت، تمدن و آزادی دست یابید!

با به وجود آمدن جنبش بیداری که ندای پیشرفت، تمدن و آزادی توسط اسلام و در دامن این دین سر می‌داد، طبیعی بود که دشمنان از آن متنفر شوند و با آن به ستیز برخیزند، زیرا شکافی عمیق در طرح‌های به قول خود، دقیق و گریزناپذیرشان به وجود می‌آورد و این شکاف هشدار می‌داد که امت اسلامی تا از خلال آن جهش خود را آغاز کند و دوباره با قلب طبیعی به عرصه‌ی زندگی باز گردد و قلب مصنوعی را که چندین بار از کار افتاده و امت را در آستانه‌ی مرگ قرار داده است، دور بیندازد.

با این تفصیل آیا از آنان انتظار می‌رود که به جنبش بیداری خوش آمد بگویند و آن را مورد تقدیر قرار دهند و نسبت به هوادارانش انصاف را رعایت کنند؟! سپس دست‌اندرکاران مسائل اسلامی در میدان عمل مرتکب خطا می‌شوند و همین خطاهای عملی، سلاحی مهلک و مخرب در اختیار دشمنان می‌گذارد تا نهضت را مورد تهاجم قرار دهند که: آری! ما نه با اسلام بلکه با انحراف و کج‌روی می‌جنگیم!

در آغاز امر تهاجم علیه جنبش بیداری با عنوان مبارزه با ارتجاع صورت می‌گرفت! پس از آن که جزای اتهام ارتجاع رنگش را از دست داد و دیگر کسی را راضی نمی‌کرد، مسأله دیگری را دستاویز قرار دادند و گفتند: اینان خیانت‌کار و با دشمنان مملکت همدستانند! نقطه‌ی اوج این سلسله اتهامات خنده‌دار و تمسخرآمیز اتهام نوکری یهود بود! در حالی که کشتاری که در میان هواداران جنبش به راه می‌افتاد، قبل از همه به نفع یهود تمام می‌شد! پس از آن که اتهام خیانت نیز کهنه شد و دیگر احدی را قانع

نمی ساخت، نعره‌ی جدیدی سر دادند که: ما با اسلام سر جنگ نداریم، بلکه با تندروی و تروریسم می جنگیم^(۱).

آن هم جنگی بی پایان:

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ [البقرة: ۲۱۷].

«و پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیین تان برگردانند».

تردید نیست که گروه‌های دست‌اندرکار مسائل اسلام در میدان عمل اشتباهاتی مرتکب شده‌اند و هیچ انسانی مصون از اشتباه نیست. اما وقوع جنگ بر ضد اسلام به سبب این گونه خطاها نبوده است و حتی اگر هیچ خطایی هم اتفاق نمی افتاد، باز جنگ با شدت بیشتری از سر گرفته می شد!

حادثه‌ای عجیب در زندان نظامی قاهره اتفاق افتاد:

دسته‌ای از هواداران «جمعیت شرعیه» که مطلقاً کاری به سیاست ندارند، هنگام برگزاری نماز عید و سر دادن شعار «الله اکبر ولله الحمد» بازداشت شدند. مأموران اطلاعاتی به گمان این که عضو جماعت اخوان المسلمین‌اند، آنان را همراه با اعضای اخوان یه یک زندان نظامی انداختند. در اثنای شکنجه یکی از آنان از شدت درد فریاد برآورد: سوگند به خدا! من عضو اخوان نیستم و رابطه‌ای با آنان ندارم! مأمور شکنجه گفت: پس وابسته به کدام گروه هستی؟ گفت: جمعیت شرعیه. گفت: همه شما مسلمان هستید. ای فرزندان... و شکنجه را ادامه داد!

آری! آنان با اسلام در ستیزند و در حقیقت همه‌ی انواع تهمت‌ها متوجه این دین است:

﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿۸﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿۹﴾ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۰﴾﴾ [البروج: ۸-۹].

«شکنجه‌گران هیچ ایراد، عیب و جرمی بر مؤمنان نمی دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره و شایسته‌ی هرگونه ستایشی ایمان داشتند. خداوندی که سلطنت و آسمان‌ها و زمین از آن اوست و بر هر چیزی حاضر و ناظر است».

۱- آری! نوکران استعمار پس از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ با تروریسم می جنگند، آن هم به گفته‌ی پرزیدنت بوش: جنگ صلیبی بی پایان پیش رو دارند! (مترجم)

موضع‌گیری تاریخ‌نگار مسلمان نسبت به این گونه حوادث این است که بی‌طرفانه و بی‌غرض به ثبت و ضبط حقایق بپردازد.

از اشتباهات گروه‌های اسلامی چشم نمی‌پوشیم. چون هرگونه که توجیه در این زمینه به زبان اسلام تمام و موجب می‌شود که نسل‌های آینده به بیراهه بروند. ما که نسبت به خطاهای امویان، عباسیان و عثمانیان با وجود علاقه‌مندی به اظهار جنبه‌های مثبت همه‌ی آن دوره‌ها مدارایی به عمل نیاورده‌ایم، نادیده گرفتن خطاهای گروه‌های اسلامی را که بعضاً بزرگ نیز هستند، جایز نمی‌شماریم.

اما ذکر و ثبت اشتباهات صورت گرفته، نباید به انگیزه‌ای برای زشت‌نمایی و رسوا نمودن گروه‌های مسلمان درآید و چنین کاری هیچ‌گاه توسط تاریخ‌نگار مسلمان انجام نمی‌گیرد. چنان‌که پیش‌تر راه‌های انحرافی را در خلال قرن‌های گذشته مورد مطالعه و بررسی قرار دادیم. در واقع انگیزه‌ی این امر پندآموزی از حوادث به مثابه‌ی توشه‌ی آینده است. در عین حال لازم و ضروری‌ست جنبه‌های مثبت این گروه‌ها را که توسط دشمنان نادیده گرفته شده است، ثبت و ضبط کنیم.

بی‌تردید هر گروهی که در عرصه‌ی مسائل اسلامی فعالیت داشته باشد، کارهای مثبت و مفیدی انجام داده است، هرچند خطاهایی نیز مرتکب شده باشد. همه‌ی این گروه‌ها هر یک در حد توان در امر دعوت مسلمانان به بازگشت به وضعیت عادی و طبیعی و پشت سر گذاشتن عقب‌ماندگی از حقیقت اسلام - که عامل اصلی دیگر عقب‌ماندگی است - سهیم بوده‌اند و همین کار خود به تنهایی شایسته‌ی آن است که ثبت شود و مورد قدردانی قرار گیرد و نزد خدا به حساب این گروه‌ها و جمعیت‌ها نوشته شود و برای امت اسلامی نیز که به توصیف پیامبر ﷺ به «کف روی آب» تبدیل شده است و از این رو ملت‌های دیگر آزمندانه به نابودی آن فرا خوانده شده‌اند، به مثابه‌ی اندوخته‌ای گرانبها و مایه‌ی امید و آرزوی فراوان به شمار خواهد آمد.

اما شرح و بیان خطاهای رخ داده به قصد هدایت و ارشادِ نهضت اسلامی و کمک به آن در راه رسیدن به اهداف تعیین شده امری لازم و ضروری است.

شاید مهم‌ترین و شدیدترین این خطاها عبارت باشند از: شتاب‌زدگی در کار قبل از ایجاد بنیان‌های محکمی که تاب تحمل بنا را داشته باشد و داشتن آگاهی اندک که چگونگی حرکت و زمان بهسازی این یا آن موضع‌گیری را معین می‌کند، و نیز کمی هوشیاری سیاسی نسبت به ترفندها و توطئه‌های دشمنان؛ امری که «شکار» جنبش‌ها

و کشاندن تدریجی آن‌ها را به حالتی که بیش از سودرسانی زیان‌آور باشند سهل و آسان می‌کند و نیز تأکید و پافشاری بر اصل سمع و طاعت در امر سازندگی به جای اعتماد بیشتر بر اصل شورا- چنان‌که پیامبر ﷺ اصحاب خود را تربیت می‌کرد- از اشتباهات این گروه‌ها به شمار می‌آید. پیامبر ﷺ از اصحاب سمع و طاعت مطلق می‌خواست، با این وجود با آنان بیشتر به مشورت می‌نشست و براساس نزول وحی آنان را به شیوه‌ای پرورش می‌داد که شایستگی و صلاحیت تصمیم‌گیری و اقدام در شرایط گوناگون را داشته باشند و در صف دوم بعد از خود حضرت قرار گیرند.

جنبش بیداری اولویت‌هایی دارد که تأکید بر آن‌ها امری لازم و واجب است. نقطه‌ی آغاز این حرکت عبارت است از: تصحیح ایمان و عقیده از همه‌ی تیرگی‌هایی که در گذشته آن را در بر گرفته است؛ خواه به سبب ناآگاهی مسلمانان نسل‌های اخیر که از حقیقت (لا إله إلا الله) فاصله گرفته‌اند و هم‌چنین انحراف آنان از مقتضیات این معنا تحت تأثیر تصوف و تفکرِ مرجئه یا به خاطر مفاهیم فاسد و نادرستی که دشمنان حيله‌گرانه به دین افزوده‌اند تا بتوانند شریعت الهی را از حوزه‌ی حکومت و اداره‌ی مملکت دور سازند و مردم را به این گمان اندازند که رضایت به احکام غیر الهی چندان تأثیری بر اسلام نخواهد داشت!

لذا نخستین وظیفه‌ی جنبش‌های اسلامی آن است که توده‌های مردم را به این امر آگاه سازند که قانون‌گذاری مخالف با احکام الهی و رضایت به شریعت غیر الهی ناقص و مخالف معنا و مفهوم (لا إله إلا الله) است و مستقیماً به ایمان صدمه می‌زند و انسان را از دین خدا خارج می‌سازد! باید این آگاهی ذاتاً به مثابه‌ی دیواری محکم شناخته شود که نهضت‌های اسلامی را از نابودی و سرکوبی توسط ستم‌گران محافظت می‌کند که با بهره‌گیری از ناآگاهی مردم نسبت به حقیقت (لا إله إلا الله) و ایجاد این توهم که مشروعیت در دست آنان است و کسانی که خواستار حکومت بر طبق شریعت الهی هستند، بر ضد حکومت قانونی دست به شورش زده‌اند، به اجرای نقشه‌های خود مشغول‌اند.

هم‌چنین جنبش‌های اسلامی برای تربیت افراد جهت ایجاد پایگاه دینی محکم و آراسته به اخلاق (لا إله إلا الله) باید بسیار تلاش کنند تا بتوانند تصویر درستی از تأثیرات ایمان در دل‌های مردم ترسیم کنند و به صورت الگوی نیک برای توده‌های علاقه‌مند به اسلام درآیند، زیرا بدون چنین پایگاه و ویژگی‌هایی فعالیت اسلامی چندان

به پیش نمی‌رود، بلکه در پیچ و خم راه با موانع بسیاری مواجه می‌شود و روشن است که موانع داخلی و خارجی فراوانی بر سر راه دعوت اسلامی وجود دارند! باید برای تاریخ‌نگاری که در مورد نهضت بیداری قلم می‌زند و نیز مسلمانی که در عرصه‌ی دعوت فعالیت می‌کند، این نکته روشن باشد انتظاری که از پایگاه فوق می‌رود، فراتر از آن است که اسلام را در هر سطح موجود عرضه کند. چرا که در چنین سطحی برای رویارویی مطلوب کافی نخواهد بود.

به طور یقین آنچه امروزه دعوت اسلامی با آن مواجه است، پیکار و مناقشه‌ی محلی و منطقه‌ای نیست، بلکه جاهلیت جهانی: اتحاد صلیبی - صهیونی، الحاد، بت‌پرستی و مزدوران و کارگزاران آنان در میهن اسلامی یک جا گرد هم آمده‌اند! یادآور می‌شویم که تمامی جاهلیت در سراسر تاریخ تنها دوبار متحد شده و خود را برای رویارویی با دعوت اسلامی از هر لحاظ بسیج کرده است: یک بار در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یک بار هم در دوره حاضر. اما در این فاصله رویارویی‌ها و درگیری‌های جزئی به وقوع پیوسته که همه‌ی سرزمین‌های اسلامی و همه‌ی جاهلیت را یک جا در بر نگرفته است.

بار اول - در دوران غربت نخست، دعوت اسلامی در پناه نیروی ایمان و از راه عرضه‌ی صادقانه‌ی حقیقت اسلام و نه به سبب برتری تعداد نیروها و تجهیزات در عالی‌ترین سطح بر جبهه‌ی متحد جاهلیت جهانی غلبه یافت و براساس پیش‌بینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اکنون در غربت دوم به سر می‌بریم:

«بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً، كما بدأ، فطوبى للغرباء»^(۱).

«اسلام در غربت ظهور کرد، و در آینده [دوباره] در حالت غربت باز خواهد گشت و خوشا به حال غریبان!»

ترمذی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان در ادامه فرمودند:

«فطوبى للغرباء يصلحون ما أفسد الناس من سنتي».

«و خوشا به حال غریبانی که سنت تباه‌شده‌ی مرا اصلاح می‌کنند!»

در کارزار دوم نظیر رویارویی اول اسلام در مقابل دولت‌ها و ملت‌هایی قرار دارد که در مقایسه با مسلمانان از قدرت مادی چندین برابری برخوردارند. اما آنچه در نهایت

پیروی را رقم می‌زند، نه قدرت مادی - اگر چه آن هم در حد توان مطلوب است - بلکه چیزی است که «به مردم سود می‌رساند»:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾ [الرعد: ۱۷].

«اما کفها دور انداخته می‌شود، ولی آن چه برای مردم سودمند است، در زمین ماندگار خواهد بود».

آن چه هم در دنیا و هم در آخرت برای «مردم» می‌ماند و «سودمند» است، پیروی از برنامه‌ی الهی است که خداوند از طریق آن هدایت، آرامش، رستگاری، خیر، سعادت و استقرار در جهان را عهده‌دار شده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جای‌گزین در زمین خواهد کرد، هم‌چنان که پیشینیان را جای‌گزین قبل از خود کرده است. هم‌چنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش تبدیل خواهد نمود. در حالی که آن‌ها مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک من قرار نمی‌دهند».

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأعراف: ۹۶].

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزگار می‌شدند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم».

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَّا يَذَّكَّرَ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸].

«آنان کسانی هستند که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. آگاه باشید که دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند!»

روش الهی در زندگی واقعی انسان ناگزیر باید به گونه‌ای نمایان شود که مردم با چشم خود ببینند و به تفاوت میان برنامه‌ی الهی و جاهلیت پی ببرند و جاهلیت را ترک نمایند و به سوی برنامه‌ی الهی روی آورند و آن را بپذیرند، پایگاهی که این نهضت از آن جا آغاز می‌شود، لزوماً باید در عالی‌ترین سطح ممکن، نشان‌گر و بیان‌گر واقعیت اسلام باشد تا بتواند «توده‌ها» را فرا گیرد و به خواست خدا آنان را پیرومندان به حرکت درآورد.

بدین سبب اجرای دقیق برنامه‌های آموزشی و تربیتی در پایگاه و خاستگاه نهضت بیشترین اهمیت را دارد و هیچ حادثه‌ی زودگذری نباید ما را به شتاب‌زدگی ناخواسته وادار سازد.

موارد ذکر شده نشانه‌ها و ویژگی‌های جنبش بیداری اسلامی در وضعیت کنونی هستند و تاریخ‌نگار مسلمان باید در بازنویسی تاریخ به آن‌ها اهتمام ورزد و ارشادات و رهنمودهای آن را مورد تأکید قرار دهد.
اما آینده خود سخنی دیگر دارد!

چشم‌انداز آینده

وظیفه‌ی مورخ به زمان حال ختم نمی‌شود، بلکه با نگاه به آینده آن را به نوعی ترسیم می‌کند، چه آن را آشکارا در نوشته‌های خود بیاورد و چه در درون خویش پنهان سازد.

آینده امری ست غیبی و فقط خدا از آن آگاهی دارد.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: هیچ کدام از کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، غیب نمی‌دانند، جز خداوند».

ولی خداوند سنت‌هایی را در زندگی انسان جاری می‌سازد که هرکس بخواهد می‌تواند در آن‌ها به بررسی و جستجو بپردازد. البته نه از راه غیب‌گویی یا پیش‌گویی واقع‌قطعی حادثه‌ای معین در آینده‌ی دور یا نزدیک مگر آن‌چه در قالب وحی در کتاب خدا نازل و یا از زبان پیامبر ﷺ الهام شود؛ و مورخ مسلمان بر پایه‌ی پیش‌گویی پیامبر ﷺ چشم‌انداز استقرار قدرت اسلام را در آینده ترسیم می‌کند:

«لا تقوم الساعة حتى يقاتل المسلمون اليهود فيقتلهم المسلمون يخبئ اليهودي من وراء الحجر والشجر، فيقول الحجر والشجر: يا مسلم يا عبدالله! هذا يهودي خلفي فتعال فاقتله إلا الغرقد فإنه من شجر اليهود»^(۱).

«پیش از آن‌که قیامت فرا رسد، میان مسلمانان و یهودیان جنگ درمی‌گیرد و مسلمانان به حدی از آنان را به قتل می‌رسانند که در پشت سنگ و درخت پناه می‌گیرند و سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! ای بنده‌ی خدا! بیا و این یهودی را که در پناه من است، بکش! به جز غرقد (عوسج) که درخت یهود است».

آیا می‌توانیم نشانه‌های این پیکار را در حوادثی که امروز در فلسطین و جهان اسلام جریان دارد، ببینیم؟! آیا یهودیان سراسر جهان در میدان جنگ گردهم می‌آیند و مسلمانان پس از خوابی عمیق و طولانی بیدار می‌شوند؟

شاید...! و علم غیب تنها نزد خداست اوست که می‌داند دقیقاً در چه زمانی جنگ رخ می‌دهد و آیا تجمع یهودیان و بیداری مسلمانان به جنگ سرنوشت‌ساز می‌انجامد یا تجمعی دیگر و بیداری دیگری لازم خواهد بود؟

به هر حال بر پایه‌ی مفهوم حدیث مزبور جنگ کنونی میان مسلمانان و یهودیان در فلسطین - آن‌گونه که از پاره‌ای روایات برمی‌آید: شما در شرق رود [اردن] و آنان در غرب قرار دارند- همان جنگ سرنوشت‌ساز نیست و مسأله بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر از آن خواهد بود.

به راستی در حال حاضر یهودیان بر سراسر جهان تسلط دارند- به جز آن‌جا که خداوند را مورد رحمت خویش قرار داده باشد^(۱) و هر زمان که آن واقعه بر پا شود و مسلمانان به آن پیروزی قطعی که رسول اکرم ﷺ وعده داده است، دست یابند، آثار و پیامدهای جنگ به میدان نبرد یعنی سرزمین فلسطین منحصر نمی‌شود، بلکه به سلطه‌گری یهود در سراسر جهان پایان می‌دهد. چرا که پس از شکست‌های نهایی مزبور از قدرت و سلطه‌ی کنونی یهود در جهان، چیزی بر جای نخواهد ماند و آن‌گاه رهبری جامعه‌ی بشری دگرگون خواهد شد.

چنان‌که گفتیم وضعیت کنونی جامعه‌ی بشری نتیجه‌ی واپس‌روی اسلام از عرصه‌ی جامعه است و ظهور قدرت و پیشرفت اروپا نیز از این واپس‌روی ناشی شده است و همین اروپا بود که از طریق ایجاد نفرت نسبت به دین راه‌های نفوذ را در اختیار یهودیان نهاد تا بتوانند به راحتی بر جهان تسلط یابند و همه‌ی این وقایع براساس سنت و وعده و وعیدهای الهی رخ داده است^(۲).

امروزه نشانه‌هایی از تغییر در وضعیت به چشم می‌خورد. اما تغییرات تاریخی یک شبه اتفاق نمی‌افتد مگر این که خداوند به شکل معجزه مقرر سازد. اما در سنت معمول بر جهان زمان به کندی می‌گذرد:

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ ﴿٧٧﴾ [الحج: ٤٧].

۱- در صورت تمایل نگا: «السيطرة العالمية لليهود» در: رؤية إسلامية لأحوال العالم المعاصر.

۲- در کتاب «رؤية إسلامية لأحوال العالم المعاصر» به تفصیل در باره موضوع توضیح داده شده است.

«از تو می‌خواهند که [از خدا بخواهی] هرچه زودتر غذایی بر سرشان نازل شود و خداوند هرگز خلاف وعده نمی‌کند. یک روز نزد خداوند مانند هزار سالی است که شما می‌شمارید و به حساب می‌آوردید».

در واقع نشانه‌های سقوط دولت عثمانی از ابتدای قرن دوازدهم هجری نمایان شده بود، با این وجود دو قرن دیگر به زندگی خود ادامه داد و سپس فرو پاشید. امروزه قرائن و نشانه‌های نابودی در جامعه‌ی جاهلی معاصر به وضوح مشاهده می‌شود، اما احدی از زمان دقیق این سقوط و نابودی آگاهی ندارد. ولی به مقتضای سنت الهی وقوع چنین رویدادی، امری حتمی خواهد بود. چرا که جاهلیت معاصر خود حامل همه‌ی میکروب‌ها و عوامل بیماری‌زائی است که نابودی جامعه‌ی بشری را در پی دارد. این عوامل عبارتند از: بی‌ایمانی به خدا و روز آخرت، ستم، تجاوزگری، فساد اخلاقی، جنگ‌های ویرانگر، اضطراب، پریشانی، بیماری‌های عصبی و روانی و... آری! چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، جاهلیت معاصر دارای جنبه‌های ایجابی و سودمند فراوانی است و کسی هم منکر آن نیست و سنن الهی بر آن جاری است که وجود جنبه‌های مثبت و مفید سبب شود که روند فروپاشی به کندی پیش رود:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ [هود: ۱۵].

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد».

اما اگر مردم دست از گمراهی برندارند و به سوی خدا باز نگردند، نابودی سنتی حتمی خواهد بود:

﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [۴۲] ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ [۴۳] ﴿فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۴۳-۴۵].

«چرا آنان هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، نباید خشوع و خضوع نکنند؟ ولی دل‌هایشان سخت شده است و شیطان اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان

آراسته و پیراسته است. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آن گاه که بدان چه بدیشان داده شد، شاد و مسرور شدند. ما ناگهان ایشان را بگرفتیم و آنان مایوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها شایسته پروردگار جهانیان است.»

زمانی که این تمدن جاهلی نابود شود، چه چیزی جای آن را خواهد گرفت به طوری که اوضاع را اصلاح کند، نه این که فساد را افزایش دهد؟!

بی تردید روند جای‌گزینی مورد بحث انتقال مرکز قدرت از یک دولت جاهلی به دولتی دیگر از همان گونه نیست چنان که در دوران پیش از اسلام، میان امپراتوری‌های ایران و بیزانس [روم شرقی] کشمکش قدرت جریان یافته بود و امروزه میان آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا یا بین آمریکا و آلمان یا بین آمریکا و چین یا ژاپن احتمال بروز چنین جنگ قدرتی وجود دارد! زیرا همه‌ی این‌ها مطابق با اصطلاحات قرآنی قدرت‌های جاهلی به شمار می‌آیند.

در واقع قصد ما از جای‌گزین‌سازی عبارت است از کنار گذاشتن راه و روشی که امروزه جاهلیت شیفته و فریفته‌ی علم و قدرت خود را غرق در فساد کرده و در پیش‌گرفتن برنامه‌ی درستی است که بتواند همه‌ی بیماری‌های بشریت در شرف مرگ و نابودی را معالجه کند؛ برنامه و رویکردی که تصور انسان از خود را - که به موجب تئوری داروین حیوان تکامل یافته‌ای بیش نیست - بدین نحو تصحیح نماید که انسان موجودی است دارای جسم و روح، و جنبه‌ی روحی او ارزشمندتر و برتر از جنبه‌ی جسمی است، اگرچه این دو جنبه از هم جدایی‌ناپذیرند.

هم‌چنین تصور انسان از زندگی را تصحیح می‌کند که برخلاف نظر جاهلیت زندگی تنها سرگرمی، خوش‌گذرانی، فخر فروشی بین مردم و فراوانی اموال و اولاد نیست، بلکه تجربه‌ی بزرگ و مهمی است که «انسان» را می‌آزماید که آیا می‌تواند میان جاذبه‌ها خواسته‌های جسمی و ندها و نیازهای روحی با میان لذت‌جویی و دوری از گناه و میان اهداف زودرس و ارزش‌های والای انسانی توازن و تعادل لازم را برقرار سازد؟ سپس این که زندگی انسان با پایان یافتن عمر کوتاه او در این جهان به پایان نمی‌رسد و گرنه چیز بیهوده‌ای خواهد بود، بلکه مردم روز قیامت برانگیخته می‌شوند تا بر پایه‌ی عملکرد زندگی دنیوی مورد بازخواست قرار گیرند و همین‌جاست که

تجربه‌ی زندگی به سرانجام می‌رسد و به ثمر می‌نشیند. ثمره‌ی تلخ و سمی، یا شیرین و تر و تازه!

هم‌چنین تصور انسان از ماده را تصحیح می‌کند که ماده نه معبود است و نه خالق؛ بلکه مخلوقی است که خدا را می‌پرستد، به امر او حرکت می‌کند و از مسیر تعیین شده توسط مالک خود خارج نخواهد شد و دشمن انسان نیست، بلکه خداوند آن را برای سودرسانی در اختیار انسان درآورده است.

علاوه بر این قبل از همه‌ی این‌ها تصور انسان را نسبت به پروردگار بزرگوار تصحیح می‌کند؛ پروردگاری که او را راست قامت و متناسب اندام آفرید و آراست و سر و سامان داد، و احترام و تکریم کرد و کل هستی را آفرید و تحت اراده و مشیت خود قرار داد؛ پس او شایسته‌ی پرستش است، نه هیچ موجود دیگر.

انسان بعد از آن که دیدگاه کلی خود درباره خدا، ماده، زندگی و خودش را^(۱) تصحیح کرد، حرکت خویش را در جهت عمران و آبادسازی جهان به گونه‌ای که «برای مردم، سودمند» باشد آغاز می‌کند.

آیا برنامه و رویکرد دیگری به جز اسلام می‌تواند اهداف مزبور را تحقق بخشد؟!

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُونَ بِالَّذِينَ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾﴾ [الإنطار: ۶-۱۲].

«ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور کرده است و در حق او فریبت داده است؟ پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و سپس تو را معتدل و متناسب کرده است و آن‌گاه به هر شکلی که خواسته است، تو را در آورده است و ترکیب بسته است. هرگز! هرگز! اصلاً شما روز سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادارست می‌دانید. بدون شک نگهبانانی بر شما گمارده شده‌اند؛ نگهبانانی که محترم هستند و پیوسته می‌نویسند؛ و هر کاری را که می‌کنید، می‌دانند.»

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۵].

«آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده

نمی‌شوید؟!»

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنْمَأَ أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَلَقْتُ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾﴾

[ص: ۶۷-۷۲].

«بگو: آن خبر بزرگی‌ست؛ شما از آن روگردان هستید. من از ملاء اعلا، هنگامی که گفتگو می‌کردند، خبر ندارم. به من هم وحی نمی‌شود، مگر بدان خاطر که بیم‌دهنده و بیان‌گر هستم. وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم، هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود در او دمیدم، پس در برابرش سجده بپسندید.»

﴿قُلْ أَنْتُمْ لَكُمْ فُرُوجٌ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾﴾ [فصلت: ۹-۱۱].

«بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او هم‌گون‌ها و شریک‌هایی قرار می‌دهید؟! او آفریدگار جهانیان هم هست؛ او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه‌ی لازم مقدر و مشخص کرد. این‌ها همه روی هم در ۴ روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی‌روزی‌خواهان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که آسمان دود بود. به آسمان‌ها و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آید! گفتند: فرمان بردارانه پدید آمدیم.»

﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾﴾ [الجاثية: ۱۲-۱۳].

«خداوند همان کسی‌ست که دریا را برای شما رام و فرمان‌بردار کرده است تا کشتی‌ها برابر فرمان و اجازه‌ی او در دریا روان شوند و شما انسان‌ها بتوانید از فضل خدا بهره‌گیرید و شاید سپاس‌گزار شوید. و آنچه در آسمان‌ها و در زمین است، همه را از سوی خود در اختیار شما قرار داده است. قطعاً در این امر نشانه‌های مهمی است برای کسانی که می‌اندیشند».

و تنها اسلام است که «معیار و میزان» لازم برای ایجاد نظم و ترتیب در امور زندگی را در اختیار انسان قرار می‌دهد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵].

«ما پیامبران خود را همراه با دلیل محکم و معجزات روشن، روانه و با آنان کتاب‌ها و موازین نازل کرده‌ایم تا با مردمان دادگرانه رفتار کنند».

همان معیار و میزانی که انحرافات جاهلیت را تصحیح می‌کند. جاهلیت معاصر به تنهایی بی‌بیشتر از همه‌ی جاهلیت‌های تاریخ از نظر سلوک و اندیشه دچار انحراف شده است؛ آشکارا وجود خدا را انکار می‌کند و اگر به وجود او اعتراف کند، صفت خالقیت را از وی سلب می‌کند، و اگر به خالق بودن خدا اقرار داشته باشد، الوهیت و حاکمیت او را قبول ندارد و حق پرستش وی را به جای نمی‌آورد و شریعت الهی را اجرا نمی‌کند و به برنامه‌ی او پای‌بند نیست.

دین (سنت پل) و کلیسای اروپایی پیرو آن که بر مردم ستم روا می‌داشت، دو عامل مستقیم بروز انحرافات جاهلیت معاصرند. این ستم‌گری‌ها واکنش‌های بسیار سخت و شدید مردم را در پی داشت و سیل‌آسا بر سر راه خود، همه‌ی ارزش‌های حاکم در جامعه‌ی اروپای قبل از دوره نهضت^(۱) و از آن جمله خود دین را در هم پیچید و با خود برد. به این ترتیب دوران حاکمیت کلیسا و واکنش‌های مردم در برابر آن دو مورد انحراف بسیار مهم به شمار می‌آیند.

آری! اروپا از دین فاقد تمدن دست برداشت و به تمدن بدون دین روی آورد! و دین بدون علم را رها کرد و به علم دین‌ستیز روی آورد! و از دینی که از راه رهبانیت منفی

۱- دوره نهضت، یعنی توجه دوباره به دانش و فرهنگ یونان و روم باستان که حدوداً بین سال‌های ۱۶۵۰-۱۲۵۰م به درازا کشیده و آن را دوره رنسانس (renaissance) می‌نامند. (مترجم)

و اهمال کاری در امور عمران و آبادانی توان و نشاط را در مردم می‌گشود، دست برداشت و به قدرت عظیمی که دین را نابود می‌کند، دست یافت! و از نظریه‌ای که معتقد به ثبات همه چیز است و هیچ نوع تغییری را در جنبه‌های مختلف زندگی به خاطر تضادش با اصل ثبات نمی‌پذیرد، دست برداشت و نظریه‌ی تحول و تکامل مطلق را پذیرفت!^(۱)

امروزه مردم بیش از گذشته به «معیار و میزانی» نیاز دارند که به وسیله‌ی آن بتوانند به تصحیح انحرافات و اشتباهات مزبور بپردازند و دینی را عرضه کنند که تمدن‌ساز باشد و پیشرفت‌های علمی را بپذیرد و موجبات پیشرفت را فراهم کند و نیز موجب تلاش و تکاپوی لازم را در راستای عمران و آبادسازی دنیا در همه‌ی جهات شود؛ همراه با التزام به برنامه و روشی که شأن و ارزش انسان را زمانی که نفخه‌ی روح در آن دمیده می‌شود، از مستی گل بی‌ارزش به مرتبه‌ی والای انسانیت ارتقا دهد و در عین حال سعی و کوشش لازم را برای ایجاد صورت‌های جدید حول محورهای ثابت برای انسان مجاز بشمارد تا بتواند میان ثوابت و متغیرات توازن برقرار کند و از رکود و انجماد در عرصه‌ی زندگی و نیز حرکت‌های بی‌هدف و نامنظم که اختلال و تباهی هستی و فطرت او را در پی خواهند داشت، بپرهیزد.

و آیا این چنین میزانی به جز در دین خدا و به ویژه در رسالت خاتم یافت می‌شود که خداوند درباره آن می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

اسلام همان جای‌گزین جاهلیت معاصر است، از این رو تولد جنبش بیداری اسلامی را در حالی که جاهلیت در آستانه‌ی نابودی قرار دارد، تقدیر الهی دارای نشانه‌های تاریخی به شمار می‌آوریم. تردیدی نیست که انسان دوره جاهلیت معاصر با وجود تمامی پیشرفت‌های علمی و صنعتی به درجه‌ای از بدبختی و شقاوت رسیده است که شاید نظیرش را در طول تاریخ نتوان یافت.

۱- در صورت تمایل نگا: (فصل «توقعات المستقبل» از: رؤیة اسلامیة الأحوال العالم المعاصر).

بیماری‌های عصبی و روانی، اضطراب، جنون، خودکشی، اعتیاد به مواد مخدر و الکل و ارتکاب جرایم گوناگون همه و همه دلایل و نشانه‌های این بدبختی‌ها، سرگردانی‌ها و گمراهی‌ها هستند؛ خواه انسان غربی از این امر آگاه باشد یا نه. شاید بیمار از وضعیت مزاجی خود خبر نداشته باشد، اما پزشک معالج آن را تشخیص می‌دهد. روح هم مانند جسم به غذاهای معین فکری، ذهنی، فرهنگی و اخلاقی نیازمند است و در صورت عدم دسترسی به این غذاها بیمار می‌شود. به گونه‌ای که جسم در اثر تأمین نشدن نیازمندی‌های خود از لحاظ میزان ویتامین‌ها، پروتئین‌ها و املاح، بیمار می‌شود. غذای روحی که جاهلیت معاصر عرضه می‌کند، از لحاظ فزونی یا کاستی بعضی از ترکیبات لازم فوق العاده فاسد و نامناسب است.

پیوستن صدها هزار نفر از روشن‌فکران اروپایی و آمریکایی به جرگه‌ی مسلمانان چه بسا اشاره به آینده‌ای داشته باشد که با خواست خداوند مطابقت دارد و دلیل این امر باشد که در دوره جاهلیت معاصر مردم دارند به این درک و آگاهی دست می‌یابند که بدیل و جای‌گزین جاهلیت تنها اسلام است و بس! و جای‌گزین برنامه‌ی فاسد آنان برنامه‌ی الهی است که محتوای اسلام را تشکیل می‌دهد.

اگر امروزه مسلمانان به اسلام راستین پای‌بند بودند، چه بسا آمار تازه مسلمانان غربی به جای صدها هزار نفر سر به میلیون‌ها می‌زد!

اما نهضت بیداری اعلام می‌دارد که به خواست خدا اسلام راستین در آستانه‌ی بازگشت قرار دارد، اگرچه ممکن است این امر از لحاظ زمان به درازا بکشد. اضافه می‌کنیم که عمر ملت‌ها نه بر اساس سال‌ها، بلکه به تعداد نسل‌ها محاسبه می‌شود و بازگشت امت اسلامی به سوی اسلام، نه تنها برای خود مسلمانان، بلکه برای کل بشریت نوید بخش خیر و برکت خواهد بود.

و صد البته این امر به سهولتی که در قالب آمال و آرزو یا به شکل کلماتی که بر زبان یا قلم جاری می‌شود، نخواهد بود و راه پیش روی نهضت بیداری، نه با کُل، بلکه با انواع گوناگون خار، مفروش است و سراسر آن پر از خون و اجساد خون‌آلود کسانی‌ست که در راه رسیدن به هدف به شهادت رسیده‌اند. به یقین دشمنان داخلی و خارجی فراوانند و جنگ هم در درون و هم بیرون از سرزمین‌های اسلامی بر ضد اسلام و مسلمانان بر پا شده است و در این میان یهودیان سرسخت‌ترین دشمنان به شمار می‌آیند:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ﴾ [المائدة: ۸۲].

«خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان یهودیان‌اند».

یهودیان می‌دانند که نبرد آینده‌ی آنان با اسلام خواهد بود، زیرا پس از آن که از میان خود فردی را به عنوان «پاپ» برگزیدند تا آنان را از اتهام خون مسیح^(۱) تبرئه کند، مسیحیت را در خود ذوب و در راه مقاصد خود به خدمت گرفتند و امروزه با بهره‌گیری از خصومت دیرینه‌ی صلیبی‌ها با اسلام و وعده‌ی این که مسیح سرانجام باز می‌گردد و حکومت دنیا را در دست می‌گیرد، پیروان او را کاملاً فریب داده و آنان را در کنار خود برای جنگ نهایی با اسلام بسیج کرده‌اند. اما آن‌ها با تأکید می‌گویند: مسیح زمانی باز می‌گردد که معبد سلیمان در محل مسجد الاقصی بر پا گردد! پس ای مسیحیان جهان! بیایید ما را در جنگ با مسلمانان یاری دهید تا مسیح را از آسمان برایتان فرود آوریم!

در حدیث مزبور پیامبر ﷺ از نبرد سرنوشت‌ساز میان یهودیت و اسلام و پیروزی قاطع و نهایی مسلمانان خبر می‌دهد و به موجب آن سنگ و درخت مسلمانان را برای کشتن یهودی مخفی شده در پناه خود فرا می‌خوانند به جز «غرقد» که یکی از درختان خاص یهودیان است.

نشانه‌ی یقین آنان به درستی حدیث این است که آنان امروزه در باغ‌های خود هرچه بیشتر درخت غرقد می‌کارند. به امید این که روزی بتوانند خود را در پناه آن مخفی کنند.

باور آنان به درستی حدیث مزبور افزون بر آنچه در همه‌ی جنگ‌های میان خود و مسلمانان چه در دوره پیامبر ﷺ و چه در سال ۱۹۴۸ م و چه در انتفاضه‌ی اسلامی

۱- ما مسلمانان به یقین از کتاب خدای تبارک و تعالی در می‌یابیم که مسیح به قتل نرسیده است: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ [النساء: ۱۵۷] «و نه او را کشتند و نه به دار آویختند و لیکن در این کار دچار اشتباه شدند». ولی این امر یهود را از گناهی که در حق مسیح مرتکب شده‌اند، تبرئه نمی‌کند. به مانع تراشی‌های خود در برابر دعوت او ادامه می‌دادند و امپراتور روم را ترغیب می‌کردند که دستور دهد او را به صلیب بکشند. او این کار را انجام داد. اما خداوند وی را به سوی خویش برد و از نیرنگ آنان نجات داد. پس هر چند به هدف خویش نرسیدند جرم آنان در این مورد ثابت است.

فعلی آزموده‌اند و در کنار شناخت عمیق و کاملی که به موجب فرموده‌ی خداوند^(۱) نسبت به دین اسلام به دست آورده‌اند، در مجموع سبب می‌شود که با یاری‌جستن از متحدان صلیبی خویش با همه‌ی توان با جنبش بیداری اسلامی به ستیز برخیزند تا اگر نتوانستند جنبش را کاملاً شکست دهند و نابود سازند، حداقل برپایی آن را به تعویق اندازند؛ و در این راستا یهودیان و صلیبی‌ها سرسپردگان و مزدوران خویش را در کشورهای اسلامی برای انواع و اشکال جنگ با اسلام بسیج کرده‌اند: کشتار، شکنجه، آوارگی و مشغول ساختن نهضت‌های اسلامی به مسائل جانبی و حاشیه‌ای به منظور بازداشتن آنان از پرداختن به وظیفه‌ی اصلی یعنی تربیت و دعوت اسلامی و نیز رواج وسایل سرگرم‌کننده در میان جوانان با هدف غافل‌ساختن آنان از خدا و آخرت و کنار گذاشتن یک باره‌ی دین و برافراشتن پرچم‌های ساختگی و فراخوانی مردم برای گرد آمدن پیرامون این پرچم‌ها به جای پرچم اسلام. افزون بر آن کوشش برای درهم‌شکستن همه‌ی توان‌ها و ظرفیت‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی جهان اسلام تا این که تحت فشار بحران‌های مختلف نتواند کمر راست کند و به ترمیم قوای خود بپردازد، به علاوه نابودی نیروهای سازنده‌ی مردم از طریق ایجاد دغدغه‌ی معیشت و دوندگی بیهوده به دنبال به اصطلاح «نان شب» و پایمال‌ساختن ارزش‌های انسانی از راه ترور شخصیت‌ عناصر پاک و بی‌آلایش و واگذاری میدان عمل به اشخاص پوچ و بی‌خاصیت و بی‌محتوا از جمله انسان‌های ریاکار، فرصت‌طلب و فرومایه و...؛ در کنار همه‌ی این‌ها نقش مطبوعات و رادیو و تلویزیون، سینما، ویدیو و پلاژهای عریان، در امر به فساد کشاندن اخلاق و رواج پوچی‌گری بی‌ارزش در میان جوانان، همه ترفندهایی هستند که دشمنان اسلام برای جلوگیری از بازگشت دوباره‌ی اسلام به قدرت و حکومت به کار می‌برند.

بنابر آنچه گفته شد، راه پیشروی جنبش بیداری اسلامی راه همواری نیست؛ راهی است بس دراز که نیاز به تلاش سخت و فراوان دارد و اما اجر و پاداش آن بهشت خواهد بود.

۱- ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶]

«آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، او را می‌شناسند، بدان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند».

آیا نهضت بیداری در شکل فعلی خود به سطح مسؤولیت‌پذیری و رویارویی با حوادث و رویدادهای مختلف رسیده است و به وظایف خویش آشنا شده و به تکالیف و واجبات خود عمل می‌کند؟

آیا تقدیر چنین است که این نهضت پا به پای ادای نقش و وظیفه‌ی مورد انتظار در جهت رهایی امت اسلامی جامعه‌ی بشری را نیز برای در پیش گرفتن برنامه‌ی جای‌گزین فرا خواند؟ یا دیگرانی این وظیفه‌ی مهم را انجام خواهند داد که هنوز به دنیا نیامده‌اند؟!

این رازی است که خدا از آن آگاه است و بس!

اما علائم و نشانه‌ها هم‌چنان به چشم می‌خورند، علائم و نشانه‌های تولد جنبش بیداری اسلامی هم‌زمان با پدیدار شدن نشانه‌های فروپاشی جاهلیت معاصر. از سوی دیگر دلایل و قرائنی به چشم می‌خورد که با وجود همه‌ی جنگ‌های شدیدی که اتحاد یهودی- صلیبی و نوکران و سرسپردگان داخلی آنان در جهان اسلام به راه انداخته‌اند و یا چه بسا در نتیجه‌ی خود این جنگ‌ها به مثابه‌ی عامل شتاب‌دهنده دامنه و دایره‌ی حرکت بیداری اسلامی پیوسته گسترش می‌یابد و هر روز جوانان تازه‌ای به آن می‌پیوندند!

باز هم دلایل دیگری به چشم می‌خورند دال بر این که هر روز تعداد بیشتری از روشن‌فکران اروپا و آمریکا به جرگه‌ی مسلمانان می‌پیوندند!

جنگ بر ضد جنبش بیداری اسلامی پیکاری سخت و شدید و پرتلفات خواهد بود و هزاران هزار انسان را در کوره‌ی رنج و مصیبت می‌افکند و... و سرانجام نیز اسلام پیروز می‌شود و از نو در جهان به قدرت، عزت و شوکت دست خواهد یافت. خبر این واقعه‌ی مهم را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم داده است و یهودیان و مسیحیان از بابت آن به هراس افتاده‌اند!

آنانی که مسائل و قضایا را تنها با معیارهای مادی می‌نگرند، می‌گویند: کجا و چگونه؟!

می‌گوییم: جنگ افغانستان را نگاه کنید! آیا بر پایه‌ی معیارهای مادی کسی می‌توانست تصور کند که این ملت با دست خالی قادر باشد یکی از ابر قدرت‌های جهان معاصر را شکست دهد و آن را به عقب‌نشینی از سرزمین خویش مجبور سازد؟!

توین بی^(۱) در سخنرانی خود زیر عنوان «آینده‌ی اسلام» می‌گوید: به یقین اسلام آمادگی آن را دارد تا از نو بیدار شود و رهبری ملت‌هایی را که در زمان حاضر زیر سلطه‌ی جهان غرب به ضعف و زبونی کشیده شده‌اند (و او آنان را ملل زحمت‌کش می‌نامد)، در دست گیرد؛ و به راستی در جنگ با جهان غرب در گذشته، دو بار به پیروزی قاطع دست یافته است! یک بار در دوره‌ی صدر اسلام که بساط امپراتوری روم [شرقی] را در هم پیچید و بار دوم در دوره جنگ‌های صلیبی که آنان را با ذلت از سرزمین‌های اسلامی بیرون راند. سپس می‌افزاید: امروزه اسلام در خوابی گران و دراز، شبیه اصحاب کهف فرو رفته است، اما امکان آن هست که اوضاع و احوال جهانی بیدارش سازد تا از نو رهبری [جهان] را عهده‌دار گردد. او سخنرانی خود را این‌گونه به پایان می‌برد: «و امیدواریم که این چنین نشود»^(۲).

آیا می‌بینید که داریم به نقطه‌ی مورد اشاره‌ی «توین بی» نزدیک می‌شویم؟
نشانه‌های بسیاری دال بر این امر به چشم می‌خورند.

بیشتر ملت‌های زحمت‌کش مورد اشاره‌ی «توین بی» در کشورهای اسلامی به سر می‌برند و مقابله با نفوذ اتحاد صلیبی - صهیونی در این کشورها را همین جنبش‌های اسلامی به عهده دارند. از طرفی امروز نیز قدرت در دست دشمنان اسلام است و به وسیله‌ی آن مسلمانان را تحت انواع ستم و تجاوز قرار می‌دهند. اما ناظران اوضاع می‌بینند که حجم و تعداد جریانات و تفکرات سکولار متأثر از جهان غرب - که خود یکی از وسایل جنگ و تجاوزگری به شمار می‌آیند - همواره رو به کاهش است و بر حجم و تعداد افکار و جریانات اسلامی افزوده می‌شود.

از این رو آیا بعید است، زمانی فرا رسد که دامنه‌ی امواج نهضت‌های اسلامی به درجه‌ی معینی از توان‌مندی و استقرار برسد و شایستگی رهبری پیکار با اتحاد صلیبی - صهیونی را به دست آورد و آن‌گاه بتواند مستضعفان جهان [ستم‌دیدگان] را از زیر یوغ ستم آنان برهاند؟!

آیا بعید خواهد بود، آن زمان فرا رسد که مجاهدان شایستگی خویش را از هر لحاظ به اثبات برسانند و در پناه جنبش خود حقیقت اسلام را عرضه کنند و در نتیجه

۱ - Arnold toynbee ۱۹۷۵ - ۱۸۸۹ مورخ معاصر انگلیسی (مترجم).

۲ - نگا: ترجمه‌ی سخنرانی او در کتاب «الاسلام والغرب والمستقبل» ترجمه‌ی دکتر نبیل صبحی.

پیروان اسلام در جهان غرب افزایش یابند و آنگاه تعادل قوای جهانی به نفع اسلام و مسلمانان به هم بخورد؟!

﴿إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق: ۳].

«خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند. خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است».

و خداست که تقدیرات و سرنوشت‌ها را رقم می‌زند، نه یهودیان و نه آمریکا! زمانی که «توین بی» تحت تأثیر خصومت و کینه‌ی صلیبی خویش می‌گوید: «و امیدواریم که این چنین نشود» مورخ مسلمان نیز می‌گوید: «ملت‌مسانه از خدا می‌خواهیم به زودی این چنین شود» نه تنها به خاطر نجات امت اسلامی، بلکه به خاطر خیر و مصلحت همه‌ی مردم جهان از آن جمله: مردم کشور خود «توین بی» که در آستانه‌ی فروپاشی و نابودی قرار دارد!

و آن روز - که در علم خدا مقدر و مقرر شده است - دوره قدرت‌مندی اسلام که پیامبر ﷺ مزده‌اش را داده است، فرا خواهد رسید:

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾ بَنَصْرٍ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾﴾ [الروم: ۴-۶].

«در آن روز مؤمنان از یاری خدا شادمان می‌شوند. خداوند هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد و او بس چیره و بسیار مهربان است. این وعده‌ای است که خدا داده است و هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

محمد قطب

در جهان امروز همه چیز در حال تحول و دگرگونی است، علوم انسانی و از آن جمله تاریخ و وقایع تاریخی، بنابر ماهیت خود، به طریق اولی، بیش‌تر در معرض تغییر قرار دارند، لذا امکان بازنگری در آن‌ها بیشتر است.

مورخان جدیدی که درباره‌ی تاریخ اسلام کتاب نوشته‌اند، در واقع نقش تخریبی آنان از آن چه که خاورشناسان پیشتر نوشته‌اند، کم‌تر نیست، گاهی از زاویه‌ی

ملی‌گرایی عربی و گاهی از نقطه‌نظر و تفسیر مادی یا اقتصادی تاریخ، دین را پوششی برای استثمارگری قرار داده‌اند!

بنابراین، پرداختن به نگارش تاریخ اسلام و زدودن گرد و غبار انحرافات و تغییراتی که به وسیله‌ی دشمنان اسلام یا دوستان ناآگاه بر چهره‌ی تاریخ اسلام نقاب کشیده، امری ضروری است؛ زیرا هیچ امتی نمی‌تواند بدون تاریخ به زندگی خود ادامه دهد، تاریخی که مورد نقد و بررسی و تحقیق قرار گیرد و به آسانی قابل استفاده و در دسترس همگان قرار گیرد.

نگارنده در این کتاب به طور مفصل به مبحث لزوم بازنگری تاریخ اسلام پرداخته، امید است که برای تنویر اذهان خوانندگان گرامی مفید واقع شود.